

بچیدان خاک را بفرستاد و بعد از آن دعا را با آیت سبحان الله و در آنجا در آنجا در آنجا

بیرک عقی غنم و بولوا الیه و احسن الیه و الیه در کارخانه است و المطبوعین چه بود
صاحب مطبع چشمه نور بر سر تبارخ غره ماه جمادی ثانی ۸۲۰ هجری
تاریخ مفهوم میشود قطعی تاریخ هجری اقدس است عبدالحصا
تخلص زیرک و اتم فیوضه

نونهال ال رسید ببار	دلکش نخت طبع	بناعات داود داد
و عبارات معجزه روشن	بنت الفان تحتها الاله	شرح شتر شتر برین
افکرم نیز او ای شه آ	س عالم نمود ناظر او	کیان نگار شده طیا
از افادات قه افند	شعر قاهر و زوی مقد	نبطانه طله ای
بر سر فلاح ان صدق و ثا	از پی تطایع تار سیغ	نواست زیرک طبع و کلام
گفت با آن رسالین	شده مطبوعه زنده خبا	۸۲ ۳

تاریخ عینوی صوری و معنوی ایضا منته و ام برانه

شده مطبوعه زنده بطلوع	دال نین کار شکر گنج گفت	بهر تاریخ عینوی زیرک
کتاب با حاطر موند که	یاوه گور از بان بیدار	شصت و پنجم و هزار گنج
بجز این دو	بمهر سکوت سپهر گنج	که نخستینیک از اب یوسف
کتاب یکش در زینت آید	برای ناظرین کیا خوب	پیشی سال طبعش عینی بود
از آنفاد سنه ۱۲۰۰	سعدا حق کار بل زیرک	بهری جزیه تاریخ سپهر

استهوار واضح بکار آید کتابی جازیه و لفط بطلوع و غیره طالع این محقری را و اخطا ۱۱ و کلام

[illegible]

به طریقه که دشمن است با خود و میگرداند اگر کسی مانند جیم می بیند به زبان تشنه میسیند
 و اگر خود قصد نهان قیام شود و در لشکر هم خطور نکند تا به بیان چه رسد مردان بیگانه
 از خطاب فارونی دهد خود و طلب بهیم و زنجیر شری هر صحرای خود و خدایان جلالت
 چشم را به تنخواه نموده و نواز و خود و بلب برودت و کبر آسمان تجریمی پر و خدا غرور
 دوست همیشه هیچ تن نیاورد و نواهی وی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته اند
 حکم او بیرون نمیرود و نیاید و وفادار است و ابائی بر برفانی نمیند و قیامت را حق
 بنداشته از باز پرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغند ویرانه جهان
 تعمیر کارخانه دنیا بظلمت است ای بسته دل بهیم و همه برفه از گفتند امید بایست
 از عمر و ولایت است از خون و لاج خاک ایل سیر کرده شاخی که میوه جسته و برگش
 ندانست در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند تو داده من بجا و ضلالت اینجا
 حالت است خاتم لعل الحمد و المنة این نامه مذرت علامه که مستحق غنیمت و الاخبار است
 بعنوان اختتام مخنون و نیز به تمام مرتب شد و سال نایب خبری ازین رباعی بهین گردید
 رباعی چون زینت خست نام شد نقش بیان و در معنی نایب و لم خواست از جان بگفتا
 چون فلک را می اندیشه بود آمد بر قمر زبده اخبار جهان اگر بچشم الضیاف دیده شود
 گشت ثابت مکنون انی هر با جبر می نمایم و لاشین و مشون باقیام گلهای خاکین را
 در غنویت و سلاست سلبیل نسیم آسا و اشارش و لطافت چون نسیم شمال و صفا
 شش شکره از اوج اعقاب انداخته و لشمش نظم را با چقدر ساخته بسیار شهای

[illegible]

ووی چهار کشتی در بر و از یانند و هر یکه
که در جانوری ضرری متصور است نوبت بگردد و طایعان کیفیت نسبت به آن که
استغال نمایند و دیگر گاهی جانور است اتفاقاً شکار شود و در چهار می نشیند تا بر چو
تیر که استاده می مانند آن را دوس گونی فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند
توب و تفنگ زنند متع نمی شود شخصی صادق القول در زور اتم حروف نقل کرد
بر جهاز مالشت اما از حیات نوسید شد بجم و جهاز آفانیه شدن نمود که یکبار
جانور آوازی کرد از سر جهاز رفت و ببال انداخت و ملاحظه کردیم شل غایط او میان
و دیگر از غراب طیور آنکه در خد و دلبستان مرغان کور از کبکس بر درختان بجا
و مرغان دیگر بجهت گنجشکی هم از کبکس می آیند و کس و بیه میگرد و با مرغان می دانند
چون روز آخر سال طیور این مرغان ضعیف ضعیف بهم میگیرند و دیگر در ولایت
رنگ و فیت که بر درخت کافور پیخته می اندازد هرگاه مار قصد پیخته او کند و پیخته
چنان چشم مار میزند که دیده اش از خنده بیرون می آید و پیخته او می شکند و چون
بچه بیرون کند او پوست پیخته را از دهن خود می اندازد و آب را بپاشد و بدن پوست پیخته
گردد و بجا جانور میگرد و او مرغ تیره و خنی است بانه نمیانند و الا درخت کافور و دیگر درخت
سفلاب طایر است که هرگاه راه را بل کشتی شتبه شود مرغ می آید و در پیش کشتی می
مآحان در عقبش می رانند و بطریق مستقیم میروند و دیگر در سندان مرغ است که در
بزرگ دارد و این مرغ دهن خود را بر آب سازد و بکمی می نشیند و اگر آن خود را بوی می رسد
و آب زدنش میخورد و چون آب تمام شود باز سرش را فروخته و نهد و بکشد

[illegible]

بخت که در جائی جفت شود که هر کس نبیند و نداند و لهذا بعضی علما بر آن رفته اند که بجا
 نمیکند بجز آنکه طعمه منقار خود بر ماه و ده و قناعت کند و آنچه عصفی علیه است که آنست
 غراب بایکجا مکبر جمع مواصلت جایز نمیدارند و از آنچه بعد و فاسد و با نسیب اند و از کسیر
 معشوق بیوفار اینراغ مثل میزنند دیگر... غراب آنکه چون بچیز از غرضه بیرون آید
 نظیر پروما و آنقدر که برین نظر نماید که چند روز گردش نگردد و در آن ایام ترقی
 الاطلاق بشهر آستانه کلاغ فرستد تا وقت بچکانش گردد و هرگاه از غرضه بیرون آید
 و او برش تهنیت حال نمایند و بگوید که حال الدین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیر کلاغ
 بردست خود نشاند و بود گفت یا غراب و خداوند کلاغ بزبانیکه خوب مفهوم میشنید
 لا اله الا الله محمد الرسول الله کلنگ جانور است ایله و دنگ زیرا که در آنوقت که در هوا میبرد
 چون کسی دست جابند و اشارت کند متوجه شده بطرف دیگر برود و اما یک صفت دیگر
 که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگارد و بهر طایفه او را همراه برود و در طعمه مدد نماید
 شعری تو اگر بهشت خواهی : جنت پای مادر است : حق گفت رضای مادر آن جو
 زیرا که رضای مادر است جب را و اینطوری بعدری گویند و وی مرغیت نیز
 پرواز چنانکه نوبتی در بصره بعدری صید شده از جیه دانش سیاه داد که در بلاد
 میباشد بیرون برآمد و وی در طلب آن حیل بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی میرد و در
 مثل شده اگر بر پی از جناح بعدری کنده شود و در تیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت
 بعدری با خارق عیادان لذیذترین لحوم طیور است لبط در وقتیکه بطراده بر سر تخم
 یکله نهاده و در آن روز در آخر ماه بجه از غرضه بیرون آید و لبط نوحه را دست دارد و

یای خود خاک باشد و بقیه نهد و یک دو است این بسیار بود و پیوسته که بجز نشود و یک زنجار
 یک یک باوه بقیه که بچه مادر و درو و یک یک بر باوه خود و رعایت غیر باشد و در
 ال علم باید بدید و فاضل حضرت سلیمان است بجانب بقعین و او یک در زمین خان
 مردم و در پیشه بیفتد گویند که گرس بریدند با خود و گدازد و بر و شمن طغیان را اگر در
 خانه بیاورد زندگان آن خانه از ضرر و جراحت بماند فاجعه آدمی انسی تمام دارد
 بیست در موضعی گفته بان رسد ایشان ساز و در خانه که ایشان فاجعه باشد
 کرد و زیرا که هرگاه آوازش بشنود و برگردد و فاجعه چنانکه شود از آن نیز از مظهر با
 بطوری خلعت که جوانی بر حرمی را از نصبت فاخته نگار کرد و فاخته دو مرتب نهایی نیاورد
 امر است خود را بپاک سازد و خاشاک چسبیده و از آویز و آویز و آویز و آویز و آویز
 برداشته بر خاشاک نهاده و بپایان بر آویز کرده و آویز در گرفت و بعله بر خاست
 خود را در آن آویز و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
 مکن که بازمی نیست و فخر آویز و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
 در فراموش ناکه کند تا و فیکه بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
 برده و رفته و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
 که حکایت صوری باقی چهرک مانند سایر طویر و اندی چندی و بی آنکه ناخن در زنده داشته
 باشد مثل سبزه و خردی گوشت و خردی از بعضی از علما گفته اند که عمر حضرت هزار سال رسد
 از موی بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
 و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

آید و رسیدن آن شاه و قس کسان و یکیش زنت گفت چشم و بین کن و از
 لاشق و بنابرین و چشمه سی او خواورن میل کرده و چشمش کشید و گفت چشم دیگر
 بزم من نه طاوس که اخوی و دست بی لابی عشق داشت چشمم و بزم پیش گذاشت زنت
 و هم میل کرده و چشم دیگرش نیز کشید شاه و س تاویری بر خاک شپسین گوهر بیان
 اندام با آن شاه نمودن نیز در دست است و این ستم پس از چند روز در گشت خرو
 ز وقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین برین رفته اند که شما و بر با بگ
 و آن شاه تواند که در و و در بیجا احضار آید که رسول تعالی اندک عیبه و سلم نمود
 از آن چون بگ کند و افضل ندای چیزی طلبید زیرا که خورشید ملکی می بیند با
 و خورشید بر ما و خود بخود است و این حقیت تاوت مشهور گویند و نظیر و قال به
 آن و بر با بگ بی نیل کام مشهور و کشتن آن بنابر آنست که چون کافه بر ایا
 و عدت اند و کشتن از بیع مکان و بلایا منقو ظ و مورو سس معبود و ملاجیم او را
 بیان دوست می و استقد در شب که بر غش موت معیای و اتفاقا خورده سی بی
 با بگ کرد و مقامین شمال آن پادشاه استحال نمود بنابر آن با بگ او را و آن
 اقبال به اگر افتد و در گشتن و مبارکت میفایند و بایج خرو بس دشته
 او در هواست خوشش و موبهم و زیدین باد شمال خرو
 در هواست گذر و قدرت و بوی باد جنوب لاغر گرد و و آن
 زدن مانع یکاک از نایب شهرت احتیاج تعریف ندارد و مغرب
 و در هر دو زمین آواز یکبار میزنند و باه باشد که کک ماده و در آن

بران بگذرد طلب چنانموضع کند که جز آن مثل آدمیان نیز نماند که گریختن و زندان دور وقت
 جفت شدن سر روی هم میبوسند و در اصطلاح شکر گویند و دم و بوسه و قبله اگر بوسه
 ارسطو نقل است که عمر کوتا تر از سال میرسد طوطی با صنف اوصاف مشخص است
 از آنجمله در زبان مغز آلوده و بی طوطی سفید زرد او آوردند که منقار و پای و می سیاه
 بود و بر سر کبلی فستقی داشت و در زبان سلطان ابو سعید میرزا طوطی سرخی برآ
 و از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود و نیز دیده شد که پایش سرخ بود
 گویند هر کس زبان طوطی خور و فصیح گردد و هر کس زهره او تناول نماید لکنت در آید
 پیدا آید طاوس بجهت صورت بهترین طيور است در شه باگی رنگ در و نق
 و زیب و زینت پرهای وی بحال رسد و ماده وی در سالی یک بار زاده شود و ماده تنه
 با نر خود بسیار بازی کند و تخمش نشکند بنا بر این بعضیها او را در زیر بالیان بپند و ماکیان
 از آن بعضیها زیاده از دو عدد محافظت تواند کرد و در رساله الصید آورده که از عجا
 آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون نر مست شود در گرد چشم او آتش
 پدید آید و این ماده آنرا بخورد و این سبب بعضیها و نش گزند اما از بسیاری نقات
 شنیده شد که با چند نوبت شدن طاوس را مانند زوجیت نر و ماکیان
 مشاهده نموده ایم و از غریب آنکه چون چشم طاوس بر طعام مسموم افتد آنرا
 رقص کرده و نر یاد کند غلام عا... شاه و... از زبان میرزا...
 مظهر خانجان نقل میکند که طاوسی بر زن جمیل عاشق بود و در سرش میگشاید
 و زن در افواه ملائکرا ن افاده که معشوق جانور است از طئه این

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نسوسم است بالیام که سازه چاره تو از بوی مهران گرد و او را طعمه و دانه کلان شود و فرد
 خدای قادران تو است که هر چاره را چاره ساز است از عجایب آنکه بعضی از چو
 رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و باغی جنس نر می گیرند و دیگر آنکه چون
 پیر شود و بکانش او را بر داشته بیندستان بزند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است
 غوطه دهند آنگاه در آفتاب بگدازند تا پرمای که نه ریخته پرنوسرون آورد و دیگر آنکه
 چون دیگر عقاب قصوری پیدا شود جگر و گوشش خور و صحت یابد چرخ بعضی
 از اهل بلا گفته اند که باز نر میباشد و در وحش از طيور و دیگر بود چنان مشهور است که هر چه
 یک از طيور شکاری آورد و صید توان کرد و بجز مرغ و مرغ چرخ نمیشد است که هرگز
 میل بخوردن نکند اینچنین از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنست که اول
 کسیکه چرخ را شکل کرد و بهرام که بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور بن
 شعضی است که چرخ صید نموده بوم در شب صدا خواب کند و روز است بانه
 بیرون آید و گفت که تو ای کسی که ای فرمود که بدترین مرغان را کند و بدین که
 بدترین نه با باشد کیاب نماید و بدترین مردمان و کس بومی را گرفت
 و بدین نه تاخته کیاب کرد و بهایه لال و او گویند که چون بوم را بکشد یک چشم او کشاده
 و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم کشاده را باخورد و خوابش نمید و موش که هر
 اوزار غلبه این نیز گویند و خادو جانیه خوانند و سلاطین بدین عبارت تذکره است که
 فرخنده جانور است و نه پند و گمانی نه تخم بهر حال سه بچه بیرون آورد و اینست و مرغ
 عرابه و نه گویند موش که بدترین نور است مرغی مسابزه که از گرسنگی

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و شنیدم گفت که مراد او این بود که در وقت الزام غارت
 کرده در بدن من نشاط و قوت پیدا شده متقی گفت که اگر زبان بید بر ساقین من
 ترمی می خیزد بود که همیشه آب متغصن از آنجا می ریزد اکنون آن همه رو بخشکی نهاده به صحت
 تبدیل شد و بحالت اصلی آمد شتمی گفت که از مدت دو ماه دردی عظیم حاد شد بود
 که از شدت آن می نالیدم اکنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و در
 زیاده شد حکیم از سیاسپوس پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بود
 گفت یک نارنج را تمام مکیده بود حکیم گفت این شدت در و از خوردن نارنج بوده است
 آن سنگ چرا که ترشی نارنج بار و دیالیز است و برودت تلخ نرم خج و قضا است
 چنانکه پوست موجب پاک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت
 این حجر ظهور آنرا آن آئیند احکام بالکلیه در و از ترشی منع فرموده اند و بهیچ دوامی
 نمی خاصیت مثل از هر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
 وجه تسمیه این سنگ به بازهر آنکه گفته اند چون آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود و بخانه
 رفت در و سرد و بسته شد و یافت که ظلمت چشمهای او تنویری گشت بنا بر آن از یک
 اضطراب و سردی بر سر می ملک خرم را و آمده فریاد برآورد که مرا باز هر دهند چون
 آواز او بگوش رسید فرمود که نام این سنگ بازهر قرار باید داد و معروف
 آن فادزهر است و طریقی خوردن و بعد از شربت از آن در هر مرض از امراض در
 مغیره طب مفصلا مبطوط است آمو چند نوع می باشد از آنجا که قسمی است که از ناف
 او شک بجهول می پیوندد و درنگ آبی می کشین بسواد و یا است و بحسب چشم و

[illegible]

درون گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر موم است و مؤید اسمی احمد بن نصر الله در
 خلاصه الحیوة از کتب معتبره حکما نقل میکند یا خطه اطالت کلام کرده بتحریر آن گستا
 میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد مادر
 سمن بن اسفندیار بود اخوش نام شخصی که او دیده و عقاید از کوه آبیه شخصی او را گویند
 و یکم بر قلعه کوه دست و پا و دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالا
 غیر بسیار و بطور نیستید اخوش از کتیله گاه بر او صبر زد و او را زان پای افکند و در یک کمر
 دهانهای قیج دید که در دهن او هر فعلی بزرگست کنیم جاویده و دودش مانده اخوش
 بمشاهده احوال زیاده تر متعجب شد و حال شکم او بشکافت و چون رو دمای او را
 ملاحظه نمود در روده که او را به پاریسی هزار خانه گویند سنگی آلسن هموار یافت
 سنگ بخند مت ملک خرم زاد آورد آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
 بغرض رسانید و ملک خرم زاد او را شناسا سیوس را که از اجداد امام الحکام القراط
 و از لامذه حکیم قلیدس صاحب تریاق صغیر و برادر زاده او بود و منصب داشت
 چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
 نمود و حقیقت را واضح داشت از شناسا سیوس بعد از آنکه تاملی رویا خویش آورد
 پرسید که در این آن گوزن چه کف داشت یا نه اخوش گفت آری که لب بسیار
 باز پرسید که چه جراحی در دم او بود یا نه اخوش گفت در دم او گریه سبز رنگ بود
 ما دم میشد که از آن موضع پوست کنده اند از شناسا سیوس حکیم چون این علامت
 شنید متوجه خرم زاد شده گفت یا ایها الملک خرداک این گوزن افعی است گفت

و عبا که در مفرودند حکایات کینه و زنی فیل و شتر مشهورند زرافه جالوت
 بایش از پا و از ترش شتاب بر شتر و تا خفایش مانند شلیک گاو و پوشتش همچو
 ریش شبیه هم آید و وقت زمار نخت پای چپ بر دارد و بجانب حیوانات
 میگرد و مملکت بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با قاصح شود از حیوانیکه بعضی از
 اعضایش مشابه پد باشد و بعضی شبیه باد بر وجود آید هرگاه آن حیوان با گاو
 و شتر میخفت می سپوند و شتر گزیده را زهره نباشد و
 چون خیمش بر ستاره سبیل افتد بمیرد و شتر جانوری نجابت کثیر التفعیل و آید
 خوردنی فاحت کند و اگر مهاد و کوهی کشد شتاب بلکه وقتی موشی شتر مهاد
 گرفته ببول خود رشکیند و با وجود اینهمه کینه در دل او بپایداری مانند بند بچ
 خصم خود با هم است آسپ بتین مراکت بحسب صحت و سیت چنانکه در
 علمائیت خبر یافته و در شان او احادیث صحیح روایت و سوارسی آید
 نه بخباله خوبیت نظم سپاید که پنج ساله بود دم صراحی و سم بباله
 پیش آید که او خرد پنج است چار و رخا و پنج در گنج است در گارستان
 که پادشاه بیخواب تا شکند برسم تخمه بختا منیر صور سامانی آبی سرستار
 سر داشت و در پای چپ و پایش و پر که بدن طیارین می نمود چار
 باشد یکی عالمی و دیگر وحشی گویند که اگر خرابی بیالای بلندی باشد و او
 خود از ترس بیابان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خرد وحشی
 بر دارد و بعضی است حیوانش را بیش از صد سال گفته اند و یکی از توار

گرفتند که فیل آنکه به وی رسد از یک سو رود و در پای تیغ افتد و بالا
 آنچه در آنجا بپوشد و غنا شک پیرشانند با قدری خاک برین ریخته برآید ای آن پادشاه
 فیل برهنه بخار آید و سه روزی که می گرداند و بعد از آن شخصی بسیر انجامد و در چشم
 چوب بکوبد و از دندان آن شاکی دیگر آید و شخص از آن فیل منع نماید فیل
 بوسی نس که در میان شکلی آن شخص نزدیک رفته و دروینها که مرغوب او باشد
 در آن گرفته بپایان رساند و هلاکت که فیل فیل از فیلخانه یکی از پادشاهان
 هند گرفت و فیلان از عقب رفته با عادت مذکوره در راه او چاه آید
 چون فیل پیش از آن بلای پناه دیده بود و چوبی مانند صدا و بوی مرده
 و بوی مرده و بوی مرده می خوراد و آنکه پناه گجاست و از آن قاعد در زود اجبر
 فیلان از گرفتار او عاجز شدند و پادشاه آن فیل شصت و شصت است
 فیلان بر بالای درختی که فیل از میان آن میگذاشت پنهان شدند و فیل
 خود را از دست انداخته به پشت او نشست و ایسانی که پشت و پهلوی آن فیل
 بسته بود و در تنوزان هم گریسته بود و حکم گرفت و فیل به خنده طلب میکرد و خود را
 بچسباند و بچسب آن شخص از وی جدا شد و بعد از آن بر پهلوی غلطید فیلان
 بر پهلوی فیل میخاطبید و دیگر بچسب و فلهای و کجکهای محکم بر سرش میزدند و فیل
 عاجز شده گردان به بند اطاعت و آورد و پادشاه در باره آن فیلان احکامات
 و گویند که حیوانات که بپند شکلی اند و قوی و چال و زور و جنگل بود و اگر فیل
 بیند آن مبالغت است و تخلف فیل با خدیو و ایالت برند و دست و پا

بخت آنکه دیده اش در حدنگرود و محکم باشد و ما را از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را
 بخت آنکه برق اسپ آلوده باشد بزند بمیرد و گزوم بقول صحیح از زبان وضع
 نماید و او را بچوب بسیار آید از عجایب آنکه گزوم آدمی مرده را بگریزد و فیکه است
 شود و گزوم چون گزوم فعی را بگریزد فی الحال بمیرد و گزوم صومش بجا و پیش
 ماند و یک شاخ بزرگ بر سر دارد و بر پشت بینی و آب شاخ با فیل حرب کند خوش خترا
 شکافند و رون منقش بود و نقوش غریبه و زو سلاطین چنین شاخ گردن غریب با
 و از آن که بربد سازند و بهندوان نیز از شاخ وی انگشته برهانند و قوا را گردانند
 و بای و از جمیع حیوانات بری و ایلی بزرگتر است و گردن آنقدر قوت دارد که فیل را
 بشاخ خود بر دارد و نگاها را و تا ملاک شود و در گردنش آید و چشمش از روغن
 فیل پر شود و این معنی سبب ملاکش گرد و رخ جانور است که هرگاه گردن فیل را با
 بهوت بیند و در دانه بین برداشته بمنزل خلیت سازد و بگوشت شان اوقات بگذرد
 گویند اگر گردن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بلیتی هفت سال بماند
 بعد از آن از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چاکند و چو
 کند و از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد و زیرا که مادر نسبت با او در غایت
 باشد و بگریزد و بر این درشتی که دارد و چندان لبیکه گوشت و پوستش از هم فرو
 جانور است بغایت و گل الحس و رس و چوبانی بخت سیل نماید و ماده او
 در سالگی حامله گردد و وضع حمل در جای که چشم کسی بر آنجا افتد کند سه سال
 اگر و در فیل بر ماده بغایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و

75

[illegible]

در کابل هم هست که در زمان حضرت رسالت پناه علی الله علیه و الصلوة
 شخصی بنی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد و ناگاه روی
 بجاریسیدان و مسکه را خورد و بر سر خرم ناشیبت پرست ایحال او دید بت را
 سلمان شد شغال جانوری شهوت گونیز با نش را در سبزی گذارند ساکنان
 موضع را نزع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برند که آن جانور سالی و سالی را
 وانیخن صلی ندارد و اما حایض شود و خنثی می باشد و گویند که جنیان این خرگوش
 گزیده چون چشم خرگوش بردار یافته بمیرد و بدینجهت هرگز بدربار نرود و سوسما گزیده
 نیاشامد و با سفتنای هوا گذارند لا جرم در هر چهل روز یک قطره بول کند و بقیه
 بیضه آمد و درش را فود کرد و ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسیده
 از تمامی جانوران باد میان شابهت دارد و پنجند و خوردنی طلب نماید و بر او خور
 بغایت غیور باشد و صنعتها آموز و چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود
 روزی صاحب خانه در امانت کرد شخص شغیرت نه شاه شطرنج بر سرش و چون در
 دیگر باختند یا بوزینه غالب شد در وقتی که حریف با سخانه رسانید طبقی کلان که در
 مجلس بود بر سر آورده کشت او را مات ساخت از آن بار ضرب البشل شد گویند اگر از
 پوست بوزینه غریبی سازند و آن گندم و جو به نهند و آن را بکار بندند محصول از آن
 بالغ این باشد بوشیار عرب و ناما لک البجرین گویند چته آنکه پوسته بر کنار
 باشد و هرگاه قطره از آب ریایم شود و مخزن گردد و آب نخورد و از تشنگی بمیرد
 بوفاداری و حمایت صاحب غنم و محافظت اموش مشهور است در بکارستان نوت

آفریدند که در آنجا زود و پوستش چون برگ سفیدان افتاد و سوی تن فریزد و آهسته
بگشتار بعضی علمای آن زمان هم شد که گفتارهایش میکرد و سالی و سالی با او میباشند
بمات شستند و در چنانکه از کیفیت گرفتنش بپوچید و پیچید و خرس از نفسش
آنچه او میان خورد و طعمه سازد و همچنین بگوید و نشود و از گوش و آنکه سالیان پیش
در وقت وضع آل شبیه میگردد و بعضی گویند خرس از دانه نایب در دستان بگردد
باشد گویای است که آنرا یکبار خورد تا شب چهار ماه تمام غذا نشود و گاهی دست و پا
بکند و فریب شود و خوردنی را از زمین خرد کند و نهایت میل است اگر بر دستش
کتاب او را بر دستش بگذارد و اگر در خاک فوت بجا میست و از همه حیوانات
نیاید و بود و یکبارگی زدن سخت میل نماید و ماهی اشش و شامگی استن شود و اینها
و چهار را گلی آل میداند و شب بچه زاید و چون بیازد و سالگی دیگر زاید و سالیان
خوک در بیابانی بر دانه گوش نبندد هرگاه دانه گوش بول کند و خوک ببرد و اینها اگر پیش
او را از حدقه بیرون آشفته میرود و دیگران اگر او را آشفته و زنجیری ندهند که بخورد و بعد
آن دور و دور خوردنی دهند و فریب شود و انصاری او را با نیطریق فریب پرواز کند و خوک
اگر باقیه و طبعش کجاست در حوض و شایطین و سحر شری تمام و در و با سحر و تنید
پیر و گویند هرگاه یک بروی غلبه کند آشفته آب رو و آگلیک نابگرد و دانش
همچنین آید که باغچه طرزند و بر دانه که شکم خود را پراپاید کند و پر پشت خواهد بود و با طبع
سازد تا جانوران گمان برند که مرده است از ویش رونده و در حوض آنها را میدهند
خاک و بر دانه از واه است که از وختی به وختی بر و بر ریشی که از گوشش بخورد و

و خوش بنظر بادشاه است و از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف بمبیس در روی
 و قاعده هیم نماید دیگر از زنی که موی کشاوه باشد نیز متوجه گرد و بچه شیر در وقت تولد
 قطعه گوشتی باشد بحسب و حرکت بعد از آن سه شب باز روز مادر او را محافظت کند بدین
 سیاه و قفس در روی و مدام صورت شیر بدین شود و در جنبش آید و شیر بجهت بافتن باز
 چشم نماند و چون شاه گرو و شکار نماید و شیر پس اندام هیچ جانوری را نخورد و بر
 باز مانده خورد و از برسطا طالیس نقل میکند که گفت نوعی از شیر ویدم شکل و رنگ
 گوش که شاخهای دراز داشت بد زنی یک و جب و چون شیر را قسم شیخ علی اتری
 عضنظیر گیتی دهند تعرض نشود و این معنی اکثر مردم را تجربه رسیده و میسر شد چنانکه
 شکترین جانوران سباع است و چون شیر شود و شیر از خواب کند و از دوازده
 بوی خوش آید بخلاف شیر که بدوی بود هرگاه پلنگ مریض شود و خوش خور و با
 شیک شود و پلنگ را آن مقدار محبت باشد که اگر نخورده رسد چندان بیاشنا
 که او را شعور نماند فرو اگر از سیکه ام بوی می آید بشام و روم انسان که در گرد
 نیام با خوشی و بوی شکل مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سنگ و وی چون
 پیر شود و ترک شکار گیرد و بایز جوان صاحب کرد و از نصید وی خورد و بویزه
 پلنگ خواب بیدار کند اول کشتی آن جانور را بر دو ساغری ساخته نیز بیدار علیه الله
 بود و گرگ چون آن جانور در خواب شود بچشم کم بلز بود و یکی پوشیده و در صحرا قرار گیرد
 هرگاه او را بگیرند هر چند چوب شمشیر زنند آواز بر دار و بایز و گرگ از سافت که
 بوی مردار شود و هرگاه خورد و فی نباید پس شقاق هوا قاعده نماید گویند که چون

باشد چنانکه گشتی را در رفتن باز دارد و چون اهل سفینه خون حیض آلوده پراپایند از آن
 مایه بلرزد و اگر زن حایضه در گشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی
 لذت‌های میبایست که طول آن یکصد و بیست گز است و عرض او بیست و یک گز و
 بجمای است که میبرد و در وقت طیران مایه از او بزرگتر و عقبنش در پرواز نماید
 او را گرفته بخورد و دیگر در یکی از دریاهای میبایست که بر روی دریا در طیران
 مایه‌ها خود را بجوان بگری که بر سطح آب و آن باز داشته باشد میسازد و در دانش
 می آید و این حیوان آن مایه فرو برد و در تخمه الغرایب بطور است که در هندوستان
 دریائی است که شتی کرده طول آنست در آن دریا حیوانات پسات انسان چون
 شب شود از آن بسیاری از آب بیرون آیند و بزرگ حل بجزایم مایه نمایند و در کشتی
 در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و قبیله از آن زنان بی بر موی از لشکر
 عاشق شده بود و چند دانه مروارید بزرگ برای او آورده و در آنجا دیگر حیوانات
 نیز باشند بر حیث آدمی که از آن بیرون آید و مردم آنجا در شبهای مهتاب بیک
 آینه یاروند و در گوشه نشینند نظاره ایشان گرفته دیگر در شجره ابله مذکور است
 که هر اس نام جانوری در بعضی بجا هست که از شش تا بیست و شش آید و از ناف
 مایه‌ها مشاهده است و همواره از ایشان نغات دلاویز و فقرات شورانگیز مطابق
 قوانین موسیقی سر میزنند که از باب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که
 کمال آواز بیرون بدهند هر چند استادان ماهر تبسم آن نمینمایند بر او ای آن باشند
 ایشان قادر نتوانند شد و دیگر صاحب جیب اسیر گوید که در شصت و نه ساله که سلطان

نهنگ را نتوان گشت کار از زیر بغلش را و هر گاه خواهد جفت شود از دریای بیرون آید و
 ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در شکم کند و از بچه گانش آنچه آب رود نهنگ شود
 و آنچه در شکم ماند فقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
 و درین باز کند مرغی کوچک در وین وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
 باشد بخورد و بیرون آید و از رنگش خبر است بر سر مانند خار هر گاه نهنگ در آن خود
 برده نهد آنخار در گاش خلیده باز در آب کشاید و به و سرسل البحر جانور است
 رنگش شباهه گاو میش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون چنان
 رسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر و لی کوتاه دارد
 و ایتم خستی کند و هر جانور که ببیند پاهای سار و قوت عمل است جسدش بفرستد
 که نوبتی در مصر قرار مرده و سلاخ خواستند که او را پاهای سارند ایشانرا این معنی بنشاند
 سگابی جانور است که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که چند سینه است
 جهت نفوذت باهید طولی دارند و گونید بعضی خایه ها از و کشیده او را را مکنند بار دیگر اگر
 کسی قصد او کند هر دو پای را از هم کشاده نشان می دهد که بایه خایه ندارد مطلق
 هر که تازان بود بایه خویش باشد او هم سیر خایه خویش تا بود بایه بخایه و
 سیر و هر کس اندر پی دیگر در خجایب البلدان مستظرف است که نوبتی در ساحل
 دریای هرمنه مشاهده افتاد که جانوری ماهی سید کرد که مانند سپری گرد و پهن و
 البته نهاله دراز بایک دشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و در آن دشت شکم داشت
 و به عیبت دیگر و نیز نوعیست از ماهی که از اجوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

و آنقدر با حیا طرقتند که در خواب بود و صبا او مطلقا بیدار نشد چون از جای
 نرفتند از خواب درآمد هر چند دست و پا زد و مشورت نداشت و او را بر فیالان کوه پیکر با کرده در
 کنار پادشاهی آوردند و از نظر گذراندند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر تدبیر
 عجبتر گرفته تقاول با یکدیگر نداشتند و گفتند این دیو بچه را زنده گذارد و او را
 همچنین گذاشتند اما او چهل روز صیقل جات بود آخر مرد و در حمت بر روی او که بعضی
 از غریب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور و غیره
 البلدان سقوط است که در و ذیل مصر است که در سیاهانهار و بجانیه است
 و نهنگ و فرس البحر و قش جانور است بهیات و فرغ و طول و عرض او یک گز باشد
 و نقطه ای گرد و مانور بر بدن دارد و در کبان سفید و مسافران در پانایت از دهان
 با شند و برای او طعمه در آب اندازند تا بخورد و آن مشغول گشتن از قصد کشی بگذرد
 نهنگ جانور است که در اندامش بجز از یک سوراخ و دامنش نیست خوردن و می
 آوردن و فضلا نمکندان و از همان منفذ است مولا ناسفالدین احمد نقاشی در
 رساله الصید آورده که نهنگ بصورت سوسماست و در آن کشاده و زبان دراز دارد
 و شصت دندان فیش و در فک اسفل و در میان هر دو دندان فیش او دندان خور
 گوشت است و بعضی گفته اند که نهنگ شش پا و دندانست فیشی چهل تا و چهل در میان
 جانور را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گشته تنگ شود اصلا آنچه
 خلاصی نباشد و شصت نهنگ شبیه سنگ است آهن بر روی گانند و نهنگ
 جامی است و در دهان دارد و گاه باشد که طای آن بده گز رسد و پنهان است

نه کاغذی بوی داد که این را آنجا بیدارند از بستر خود غفلت می کرد و در مسجد از غفلت و نشو
 و نه برخواست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آواز کرد و از گوشه مسجد آواز
 می کرد ای پسر اگر چه بغایت میمان آدمیان بودی بحال پیش پدر و مادر خود قدم و مژده
 نیک کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شدن را بمنشاید و خیال
 نداشت طاری گشت چون با فاق آمد کسی آنجا نماند و از طفل مذکور و دیگر
 میمان نشانی نیافت آنجا چند شرف و در این خود مشاهده کرد و برگشت و روانه
 و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر بادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل
 رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی بار او را تحصیل نهال قبایل برادر دیگر
 شاهزاده کامنجش بطرف حیدرآباد و کن سبکت آمد و او را نیز مقتول ساختند
 آنجا خبر شورش پند است که که جانشین گرد و گونید سنگه بود از اخبار لاهور به سمع میمان
 رسید اعظم شاه بار او را و نبیه و تا و پند است سنگه بالنگر ظفر اثر و حرکت آمد و
 طرح جرکه کار کرده طی منازل می نمود و در سمت رود هر طرف امر است
 مشغول بود تا آنکه فتح الله خان بجهاد همه دو هزار سوار در دره کوی رفت و در پیش
 بقامت خود و هفتاد و سه طول و پهن قسم دست و پا و سایر اعضا بضر و طوار
 برابر سرش مانند خرقه فاشش چون آدمی راست هنوز دندان شیر خواره و دست
 در خواب بود و خان مذکور بکسان خود حکم کرد که ریشمان تو بکشی آورده و عت
 بیج و دست نموده در گلوش اندازند و بعبت تمام یکبار در بر و دست و پا
 او قایم کرده مضیوش بگیرند و سیصد کس میانهای سبط حکم آورده و دفعه و اخذ

و دندن زیرین نداشت، غش و غم و غم می شد مردم میگفتند که مادرش باغوس جمع
 و این تخمه غریب آورده و دیگر از عجایب البلدان موطور است که بر ساحل
 یک کوه هیت و بر آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم پرنده دارند و بدستور سایر آدمیان
 روی ایشان نیز خیمه ها موجود اند و دیگر در قفسی که از شاخه های مرویست که بر مین جلین جا
 سال در یک کرم دارد مانند چون تولد یافت و دانش تمام بر آورده بود و دیگر در جمیع لالی
 که قصد شانزده در سرت پیری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دمان داشت
 و تا نفس و دندان رسته و بر پشت او پاره گوشتی مثل کوبان رسته و در همان سینه هر
 یک یک چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر و در ساعت فوت شد و دختران مادر
 بنیان نیز پس از چهار روز وفات یافتند و دیگر محمد صادق خان معمر موافق اقبال
 مائمه تاجیهانی می آرد که در اول سال جلوس شده یکبار روسی و هفت از وقایع کشمیر
 رسید که در خانه میرزا حسین نام و کشمیر و خری متولد گشت روز هفتم زبان آمد گفت
 مایه یلیم بر دم بنظر نازل است مردم شکر را بگویند که از اندامی خدا باز آید
 مشتاق و استغفار نمایند و دیگر در ۱۲۳۰ هجری که پسر او دو صد و سی در ملک کشمیر می آید
 طغیان حیف الحنه و خیف الاندام متولد شد آن پسر شیرین و باس او چهار ده سال
 یه آنقدر لاغر بود که در تن و نوش طفل کیالیه نمیداد و زبان او گنگ بوده اصلاً
 سخن نمی شنید و روزی فقیری در خانه آن مادر شده مادر آن طفل نزد او
 از زاری بسیار کرد که این پسر زبان آید از مخافت نجات باید فقیر گفت که فردا
 علی الصباح و یکی میان بخت این طفل را در مسجد بیگاه کشمیر زبان و دیگر

تا بهت تمام با آدمی زند و از این سناس گویند برشته یار او زند است و با بهت
 شش و بیست و دوم دارد و بخلاف این نوع این چنین است و در این شهر
 در و موی بر انداش با بابت مردم است و در تمام حرف شش و بیست و دوم
 و سه و پنجاه و هشت و در این شهر پنجاب این چنین است و در این شهر
 میانه و او را قبای چپ است اگر نیز بر و سر گاه بر سر گذاشته بودند و در سالک
 تو در میان بود و در میان مردم و در میان فیک و در هر طرف میگردانستند
 که شش و بیست و دوم صاحب فرنگ شیدی آورده که سناس را بفرستاد
 و از وی از مردم است که بر یک با بهت و دیگر در بلاد چین خانه است و در آن مردم
 چون درخت خرمات است و در هر گاه دست بروی زند او از طبل ظاهر گردد و
 دیگر در قریه زنای و لایت توستان در زبان الهی تو خان دختر برادر و وقت باغ
 در ده گرفت بعد از چند روز است به لایت از مونس مخصوص و بیرون آمد و به لایت
 در بغداد به نظر آورده چنانکه گذشت و دیگر یکی از کتب بنظر آمده که حضرت
 نوبتی و ندان انسانی یافتند بیست و زن و دیگر در زبان سلطان با بهت
 غریب مروی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس آرمی سایه
 مانند داشت شخص مفهوم نمیشد و دیگر سیکر و دیگر از سناس بن ثابت نقلت
 که گفت زنی دیدم که اصلا دست شست و با پای خیاطت سیکر و دیگر در ولایت
 قریه لیت و را بخاطی که هر گاه هر کس از این ریش بر آرد نصفش را
 نصف دهد و گاه نوبتی در ایران ظاهر شد که وی دستهایش بر موی بود و

چون آبش در ظرفی کنند اول حمل نمایند بگذرند بر یاقی گمرد و بغایت ناف و اگر آخر
 حوت بماند زهری قاتل گردد و چاه خوز در شهر خوز در میان حوضی است و بر آن سوراخ
 دیگری از سر بنحاده اند و در بین آن دیگر سوراخی کرده از آن سوراخ که بغایت تنگ است این مقدار
 آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود بعضی از شیو مندان گفته اند که این صورت از جمله طلا
 و لاشه خوز از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در فوادی فارس است پیوسته در بنج
 بنجاریست که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد دیگر از غریب صور معشر
 بشمول غوج بن غنق است غنق مادر غوج دختر آدم است علیهم السلام و او نیز خسته عظیم
 داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کافر منقولست که ارتفاع قامت عجم
 بن غنق عیت و سه هزار و سیصد در عه و ثلث در عی بود در طوفان نوح که آب انهر تقیرین
 که با او خجل گزشت از انوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکری
 اسیرل کوهی بالای سر خود آورد و غیر نیست آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر پناوه پاره
 گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب جمعی سماوی عصا برشته النگر در داور از آنجا
 آورد و عجم بر ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عجم و مرد
 مردمان بر آنجس بود و دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی ماموی آنها شبیه
 یوزینه است و اقوام از دختی بدختی میسرند و سناس بصورت آدمیت چنانکه در نوشته
 القلوب و سیر النبیین و قصص الانبیاء آورده که سناس نوع حیوانیت و ایشان را لوف
 خوانند شکلی زیبا دارند و اما ناطق متین نیستند و مردم ایشان را بگیرند و ایشان
 دخول کنند و از ایشان فرزند آید اما لال میباشند و در ولایت مصر نوعی نوزینه

و بدان متغیر بلکه متعذر است زیرا که برکناره آن سنگهای بسیار است بعضی کثیف
 و بعضی نخی و اینجوی میمنت دارد و هر چه از حیوانات در روی و آید بسلامت میرود
 و در هر مریضی که رود بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم است مانند و یک طاق
 که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز و نیم گز نه
 اندلس آیت که کشتی در آن نتوان رفت و کناره آن آب هر یک در موضع بلند
 نهاده اند از مس خالص و بر چین وی نوشته اند که یاها الرجل تجاوزنی
 فانک لم ترج جوی چجای باریت آن از جبال چین باشد و اینجوی در غایت
 سامست و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
 در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در بایند و در آب غوطه زده بدروند
 جوی طبرستان بزرگ است تصفی سرد گرم و در بحر طبریه ریزد و الله اعلم اما چاه
 های غریب با احوال چاه توفیق در مغرب است و بخاری عظیم از آن لغت
 شود چنانکه اگر سنگ بزرگ در و افکند بیرون انداند البته بقیه چاه برسد چاه
 رزق در زمین طبرستان است هر که آب آن خورد و بیقل شود چاه ساسن بخارا
 دارد و چون خشت خام چاه افکند آوازهای میس بر آید و بعد از سه روز سکین باید
 چاه اصوات در خود وقت واقعت و هر که نزدیک آن چاه رود آوازهای عجیب
 شنود و بخان عجیب استماع کند بلغت نازی و ترکی و هندی و در وقت باران آن آوا
 ها قطع یابند و هرگاه باران آید باز ظاهر شود چاه است کما که هرگاه کسی تفرغ آن کرد
 سنگی مانند تیر بر پیش خور و موجب آن را که زمان چاه صمد در و است

لاکوه بیدستون افشار باید و بغایت صافی بود گویند چون نهر تو درم در وی گفتند روز دیگر که
 بیرون آرند یک نهر و یک باشد چشمه صیب در زمین قبیاق است هرگاه آفتاب طلوع
 کند آب آن بطرف مغرب روان شود بعد از غروب بازگشته به جانب مغرب جریان
 یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر ولایت ارس چشمه السیت که آب آن چنان بقوت جه
 که از مسافت بعید آوازش توان شنید هر جا نوری که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
 خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه متصل یکدیگر از یک
 آبی در غایت عنایت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی
 از آنها را چون کرکچی از آنها دارد و اوراق گندسته بتقیب مذکور شد و قدری از
 چند جوی که غرابی دارد بقلع میرسد نهر اطل ابتدایش از جبال ارس و بلغار و
 حدود و شالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شخص
 بآن شهاست باشد و مع ذلک لغصافی در آب او پدید نیاید و نصف این دریا
 آبگون است و میان آن آب و آب آن بحر فراق توان کرد و چه اصلا بآن آب در
 بنیامین و جوی آذر بایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال اتولایت و ذری
 طبریز و رود جودی از وجود او در زیر زمین نفوذ کند و شنگ مرمر گردد و
 الذهیب در زمین شام است و صفت آن گفتند بنهر بیاع بالهیران و آجره
 بالکیل که از جودی آن بسیار فرار میسر است و آن نهر چون با نهر رسد در زمین گن
 و نیک شود و آب نهر الذهیب هر چنانچه نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
 باشد و ابتدای آن از ولایت ارمینیه است و آبش نهایت سردی را چون بسلوک کشد

آن نزول نماید هم راسیاب گرداند و نقصانی در آب آن نشود و چشمه در نواحی اطراف
بود اگر چه آب آن از در ساعت بسوزد و چشمه موش مجدود و مصر بود در مرغاری و
و آن ناحیه خاکست که چون از آب آن چشمه گل شود موش متکون گردد و چشمه سیم و یا
مغرب است و پاره های فقره یوزن یکمقال در و پیدا شود چشمه انگور در نواحی بلخ
چون قدری از آن در پیم طاق خشک ریزند سبز شود و چشمه درخت گویند این چشمه در
پایان کوه های طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که در آن یک تیر راسیاب
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب شود و به
اظهار غیبت نوبی یکی از ملوک آن درخت را میخامی آهین استوار گردانید چون
او آن غیبتش در رسید آن سامان بگفت و شجره ناپید شد و عیسی را جبهه تحقیق آنجا
باب فرستاد بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرورفتیم حقیقت حال اطلاع
نیافته چشمه مغرب صندوقی متغزل آن موضوع است هرگاه صندوقی باشد
از آبی که در آن مجتمه باشد بیاشامند شور شود و آن فطراتی که از آن ترشح کند شیرین است
بلین آب قصبات و سائیتی مرغوب و معروف است و چون آب صندوقی کم شود و مردان
بدانجا آیند و آن مقدار طعام ترغیب نمایند هر کس را کفاف باشد و از جرم و اتمام گویند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت راسیاب از چشمه سنگ در و
بجا از فراری و مخالفت اگر زنبوری در آن افکند سنگی نقش شود و حیرت
و ملک چین ... نزد یک بقصر مغفور و آن آب لغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون از آنجا یکم سنگ دور برند هر لایه و سیمی قاتل گردد و چشمه فقره آب آن

صلب نبود چون در ان موضع گنجی طلب خوب کند و طر فوشکاف و در وقت
 ظاهر شود و بخاراتی که در زمین مجتمعات شده میخواهند که بیرون آیند بسبب
 و نه نتواند بر آید البتة منعه منعکس شده آب میگردند و آب های که از
 آن نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشریب نتواند کرد و بالا میماند
 و کوه جمع شده بتدریج بسوی تشریب روان گردد و لهند اینها و چشمه از کوه ظاهر
 شود و در قران مجید جابجا ذکر چشمه و نه کوهستان نیز آمده و اگر زمین
 صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوت و آبار سبیل
 آرد و اختلاف بقاع و تغیر و اویه با در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
 آنرا از سی تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشت و بعضی از چشمه ها
 غیر نیست که مذکور شد و چشمه و ارباب درین چشمه گیسویت که هرگاه کسی در چش
 و آن آید گیاه در وی پیدا شود و چشمه و ارباب درین چشمه گیسویت که هرگاه کسی در چش
 نجاست بهمان آب از وی جدا شود چشمه و ارباب درین چشمه گیسویت که هرگاه کسی در چش
 اگر کسی دفعه واحده پنج چشمه در آید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود و هرگز نرسد بلکه
 امراض بجز بود و گاهی و خانی از چشمه شصاعه گردد و شعلات سرخ و زرد و زنجیران
 ندر شود و دیگر بر کشمیر است مسمی بکوکرناگ که آتش در غایت گرم
 و غسل کردن در آن دفع امراض بمعنی و اخطا متعنه سوداویه است زیاده ماند
 انقدرستی می آرد که بیرون بر آید بی یابوری کسی دیگر مشکلات و بدن
 رساند چشمه مشکوره برابر سبیل و اراضی اندلس با وجود صغری اگر شک

بسیارند و کسی متعرض آنها نمیشود و گوید که گمان نزدیک اجتناف و اجتناف
 و بر آن دو قصر است که یکسایه راه آنها نمیداند و عقیده بعضی مرسوم آنکه آن دو قصر را
 از جواهر ساخته اند زیرا که در شب لغایت درخشند و تا آن اندکوه مهیمن گویند
 و زمین خفته در آنجا ساجد و مواضع واقعت و در آنکوه مقابر است که اجساد و
 در آن پوشیده گردیده و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده
 سالم اند و همچنین در میان منقوبه در حدود فستمان جنبی از گروه است بقا
 بسیار و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مملک بود و در رگستان که میر است
 و در آنکوه غار است که هر که در آن غار رود ساعت بمیرد و زخمی غریب تر آنکه هم
 و در آن نواحی غار است که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدش مفارقت نماید
 و دیگر در یکی از بلاد خط استوا کویت و بر آن مناره از سنگ و بر آن خرچ هم از
 سنگ انجیری و در منقار ساخته اند و در آنجا کالی درختان انجیر بسیارند و مرغان
 بصورت آن خرچ سنگین بپایان و چون انجیر نخیته شوند هر روز از آنجا نوران بهر
 انجیر و منقار گرفته بیایند و در طغاری که آنجا است اندازند که متر صله بجهت
 آن انجیر را بخورد باقی را بفروشد مشهور است که این طایفه ساخته بقیاس فرا
 است که بعضی از غریب عیون و آنها را علی سبیل الایمان و الا
 بر خاطر و یا بظاهر پاک خدا و آن روشن تواند بود که در جنوب زمین مشاهده
 بسیار است و البته در آن آب بود و یا نه که زیرا که غلامان است هرگاه بر هوا
 بروت قلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را از آنجا دیگر دورسد و زمین

موضع یار و قلم برشته است که پنج شش ساعت نجومی برود و آن میتوان گشت لیکن
 پس بر آن برآید و خواهد که از یک سیر و دیگر رود و تا ماه یا با وجود قطع منازل نمیرسد
 راه به پایان نمی آید و قاعش زیاد از حد در غنیت یکی از دوستان اقم درایم
 بهار بر آن کرویه رفته بود گلبنی دید پراز گلها خواست که برای گلفه شت پوره از آن بچیند
 چون کراسی که همراه داشت پراز گل با کرد آن از جای نتوانست شربت لا چاری قند
 اگر در هنوز گران بود و رفته و رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم
 گران یافت که از حل آن عاجز آمد و در آن خود نیز عجایب دیگر است کوه لغنا
 گویند در آن کوه اشجار میوه دار بسیار است و بی آنکه کسی معهود شود میوه دهند تا ماه
 طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه را بر پیچ رسانند نهایت خوش
 و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از آن کوه آهنی سرخ بصول پیوندد
 که چون زخمی از آن بر کسی نیست از موضع جراحت خون ترش نماید تا کسی ساکن
 شود که آنجای را داغ کرده اند کوه انهد در اقصای عرب است و این کوه سه
 جوی عظیم برین آید قیرب هر قطر بر جویها بسته اند و با قوت سرخ و زرد و
 از آن کوه بصول پیوندد جبل الروضه کویت مبارک نزدیک بصره در آنجا
 که در آن کوه روضه است از ریاض خبت در زمان خلافت حضرت فاروق است
 رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد و هزار دینار طلا خریداری کردند و عمر رضی
 عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام و ایت و اولاد
 مسلمانان و آنجا مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در آن کوه کوه

آب فروید و اگر نهر کس باشند مقدار آب چنانکه هم را کفایت کند کوه و دریا
 لما و اندلس می یابد آنجا شکافی در وی پدید آید که در میان آن تبری آتشیین بود و هرگاه
 قدم کنند که آن تبر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن نبرمیت بردارند باز پیدا
 شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایفل در میان دریای هند است
 و همیشه آنجا آواز دوف و خنگ شنود و بی بفاصل آن نبرد کوه تثبت کوه است
 که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیرد و وقتی از
 اوقات پادشاهی حبه امتحان از دیار ثبت بر آن کوه برآمد و فرمود تا لفظ و گوگرد و
 و نیز ماسیاب بداند کوه حج آوردند و آتش زود به آن ساعت ظاهر شده آتش افرو
 نشانده هر که به کوه میست در ملک کشمیر و سیمین بر آن کوه ضعیف و نتواند کرد چه
 در وقت خروج زنبوران سرخ ظاهر شده میگردند و اگر متقاعد نشود با کفند
 و اگر حیوانی که بپایند بر لب شدیدند و از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان در سا
 یک وقت بغیر کبک بدین نبرد و اسفند آن کوه می آید و آن را انگار خوانند و اقم خود
 ابو محمد بن جریر بن زیدکی صاوق القبول شنیده که بر بالای آن کوه چهار فقه و مناره
 از یک لخت سنگ و یک کوه آب گنگ از قله آن مناره میجوشید و هندوان ازین کوه
 بسیار کایات میگویند و هر که در کشمیر هست نزد یک مسجد و دو پور در هر وقت
 عصر اول شیمی می خواند و اوراق درختان را متجرب میکند و از آن آواز ظاهر
 خاطر خواهد که در پیل از آن حدیثی شنیده و سمع میشود و اگر اوقات شهر
 تازه مختلف الاوزان بزبان کشمیری مفهوم میگردد و الاضما و نیز در کشمیر میگردد

و کان قدیم را بواسطه ملاحظه ظلم حکام اینوقت معطل داشته اند بلور در حوالی هند و ایران
 و کشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خور و از زمین میرود و در اقصای نیمه
 بطرف بیت سنگهای گلان بلور که از آن طبقه باقی میماند ساخت بهر سلیکون بواسطه
 ظهور شیشه ای سفید که آنرا شیشه فرعون گویند از درجه اعتبار افتاده و همچنین شیشه
 ماهرات بشم علمی از شیشه آن نوع میگذرند که تمیز نمیشود چون بمقیب اندیشه جواهر
 الفاظ و معانی در بیان معنیات سفته شد از بعضی جبال نیز عبارت است از
 آنکه دماوند در حدود طبرستان است و از ده میل ارتفاع دارد و بر بالا آن قطعه
 زمینی است که از مسافت دکان سوار خراب است که در شب از آنها شعاعی چون نور
 آفتاب ظاهر میشود و بروشنایی آنسانی میتوان دید و روز دکانی از آن متصاعا گرفت
 عوام گویند که حضرت سلیمان نبیا و علیه السلام صخره جنی را در این کوه محبوس داشته
 و از علی بن زری منقول است که من و جماعتی از سیاحان حاضریم کوه دماوند کشیدیم و بگویم
 آنکه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریت از آنها متصاعا بدو چون احتیاط کردیم سایر
 جبال و جنب آن بغایت حقیر می نمود و بر سر آن کوه ابر است که در رستان ناپستان
 اصلا منکشف نشود که آنها و نند نزدیک آن بلور است و این کوه بواسطه سلسله
 یکی بصورت گاو و یکی بهیئت ماهی از آنها آبی بیرون آید و منقسم میشود و بدو قسمی
 بنهاوند میرود و قسمی بدنیور کوه تصویر در نزدیکی کرمان است چون قدری از سنگ
 آنکه بسایند و در ظرف کف ذلت به صورت انسان قرار گیرند کوه فرغان در زمین فارس
 و در آن کوه غار است و آبی از آن متصاعا اگر یک کس در آنجا باشد بقدر احتیاج وی آید

ظفر باید از هیچ بلیات محفوظ ماند و هر تنگی وقت و دفعه عمل عقیق می بیند بر زبان گیرد کار
 بر او آسین شود و در معجون بهی نهایت مساک آرد قوت گروه و پاه نیز آید و
 آن مولد شده و ندانست و بوی و مزاج نافع است و پنجای و نازا می کند و زردی
 آن بر و اگر کسی در نگین عقیق ماته فقی را لا باشد نقش کنده و انگشت کند در
 دست و دشمن غریز نماید و منافع دیگر هم دارد و بیشیم بدانکه در حوالی خشن
 خانه ایست که آب آن باند جان میرود سنگ یشم از آن می بر آید و سوای آن
 رو و در جایی دیگر نیت و رنگ یشم بهفت نوع است اما سفید انگوری و زیتنی و دیگر
 اقسام بهر است و یشم سنگ سبک است و حکما آن را برابر جوهر داشته اند و در حق
 نعت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بنی که نیشم نمیکند رانند و چون در فن حکاکی
 ماهرند اقسام جانوران و عطر و انهای خوش تبرک است از آن بسیارند بهر کی بقدر صلاح
 و صله یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود اگر یشم
 با او نباشد چندان نروشان عجب بار ندارد و چون در حد و دوختامی صاعقه و بر
 بسیار می افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ
 شجاعت خود و جبهه و فتح طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
 یشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق را و برص را نایل کند
 رنگ رو ماه سرخ دارد و سنگ شاه مقصود سعدی آن در حوالی قندار است
 و شاه مقصود نام نزدیکی باعث شهرت دارد و بهترین آن شبرتی شفاف است و دشن
 تسبیح آن را با خود اسباب دولت نموده اند چند جایی از آن کوه سنگ استخراج میشود

ساینده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد وقع کند و نور بصیرت را بدید مر جان
 بدانکه مر جان و طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریای قعشده بدست
 می آید غواصان و امها گرفته بقعر فرور می روند و مر جان را بدیدها بیرون می آرند و مر جان
 طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و گرم هم در و کمتری افتد و در بنا
 نه فر شاخهای سیاه و سفید و ریاسیر و آتافید خود هیچ کاری آید و سیاه را میگویند
 و تسبیح بسیارند و مر جان تراشیده درست راز و کفار خاسی اعتباری تمام است و
 و مر جان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نصره است و غواصان
 تعلیق آن در گردن مصروع و دفع آفت و دوا شدن آن با خود صاحب نفس است و
 و دفع کید و کرا عادی موجب فرید و شنانی چشم و امکان و در مضرات نیز
 آن سودمند است عقیق بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
 بلاد وین است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است و سنجاب بسیار بهم می آید و
 و کلا با آن اوزانین عقیقههاست و عقیق بروج اگر چه رنگ خوب دارد اما بایر عقیق
 یعنی نیست که از همه خوشتر و خوب می باشد و خاصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
 است بعقیق مین که در بروج مسکون بسبب غرت و منیت نقش او در دست نشاند
 حکمت و دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحیه
 عقیق مروی است و حضرت صحابه و ائمهین رضوان الله علیهم جمیعین بختم نموده
 که عقیق داشته میکردند و الحال صلحای که و مدینه و مصر و شام بجهت تبرک با خود
 می دانند و در بلاد حبش از هر جا که مکرست هر که عقیق را با خود دارد و بر جمیع خصا

لاجورد اصل بغیر از که در بخشان برانوار آید گریست اگر چه در اصل کاشان معدن دیگر است
 لاجورد و میگونیها سنگی که از آن معدن بر می آید بسیار باشد و این لاجورد و کیه و کیه
 غریب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می برند
 و رنگ لاجورد می دهند و آن سنگ را چون سلاطین بکار می آورند و طبقه انقش کنند چون
 در کوره برند و در حال که انقش رنگ لاجورد و لطیف بر می آید و شیشه گران جبر و
 از آن سنگ با سینه منخل و سیگار از میخای لاجورد می بجه و در می پیوندند و لاجورد
 از آن سنگ میزنند بغیر از انقش علامات و خشت بهای کاشی بکار نمی رود و در آن
 با آن خود باز میگرد و دو سیاه میشود و لاجورد اصل بخشانی رنگی که از معدن بر
 می آید و اسم بدان رنگست مطهره اخیر نمیدانم باین سبب پیش بود بران لاجورد اصل
 ترین جواهر است چرا که به علاوه انقش و بر و زردان و صیقلیت غیر نفیس و غیره و آن
 او بغیر نمیشود و سنگ لاجوردی که از بخشان می بر آید اول لاجورد است و صیقل
 مثل صیقله مرغ که در پرست است و پوست آن سنگ خمره و سفید و چون آن را از میان
 پوست بپایان آورند حاجت بستمین ندارد و به علاوه می آید که دو بکار بر این نوع
 لاجورد بهترین انواع است و ناعه خراشه پادشاهان نوع دوم بغلاف بر آن
 آید و بر روی رنگهای سنگ که سفید می باشد نوع دیگر لاجورد سنگ با چشم شیشه
 این نوع را حاجت بستمین است و در خواص لاجورد آنکه هر کس با خود دارد از عظمی
 ایمن باشد و در چشمش هم در و هم غرغری نماید و خوردن آن در و جگر و کوه و دفع کند و چون
 صاف سازد و در مضرات کار بر دندان طحال رفیق سازد و فرج آرد و اگر آب

ن آینه دارند و عسل بسیار در میان می ریزد و موم بر روی آب انداخته می باید بعد از آن
 قلاب و انوار سبیل و باقی سبیل را گان بین نگ و بوی و خاصیت در و ظاهر شود
 چون مد و جوار طرف جنوب آب دریا در حرکت می آید و موجب تشنگی بنی آدم قطع
 طعم بکنار می اندازد و جماعتی بپوسته در سواحل بجهت همین امر میگردند نصیب خود قطعه
 می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب شتی نظلمات جنوبی افتاد و آخر از شط
 عنایت الهی ایشان الزان و طعمه به یکدیگر پیرون کشید آنها را انجالی در جزیره لنگر انداخته
 تا آب بگیرند چند نفر سحرا شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جاسه آب افتاد
 گذاشتند چون رخت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بو باگشته
 است نگذاشتند که عنبر خوش رنگ بود از عنایم گرفته با هم دیگر وصله و صلعه بقیع رسانیدند و به
 بهای خاطر خواه فروختند بای کثیر وزری خطیر دست آوردند و عنبر چهار نوع است شام
 خشک و طبقة و فسفی و عنبر و شماره خشکاشی و صلهای مذکور می باشند و در کل
 بی نیم چهار روز بهاری اندازد یعنی سفید میشود و چنانکه گمان بر نکند از در میان آنرا انداخته
 اند و چون بشکند میان ماو نیز سفید مثل خشکاش ریزه باشد آنهم نرود و بهار میکند و طبقة
 سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فروترین این سه نوع است و کون و شل مغزیست
 که رنگ می باشد و خواص عنبر بسیار است اول بایطبیعی فی الواقع بوی بهترین بویها
 دیگر جهت رطوبت و مانع بخلاف دیگر روایح در دفع سودا و مالینجی و تقویت دل و قوت
 باه و در دفع خشکی بدن و ذیل و خارش بدن اندام آبی است با مرقا اعلی تحقیق و حکما
 که هر که عنبر بخورد و هرگز در چشم نبیند و در مردم غریز باشد لا جور و به انکه

زمین بغیر از کوه شبانگاه جامی و یک ریت موسیای کانی بهم در انحالی هم از سطح غاری میچکد
 و در تحت ضبط حکام است در انچند سال پاره از دیوار آن غار از هم ریخته مغالکی ظاهر
 شد بر از موسیای ایند در این ایام بسیار از آن شده اما باز هر تعلق ضبط و بطور بطور
 ندارد و این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و باز هر نیز در هر کجای میبایستد
 بازنی که باز هر در شکم اوست فواید ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال سخت
 نمیتوان خوردن و باز هر که بوزن بیش متقال باشد نهایت قیمتی است اما آنچه
 دو متقال و سه متقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه باز هر
 میسازند اگر چه فرق کردن مشکلات لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ باندند
 آب بسایند اگر بسایین آن سفید رنگ باشد اصلت و اگر سبز باشد عا و غیره
 اگر چه غیر شهب را بچوهر مناسب است اما بطور خواص موفور آن را در سلک جواهر
 داشته اند بدانکه در باب غیر و جواهرات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
 درختی است و غیر صمغ است و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه است بر میچوشت
 و بر روی آب می آید و غنچه از آن بجنول می چویند و قومی را مظنه آنکه سر کین و آب
 بجز است اما اصح آنست که موسی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عام
 و انتمندان مخفی نمایند که در انتهای دریای عمان در وهنه طلعات که اقصای مالک
 میبین است چند جزیره واقع شده و در شاه که آب دریا بطرف قطب شمال سیل دارد
 جزایر خشک می باشد و شاه دیگر که آب را گشتن بجانب قطب جنوبی است آنجا در زیر آب
 می آیند و آنجا برهه از هر حبش اشجار بسیار است و گسبان غسل بعد و قطرات در باران

گفته اند فیروزه در خاصیت بهترین چهار است و حکما آن سنگ را نهایت مبارک دانسته
 و نام او سنگ فرخنده یا ده غایتی بگاه پادشاهی بر یکی از مقبران خود غضب کردی حکما
 آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاهدار و خشم و قهر پادشاه بر حجت و نهایت
 مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ گرویی حوال
 او نرسد و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو بیند اول نظر بر فیروزه اندازند
 نهایت مبارک باشد و اگر بستن فیروزه موجب نراید عمر و افزایش نور بصیرت است
 است و هر که آنرا با خود دارد و خواهی پشیمان نبیند و از هیچکس نترسد و عسل طاهر
 و حکام عزیزه ذکر می باشد و استعمال فیروزه در کحل لعایت نافع است باز هر حکما با
 زهر حیوانی را بستار لغز نکرده اند و اموال و اموال الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
 باز هر بعد ازین در دوزخ می آید و طلبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش و اوطا با
 زهر حیوانی بخورد و بعد از آن رسد و مدت آن عمر مرضی نریند و از امراض مزمنه شفا یابد
 هر که آنرا با خود دارد و در شجاعتش افزونی باشد و از چشم زخم گزند می نیاید و از هیچکس
 نترسد و دشمن بروستولی نشود و هیچ جانوری گزند و طریق خوردن آن چنانست که آن
 بر سنگی صلایه گفته با کلاب پس با انگشت بر روی زبان بلع کند که بدندان نرسد که بقی
 مضرت و باز هر از درون بزکوی که او را پازن نیز گویند می بر آید اگر چه این جانور در هر جا
 می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر بوی خاصی است باز هر نیز منحصر است بر بزکوی
 بلوک است اینگاه که از اعظم مضافات شیر و فارس است و او هیچ چیز بخورد و منجر مخلص
 بدلیل آنکه هیچ پادشاهی نیست که از میان آن چوب مخلص نمی آید و باز هر حیوانی در رو

بعد از آن مرورید و شکم او با مقدار قدی چند سیکر و وزر وی و تیرگی مرورید بحسب قضا
 فراج احد است که گاهی بغیر سعاد و بر روی آب سینه و اگر بخار است و افق جبه
 کرده مرورید و بارشاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرد بزرگ قیرومی افتد و اگر ک
 بود شمع و گاهی صورت خواب گرفت و قیمت مرورید بدست می چوهر دیگر در پاره نشد مختلف
 می باشد که نمایان تخمینا قیمتی مقرر نماید خالی از کذب بخوابد و چرا که بهای جوهر ^{تعلق}
 بزرگ و شکل در و بعد از آن بهای و مشتری پس بگریه تیاس محسوس بر غیر محسوس ^{جانی}
 باشد و نیز باینکه طبیعت مرورید سرد است برای قوت بسیار و حدت نظر انسانی است
 در چشم یک آن دماغ خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سحر
 سائیده برهق سیاه و سفید الیدن بخاست خود دماغ است و خورن آن بر
 تولید رطوبت اصلی قوت قوی دارد و فیروزه ^۵ بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
 نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسطه قی و سبب فام قیمتی آید و شاهوار حاصل میشود
 و معدن نانی در حوالی خجند که فیروزه دارد در جبال انان برآمده و معدن نالت در حوالی
 کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک آن
 بسبب نرمی بزرگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن الج نزدیک نجات
 فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی رز و متغیر میشوند و بقایمان دارند و نیز چون حاصل آن
 معدن بسیار است و بقرابت می آید از قیمت افاده و همچنین در حوالی نبت هم
 برست می آید و آن بزرگ است و الفیه فیروزه اصلی خوش رنگ سبز فام بواسطه
 عبارت از نیشاپور است اگر از زیر کاشک و کافور و زعفران بکارند البتة متغیر نشود

چشم و غیره از علت صرع و یا لیبیا این باشد و دوزی در عمر او قعود و شب کوری است
 حکما بر آنست که زمره با هر چه زهر است اگر کسی را زهر لابل و سم قاتل داده باشند
 نیم دانگ مرده زمانی خوشترنگ ساییده باشد پیش از آنکه زهر در او مانده باشد بخورند
 در هر گاه که سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و دفعی بیدین زمره کور شود و دیگر
 جانوران گزنده مثل مار و گزوم و غیره کسی را بگزند مقدار قیاطی زمره ساییده بکباب
 در موضع زخم ببالند در حال زهر را جذب کنند نجات بخشد مروارید بآنکه منافع
 مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هر فرست که مروارید شیرین نخموزان نجابت
 است و تخصیص قیس ملکان جزیره است قریب قطیف که در قیم از آن جزیره شده و میشود
 و معاص و دیگر در تحت الریح است قریب به مملکتی است امالی آن همه مسلمانانند مروارید
 بسیار از آن نجابت می آید اگر چه اکثر دور و سفید است اما کم از یک شقال بهر سده مروارید
 هندستان از مناصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغار
 مروارید نیست اگر چه در بعض جا مروارید می برایننگ آن سفید فام و شمع است و سفید
 آبدار آنک بصول می پیوندد و چشم آنکه درین حال از روی آب تا صدف زیاد و مازده
 و مازده گزنی باشد هر قدر از صدف تا سطح آبش تغافل و بعد بیشتر است مروارید آبدار خوبتر
 بر طبقه ظهور میرسد و صدف جانور است که گوشت او لذت سفید تخم مرغ است او نیز با
 لاهی تخم میرزد و بچه بسیار از او حاصل میشود چون بچینه شود و در اول حمل بوقت باران
 و شب سرد آید در قله باران بسیار و چون آفتاب بخیزد و دیگر بار بر روی آب آید هر طرف
 آفتاب میگردد و او هم رو با آفتاب گردش میکند بوقت غروب بقدر ریاض و در اول طلوع

بعد از آن مرورید و شکم او با مرقا و قریه بخند میگردد و در روی و تیره گی مرورید بحسب شهاب
 فرج احمد است که گاهی بغیر میاید و بر روی آب سینه و اگر بخار است و فانی چند
 کرده مرورید و در شهاب حاصل میشود و اگر حرارت بخند کرد و بزرگ و قیومی افتد و اگر که
 بود و شمع و گاهی صورت خواب گرفت و قیمت مرورید بدست و چوهر دیگر در سینه مختلف
 می باشد که غایبانه تخمینا قیمتی مقرر نماید خالی از کذب و سخاوت بود چرا که بهای جوهر
 بزرگ و شکل در و بعد از آن بدایع و مشتری پس چگونگی تپاس محسوس بر غیر محسوس
 باشد و نیز باید که طبیعت مرورید ستر است برای قوت این سر و حدت ناظر انانی است
 در چشم یک آن داغ خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سکه
 سائیده بر بیهوشی سیاه و سفید یالین نجاست خود داغ است و خورن آن بر
 تولید طویات اصلی قوت قوی دارد و فیروزه بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
 نیشابور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسطه قانی و سبزه نام عمومی آید و شهاب حاصل میشود
 و معدن انانی در حوالی خجند که فیروزه دارد و خجند و سبزه نام آن بر آمده و معدن نالک و کج
 کرمان نزدیک اقصیه شهاب است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک آن
 بسبب نرمی بزرگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن الیغ نزدیک نجات
 فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی نزد و متغیر میشوند و بهائی ندارند و نیز چون حاصل آن
 معدن بسیار است و بزرگ بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی نیت هم
 بدست می آید و آن بزرگ فستقی است و اقصیه فیروزه اصلی خوش رنگ سبزه نام آن
 عبارت از نیشابور است اگر از مرورید رنگ و کافور و نیم زمین گاه در اندامه متغیر شود

چشم و بقیه از علت صرع و بالیو لیا ایمن باشد و درازی در عمر او آید و شب کوری نشیند
 حکما بر آنست که زمره و پانزهر همه زهر است اگر کسی از زهر ملال و ستم قاتل داده باشد
 هم دانگ مرو زمانی خوشترنگ سائیده با شیر پیش آنکه زهر و توانیر کرده باشد بخورند
 و هر کار کنند و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و وضعی بدیدن زمره کور شود و دیگر
 جانوران گزنده مثل مار و گزوم و غیره کسی را بگزند مقدار قیاطلی زمره سائیده بکشد
 و در موضع زخم باند در حال زهر را جذب کنند و نجات بخشد و مروراید بدانکه مغا
 مروراید اول قطیف و سمیرین ولایت هرمنست که مروراید شیرین نخمیرانم نجابتست
 آمد بتخصیص قیس ملک آن جزیره است قریب قطیف که در قریب از آن جزیره شده و میشود
 و مغاص دیگر در تحت الریح است قریب به مملکت استانی آن همه مسلمان اند و مط
 بسیدانم نجابتست می آید اگر چه اکثر دور و سفید است اما کم از یک مثال بهیست و مروراید
 هندستان از مغاصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغا
 مروراید نیست اگر چه در بعض جا مروراید می بر این ملک منبر فام و شعی است و سفید
 آید از آنک بجهلی می پیوند و وحش آنکه درین حال از روی آب تا صد فزاید و مازده
 و مازده گزنی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب تعلق و بعد بیشتر است مروراید باز خوبتر
 بر طبایع ظهور میرسد و صدف جانور است که گوشت او لذت سفید تخم مرغ است و نیز
 ماهی تخم میرد و بچه بسیار از او حاصل میشود چون پنجا له شود و اول کل بوقت بامان
 آفتاب میگردد و او هم رو با آفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرد و اول

نمر حاصل میشود و زمینی سنگ نیست اجنبی گویند بزرگ عبارت از است و دیگر
 با قوت برین پدید است که از بنا و زنگاله است و آنرا یک پریم خوانند و نزوی که آن ساحل جزیره
 است که اطمینان بگویند است و حالایا قوتی که منتهیست بگویند و آن از غایت نرمی
 تش سالم بیرون نمی برآید و در پهنایا قوت سیاهی از بزرگانی تمییز پذیرد و دیگر چنان
 بل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و آب را هم سنگی که
 رنگی خبیث دارد مرغوب طبع آنهاست لعل بدانکه کان لعل فقط در بخشانست و نیست
 ظهور آن در ذکر بخشان گذشته و لعل لعل از بهشت نوع بیرون نیست مافی صافی و صفا
 و آتش و غباری و خمری و عقربی و جصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در فحالت
 بکار برزند رنگ رویا سرخ کند و فرج بسیار آرد و بخار حده دفع کند هر که آنرا با خود
 از جمیع مضه های مضرین محفوظ باشد و داشتن آن با خود گروه را قوت دهد و در وقت
 مهاجرت مساک آرد و عزت چشم مردم پیدا کند و از دین خوابی شود و یرده بار و
 و ختام واقع نشود و اگر بازوی که و یک بد خوی سینه و دیگر بد خوی نکند و در خواب سینه
 در وقت ازین در ملک مصر ترسید بگفتند به این معنی خود را و الحال و آنه لایق آن
 بدست نمی آید و آنچه بقوت در میان مردم است از میان ننگ و کوهستان
 اند و می آید و آن چهار نوع است یکی بزرگ و ساربان و نوز و کوه و می آید و
 چهارم سلفی تا سلفی قیمتی چندان ندارد و در میان چین است و طبع او سرد و خشک است
 قبل معتدل بزرگ و مرد با خود دارد و از زحمات و در چشم بین باشد و قوت پذیرد
 ای از خود و ساربان بسیار کرده اند که بگویند مرد با خود دارد و طبع بد آن که در وقت

اگر قطعه و قیطر باشد نباتی یا بالوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ و روزه باشد
 گلبه بدست آید قیطر علی در شام لبی شرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قیطر باشد
 تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری و دلد و تبر شستیدن لباس و در ریح مسکه یا بنجیر
 رنگ کسی او قوت نیست و حکا کان آنجا الماس بی جلای کم رنگ ایا اویدای مناسب
 کوفته و پنجه صحیح میدهند و نهایت لایق و شین می سازند و الماس صله بین آنجا
 و جمیع سنگها با و سوراخ توان کرد و آتش او را تغییر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است
 بدیجه چلدم و دشتن آن باخه و دافع سنگ شانه است و موجب غراز و اکرام در نزد
 سلاطین و حکام قبول سخن او پیش بامروم و عدم خوف و هراس مشافا از اعتراض
 مضمین شل برص و خدام و صلیح و بالینو لیا و ظفر و دشمن و اسنان چشم زخم و صندل
 و صاعقه و خواص دیگر یا قوت ببا کمال یا قوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد
 سفید و یا قوت سرخ بچند لونست سمانی و ارغوانی و زرد و خمری و خطی و لکمی و یا قوت
 کبود و نیز انواع است مثل طماوسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یا قوت زرد و هم شمعی و زنجری
 و کاهی است و یا قوت بنفید بلور است اگر چه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت نند و دریا
 تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و بندگان جزیره سیلان است و یا قوت کبود و ملک
 شران به بیهای شران به بیهای تمام میخرد یا قوت زرد و در واقع طاعون خواص عجیب است
 شناختن آن مشکل است که حکا کان و رنگ بالور صلایه کرده مثل آبگینه آتش می دهند
 اینک یا قوت سرخ و زرد و دوده مزج مسوخ میشود یا قوت فرق نتوان کرد
 اگر کسی که مهارت کلی داشته باشد آعین انهره و ترغلی از جوهر معدن یا قوت سرخ

بود و غیره اوقات بر بالای درختان بسوی برز و طایفه از ملاحان نیز در جزیره اند که چون در آب
 شناور ساحت میکنند و ورق بادریا بجزیره العتارب تمام جزایر بحر خست و در آن
 گزوان باشند صاحبان نام گویند از معتمدی شنیدم که چشم آن گزوان بر بر چشم بود
 جزیره زنگبار دریای ننگ است و در آن نگیان سفید پوست باشند که بوی سر و
 ابروان برایش و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
 آل در دریای فارس است گاه گاهی که آن سحر کند مایه عظیمی بخشی اندازد و آن سال مردم
 آن نواحی بوسعت معشت اوقات گذارند زیرا که آن مایه را گرفته بجوشانند و روغن
 آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از آن مایه بجصول پیوند که معارف و اکابر انا
 یکسال حبه سوختن و ایجاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظرف
 چوبی محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند شتر گردد و جزیره قوس در دریای اوقیانوس
 است و دور آن یکصد و شصت و نه کوه است و در آنجا حیوانات که اعضای او شایسته
 آدم است مگر سر و گوش وی و در بعضی از جبال غریب حوال آنکه در آفریدن جبال ایزو
 متعال حکمت است از آنجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها لکون آبند و
 وجود معادن آنکه چون آب و باران در مسامات جبال نفوذ کند بوسیله حرارت آفتاب
 در میان مغارات مستحیل به بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون اهریرون شنید
 نیاید بخاری آنجا که کسافت پیدا کند و ناماتی در زیر آنحال بماند و صفاء غلط باشد و
 همان بیاورد و شود و از آن نیل بستاند و در سبب آیش با اجزای ارضی متلونه متنوع و
 بود طبعی و نفعی و از آن اجناس جواهر مختلف الطبیعی و الا لوان بوجود آید و شجرات

خلعت هر و عایکه در آنجا بکنند اکثر مستجاب شود و بر کنیه صورت اعرابی ابله سیم ساخته اند
 که هر کس از زایران تبرج و زیارت آنجا بکشد و آفتاب صورت که بکشد و آواز و آواز و
 که فلان جهان آمده است پس بر آن کنیه داده شود و طعامی کافی چنان شخص بیرون آید
 باز در آن کنیه مسدود گردد و پیوسته آنحال برینمنازل باشد جزیره خالطه در ریای
 است در جزیره غیره که سفند چربی نباشد و انگوسفندان بنایت بزرگند و با جوارز
 کشتی و انبار ساق و قوت کنند و بی مانی چرب گوشت نمایند تصرف نمایند جزیره
 خار بنادر و ریای آنست اقلیم هفتم و آن جزیره است بنایت محمود و خلق بسیار
 درین دارند و طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند و آن جزیره در جزیره
 بنایت بزرگ که چون آفتاب در حل آید هر سال که از آن دخت نمایند مطابق
 جواب شنوند و در غربی آن جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
 و همین قدر عرض در دو جزیره از انبار مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
 در میان ایشان شش و پنجاه فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
 و کشتی است جزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت و بعد از آن که زمان
 استن شوند باز گردند و چون آن زمان وضع حل نمایند اگر بسیار باشد جزیره مردان
 فرستند اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره شش در بحر خضر است و آن جزیره
 از دخت بصر است که آن تریاق زهرافش و سایر معجون بود و در آن جزیره گاو میشی با
 که از او منبوه و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موها
 ایشان سرخ باشد و مجوهر برهنه باشند و سخن از این منبوه نشود و موهای سر ایشان

و جوش و طپوست و در بعضی طلا و نقره و جواهرهای زیاده از آن قبیل اند که بر جلوه گوی آنها اطلاع
 به یکس دست نداده است چون ذکر بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
 میشود جزیره واق در بحر محیط است در انجریه و خفیت که میوه مانند سر آدمی با
 می آمد و چون آن نمره پنجه میشود و از واق از و بر می آید جزیره بیلا در انجریه از ساج
 قوم عا و جماعتی باشند که طول قدم ایشان یکگز باشد و موسی اعضایی ایشان
 بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدم بخورند جزیره الهرق درین جزیره سه موضع
 که تمامی لایالی فصول بر یکدیگر یکی برق چند در یکی بلدان بارود در یکی باد و در سبب
 معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان انجریه اشقران اند و روی آنها در سفید است
 است و از جیل و عود و شکر و پنجا بید است جزیره کالوس در انجا جمعی از هندو
 دارند هرگز لباس پوشند مال ایشان آهن و از جیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای
 و نگار است و مردم کمتر در آنجا باشند و ساکنان آن جزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بخت
 از اس ایشان سلفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از دست حرارت بیرون آید
 اجتماع پیوسته تر صد و شصت باشد آنوقت را چون آن زمان سدا از انجریه حلت
 کنند هرگاه که کوبان محل تجاوز نسلید باز بجای خود آیند جزیره الفساک از جمله جزیره ها
 انجریه است و ساکنان آن یک گز قامت دارند کمیتر ایشان کور است و یک تنه بلند
 ایشان مفلوج گویند و با انجریه تسمی است از سبب آنکه که سال بیست و جماعتی درین
 جزیره رسیده با انجا جماعت بیاد بر که و میقل چشمهای ایشان کور سازند جزیره
 الکینس در بحر مغرب است و در انجریه کور است از سنگ تراشیده در برابر آن کینه

نظارت هر دو نماید که در آنجا کشتی گذاردند و بر کشتی صورت اغرابی بطریق ساخته اند
که هر کس از زیاران بتفرج و زیارت آنجا میرود و کشتی را دید که بکند در آرد و آواز دهد
که فلان مهان آمده است پس فرمان کشتی داده شود و طامی کافی جهت آن شخص بیرون
باز در آن کشتی رسد و گرد و پیوسته آنحال بر بنیوال باشد چنانچه در حاله در دریای
است و در آن جزیره غیر کوه سفید چری نباشد و آنکو سفیدان بنایت بزرگند و ماجر آنرا
کشتی و انبار است و وقت کشتی را نانی چرب بگویند و نمایند چنانچه
خارج بدار و یای تا شصت آید و پنجم آن جزیره است بنایت محمود و خلق بسیار
و طبع دارند و طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند و آن جزیره در
بنایت بزرگ که چون آفتاب در حال آید هر سال که از آن درخت نمایند مطابق
جواب شنوند و در غربی آن جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از انبار مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
در میان ایشان می و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت محین
و کشتی است آن جزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت می نمایند بعد از آن که زمان
است تن شوند باز گردند و چون آن زمان وضع حمل نمایند اگر بسیار باشد آن جزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره ششمی در بحر خضرت در آن جزیره
از درخت بقصر است که پنج آن تریاق زهر آبی و سایر سموم بود و در آن جزیره گاو میشی با
که از او منبوه و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موها
ایشان سرخ باشد و مجوهر برپایه باشند و نمک ایشان منبوه نمیشود و موی سر ایشان

و خوش و طبیعت و در بعضی طلاء و نقره و جواهر بسیار از آن قبل از کسب چگونگی آنها اطلاع
 بهیچکس دست نداده است چون در بعضی از آنها گذشت قدری باران برخی دیگر مذکور
 میشود جزیره واق در بحر محیط است و در آنجزیره درختیت که میوه مانند سر آدمی با
 می خورد و چون آن ثمره پخته میشود و از واق از بر می آید جزیره بیلا در آنجزیره از ساج
 قوم حاد جاعتی باشند که طول قدم ایشان یکساز باشد و موی اعضا سی ایشان
 بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدم بخورند جزیره الهرق در این جزیره سه موضع است
 که تمامی لایای فصول را بکشد یکی برق چند در یکی بلدان بار و در یکی باد و در سبب
 معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان آنجزیره اشقر آلون اند و می آنها در سینه آنها
 است و از جیل و عود و شکو و نجاب است جزیره کالوس در آنجا جمعی از هندو
 دارند هرگز لباس پوشند مال ایشان آهن و از جیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای
 و نگار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکینوبت از کوکبی که بخت
 از اس ایشان سدافتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت بسوزد و از اجزای
 اجتماعت هستند ترصد و در ملک باشند آنوقت را چون آن زمان سدا از آنجزیره جلالت
 کنند هرگاه که کب انان محل تجا و زنجیر باز بجای خود آیند جزیره الفساک از جمله جزیره های
 آنجزیره است و ساکنان آن یک گرفتار است و در نزد یکیشم ایشان کوست و یکتخته بلند
 ایشان مفلوج گویند و با آنجزیره تسمی است از سبب آنکه که سال بیات اجتماع در این
 جزیره رسیده با آنجا اجتماع بسیار که در میان چشمهای ایشان کور سازند جزیره
 الکینیه در بحر مغرب است و در آنجزیره کویت است از سنگ تراشیده در برابر آن کینه

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کنند گری بطبائی بسته در آب گذشت چون بقیه
 ریسمانی دیگر اضافه کردند و همچنین تا سیصد هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
 بالای هشتست باشد از کشیده سنگ آسیانی بر طناب بست و خرطیه تخم مرغ در زیر
 آسیانها تعبیه نموده و طناب فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بعضی دست برد
 داشتند که بهمق بجای رسیده دست از کار باز داشتند بجز الصخره دریاچه است و
 شمال در حوالیش سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یک طرف آب این دریا
 چنان سیاه است که از آب جو بویجی ظاهر فرق توان کرد چون اینجا که آب این است
 گل سازند و در قناب گذارند سنگ گرد و گوشتی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
 کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجای رسید و آب این بحر چنان روشنست که با
 وجود آئینه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشتی در تالاب دل که بجز
 جای که سدره کهن گویند و آئینه همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذکر آن
 گذشت بحیره خرون در حدود مغرب است و بغایت بعید عمق در یکی از کتب بنظر آمده و
 الهده علی الرا که کعبا جبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان فوج قدس
 دریافت تا اکنون بقعر آن نرسید و الله اعلم از شخصی که را کب این بحر بود پرسیدند درین
 دنیا امور غیریه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی عجب ماریت بحیره خلاطه و دیگر
 بان بلده است گویند دو ماه در این دریاچه مایه است و دو ماه نباشد سبب آن خلوص است
 بلکه در میان بکار خوار بسیارند بعضی تصوف آدمیان و بسیاری مساکین جنیان و در بعضی
 بخار حواری چند توطن دارند بر صورت انسان و نه صفت ایشان از جمله نامشروع و نه

طول آن کیصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و نقش کیصد و شصت
 و کفاین دریا بخلاف دریای سیکنوت اتفاقاً یاد و از آنجا با طرف برزجه تصفیه و ط
 رخسار و او به چشم شمال کنند و از بخار این دریا صندل و آبنوس بدست می آید
 تر از سواحل آن که می بینند و مشهور است که غنبر فضل گاو دریای است و آن واپا است
 بسیار کلان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه است و از آن چشمه کفی منعقد
 که غنبر است و برخی را اعتقاد آنکه در حوالی آن دریا عمل است که اتفاقاً از درختان دریا
 می ریزد و موم آن بر بحر منعقد می شود و صبر از آن بحصول می پیوندد و هذا صحیح بحرف
 این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها
 از آن اسباب است بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در ولایت
 از و خیز و طویش چهار صد و شصت فرسنگ است و عرضش کیصد و شصت و فرسنگ بحر
 شمال دریایست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر آن معلوم نیست چون کشتی
 در وی افکند اضطراب آغاز کند و متلاطم شود و از پنجه تجارت از آن قواعد و زرنده
 و موم آبی در این دیار بسیار است بحر السحاب دریای است در ولایت زنگبار است
 و خانی و بخاری بر آن استاده است بحر اثریر در حد و او را با بجا است و از آن بحیره ها
 اتفاق بر ند که بنایت لذیذ می باشد و استخوان ندارد و بحر تبلس در زمین بصیر است
 متصل به یار و روم یک شعبه از روئیل در این دیار می ریزد و در این بحیره ماهی است که مانند
 انگوچه یاد می آید و فهم و ادراک است و ماهی سبز است که چون او را بخورند خواب ماهی بایل
 بیند و غیر قناک از خواب بآیند بحر افاقیه در حد و شام بنایت بسیار است

و گاه دیگر دوازده هزار در عهد سستی بنده می نازد و از آن آتش سر میزند و در جنبی امیر کار
 سپاسیان یک کرور و نیت هزار کس بود و باش دارند و مساجد آن نقره و طلا و اینها است
 محصل هر ساله آنجا که در روز و پیست ده شهر کار نا جینا بیت و پنجاه مرد میباشند
 در آنجا معدنیت که دو فصل شده که آنجا هر روز که نقره بر می آید هنوز ته آن کان
 ظاهر نشده و علم میرسد که ظاهر آنکانرا نهایت نخواستند و دو جانب حبیبی امیر کار جل
 نام شهری و تصوف پزیکیز است مسافت آن یک هزار و شصت میل طول او همین قدر است
 و در آنجا معدن الماس است مگر برای کان الماس هندستان نمیشود و طرف جنبی امیر کار
 لک بیان در تصرف نیست و از یک فصل شهر سور سرزمین کوچیک در تصرف هند
 نیست و این دو شهر کان سوری و دوهزار کس سفید پوست بود و باش دارند و در
 این بیچ معدن نیست و علاوه بر آن در ضلع حبیبی امیر کار اکثر مردم از آن داو
 رانی سکونت دارند و احوال آنها قوی دست نداده متصل سرزمین جنبی امیر کار
 و چنان هستند و الله تعالی اعلم بحقایق الامور باب چهارم در ایراد
 این اقسام ریه فراغت دست داد و دیگر بجز خبری شناسند و
 ای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بدانکه در پامای صغیر و خلیات بخت
 ای بجز بحر گلان که در ضمن اوراق سابقه احوالات نوشته است بسیار
 که بجز در غایت بسیار دارند و در آنجا سیر و ذکر بعضی از آنها گشت
 بجز تیره که از آنجا که در نایاب است و از آنجا که گشت

چه دندان و زمره بامردم ولایت بامردم انگلستان درجه مساوات دارند مدارس مکتب
 افتد و منجانب سید است که در ازین ناخوانده و نادان نخواهد بود و چه غریب و مساکین
 مدبرهای وقت جابجاست بیشتر نیزه صوبه خور بوده الحال نوزده صوبه کلان
 شده در شمالی امریکا که چهار شهر تصرف سپانیاست که در انجا معدن نقره و طلا
 هر سال مبلغ بیست و دو روپیه در انجا بواجبی ضبط گند و طرف شمالی آن بیخشن شیخ
 بتصرف انگلستان است و در این عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
 در آن نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلستان است که حالات انجا چندان لایق تحریرت
 چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست و سه مایل طول و بیست و سه عرض
 تصرف سپانیاست و دوم ساندو مینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
 پنجاه و سه طول و بیست و سه عرض است که ده عرض استیم جامانیکادر تصرف انگلستان گند یکصد و
 بیست و سه عرض و دراز و پنجاه و پنج عرض و پناه و جزیره چهارم در آن خود و بتصرف سپانیا
 و چند جزیره دیگر متصرفه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مد و غره اجناس در مخرج
 نجات انگلستان است جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد مایل طول
 و دو هزار و چهار صد و چهل مایل عرض این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم بکلی
 در انجا از جمیع دیار و کوهستان و ی زمین و کوههای عجیب است اول دریا اما چون که به
 مسافت دو هزار و بیست و صد مایل شده بجزر ثلاثک ملحق میشود و در گرد و سیدیا
 که نسبت بدریای اما چون در درازی قدری کمتر اند و انجا قطار کوه اندیس بسیار است
 که قله بلند آن نیزه هزار و پانصد و بیست و سه و سستی از آب دریای شور مر قهر است و

[illegible]

چه دند بان و زمره با مردم ولایت با مردم انگلند درجه مساوات دارند مدارس مکتب خانه
 آنقدر بسیار است که در از زمین ناخوانده و ناوان نخواهد بود و جهت غربا و مساکین
 مدرسه های وقف جایست بیشتر سیزده صوبه خور و بوده الحال نوزده صوبه کلان
 شده در شمالی امریکا شصت و چهار شهر تصرف سپانیاست که در انجا معدن نقره و طلا
 هر سال مبلغ هشت گرو و روپیه در انجا با جوی ضبط کنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
 بتصرف انگلند بایست و در این عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
 در آن نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلند بایست که حالات انجا چندان لایق تحریر نیست
 چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست و یک مایل طول و شصت و دو کوه عرض
 تصرف سپانیادوم ساندو مینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
 پنجاه کوه طول و هشتاد و هشت کوه عرض استیم جامانیکادر تصرف انگلند یکصد و
 بیست کوه دراز و پنجاه و پنج کوه پهنا و جزیره چهارم در انحد و بتصرف سپانیا
 و چند جزیره دیگر متصرفه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدرو و غیره اجناس در معر
 نجات انگلند بایست جانب صحنوبی امریکا سافت آن سه هزار و پانصد مایل طول
 و دو هزار و چهار صد و چهل میل عرض این سوا را حکم در تصرف اهل سپانیا و مردم بیکبار
 در انجا از جمیع دیار و کوهستان و ی زمین و کوه های عجیب است اول دریا اما چون که به
 سافت دو هزار و هشت صد و سیل شده بجزر ثلاثک ملحق میشود و برگرد و سوریای
 نسبت دریای اما چون در درازی قدری کمتر اند و انجا قطره کوه اندیس بسیار است
 که قله بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست و هشتی از آب دریای شور مر نم است و

منصف بود مالک دور و نزدیک و مسخر دانی جمعی کثیر و ظل رفعتش بر فاهیت تمامی
گزارانند لیکن جلاله تنگ بگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چاق با خارهای مانی
دیگر سیر خور و ازنی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام زرم آن دابر مخالف
و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گلوله
تنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسب هم گاهی ندیده و ندانسته
بودند خلاصه سخن آنکه فرماندرو کارز با فوجی که مرقوم شد در شهر میگردیدند و رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تعلق پیش آمده ضروریات از ناکول و بلبوس و شستر
و نفروش حاضر آوردند و در آن فرنگ بهم تواضع منافقانه پیش آمده بعضی از سخا
فرنگ بآنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها سخنان
بهرسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از ملک و کثرت دولت و نفوذ و
کنت و سامان ثروت آنها آشنایی بهرسانیده چگونگی ملک دریافته اراوه تسخیر ملک
نمودند و مردمان را تجربه کار دادان لشکر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت
و حسن خلایق که درباره خود می دیدند و یا خبر می دادند و حکمان نشان گفته فرستاد
که از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این ملک
دروست کسانی که پس از اقباب باشند مسخر خواهد شد همانا که این مردم از اولاد اقباب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و خلایق حمیده تصصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز چهارزانندیده بودند و میدانستند که چهارزان است کلان و زنده بر روی آب
و این گروه بنوه بی شکوه از مشکلم اینجا نور بر آورده اند در وقت سردا و نوب که مرقوم

نمودند و پاسه تخت آن ملک موسوم به میگ گون شهر بود
 بغایت وسیع و نهایت آباد و در وسط شهر کوای عظیم و راه
 آمد و شد در آن شهر بر آن کوای بود و بر چهار طرف آن پلها
 سنگین و درغایت تانت و نهایت استحکام ساخته عمارات شهر
 بگی اینج که مسازج اکثری رنگین و سنگین و ریف و مینع ناشی
 طبقه ساخته و پرداخته و کالین از اصناف و انواع تحایف و نقایس
 روی زمین آراسته و پیرایه و چهار طرف سوی اسواق و کربس
 غریب تعمیر یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر زوهر روح فساد تمام
 شهر سامان لایذی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات شادمانی
 هر وقت هر وجه و لخواه متیاد و در وسط معموره عمارات پادشاه هفت طبقه
 و درغایت تانت و زیبای ستونها به سنگ بزم مرغع بجواهر زوهر
 سینا و کاخ های آن ساری دلکش بعضی از طلا اکثر مطلقا از اندرون تمام
 منقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فرج مهارت
 تمام بکار برده پادشاه آن عهد موسی روم نام داشت در عا
 ثلث و خمت که دوازده هزار یاده هر وقت سحر است او
 قیام داشتند و بنگام سیر و سوار بر تخت مرغع نشستی امرا
 و الایبار و وزرای عالیه در آن تخت را بر دوش میکشیدند و
 فخر می دانستند و بجلوبت و سخاوت و سخاوت و عدالت

بنابر دنیای نوسنه ستاوند مردمان پرتکمال برانزل و انگریزان انگلیس
 امریکه شمالی پیدا کردند امریکه نامر سوداگر شهرت را بر سر دیگر
 دیار و امصار امریکه جنوبی پیدا کردند و آنکس بنام ایشان
 شهرت یافت و تقییس کلام آنگه و شمعان گلیس باز او را پوچس
 و خود سر و خیال مرد و گلیان و داد و فاسد و کفران و صیان
 بختور بادشاه ششم ساختند درین باب غلوب مبارک تقدیر
 که بادشاه اسپین او را طلبه داشته در شش سال چهار صد و نوزده
 نش پشوی برندان نوسنه ستاوند و گلیس بر تبا حال و احوال
 آمد و چهار سال در زندان بماند و در شش سال و پانصد و سی و نه
 خیرین آغان ظالم سلطان الله علیه نهرین گشت چون گلیس مرد
 و نامور و باری صایب و شیرین بانی و نر محمد و حسن خلق ملکیت بر زمین
 بنیر یافت جنگ و جبل و شهر بادشاه اسپین در آورده بود بعد از او
 محام دیگر دست ظالم بخدی بال و مستاع اسپینانوله دراز کرده جوش
 شتم از حد گذرانیدند و یکسال قریب شش کلبه کس را کشیدند و بخورد
 گان و کلباء دادند تا از ساکنان قدیم اسپینانوله کسی در اینجا نماند بجز
 در شش کلبه و پانصد و یک بادشاه اسپین و او نفر از کسان خود
 بماند و کار نکاح آبخار کرده با شش صد سوار و چیده هزار پایوه و
 جوی و در آنجا ستاوند آن دو نفر را بنقد و فوج قلیل تخریب ملک میرزا

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با عسکران موافق
 بحال و برقرار ماند ازین واقعه در سال ۱۲۹۳ یک هزار و چهارصد
 و نود و چهار عبوی کلبه‌س از جزیره اسپانیوله به چهار سو گشته
 هفتده شبانروز بهت مغرب شتافت و بجزیره زنفند در رسید
 پس تدری و دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب
 خانه از و گو یافت و باز بهت مغرب روانه شده در آنجا زمین
 طولانی از امریکه دید از چهار طرف و آمده آنجزیره را بسیار آباد
 یافت و مردم آنجا سفید پوست بابل سبزه خو بصورت و پاکیزه
 سیرت بودند و کلاه از پیرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
 پیرهای مختلف آلاوان در بر کشیده با ستر عورت بودند حلقه‌های
 زرد با مروارید در گوشش و بینی داشتند و آنها با دپ تمام جهل
 مالا کلام با طلا و موافق و مروارید نامحصور و تحایف بسیار
 طرایف بشمار بیش کلبه‌س حاضر گشتند و کلبه‌س نیز انواع و اقسام
 تحایف و تقایس و رنگ با ایشان تواضع کرده مابین رابطه
 مودت و ضابطه محبت الیام و استحکام تمام یافت پس کلبه‌س
 کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته با سپاه خود معاودت کرد و بعد از
 آنالین واقعه حیرت ایشان بهت بسیار پیدا کرد سایر پادشاهان و فرنگ
 شده سرداران خود را معجزات تفحص نمود

می نایم کلمبس جواب حکیمانۀ داد که سن از مرگ نمی ترسم که روزی آمدنست لیکن
 اگر شما چنین کنید دیگر کمیت که شما بمنزل و مقام رساند آنگاه بصلای مشفقانه بر^{حق}
 گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عقیق بمنزل مقصود خواهید رسید انهم
 بعد یک ماه و نه ورتسب بیکبار از جزایر باها سر رسید ه لگر کرد چون
 مردمان آنجا بسیار جوده و غریان و مفس وید دانست که این بستانست
 که تجسس و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشید و شد اما ساکنین آنجزیره
 هر چه که از مستقولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس
 نیز فدی از تحایف و ترس با ایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف
 کرده بود بار سفر بجهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته بجزیره کلا
 که الحال آن با ارسپانیو که می نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان
 لایبی از ماکول و مشروب و لبنوس مرش و مهتایافت چون ساکنان
 آنجا در مروت و مردمی و اخلاق و آداب و دست و دهنم گوی و
 تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند با حضرت و نخواه پیش آمدند و تحایف
 آنجا چون مرورید و ریزه های رسوخ گذرانیدند کلمبس نهایت اینها را
 و خوش بنوشده چند نفر از مردمان خود را بجزیره گذاشت و مرکز ملک شد
 و او و دو سه نفر از ساکنان آنجا باطلای بیلو مرورید و فواکه و نامرود
 پیشه که از هر قسم در آنجزیره بود با خود گرفته بهای سرانجام بعضی از ضروریات
 در یک سبیل غنیمت کرد و بخدمت پادشاه ملکه پیوست آنجا

این حصص ثلثه از بیج هادیای شور در نیامده و نفرت کرده و آلا و جمع جزایر مد و دیش
 که صدر و سعت و نخت زبان زو چهلان بوده و از حصص چهارم که امریکای است کسی قوت
 نداشت که بین امریکای عالم است بانه بعد از آن در سال ۱۹۹۲ یکبار و چهار صد و نود و دو
 مطابق شد و صد و چهل و نخت چهری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این
 که البته ای پادشاه پانزده نخت سیح علیه السلام بجان و نغیس و جنوه که دو جزیره است
 از تجارت تصه نغیس منقح بود و حال فام و مسکاتر بدست آورده بود و خصوصاً کنگا
 جزیره و نغیس که تمام تجارت هندستان با خضای خود داشته و متاع عیند از کاروان عز
 که از راه مصر و بحر قزقم می آمد بفرنگ سیح می طرقتن چنان بود که سوداگران فرنگ
 را خوشگی باین و آن کنند و بانه سولس که بیفتنهای بجزایر و نخت رسیده خایف فرنگ
 بهر تجارت آن فرنگ می فروخته و از بنا اجناس هندو ایران و غیره آن می خریدند هر سال
 ماه مه و دو که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب میشد به آورده آن شایک که مطلوب طرقتن
 میبود و باین همه میان مو که میگردد و فرنگیان دیگر را تجارت بند و خل نمیداد و مستجاب
 هند و البصیت خاطر خواه نهایت گران بهای فروخته چنانچه در ایام قیمت ایشیم خام هم
 و نین طلبا بوده چون مدت می رسید بنموال بانقصد رسید تجار مذکور نهایت متمول و
 دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بوفور مال و طفال ایشان حسی می بردند و کسی اسرا دریا
 نقل و اقص نبود و چهلزاد و ساز کنار بریدن نمیتوانست مسخال حکیم واجب التعلیم
 ساکن جزیره جنوه بعد اقل و حال کرده ارضی داشت که البته از راه دریا به بند
 نمیوان رفت و از نو هر سنگی خالطیر که گشته قطب نما ساخت و دره فرشت

زمین چند صد و بیست و نوبی هستند همه مسلمانان و چها صوبه دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند
 و از زمین مصر تا حبش تر بونی است و الحال آن بلاد در تصرف ترکانست و جانب خالی سمرقند
 گنجه توارست و آن در تصرف حاکم خود است در آنجا شصت هزار نفر از مردمان هند و سورا
 صوبه کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تهران همه مسلمانند
 و صوبه بیشتر لامعه در اسطنت مشغول بوده الحال آن هم متعلقه مورکاست و طرف غرب
 افیرکابا بسیار صوبجات و خرابیات که نگنند باین بلاد طرف آمد و رفت دارند و طرف جنوب
 افیرکابا بنده باین متصرف بود و دیگر از چند سال تصرف انگلستان در آنجا بود و قوه آنها
 بقدر بیت نبراکس در آنجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
 بکار میرفت که از خلط و آمیزش مردم از گریه شعری و دانشی بهرسانیده اند و از بزرگ
 افیرکابا دادا کاسر است و آن منصفه بیت میل دراز و کیصه در سبل پنا دارد و بعضی
 از بزرگ است که در تصرف آبادکنندگان خود است و شصت و شصت جزیره دیگر هم در
 آنجا یکی در تصرف و در میان رود در تصرف انگلستان است و در جزیره تریف که از
 بلاد بحر است گوشت که قله اش از دریای شور غبت هزار و ۴۰۰ و صده در عه دستی بلند
 است از شصت کرده بنظر آید و آنجا که شراب آنجا با نام است و در
 جزیره نصرت و چها
 است با نام
 آید بیان حصه
 بین مسالک و مالک
 افیرکابا است و در میان

از طوابع آن زمین متصل بمای شوب و بکرمی و گوجنی که آن منبع آغاز دریای سلیت و مویکه
شهر کنده از دار السلطنت است مردمان آنجایی لکه به بنده فوج کبتر دارند و جهان نداند و پادشاه
الملک سخی است به کوهستان دارد بسبب کوه پندس در آنجا که ملک شاه به شکل میشود و
موسم بارش است و در شب بسیار سرد می باشد اما ملک مصر در خوالی آن سود زمینی سود می
آید این است بایختم ملک بنوب حد است و حدش قش نیز دریای شوب است بهین سبب
اسیافرف دارد طرف جنوبی آن گبستان جلپ غربی نیز گبستان ملک مصر است که در
سنگینی آباد بود و در وای علم و فضیلت هم دشت بعد از آن تصرف پادشاه بابل آمده و در
نقصان نهاد و مردم مصر در دین ماضیه کمال حاکم دیوان امی بر شید نیکو است
نیزین و سیر و یاز و نباتات و اشجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که بهک بود با کفنه
و ذکر آلت نیز پیشش میکردند بعد آن بعضی میفروند بعد چندی جماعه نصاری گفتند
آخر چون در زمان خلیفه ماطن بالجه و انصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم
فلمانی بنوب بایت نورانی شد در آن ملک مجاهدین گزارد تصرف گشتند و تمامه ساکنین بنوب
اسلام شرف شدند و مردم آنجایی لکه به بنده آمد و الحال ملک در تصرف است که در
آن زمین ملک کرد و در رویت کلان دریای مصر و نیل و تقد سبز و عات بکرمی
که اعیان بالارین ندارند و ما بین مصر و دیا کوستانی است اما بنده نیست و از مصر گنبد
همان در ضمن ای کلان است که بیان آن را تواریخ مفصل مرقوم است پیشتر گذشت و در زمین
روسیا ما بین مصر و بشت طول آن زمین بالهند و سیل و عرض چهار صد چهل
و در شش زمین که غربی بنوب و سامان هستند هم مسلمانان و دیگران در آنجا

آنهاست همچنین بقصد و قصد خلعه نیز متصرف اند اما خصوصیات تالی شرفش در بای شور و جوی
 و غرضش در بای شور و نیاید زمین تالی ملک بهر آن طول آن ملک یا صد و بیست میل و عرض که
 ساکنان آنجا یک گروه و سه کلمه نظر انداخته اند و اما قابل تعریف نیست که آن شهر در موم تمیز شده و
 در آنجا هر کوه که است و دو کوه دیگر هم و هر یکی کوه سوس و دوم کوه افیا که از آن هر دو تن
 و قله کوه افیا از سطح آب در بای شور زیاده هزار در عده دستی بالاتر است و حلقه دهنه آن کوه همیشه با
 می باشد و در و دامنش سه سیلست و در بعضی اوقات از درون آن کوه آتش می بر آید همچو آب همان
 کرده تاسه میل که می کند در راه هر دهی و شهری و دختی و غیره چیزی که در پیش آید سوخته خاکست
 بسیار و از خصوصیات تالی اول صوبه پارس که طول آن سیصد میل و عرض که صد و ده
 است که مردم آنند و تابو سیلی و ایجاد و کله و دیگر تابوالتان در میان در بای شور سینه
 دوره آن چاه سیلست و در آنجا چاه هر کس مردم باشند و آن در تصرف آن ملک است و
 هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه کلمه و چاه هزار
 از مردم نخواهند بود و آنکه خورد است و آن کمتر از چاه هزار نفر نیستند و در ایام سابقه و تسلط
 مردم تالی بر تمام زمین بود و حال بخیر نامی باقی نمانده و نیز روز در منزل دارد و در میان
 آنجا سیانه زمین متصل ملک تالی ساز و نیاست که طول آن جزیره یکصد و عرض چهل و پنج
 و تسلط آن کالاری است و آنکه علم بر آن ملک بود و به حصه دوم زمین انجام یافت
 بیان حصه سیم از چهار حصه زمین که افیر کا است اکنون در بیان حصه سیم که در آنجا
 شمع میزدند و پادشاه افیر کا جانب سرحد غربی و جنوبی هستند و است از حصه توری و پادشاه
 لیکن نسبت دود و مردم و قلم علم کمتر است و در آنجا زیاده از دو کلمه و چاه که در آنجا خواهند بود

که انچه دریای شونچه پاره بود و در عهد بلند است آباد و مارک شالی و غریبش دریای شود اما سنگ است
 شترمیش سویدن و خوبش دریای شور با سنگ در بنجا عالم بزرگ کسی نیست اما فیض
 مستوی طالع اند سلطنت انجا مستقل است بقصد عیب پنج کلبه در بنجا خواهند بود حاصل انجا
 مبلغ یک کروزر و پست شمار سپاه پنجاه هزار قلم گردیده در ایام سابقه چهل منزل جا
 جنگی داشتند الحال کمتر از آن دارند یک دوشخص خوب هم دارد و کعب و شتر و بنجا بخوبی میشود
 کوهی ملکه کلان توان گفت نیست دریای کلان را بنجا اندر است چهار پنج جزیره دارد و انجا
 سلطنت که درازی آن جزیره دو صد و بیست کوه و پنهان یکصد و هفتاد کوه و آن از پنهان
 در میان دریای شود و صد کوه و در است و بنجا پنجاه هزار مردم خواهند بود و در بنجا اکثر
 کوهستان آنچنان اند که سر قلعه آنها همیشه انبارین پوشیده میباشد در بنجا گوشت هیچکس اندر
 آتش نمیجود دریای پدید هرگز نزدیک میریزد میوز و فاما ملک بر تال شرقی انگلستان
 جنوبی و غربی آن اسلانتنگ است طول آن صد و بیست کوه و عرض آن یکصد و بیست کوه و بنجا
 نوز و دلبه مردم بود و با شش دارند با وجودیکه آن ملک مختصرا لیکن بواسطه سوداگر
 و چهار است ملک بنا آباد می بود و اوایل بر تالیان در هندستان آمده آغاز حمله
 داشتند اما در آن ایام پادشاه سپانیان بر آن غالب شده بود لیکن الحال ملک مختصرا
 دارند و پادشاهانها از خوف پادشاهت جانب جنوب میرنگاه و شش هزار نفر خود و گر بخوبی
 الحال معاودت نکرده است نظام سلطنت آنها متعلق به زن واحد پادشاه است سپاه بنجا
 پنجاه هزار خواهند بود و در زمان سابقه چهار نامی جنگی بسیار داشتند الحال کمتر از آن ملک
 آنها یک کرو و پنجاه کلبه زمین است ذکر دیگر ملکهای پرنیزه آنکه در اطراف غیر ذلک تصرف عظیم

سوئی یک و از شش چنان پنج شهر دارد و شاه آنجا که پروازان خوب دارد و مشوره آنها امور سلطنت
 حسن انصرام پذیرد و در سلطنت آنها بایران و آلکان که در آنجا یک نیم که مردم باشند و در شهر
 نیز در دود بخا صامات لطیفان و اج و در دود ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت بر و کبایه بقدر
 مردم جو و احوال بسیار کمی و بهای آنها هم در دود خارج سالیانه آنها چهل کرد و در و پست سه چهار دریا
 طان و رنجاست که بهتر است و چند کرده و سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت
 بسیار ولایت و قدرت و شوکت کمتر و جنوبی و شرقی آن دریای شور سینه زمین است و غرب
 ولایت برنگال نهالی دریای شور و نالانگ یک جانب است و از آن زمین با بقدر ویت و شست کرد
 و به چهار صد و چهل کرده ساکنان آنجا یک کرد و نیم ملت نصاری و علمای بزرگ آنهاست
 نصر چهل و شست تن علمای میانه و راهبان یک و نیم که به نظام امور سلطنت برتن و احوال
 است و چند تن علمای علم را بر واجی نیست و در آنجا این طلا و نقره نشان میدهند ملک
 خیر است لیکن بسبب خدای ترسی حاکمان آنجا افلاس و نکبت و رانکست شایسته زیاده ازین
 کرد و فوجی آنجا نمی آید و مسیاه هم کمتر دارند و بهای هم کم است چون بجهت علم و فنون و در آنجا
 کمتر سوخ و از روزیاد و از بیت مذکور و در آنجا نیست آنهم تحریف را بیان کند که روز بروز
 به حرف کتب خود سعی کرده مسایل قدیمه ناکم میکنند تا مردم از اخلاق بی بهره مانند امور سلطنت
 آنها شده است و در آنجا بقدر یک و نیم که مردم اند و در شهر بالا کاچیل نیز از و دیگر شهر
 متصل آنجا است که یک که مردم در آنجا ساکن اند و در زمین سوهل شاه هزار مردم با
 جانب جنوبی ملک مذکور قلمه است که در حد شمال نصف انگلستان در آمده چهار دریای کا
 و در آنجا صد کرده و بکانه دارد و بای شور میریزد که بهستان آنجا چندان آثار ندارد و در

فلمند بشنید چهارم که نذرند گریه بر انگشتان چهارم صد یعنی بلخی هم نیست خراج ملک
سایه نیست کرد و رویه است و بخار و یابو هم کم و بیش است چنانکه بجزیره است که انابدای و یابو
بهم آفتاب درخت الارض است و بنظر نمی آید و اگر روی بهشت اندر او شب و روز آفتاب بخور
نمیکند و اسب جوانی سر و مردم در آنجا بود و باش نمیدانند که دور آنجا یک ششم و هشت باشد
شش انگشت نشو و نما دارد و اما ملک استیلا حد شرقی آن ترکستان شمالی آن ملک دس غری
جبلند و جنوبی آن دریای شهر میانه زمین مسافت آن زمین طولا شصت میل و پهنا چار
کره در آنجا تخمینا دو کره و دوسه که مردم باشند چهار و پنج شهر دارد و حکم و تسلط آن ملک بر
واحد پادشاه است و مشرف جماعه بلسان نیست پادشاه استیلا بلسان و سپاه جمع کرد
می تواند آنجا که و سایه سابقه که بفرج جنگی داشت اما یک منزل چهار جنگی هم ندارد و چار
انجا تخمینا بهشت کرد و رویه می باشد کوشش و سعی عالم راج ندارد و دار السلطنه است
شهری اناس است در آنجا تخمینا و نیم که مردم باشند و دیگر شهر میلان در آنجا یک که و
سی هزار مردم بود و باش دارند دیگر شهر راگ در آنجا قیاسا هزار مردمان باشند و شهر
در آنجا سی هزار مردم باشند و دوسه دریای کلان و چندین رود و دویها دارد و چند کوه هم
یکی که قصه آن گذشت دیگر جولیا و دیگر دوسه کوه متفرقه بلندترین آن کوه از دیا
شور و بخار و به قصد درعه دستی بلند دارد و در آنجا معادن طلا و نقره و سرب و غیره است
اتنا و لایته بر و کباب سلطنت آنجا از کعبه سال رونق پذیر شده است و در زمان گذشته قلیان
و حقیق الاسته طاعت بود و شرقی و جنوبی آن استیلا و در کباب غری آن جزئی شمالی بعضی
نور آن آن یافته است که کوه پهنا دارد و پنجاه کره و شهر مردم آنجا را مع ساکنان ساک

شهر و تاراه بهین شمشه کامل تبرک و فخر و باریک برف و جبال شند از صحرای قباب
 بنظر نمی آید از وی بهشت اخور و ادچار باه مکل آفتاب غروب نمیکند و آتس زمین تا دو ماه بر
 می بارد و سلطنت و سن بر ذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بکام پادشاه و بدو
 وزیر منوط است هر چه باریعت میکند میتواند مشاوری مجلسیان آئین مقرر نیست و عریضه
 نمیتواند کرد و زبان آنها علیحد است هیچ زبان موافق نیست در زبان سابقه بر گناه کاران
 سیاست بجد واقع نمیشد الحال قدری طریقه مجلسیان مریعت و عقوبت ستم و بقدری
 دار السلطنت روس مکتوب و چون پونا پارت پادشاه فریسی در کینه کهنه و مقصود
 دوازه آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کتیر بورگر خفته بود و بعد از تمام پونا پارت کتر
 پور مذکور را دار السلطنت ساخته مسکو را تجدید بهتر از سابقه آباد ساخت و متحد و قیصر
 که در نجافته و و لکبه مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در انجا سده هزار مردم خواهند بود
 دریای کالان روس یکی نکاست که کینه از و چار صد کرده و مرور کرده بدریای شور میرزد
 برون مقصود کرده و خور کرده و نیز و آن بهشت صد و کرده عبور کرده و چهارم شش پنا
 روس از سلطنت ترک علییه است و آن نیز القبه و سی کرده سیال شده دیگر دریای پونا
 آن چهار صد و پنجاه کیلومتر بیان کرده بدریای شور میرزد و غیر از آن رود و بار و نهار بسیار
 همین روس بسیار کوبستان دارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مانزی از دریای شور زیاد
 از بقصد و بر عهده دستی بالا نیست و قطار و جبال اورالیا بقصد کرده دراز است و نیز کوه
 از آن بالاتر آمده از دریای شور و نهار و مقصد در عهده دستی بالا نیست و بسیار لشکر جمع
 میشود و غرض و مدت قبل گذشته که در مقابل و از انبیا بقدرتش که مرد سپاهی

[illegible]

در عهدی بلند نیست چهار طرف بسیار جزیره اند و گشت کار و تجارت آیین موافق انگلستان و این
 جزیره بیش هفتاد و هشتاد و نه مایه و نه عرض و گشتی و جرسی و الدنی و ساگ از جزیره بسیار
 کرده و در آنجا بگردید و جزیره خورد و بتفاریق در اطراف است فاما فرانسس که غریب انگلستان
 بحر کلاست و جنوبی و ریای شور ساندزین سیزدهین فرانسس اینصد و بیست و دو کرده و طول
 و پانصد و هشتاد و چهارم مردم آنجا و کرده و ششاد و کیه سحاب آمده اند و علمای کلان آنجا
 تن اند و متفرقه کیه سی نفر علمای دیگر و یک نیم لکه فقره که مرشد آنجا آمده یکی جاگیر و مدینه
 بوده الحال بر نشو و خوری و ظلم و بیهادای و علمای آنجا تمام املاک فقره و فتنه و ضبط شده
 الی الی الجزیری نمی یابند و بقوامی خیر دنیا و الاخره بدلت میگذازند و عرض و گشت بسیار شده که مردم
 بر او شاه خروج کرده بسبب ظلمی که کرده بود و او را بقتل رسانیده و پونا بات شخصی که از سرداران
 کلان بود و پادشاه شده با سلاطین اطراف جنگها کرده همه پایست و پنا یمال کرده بود
 بعد از آن خسروان اطراف با انگلستان این اتفاق کرده او را در جزیره محصور ساختند تا آنکه
 در آنجا بگریخت و صد و بیست و دو عیسوی عمر و برادر پادشاه اول که هلاکت نمود
 پادشاه ساخت لیکن اکثر مردم از و نارضی اند و در زمان پونا بات بگذرده لکه مردم بود
 چون در سلطنت از و زوال رسید هر عنوان کمی شد هنوز محله تسم لکه سپاه دار و نشین
 جهالت آنجا بر جهالت انگلستان بود الحال انگلستان این زیاده دارند و فرانسس از زیاده
 نگه داشتن مقدور نیست از نتیجه الحال جنگ کردن نمیتواند و مردم دولت مند در سده
 و برای غریب در سده نیست لکه مردم زبان و بیوایان خود و غنیمت است همچو نابینایان سیاه
 و سفید را بعبان نکرده و فروغ و رست از حیمی فهمند قبول میگذازند و در فرانسس

زبانی بن بستن گریه و از شبنم کرده از موی اعضا شکار نه شده ریش و خراشیده ریش
 و باغ و زمار و بعل غرق موی ریس سبزی آنجا که دارد اسید که شیطان سرخ اندود و بویید
 ملاحی و ناخالصی و دشمنی را در چهارات بنو بنجانه برانیدن محاوره بسیار بهم آید آنقدر چهارات بنو
 بزرگ و سخنگو که اگر با فضل آنها را چهارات تمام عالم اتفاق افتد و هر مرفیق باشند و در
 از اخبارات کشیده که هر دو نهضت و سی و یک معلوم شد که بکصدت و نه چهار بسیار بزرگ اند که در
 شطیقه هر یکی از آنها از نهاد و چار ضربت پ کمان گرفته تا یکصد سی ضربت با البرز کوب منسوبند
 و قصد نفر سپاهی برای حرب میا یکصد و چهار بزرگ اند که در آنها نهضت و چهار ضربت ب گرفته تا
 و دو ضرب موضوع است و در هر یکی چهار صد و پنجاه کس و این چهار نهضت سیرا بر میصد و
 منزل چهار قدر آنها خور و ترانده از آنها قلعه ستانی میکنند و ششتری آب یا ازان تبصره
 و در ممالک یگر آمدنی و عواید بسیار است و در انگلند خراج آن چیز که ضروری و لابدی و روش
 مره است محصول نمیکند و آنچه سال دولت مثل سپ بگو و کاوی و سلیس و خدنگار و غیره
 مثل کرسی باد و زده باد و بیچ است البته محصول گرفته و دخل خزانه میشود و در انگلند چهارات
 تجارت میت دیگر اند و ناخدا و معلم و شاگرد و پیشگان آنها که کفیه نفر و در صنعت باهی گیری و عجایب
 اند نوشته آن و بیان اسامی طوایف و در دو بقعه یک کاه و بیت بزرگ نفر صنعت باهی گیری
 مشغولند که با طرف برده و فروخته مبلغی حاصل مینمایند محصول از صنعت نیست و در و پیر کار
 عاید میشود دیگر بدانکه تجارت کفنی آن را گویند که شخصی چینه و نوافقی عهد یا پلنت یک مریخت
 و مختص باشند و چون بکشت خراج و جمال خساره و بسیار و قویر شغال از عهد اتمام یکس جز
 باشند آن امر در میان شرکاست که میگزارند باین دستور که بجز سود اگران در انگلستان بسیارند

[illegible]

در سال فوج سربى و بحرى صلح و نزاع و موقوف و در صاحبان مجلس پارلمان و معزو
انها ليكن بغير از سر شستو قانون كسى را كشتن نمى تواند و سواى تجويز مجلسيان و كونسيل و
قانون آنهاست كه سواجر اى قانون جديد نميكنند و از عاياتى مملكت خراج گرفتن قدرت
و برارى مشوره مجلسيان فصيله مقدمات و بحالى و موقوفى به امر و نظام قوانين سلطنت
مقرر است چنانكه گيتان چو ناهان اسكات نوشته كه براى مصارف عايش پادشاه و سال
و رو بهيت لكه و پيه مقرر است سواى آن بال و جوى از مال ك محروسه ضبط مى آيد بر
ضبط و بطلك و مشاير پاهيان و مصرف سلطنت بخرج ميرود بقيه دخل خزانه مى شود
و پادشاه بغير تجويز مشاير و صاحبان كونسيل بغير پارلمان زياده از وجه مقرر مذكور
بمصرف نتواند رسانيد و وقت هم جنگ و رويدا و فتنه هر قدر خرج سپاه و ضرورت
جهاز جنگى حاجت افتد از عايات بحوى تحصيل ميكنند كه بهر تكليف و آزار آنها رسد چنانچه
در ششم مطابق ششم هجرى على صاحبها سلام كه انگرزيان با بافرا نسيان جنگ و مى صف
مبلغ سى كرور و پيه از عايات تحصيل شد و در سندها بنز ملكه انگلستان حكم تحصيل خيبر و
سويه براى تيارى ريل بود بغير شك آهني براى مر و گاديان دُخانى داده بود و طريق وصول
چنانست كه پادشاه سوادى داشته باشد يك نيكه مبلغ يكار است كه هر كه خواهد بقرض
دهد پس عايات بطوم خاطر زير ادا دخل خزينه كرده تحت عياد نامه بطريق دست آويز ميگيرد
و منافع آن قى ماه هزار و پنجاه و پيه است چون قواعد سلطنت بس دست است كه بهر مضائقه نميكنند
و دولتمند و تجار عاليتان ميدهند بآهنگلى از عايات تحصيل كرده بمردم ميراث و مقصد سى
پادشاه حساب خرم بپارلمان مى دهد اگر خبر باشد بپارلمان نشنيود در سال آينده

مخصوص سبک کلاه و دیگری در داخل ندارد آنکه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و مشا
ر میشود و مردمان آنجا در هر ملک تجارت میروند و خبرهای لابدی میبرند چنانکه از سمت افغانها
دنیا می آید تا کویر نیمه زمین و افغانی و سمن و بخت و آهمن و دوهونا و کهار و شیکر و شراب و بونه و قهوه
و تخمیل و فلفل سیاه و سرخ و مهراکشی که امر از آن کرسی میسازند و صمغ و قشام و دوبات و غیره
از آن ملک فی کمال و علاج و صمغ و غیره می آید و از هندستان چین و پنج و مصالح چاره و چای
و سایر ادویات و اجزای رنگ و لون و ابریشم و پنبه و شوره و پنجه کنبیری و ملل می آرند و از
مالک محروسه یورپ فرنگستان اقسام شراب و میوه با و اجنسی اجناس فرحت می آرند و بعد
آن از صنایعی که در آن گنجانند تیار میشود و خریده مالک دیگر میسازند و حاصل آن گنجانند باین گناست که
در ساله یک هزار و هشتصد و سی و نه پانچ کرور و هفتاد و شش لک و هشتاد و نه هزار و سی و هشتصد و سی و نه
اجناس در تحت ضبط درآمد و نیز علوم او که در ساله یک هزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در آباد
کرست برترین مطابق دو کرور و سی و نه لک و سی هزار و هشتصد و دو نفر شمار آمده بودند و اگر
اینهم چهار کرور و پنجاه و هفت لک و هفتاد و پنجاه را که بانی طرف دریای شور و خبری است که از
رعیت آنگزیزانند نیز جمع کنیم پس شش کرور و هفتاد و دو لک و پنجاه و هشتصد نفر میشود که رعیت
پادشاه آنگزیزانند و در این چند سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان آنگزیز
از تاریخ آن خبر می دهد و آن ساله یک هزار و دویست و شصت و دویست و هجری است الحال بدان که
سایر مالک آنچه پادشاه است آن قانون و دستور العمل کار و امان است و در آن گنجانند بهر حکم
که پادشاه خلاف قانون آئین حکم نمیکند و دور بکند و آنجا است تمام آنها با ملت تمام است
امرا پادشاه با حکم آنها مطابق نباشد و خل قانون ملی نمیکند و پادشاه را بهر صورت با خدای

در امت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دو کارایی و بیست خانه قیصر و
معلم و طبیب و سایر صاحب معاش اند و صاحب خانمان در لندن و تمامی مملکت انگلند در تمام
چهل و یک خانه اند از جمله آن یک لک و چندین دولت مند اند که در کل عالم دولت مندی مثل آنهاست
و آنها میفرمایند که آنکه آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خود است و در تمام
کشور و دولت مند که پادشاهان فرنگستان و حکام امریکای کرور و اروپا و بعضی می دهند و
چهار است آنها در تمام عالم تجارت میروند و اهل عرفه مایه دار کنند و سایر آنها هزار هزار
حسرت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین و در مملکت که آنها نیز سامان دولت
و خدمت فراخ حال دارند و پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لک در مرتب دانی و صنعت
و تجارت و ملک تیر کما حق در بیان نمی آید و آن سیکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده کرو
یعنی یکصد و چهارده کرو در بر میبرد و دستکاری بسیار میشود و بدین تفصیل که آنچه و پارچه
و رنگ میبندند و در ابریشم و نبات و پنبه و گچ و غیره مختلف المان سی و شش کرو
و سایر سامان مثل صنایع و ساز و سب و کفش و غیره بازده کرو و روانه آهن و فولاد
و برنج نیز بازده کرو و پارچه های ابریشمی بازده کرو و در یورپ آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرو گرفته تا چهار کرو و و پنبه و پارچه
و غیره صنایع را بازده لک و شصت و هزار آدمی نیاز میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر
یک نفر را جانب آلات و سباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلاً پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و مدافعی کردن و تار کشیدن و بافتن و تها و طول و عرض
ساختن و مانند آن بوسیله یک آلات کگل می نامند و هر یک میشود و هر یک بموقع خبر گرا

و چراغ و لیس بن بر گاو می و گنجی و کوچ سوار و پیاده در کوه با اند و رفت میکنند و این چراغان
 بر شاه راه و بزرگان و پیران ششتر مسافت دو کرده از سر شام تا صبح صادق بکمال زرق
 برق میماند و اوایل به پیل سیاه در چراغ المیوه خندان و درین ایام بعضی و غن سیاه
 کاس می سوزانند و کاس خیریت در خرج نهایت کم و در روشنایی زیاده بفرستند
 مسئله بازی و اجرای ساختن آن بسیار خیریت و انحرافات اینقدر چراغان و پیوسته
 سالیان است بر خانه مبلغی بسیار گردانند می طلبد لیکن آن بکمال پشت بر دهنه علایا
 انبعاثه که هر که از راه میرود و چیری موجب آیین و قرار او با ناهامی و هدیه تخفیفی در
 خرج رعایا انجام میشود و الا فلا و حساب ماهی ایشان شمس است و اسامی شهر انگریز
 انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است نیست که تاریخ سی و یک یوم است و پیر
 سی و یک یوم سی و یک یوم چون سی یوم و چو لای سی و یک یوم و گشت نیز سی و یک
 یوم و ستمبر سی یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی و یک یوم و دسامبر سی و یک یوم و چون
 سی و یک یوم فروری بیست و نه سال انبعاثه در اختیار کنند و در سال
 چهارم همان کسر بجز زیاده را یک و تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیست و نه
 یزدان روز کبیته و قاعده دریافت کبیسه نیست که سنه عتیقه را بر چهار تقسیم نمایند
 از فلج اقصیت صحیح با کسر شدن سنه سال کبیته اند اگر یک باقی ماند سال اول
 زنده سال با کبیسه بود و اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم چون مبداء این تاریخ
 از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبیا و علیهم الصلوٰه والسلام گرفته اند لهذا تاریخ
 الهوی نیز گویند و از آما دی ایراند و نگنند دریافت شده که مثلا از همد بیست و پنج خاله

شت فرش تا آن از سنگ مرمر مسوا آنها مکان جشن پادشاهی و مکان
 و مکان خزانه و دال خانه و مکان بزرگش منوچهریم که در آن نوادر روی زمین نهاده اند
 کتبه خانه نامی و دو دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و
 پادشاهی طایفه و چهارده مدرسه دیگر فقه عیسوی و حیده مکان کلان پراز کتبه و پنجاه
 مکان برای جلوس صاحبان و دوازده مکان برای مجوسان و چهل و شش مکان و دوازده
 دارالشفا که در بنیاد و مفت غیر آباده میشود و حیده بهمان سکه مغلستان پیر و ضعیف و دست
 شکسته که در جنگها صدمه برداشته اند در اینجا میگذارند و خوک و پوشاک ضروری بطور رایگان
 می یابند و بزرگان مکانات دیگر هم هست که کوکیر تیم و بیوه زن و مرد بیدت و با خوراک و
 پوشاک می یابند و دارالچهار دیگر هم هست که در تمامی آنها زیاده از سه کروز و نیمه در سال
 بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکبه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکبه
 و شصت هزار و نوزاد و یک لکبه و شصت و شش هزار و گو سفند و مرغ و بط و غیره جانوران
 بسیار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیبت ده لکبه و نیمه بمصرف میرسد اما
 چون و فور مردم است اجناس بسیار گرانبهاست که برنج فی روپیه پنج شش آنرا فیون نامند
 زنجاره تا شصت روپیه و ابریشم هم همین قیمت و مرغ سرخ فی آنار شصت روپیه و نیمه
 آنار و در نیمه زر و جوب فی آنار دوازده روپیه و آناس و خر و بوز و تر بوز و هر یک نیم
 فی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و کاله نامی مس در زیر زمین نصب
 اند که آنان آب شیرین بخانه میبرند و هر شب زیاده تر و خوشتر از شب یوالی که هند
 رستان میکنند و در شنای و چراغان در لندن میشود که امر و بزرگان بجز مشغول

اسامی را چه در دارد و گلهای جنگلی که در آنجا است خوشبو و ریاحی باشند برای گلبه استخفا
 آب و هوای آنجا موات است که هرگاه گلهای مالک بگردد و بخار کنند از ملک خود بهتر و مالیک
 شوند و اغیز شتر را چنانچه جوی خود به هم دارد و در آنجا سیستان جانب غربی آنجا یکصد و
 کرده محل برقیل بدین نام میزند و نه برقیل و نانو که در آنجا سیستان دارد و در شهر لندن است
 گوچه است که هر یکی نام علیحد دارد و نیز زمین برای گل و لای و آب قتل بدین نام میزند و
 ساخته اند که بدین نام میزند و علاوه بر آن در آنجا صفای کوچه با بشت صفا را به نام برادران
 دو کس مقرر که تمام روز در کوچه نامی که در آنجا و خاشاک بر روی آنجا آید نهاده و بدین
 نام میزند و بازار با چندین چوک است که در اطراف آن کشته عالی و در میان باغ و نقش و نگار
 مرتب شده و در آن یک سالک و شصت هزار مکان نموده و سنگین و رنگین چهار پنج طبقه دارد و
 بسیار کشاده چنانکه تخمیناً بنیت گاومی در آن میتوان رفت در وسط بازار آن سنگها
 اگر در آنجا برقیل آمد و رفت گاوها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مرتب
 بنال و صفت و فوی ساخته از وسط که به چهار گاومی است اندک مرتفع تر کرده و در آنجا نهاده
 سامان تجل بالا مال و از کثرت تحایف بمثال دروازه های دکان یکی از شیشه های جلای طبر
 از سنگی تمام در آنجا و در آنجا جناس شل جواهرات و ظروف و اوالی طلا و نقره و
 بسیار نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلف الاوان و باوله و مخاب و زلف و نباتات
 چهره و چهار طایفه بلورین ناهار رنگ بر چهره که بلا خطه آن رجوان محفوظ شوند و در
 نقش محل کلان یادشای است و چهار صد کلیسا یعنی گرج که بعضی از آن بنای بزرگ
 نامی یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی و دو و ارتفاع آن از زمین تا گنبد و در آنجا

انگلستان سرد است و بقاس معلوم میشود که نسبت به خلیج فارس سردی یکدفعه زیاده است در
 سردیای آنجا و نالاب و حوض بنج می بندد و مردمان دچار پایان دگادری و بگهی بران بخت
 میگذرند و صدمه نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که بکثیری پوشیده می شود و بزرگ
 می بندد و از ماه کالک تا ماه موسم سردی آنجا است که گاه گاه بخت بهر سردی و در
 ابتدای بهار که بسیار است و شکوفه و بنه و میادنه و صحابه و نخل زمزم و قالین بزمی
 مستون الاوان میکنند و مانند بنان بیکال و اندر پی و آندی و چکانند و بکلیه بکلیه
 در نگارگاه باران می بارد و اراضی آنجا شیب دارند و در آنجا هم وجود آمو و بقولایت هر قسم
 و بکثرت در بنج می شود و مصالح چاره مثل در چینی و قفل و غیره و جوار کلمان و برنج و خربوزه و
 هندوانه و میوه و اناس و انبه و کیله میشود و لیکن آنقدر در جهانات میرسد که بکثرت نیست
 می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل فلت نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را
 صاحب هوس لطیف حرکت در مکان گرم میزند که مکانی وسیع از چهار طرفش و قفسه
 شیشه ای چنان استوار میکنند که هوای سرد و باران سرد تا تابش آفتاب بواسطه شیشه
 افتد و طرف شمال و در آن گلی میگذرند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق
 می دارند با بصورت هر قسم میوه بنوعی چیده و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذت بر می آید
 و بعضی گل که در آنک نیست بهر بهین ووش بهر میسرانند و بغیر از این میوه کاه و در و در آنجا
 و میله ها و دخترهای بیونمی از هر قسم بسیار است و از نواد گلها با قات امر و تکیه ای فخر
 است می باشد و گلاب آنجا بسیار است و الاوان مختلفه در چون رنگ معروف و گلاب
 و خنده و زرد و آنکست موافق ماه اوام میکنند و نام آنها گل میکند و سوسن و زگر سوسن و دیگر

آب هم می آید و در و گاه های جنگلی که در آنجا آب می نشیند و دریا می باشد برای گلها است
 آب و هوای آنجا سواقی است که هرگاه گلها می نمالند و در آنجا سواقی است که هرگاه گلها می
 شوند و اخیر ترش چند جوی خود را هم دارد و در هر کان سین سبب جانب غربی آنکه یک چشمه
 کرده متصل به پل بدیلمی شور میزند و نه بر و نا نود کرده سیلان دارد و در شهر لند است
 کوچه است که هر یکی نام علیله دارد و در زیر زمین برای گل ولای است و پل بدر و باطریق
 ساخته اند که بدیلمی نیز و علاوه بر آن یک صفای کوچه با پشت صدار است بر چهار
 دو کس مقرر که تمام روز در کوچه میگردند و خاص و خاشاک پر شده آراسته نهاده بدیلمی
 اندازند و بازار با چندین چوک است که در اطراف آن کنه عالی و در میان باغ پر نقش و نگار
 ریش شده و بر آن یک کلبه و شصت هزار مکان نموده سنگین و رنگین چهار پنج طبقه دارد و
 بسیار کثاده چنانکه تخمیناً بیست گاومی در آن میتوان رفت در وسط بازار آن سنگها
 گرد و کان بر می آید و رفت گاوها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مش
 کمال و عفت و خوبی ساخته از وسط که به چهار گاومی است اندک مرتفع تر کرده و کانها را
 سامان تجمل بالا مال و از کثرت تحایف بشال در وازه ای و کان یکی از شیشه های جللی
 بار استگی تمام مانند رون و کان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوالی طلا و نقره و
 بسیار نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلف الوان و باوله و کجاب و زلف و نباتات
 و همیشه و چهار های بلورین ناهر رنگ بر چیده که با حظه آن رهروان محفوظ شوند و بر
 شش محل کلان یادشای است و چهار صند کلیسا یعنی گرجی که بعضی از آن نهانست
 از آنجا یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی و دو و ارتفاع آن از زمین آنکند و صند

انگشتان سرد است و بقباس معلوم میشود که نسبت بکینه خله لطیفه سردی یکدفعه زیاد
 سردی را می آید و نالاب و حوض بخ می بندد و مردمان دچار بایان و گاروی و بگی برار
 میگردد و حوض غمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که بکشمیری پوشش می یابند و نیز برود
 می بندد و از ماه کالک تا ماه موسم سردی انجام است مگر گاه گاه جهت بزم و میوه و
 ابتدای بهار است و شکفته و سبزه و میانه و صحنه و غل زمره و فالین از پیشی
 مستون الاوان میکند و مانند پند سن بر کال و اندی و چکانه و بلک و بلک و
 روزگارگاه باران می بارد و ارضی انجام شیب باز دارد و در زم زم و جو و الو و بعلات هر قسم
 و بکشت در بخامی شود و مصالح چاره مثل دایفی و قفل و غیره و جوارگان و مرغ و خر و
 هندوانه و میوه و اناس و انبه و کیله نمیشود و لیکن انقدر در جهات میرسد که بکشتیدن
 می آید و آنچه بغایت نراک و لطافت قابل فتنیت مثل انبه و خر و میوه و اناس و
 صاحب هوس لطیف حکمت در مکان گرم میرسد که مکانی وسیع و چار طریش و قف
 آشیانه اجنان استوار میکنند که بواسطی سردی در آن نرسد تا آبش اقل بواسطی شیشه
 افتد و طرف شمال در زیر آن گلشن میگذارد و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق
 می دارند باینصورت هر قسم میوه بنوعی و شیرین میشود و کز ملکهای دیگر لذتیر میباشند
 ضعیفی گل که در آن ملک نیست بهمین روش بهر میوه رسانند و بغیر ازین میوه ماکو و در و بانا
 و نسا و دخترهای یونانی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها بافت امر و تکیه ای فقط
 می باشد و گلها را بکجا میسازند یا است و الاوان مختلفه در چون رنگ معروف و گلها
 در میان بخت موفرا ماه داد و ام میکند و مانند تهاگل میکند و سوس و زگرس و دیگر

که پیش خود را بحاجات و اولیات در نظر پادشاه جلوه می داد و رعیت با این سبب کسی کرده و طلبان خدایت
و در کچه و بازار لندن مسافری داده که هر سه بدین عیدی گریه نمود و انعامات است و رها کرد
لندن بلا خطایان امیر کبیر عیسوی شدند و ضعیف الطردین دولت و در ابط ملک دولت بر
عقلی نهاده با اختراع آئین حکمت علی نظام دادند بنابر علی روز بروز ثروت و شکست آورد
و ملک تهذیب اخلاق بجای می رسانیدند که این خود را بکایت و انصاف در امور و اوقاف مالیه
نمود و او را بعد از آن پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعهده آورده پسرش در ششمین کهر
نوشته بود و اسطوره بیره بودن در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شدند و مردم نگار
و ایرلند یک کشور و شصت و یک حساب آمده اند بهین حساب که در یک گروه هر پنج مسافت زمین
و و صد و بیست و دو نفر بود و باش کردن می نمودند و سرزمین مجلس است و تصدیل توجه
انگلیست اینست زبان آنها زبان بل انگلیست تفاوت بسیار و اسکاتلند نیز با انگلیس یکی شده
چنانکه در صدد کورست و سرزمین انگلیست کلان اندشت که در اینجا تخمیناً چهارده لکه
مردم بود و با شتر دارند و در شهر دیگر سوامی یک لکه میخوانند بود و در میان و در سلطنت لندن
دریای شین شمس نام جاریست در نفس شخصش بل کلان عظیم الشانست که چهارات از زیر
بنجوی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک بل بنجر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه
طاق است و جهت یک طاق هشتاد و ست و ارتفاع بیست و نه دست و پایه او شیر و
وراه فرور بالایی آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و آرا به مانع خطابست و نه دست و هر دو
طرف آن جهت فروریگان چهار چهار دست ساخته اند و این بل با این استحکام بنجر یک
دو پشته پیار شده و این شهر پیش از لندن یکصد و هشتاد و سه سال پیش از این شهر میفرمود

بود و این دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کردنی یوم زیاده تر و پاک چهار زنه ظاهر است
 که برادرسبک سبزی ریشی گرفته اینجا بر مرقوم الصت در تصرف ملک انگلستانست بالفعل مرقوم
 و کتوبه است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بن خلیفه را و بعد
 و مرقوم تصرف گشت قبل از ان ساکنان اینجا از علم و هنر و روحی واقف نبودند و اوقات بیکار
 و خوردن گوشت و شرکاء می و پوشش از پوست جانوران بشم دار کردن صرف می نمودند
 کنایه چشمها و آب و آن که جلی قابل چربی مویشی بود غلنه از رخس و برگ درختان میکردند
 و میوه های دراز عقرب میکردند و پرستش آفتاب و ماه تاب و رعد و برق و انوار آسمان
 میکردند آدمی را قفل کرده قربانی میکردند و زوی و سیاه روی و بهر حی و بی وفا و بد
 اطوای پیشه ایشان بود و مخصوص الامم آنکه تا چهار صد انگلند تصرف و میان مانند
 بسبب حوادث زلزله و میان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رویا
 و ضوابط و بطور و نظام ملک داری آنها مردم انگلند ملک سیاست مدن بهم رسانیده و
 استیگنی تمام یافتند و در رشته تشدید سحی دین عیسوی و انگلند رسید باین وجه که قیسان
 و اربابان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده دلائل بدین مذهب می گویا و در جواب
 گفت که دین قدیم آباد اجداد چنان گذارم و بدین اثبات دلائل عقلی این دین جدید چگونه
 از ما بچون مطلب تاخیر خواهی است رحمت و شفقت آمدن کشیدید و ملک ماسکوت و
 موجب و مشاعره بهر عامی خاطر برید ایا نا اگر کسی میل به این دین شما کند از طرف ما
 رحمتی نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال از نیمه قدر دختر پادشاه فرانسیس که متقلد
 عقاده ملت عیسوی بوده در عقد از دول کشیده بود و غلام را باغزای زوجه خود

در طرف دیگر کم بایند و سپاه گری و لشکر کشی ششوی می باشد با نوج ملک و اطراف بخوبی جنبه
 کردن که تاوانند و چهارات جنگی بهم بسیار دارند حاصل تمامی اینک پیشتر که در و پنجاه گله
 روسیه می باشد و در شهر قسطنطنیه بقدر بیست لکبه مردم اند با پنصد و پنجاه محله قضاات
 شصت و سی جامع کلان و دو قیصریه یکی در محله عباس دیگر در محله سلاد واقع است
 در وازه دارد از هر وازه ناده و لخانه قیصریه ای که بوده است و در شهر دیگر بقدر بیست
 مردم بیکه زیاده اند چنانست شمالی و غربی به یونانی نامی شهر کلان جا تجارت است که در
 اند و شد و اند و در اینجا یک لکبه و پنصد و هزار مردم خواهند بود و شهر فا کر بیشتر شهر کلان او
 احوال نماید از پنجاه هزار مردم در اینجا نیست و در شهر سافونی نیز شصت هزار خواهند بود و دیگر
 چندین ملک خور و کلان و اطراف دیگر از کار و مانت و هنروری و پیشه تجارت غیر از
 قوم کلان در دیگر اشخاص مروج است از دیارهای آنجا و سه وریا کلانست و چند که برگ
 هم دارد که حقیقت آنکو بهاد کتب کریکان بظلمت بیا کرده اند جز اینجا ناکصد جزیره خوام
 و اما ملک انگلند متقی بهار قسم است اول انگلند دار سلطنت آن لندن دوم ایرلند
 در سلطنت آن دبلین سیم اسکاتلند دار سلطنت آن ابدن بیره چهارم ولین سافست جزیره
 انگلند با پنصد و ده و ده طول دارد و جانب شرقیش فرانسیس و اینجرا از هندستان بفاصله
 در و هزار که و بیست و هشت شمال واقع اند اگر چهار شب روز بلا تعطیل و در و رشتا به
 من میرسد و احوال چهارات و خانی اختراع یافته چهار و چهل و پنجاه و هم بکلکته میرسد
 یعنی از پهای نو و از ایست انگلستان بمسافت سه هزار میل دور است در نیولا و تعطیل و
 از راه انگلستان و مصر بله یلتر سیده و چون حساب کردند از ابتدای هر و انگلی تا دور رسید

دو سرحد میانه در زمین یوروب چهارده سلطنت بپاندا نجله سلطنت است که در
گوندوم انگلند سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب قسمت چهارم فرانسیس که
انگلند است پنجم سیریشتم یکم که از صد سال و چندی منقل شده هفتم سیانیستهم پیر
نهم سویدن دهم و نهم یازدهم ترکال دوازدهم سیوت جبرلند سیزدهم سواد خور
چهاردهم نهم نالی ملک ترکان سوا میلهکند در افریقا و غیره که تصرف آنهاست در
زمین یوروب بیست و هفت و آن طولا است صد کرده و عرضا سیصد کرده نالی
در یانخی شور و کسین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت است چندین
حاکمان در انجا هست و از ممالک دیگر نیز در ان سرزمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این ممالک
از پانصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین عثمانیه آمده و در کسینان دین
محمدی رواج بسیار دارد و اگر نصفی رعایا عیسوی ملت اند و مضبان شهر سیانت نول یعنی
قسطنطنیه که باستنول شهرت دارد و کابردان دین مسلمان اند و در سیه بکازار و چار صید و
بجایه و عیسوی که موافق است صد و هفتاد و پنج هجری است و از نقطه طیبیه تاریخ است
این شهر عظیم تصرف در میان درآمد و در شهر استنول اکثر درویش و فقرا و خدایان و
علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت ان شهر بر روی زمین نظیر نیست پادشاه انجا
وندگار و قیصر سلطان نامند و فرمانروای ان ملک یکی است اگر زرو مال رعایا با لاج بروقت
و لیکن خلاف دین داری نمیکند قضات باین و دیانت فیصله قضا یا موافق شریعت
و تعلیم انواع علوم میکنند اما در س عالم پادشاهان اگر چه ممالک بزرگ و وسیع و در خیز
ت عظمت و نهایت ابهت و عساکر لشکر جمیع و شمار و خزان و دقاین بسیار دارند و لیکن

بها است می آید و در زمین سبز و باریک و نام خرمه هست در آنجا غارت کنند مانند هندو
 پوشیده بر ویش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگا کیب بالیب و الکیت است که ساکنان آن
 مسلمان اند از آنجا خرمه می آید و جانب شمال آنجا بزرگ است و از طرف شمالی و جنوبی
 هندستان تبت است و از آنجا گذشته ملک تاتار است که بسیار کتان مملکتی است بدست
 منقسم میشود و بکسرم حکام علییه دارد و یک قسم در تصرف پادشاه چین است و بکسرم
 متفرقه دارد و از جانب غرب با یوروب اتصال دارد و در میانه دریای شور است که
 بسته است چهار نیمه و در تاتار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها و این مردم و مردم آنجا
 از سگان راه را و گردون میسرند و جانب شمالی و شرقی چین است طویل آنست
 پانصد و هفتاد گز و عرض چهار صد و چهل و دو گز و در جانب شرق و جنوب چین
 شور است و جانب شمال چین چهار صد گز و دیواری محکم بطریق قلعه بر آنجا ساخته
 اند جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که تبت تمام و زمین و چین
 مردمان و قلع است هر چند سواد چین نسبت به هندستان کمتر است لیکن که بسیار
 و وفور آبادی از هند کتان تر شده تخمیناً در هر دهه که در مردم خود اینده بود و از چهار هزار
 سال بلکه زیاده سلطنت استخبار قرار است و آنجا بزرگان و سلف خود را میپرستند و از وی
 بنود خبر ندارند و زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را بشخص خود آمدن
 نمی دهند تا آنکه آنها نهایت کمزور است اکثر از چهار طرف شکست خورده اند و
 بهند سلال با پادشاه بعضی ملکات آنها بزرگوار و انزاع کرده تا حال همانا که دست و پا
 میتوان گرفت و چینیان خود چشم میباشند باین مردمان دیگر ممتاز اند و غیر

میان ریگستان و چوستان واقع است و یکصد و نود و دو جانب حد شرقی و جنوبی آن ملک
 مریش و سیند مه است که حد جنوب غربی آن ملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تار و دیار گجرات
 و از انوار آن گویا و شهر شرک و آن از آن گره خشت کرده و در است و جانب شرقی رود با
 سند و ملک سیند بسبب طایل بودن ریگستان از راجه جوانان علیحد شده است و ملک
 سیند و رازی سیصد و شصت و سه و پنجاه و شصت و یک کره و چهار آباد و دو مستعیدگی و در
 جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم و در ضلع غربی بر لب دریای سند است
 حاکم فدا فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیال سواد بون است و جانب شمالی و غربی آن
 شصت و شصت و از آنجا گذشته در اطراف آن سام به بود و جنوبی و منی پور در تصرف ملک
 به است و در آنحد و اکثر مردم ای و بی علم اند و بعضی عریان می باشند و جانب
 جنوبی و غربی ملک بنگاله جلگه است که اکثر مردم هندو و آن معتقد میروند پس پیش
 سبب آنها اندر مردم بسبب بهم رسیدن آذوقه و خوردن آب شور و چهار یا باغی است
 و او میر نکند توده توده استخوان از لاشهای مردگان افاده است و این بخوبی نقد
 و بر لب دریای شور مندرج است و از آنجا گذشته بندر بنی است و از آنجا گذشته ملک
 و بیابان و سکر خاندیس و ناگ پور و حیدر آباد و سنگ پتن و سر پور است جانب جنوب
 مندرج تلنگ است و از آنجا گذشته مهونا و جری کلان که مکان فراست و دیگر شهر گوا
 که از سیصد و چند سال در تحت حکم فصلای بر گیس آمده در تصرف آنها است و جانب
 جنوبی مندرج جزیره سنگ است که اکثر مردم نیز گوندی طویل آن در و طند کرده و در
 یکصد و ده کره و نیمه دار آنجا لکه مردم خوانند و نسبت بدگر ملکها در انجام و از جنوب آن

آنها اندک و ذکر بسیار است شرف و در میان آنها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است
 سطح خانه ها که کتابها در آن منطبع کنند بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی جزیره نیز در آن
 بنهار است و جنب خط است و تا به چایان و چهار پنج آباد دیگر فامنگن و چند آباد دیگر در آن
 آباد شده اند که بنیت و آنها هم نمایی دارند و خط آنها نزدیک با خط چینیان است و غربی کامیوج
 بسیار نام ملکی کلان است و نیز شرفی ملک بنگاله ملک برهما است مسافت آن زمین در
 محول اینها کرده و در عرض شصت و سه درجه و تقیاس می آید که ساکنین آنجا یک نیمه کره و
 خوانند به نسبت بسیار الحال غلبه آنها زیاده است و آن زمین مشتمل بر ملک است که
 کلانتر از همه دیگر است زبان مردم آنجا طایفه چینیان است پادشاه آنجا بر غایا بسیار
 ظلم میکند در سلطنت آن امپراتور که جانب شرقی بجا حکم واقع است و از او فی نام رود و
 بر پسر گنگا در آنجا است فاما ملک بوچستان که جنوبی آن بحر هند است و غربی آن پارس و
 آن کابل نیز زمین آن طولا پانصد کرده و عرض است صد و پنجاه کرده و در آن زمین هیچ
 کلان نیست آن بسیار در آن در و تنومندی باشند چند سرگروه و سردار از اندک و بزرگ
 آنها گوشتکار میشانند و در آنجا گوزنه پیدای شود و میوه و زخا آنجا قابل تعریف است
 چون همه سلطان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنها رفتن نمی تواند و
 ملک کابل جانب شمالی بوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوستان هلالا است و غربی
 آن قندهار و جنوبی پارت فاما ملک پارس طولش یک هزار و پانصد کرده و عرضش هشتصد و
 روزه پارس میان دل حال در شصت و سه درجه و پارت خلیفه ثانی رضی الله عنه از
 اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرقی عرب

معلوم شده و نیز که در آن تراندری زمین در آنجا هست و این کلبان اگر که صاحب شکر است تمام
 روی زمین را گردیده و آنرا خالی و خجسته و بی برود و دیگر خبری که ما که از جانب شرقی بسیار چنان
 صد گز و ده و دیگر خبری که سوشی القدر و صفات و بلاد است در آنجا فساد می رفته است چنان که آنجا را
 خود آورده و در آنجا نیز این نیز خبری بسیار دارند و می بایست که این خبر را رسید که فایده متعدیه
 مرتب نبود و در میان حصه دوم از حصه اول از حصه دوم
 زمین که یوروب است آغاز می شود و اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد از آن یوروب هر قدر
 مردم در حصه آنند نسبت بآن ثلثی در یوروب خواهند بود و ستر زمین یوروب ثلث غربی است
 باین زمین دو سوا و پنج دریا حاصل نیست بنابرین حد غربی دریای شورالما تنگ شرقی یوروب است
 جانب شمالی یوروب دریای شورخ بسته است جانب غربی دریای شورالما تنگ واقع باینجه
 از ستر زمین امیر کاجا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین باینجه از زمین حصه و کجا
 متفرق شده شهر مردم آنجا بقیاس پانزده گز است پیشتر یوروب آفتاب و ماه تاب و
 و یواز می پستند و مذہب بایا که پادشاه پرستی نوعی است نیز رواج داشت الحال بعضی
 بشرف اسلام شرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طریقه مذکور و غیره هستند
 و در یوروب دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکبار
 و شصت و شصت گز طول دارد و همین بحر ستر زمین یوروب را از زمین امیر کاجا جدا می سازد
 و مردم باینجا یک سیم بحر سفید که در آن اکثر خبر دارند و چهار در جانب شمال یوروب نمیرود که
 آب بر آن مثل کوهی بسته بلامر و داشت همین که چهار رسد بیک لطمه لشکند و در یوروب
 الکب نام کوهی است از همه کوههای آنجا بلندتر که ده هزار و با الفصد در ارتفاع دارد و در

اعظم هندستان بر دو حصه مقسم میشود شمالی و جنوبی و جانب مدیترانه شمالی هندستان
 گجرات بحر است و رود نرید و جانب غرب شمالی هندستان رود بار سند و جانب شمالی آن
 اقطاع کوه هالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب و در بدو دریای سند است و نام آن
 نه صوبه است جانب غرب ملک ننگ جانب شمال رود گنگ یکی ملک مشهور است که آن را طغیان
 نیز گویند و جانب غربی مشهور است که جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
 نیمال است و رود بار کلان که با گهر نام از کوه هالا برآمده قریب به پنج پیر رود گنگ می بیند
 و رودی دیگر گوستی نام و مشتمل است که جنوب برآمده جانب شرق کاشی با این رود بال او بر سر رود گنگ
 ملحق گشته طرف غربی آن بالنس بریلی است که تبصره افغانان بوده و جانب و رود گنگ
 چهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در آنجا دو لک مردم خوارند و در آن
 زمین گه با نام از تعابیه مشهور میشود و آن سواد شخصی سمجی بوده و اوار شده بود و جانب
 غربی کاشی بار است که در آنجا علم ستر و راج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی
 بدیل است و آنجا نیز نامی جامی محال است آن جانب شمالی و غربی بدیل است که مشهور
 است لیر رود بار جمین بعد تبصره مسلمان شهر گره یعنی اکبر آباد در آن نزدیکی در السلطنت
 شده و آنجا گذشته شمال رود گنگ و وایه است و از کلان امصار انضلع بر پاک و
 قنوج و فرخ آباد و علی گده و برج نام ملکی است که زبان روز مره آنجا نیز برج گویند و
 طرف شمالی ملک کشمیر است که چار حدش را کوه هالا محاصره کرده است در آنجا دو ملک
 پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب و
 جیوت و کلان امصار آنجا نگر و کانور و لود و هیور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانیر

که از کوه کالان برآمده بارود و تلج و بیاسا و رومی و چند ربا گاه پست و جنباب و غیره بکمر کر
 سیلان کرده به بحر هندستان منتهی می شود و سیم دریای بر تراز کوه بر پیا برآمده در زمین است
 و آسمان گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله آمده جانب هندستان نزدیک
 چانگام در پیا آمده و تلج بنگاله داخل شده غیر ازین بود و مثل گنجان و نریا و کوه و
 وری و کرشاد و جبل نیز جزو ایند و تقریباً در موم هندوستان کسی نکرده لیکن بقای
 معلوم می شود که ده کرو و خواست بود اصل زبان هندو سرگست و زبانهای دیگر از
 استخراج و باقسام علوم و انواع فنون کتب آنقدره مگر اکثر علوم از ان قبیل اند که به
 وقوف و مهارت بران اکتفا بر مایع مطالب علیا دست می دهد و لیکن بسیار است
 قبلین قریب به صد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند که زبان فارسی و
 و تعلم علم عربی مروج شده و الفاظ فارسی عربی به صرف فصاحت و آن آینه قدری حشمت
 پیدا کرده در هندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و کپاشی خلج زبان باشد و در هندستان
 سه فقه است این مروج اند اول مسلمانان دوم هندو سیم نصاری و در پنجاب است تمام
 رواج یافته و خلاصه کیش و آئین آنها که از آری جمیع اقسام حیوانات و در کباب یا ضا
 شاد و ترکیه و تصنیف نفس و شیخ و انقیاد و روحانیات علمی و فنی و استمداد و احاطت
 از آنها و ایزم صفات و خیرات مقرر و تعیین ایام و ساعات و نظیر و قافله در امور
 و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش سجد و اطوار و سماع افسانها
 سلف و تعاقب و غیره و حق بشوایان خود است و بعد از آن گرو نانک در پنجاب بهیون
 طرح نهاد و گویند سنگ رومی چند بر آن افروخته و رولج و او کمال پیکه سواد

فارس است و جانب یک فارس سبزین عرب و در جنوب و شرقی هندوستان
 سوات و پیرنیو و نیپا و حروف اند سرحد شرقی آن آسام و کوه برهماست و جانب
 بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غربی دیای سند و جانب شمال آن بحر کوهی که
 از کوه همالا ابتدا برآمده باشد شاخهای درخت تاکام و گاجا رسیده و در جنوب تاکام
 رفته طول هندوستان جایگزین زیاده و زاری دارد یعنی از کشمیر تا کار می انتر سبکیز
 ده خا و و چهار کوه است و پهنای آن جایگزین بسیار پهن است یعنی از زمین شرقی هندوستان
 تا گرجین بندر یکپارچه شده کوه است و کوه کلان در هندوستان همالا که از
 جبال گنگا سرش شروع شده تا شمال پیر سبکیز تا کوه زنگان سیر و و چهار کوه که
 سیر در شرق همین کوه یک بنگاله را آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
 کوهها بلند است و بیشتر زمین امیر کا کوه اندس را مردم گجان می برند که بلندترین کوه
 است لیکن آن چهارده هزار دره و کوهستی بلند نیست و این کوه از دریای شور پاره
 از و کوهست و دو کوهستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بندها جل سیم
 لاج محل ابتدای آن از دریای شور در لاج محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب
 لاج محل نامز شده چهارم در جنوب هندوستان کوه علی که از ان صندل و چنبرهای
 می شود و اسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان
 کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه همالا بر می آید و در
 س گندگا و گهاگهرا و هونا و هانا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
 بیست و سه کوه گذر کرده از جانش حقیقه کلکته بدریای شور میریزد و دوم سبک

التبتستان بیان بجانب سیسم کما وعده فی العنوان کتاب فی المسمی بیده الاخبار
 ششم آید چون بعد تعالی باب سیسم در بیان مساحت یحار لجه زمین که شیا
 و یوروب و آمریکا و امریکا است مطابق اخبارات انگریزیه فی
 ابو محمد حسن شعره بعضی محاذیم میرساند که حکامی فزنگ تمام روی زمین را منقسم بستم
 که شیا و یوروب و آمریکا است کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند
 بعد از چون از حصه همایش از توف دست داد آن را داخل حصص شانه ساخته چهارم
 قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید بحال با قدری از روی اخبارات آنفرقه تخریر
 باب یک فکری حقیقت احوال طرفین که مضمین فحاید کثیر است واضح شود اگر چه در بعضی
 مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد ولیکن چون آن معنی هم موید اقوال سابقه بود متحصن نمود
 بیان حصه اول از حصه دهمی از لجه شیا نام بداند که بتد از سرین حصه
 شیا است که اول مردمان از آنجا بوجود آمده اند و نسبت به آن حصه دیگر کلا است بطول
 آن حصه شهر ششصد و پنجاه و سه و جایگاه عرض مسافت بسیار دارد و از آنجا
 هزار و ششصد و بیست و سه اگر مطابق اقوال حکامی هند و از سرین خط استوا
 شمس فلکیم کفرس اهل آنجا ملک هندستان است و در میان بنگاله و بهار و غیر آن بسیار است
 و در جانب شمال آن بهر دو سمت و جانب شمال تبت تا در طرف شمال بنگاله مذکور
 غرب ریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله شام است که بطرف شرق انجمن است
 جانب شمال و شرق چین و جاپان نام شده خبر اند و متصل بنگاله جانب جنوب و شرق
 ملک برما است و جانب شرقی برما سیام و شنگن است و جانب غرب بنگاله و

شدت و تابانیت بلند و در آن آنگاه سوراخی بود در سنگ که حکایت بر بالای کوه
 رقیق آنجا جای عظیم گشاده مانند غاری و چمن بسیار و در پیشت و کشاکی آنجا قریب بود
 صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر پای میمنه و از کوه نزدیک آنجا شدیم آن سوراخی بود
 درون فقیه تقدیر است صد قدم دور آنجا جای بار سنگ گنده و ستونهای از سنگ تراشیده
 از آنجا بمقدار پنج گز بود که بزبان آنجایی بایستفت چون خواستیم که برویم گه زبانان
 شدند که هر نشان را بنید بوی آفتی تا کسین آنها التفات نکردیم شمع گرفته درون شدیم
 شخص او دیدیم خفته و یکی از ایشان کوک امر بود و بر ایشان جامه بود از جفس گلیم
 بوسیدمان آن ایشان بر جای بود و خشک شده دست بر فیه آنها نهاده ایم اثر موی دور
 آن باقی بود چون کشیدیم بنیاد آنجا برآمده متوجه در آنجا افتد شدیم باطلی بلیده است
 بعضی باطل نیز گویند و مروش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون که هم بدو می باشد
 دیگر شوند قدری آهین بخش گرم گفتند و چیری از آنجیل بر خوانند و دو چوب فروزند و آن
 بانوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهت زده آن آهین را بر و در و چند قدم دور
 بنیاد و پس دست و می را به پارچه بسته کنند اگر او را آید شده باشد مجرم و گناهکار بود و آلا
 بی گناه باشد و چاه دیگر از آنها تهت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر آب فیه رود
 گناه ندارد چه آب را قبول کرده و اگر فرو رفت گناه کار است که او را قبول نکرده شخص را
 بلبسیرسانند جایها شصت نهایت ولایت مغرب الی آنجا از او و او را
 و عظمی گری آن شخص تحریر چشت انالی آن سلمان اند و الله اعلم بحقیقت
 قلم و عرصه تحریر کیفیت آلهیم سبحو و یا و نکات مناسبه آن ساز و سنگ از موه

را غمناک اثری دید و از آنجا نیز بیشتر بهیشت و منزل دیگر طی کردند و بعضی رسیدند نزد یک
 سید باجوج در شعبت اگر چه پادشاه اندک بود اما حاضر و ناکن بسیار داشت و از جمله آن عزیزان
 از حبس نجات حصتین که مستحقان سید باجوج و باجوج در آنجا بودند و همه بنی سلام داشتند
 و در مدینه خفی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند اما از سلطنت خلفای عباسی خبر
 بودند بهر تقدیر سلام از روز نگه داشتند و بضایف قیام نمودند و روز دیگر بر دوازدهم
 سد بودند سلام کوی دید و رودیکه بر آنکوه سیح قسم گیاره رسیده بود پیش آن و در میان راه
 چنان قلعه و سدی بلند کرده بودند که زیاده گنجایش نداشت و حقیقت سده نوعی که سابق
 بتجیر آن معانی که در بعد از ملاحظه عنایت منظر طرف خلیفه برافت و در مدت دو ماه در موضعیکه
 تا سمرقند هفت فرسنگ بود با آبادانی رسید و از آنجا براه خراسان بسامه بعد از باز آمدن
 غیبت سلام در آن سفر خطیر دو سال و چهار ماه بود و فیوس شهرت در شمال بلاد روم و
 از شهری اوقیانوس است و اصحاب کهف که سبب بیان آوردن و گریختن آن چهار تن را میسر کرد
 و مسطور است از آن ملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلاف است و از شخصه تا غار ایشان
 که هفت و در غار بجانب شالیست و آفتاب در آن تابید و بر در غار سجده که دعا در آن استجاب
 و در شب بالایی آن غار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر میگرد و در بارخ عباسی مرقوم است
 که واثق ابن معصم را داعیه شد که بدستور بدین حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
 محمد بن طویسی بنجم را که از خواص و بود و فرستاد و محمد کوثر قریب کرد که رفیقش بصره که میان عجم
 و روم است چند روز راه های سخت بریدیم و کوه های عظیم میبودیم تا بصحرای سیدیم که
 در آنکوی بود و مضر که هیچ کوه دیگر نبوده بود و خود بود که قطر در آن از هزار گز زیادتر

بعد از آنکه ایشان را بکشاد و شمشیر و دانا آتقار از سر سید که از آن بیرون نهاد
 برآمد و چون بموجب عده الهی وقت بران آنها رسیدن ستر را سوار کرد و بیرون
 و رفیقین او را که در هر جوانی که یابند بخزند و بر تمام خلق زمان فاتی آیند و غنای ایشان
 باشد که جامع اول ایشان در یابی عتیق را که در آن بخت کرد و باشد تمام نباشند و جامع
 دوم از ایشان که رسند گویند در اینجا وقتی آب بود است که چون مردمان اهل اک کنند آنچه بد
 آنچه گشته نشوند و در حسن حسین شام حضرت امام محمد و حضرت عیسی که در آن ابدالان و باج
 و باجی گویند که از تمام بنفیان بر خیزد و بر باطن آسمان انگند و بعد از آن که بیرون ایشان
 خون آلوده باز گردید و این سبب خوشحال شوند که نیکو بل آسمان نیز مغلوب خیم بعد از آن که حضرت
 عیسی حق تعالی کریم را بر آن گمارد و این کریم را ضعف خوانند و آن کریم در گوشه های
 ایشان روند و اجتماع را در یک شب اهل سازند و مردی که از ایشان در کوه باطله
 متحصن باشند وادی کنان بکانه های خوش باز آیند و بعد از آن حق سبحانه و تعالی
 بالانی سخت بار که روی زمین را از اجساد و پلیدان پاک سازد و بدیر یاندازد و در کتاب
 مساک اهل ملک مطهر است که دافع عباسی این معصوم است که تا بر حقیقت سید پیر و
 حاج طالع یابد بنابر آن در ۲۲۸ روز و صد و شصت سال و شصت و شش سال و شصت و شش سال و شصت و شش سال
 بفضی آن فرستاد و او از سامه با غصه رفت و از آنجا به بلاد آن رفت بدینند که
 از آنجا پیش ترخان ملک رفت ترخان و لیلان همراه وی گردانید و آنجا به بلاد آن رسید
 و شش روز راه رفتند تا بر نیی رسیدند که از آن بوی ناخوش می آید و در هر دو روز یک بار
 آب سرد می رسیدند و کوی بنظر ایشان آمد و قطعی که جمعی در دهی نشسته بودند و آنجا بود

و دیگر گریز بگیرند و خراب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد
 برف و پنبه ندارند و چشمهای خود دارند و موی خنجر بر ایشان نیست عمر ایشان از عمر سایر
 بنی آدم دراز تر است و در حد و ایشان ستر و برف بسیار است هر سال ایشان از ابرار و با
 کلان بنفیت و اوصیای کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب وقت
 الصفا از سورخان دیگر نقل میکند که سندیاج حج را ذوالقرنین گیر بسته و بعضی گفته اند که
 محمد ثانی ذوالقرنین است که سندرومی باشد بهر قبیله یزد و ذوالقرنین فرمود تا
 نامی آهن زدند و با مس گداخته آنخشته را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد
 کرده است و عرض آن یکصد و پنجاه کرده و بنای آن را باب رسانیده اند از ارتفاع برابر
 کوهی و دروازه بر آن نشینده اند که دو تخت دارد و هر تختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
 بیست و گز و نظیری و ضحاست هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قلعی بر آن
 زده اند که طول آن هفت گز است و کلیه بی نیز آن بیخه آن هم بقدر هفت گز و بیست
 و چهار دینار دارد و در فغانه برابر کشته دانی و پادشاهی که در آنجالی است هر جمعه
 کرده که با جمعی از قوم قوی هیکل در بخار و دو گز زبای گران همراه بروید یکبار آن گز را
 را بر آن و رنسنده و قفل در را بچینانند و دولت بر آن کند کدین و در پاس بانی دارد
 و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یا جوج و ماجوج هر روز یکبار پیش آمدند و سوار
 به پیش خیمه گال و زبان بجای رسانند که اندکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند
 بگذرانند که صبح آمده سوار خیمه یکم و چون سحر شود بقدرت آبی آن سدر را بر نشانی
 بنشیند گویند در زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن سدر را سوراخ می

و گوش دیگر چون گلیم بر چوبه بنامند و ایشان یک چشم و نیم است و در رنگ بسیار چنگاها
 و مانند سنگ فریاد کنند یا جوج و یا جوج با تمقا و بسیار بی از ایل تاریخ از نسل یافت
 بن نوح اند و چون هر یک از اولاد یافت بقطری از اقطار زمین افتد آغاز زراعت نمود
 یا جوج و یا جوج با قصای از غنی مشرق افتد بجای که سبک کند ساخته شد تعمیر
 و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از قلم یثیم بگذری بجای کسی شاه روزگار
 و شاه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازار گمان که از آنحد و بجانب چین و هند باشد
 که در آن نواحی گذر کنند از نسل یا جوج و یا جوج جمعی کثیر بود و آمده است و حضرت عیسی
 ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده خرواند و از آنکه نه خرو یا جوج
 و یا جوج اند و پنج و سایر عالم و در بعضی اخبار آمده است که یا جوج و یا جوج و یا جوج
 هر طایفه منقسم به چهار قسم میشوند و یکفر از ایشان نمیرد و تا هر کس از نسل خود نبیند و تا
 طبقات یا جوج و یا جوج بکسب ثبات منحصر در سه صنف نباشد و اول جماعتی اند که
 هر یک از ایشان از یکصد بعیت گردید و در عرض بدن با ثبات باشد و دوم ضربه اند که
 هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد بعیت گردست سیم گروه اند که طراوی
 و قصر قامت ایشان از یک شتر چوبی اند و سبک این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرکند
 یا جوج و یا جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و بسیار و
 حیوانات ضربه که با ایشان از خور و نبات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را
 و آنها را المتی و نهی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صورت ایشان مانند آدمی است
 نومی و عادت دو دو دام دارند و با خیر از شکار صنعتی دیگر نمیندند و ایشان را کاری نیابند

ی فخر می شدی و خصم هر کس یافتی و اهل بیچاره را که مسلمانان اند و دین و دین جنتی حلال
 نید و با سیرتی پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بدین
 یل و ارگشته قضا را یا شاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطباء از معالجه آن بجز تفسیر
 دست برداشتند آن بزرگ بعضی را سینه کما اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
 مسلمان شود و من متعهد دفع آن عارضه میگروم پادشاه بعد از شفایافتن مسلمان
 و تبریک میروشنیر مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن لغاریت
 که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجہ احمد است که حکیم سناسی غریب نامه بنام او گفته
 و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود و آسوده رحمة الله تعالی علیه هم قتل و غارت
 ساوس افتاده اگر چه داخل اقلیم است آما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه یاسا
 از آن رفته و متطایبیه چند قوم اند از غایت شدت وصولت هر قوم را پادشاهی علی هدایت
 همواره لوای مناعت هر یک گیر می افروزد اگر ایشا بر ایا یکدیگر خلاف و نزاع نبوده
 هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و اجتماع ندب انصاری دارند و بعضی
 آفتاب المعبودی می پرستند و پسران سید بلوغ رسیدند و کمانی بدو داده او را در
 نمایند تا بجهت خود اسباب معیشت بهرساند و زنان آنها را و پابرهنه بیرون می آید
 و گرد و بار و بزرگ گردند و دختر را بر سر ایشی گذارند بر کمر ایشی به هم میروند و معجزی آورد
 بر سر وی می اندازند و نام زنی بوی می گذارند و دختر از منزل نرو و تا بوقوع
 بشویند و در مذبح ایشان تابیت و پنجه زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان
 است که قوم آن موضع از غلبه و باج و حاجتند چنانکه یک گوش را بجا میزنش و بزرگو

بی دوستان دوستگانی کنم الا اقلیم السابع
 میان صحرای دبیاض باشد ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر باد
 و با هر گدازد پس بر بلاد کیمیاک و شمال بلاد خلیج و جنوب بلاد ترخان و دول این
 از مشرق تا غرب شهر رود مقصد و شش و سیل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض یک
 یکصد و دویست و شصت و هشت و این اقلیم صد و شصت و هشت و بیست و یک فرسنگ و یک
 است و در این اقلیم عمارت کثرت و در تمام آن بیست و شش شهر است و بقول پنجاه شهر و کوه
 عظیم و جبل و دره و بار و دره شهرهای مسلمانان یکی بلغاریان است که نزدیک برو
 اول اقلیم از غایت و دت در موضع شکار نزدیک بلغاریان بلغاریان
 یافت است چنانکه بیشتر ایام آن فست و در سکندر نامه آورده که از اینیه سکندر و هم
 اقول اول صحیح است و بلغاریه شهرت یکی بلغاریه و دوم سوار و سیم اسل و از اطراف بلغاریه
 گاه و اندوه شهر بلغاریه و عرض است و قصور و عمارات آن از جنوب بلوط است و پنجاه
 طنطیه و دو ماه راه است بخار اطول بلغاریه است و شب قصه زیاده چهار است
 هر با عمارت بعضی در نهایت شمال و اقلیم نزدیک بقطب شمالی و راه ایل فضل
 منفق آنجا غلبه نشود و در ناحیه بلغاریه مرغیت که نصف منقار اعلا او شاه بجانب
 و بجانب یاریل است مثل لام و الف و وقت خوردن بهیم منطبق گردد و گوشت
 مراض آنما است خصوص سنگ کرده و شانه و بیضیه و چون برف گدازد
 شود و از ابو حامد اندلسی مرویت که در بلغاریه شخصی دیدم از نسل هادیان که
 لقامت بود و در خدمت پادشاه آنجا مقرب نام داشت و در پیش پادشاه

تسلسلون شهرزگیت بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش خوانند برکنار محیط است
 مردمش نهی صای دارند و در اینجا نوعی از نمر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن را
 نتواند بهر ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در اینجا چشم است که هر که بر آن
 بمیرد و بعد کسی او را بخالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن با تسخیر و مانع آید تا هیچ حیوان
 در آن چشم نگذرد و فرشته از بلاد فرنگت بعضی که شنیده اند و در اینجا صنعتی از مردم
 باشد که نصف روی ایشان در غایت سعیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است
 زده گران و تیر سران و ولایت اند و طرف تل باب ابواب که ذکر آن گذشت با
 قاضیهای طویل و رویهای پهن و چشمها گنبد و بغیر از ره صنعت و دیگری دانند اما
 غیرت مست میباشند و درین باب مبالغه از حد میبرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی از
 از آنها میماند شده باشد و پس از ده سال بدولایت وارد شده خواهد که جای فیکر
 منزل گزیند بر سر جهان بهم ببال و قال آنجا قبل از این کار اندی و یعنی عیون و حکم
 قریب جای تل باب ابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلافان ساخته و استخوان
 در سر ایگند شسته در میان آنها هم محمول بوده آنگاه که و صد سال همه بشری اسلام
 شفته اند و از آن فاشیج ثجات یافته رول خایق منزل سالکان مسالک
 سخنوی و مالکان فمالک خود بر روی محبوب نامند که چون شنید از کیفیت ایستادن
 خامه اده آمد و جب است که اکنون عتد از کیت ایستادن هم نیز زبان ظلم حواله کرده
 ختم این باب نماید ظلم چون هم چشم گشت ایستاده آن بزرگ و بوی دل خود
 همان به که این دم بعیش نشاطه کنیز و تربیب مقیم بساط بهر هم سخن کامرانی کنیز

الانبیاء صلی الله علیه و سلم شیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرد آن یکصد
 زین است و بر هر ستونی چترسی و زنگوله از طلسم که هرگاه دشمنی قصد آنجا کند جز
 خود بخورد برهم خورد تا مردم آگاه شده دشمن اوفی گفته و این عمارت اگر چه پیشتر گشته بود
 اما این وقت آنرا بسجده ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رمیه باز بطاران
 رسیدم نزد بانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدم بازاری دیدم عظیم و طویل که طرف
 نشسته بودند و چون قدری راه رفتم بازینیه ناظر شدند فرو دادند مضافی دیدم
 فیستش کرده که مردم در آن بیست و شش و سود و سودا شغولی داشتند و کینه در میان
 آن مضاف ساخته بودند که در بیست و شش و سود و سودا شغولی داشتند و کینه در میان
 بیای هفت رنگ و زربفتیهای بر صوف رنگ اوخته بودند و دیگر کلمات بکار برده
 کتاب عجیب الانسان فی طبقات الاطباء مسطور است که در شهر رمیه یک شمس جا
 آنرا بزبان یونانی به شکل الموعنی آفتاب میگویند و یک شمس نیز میخوانند
 یا صحنی بصورت آن ساخته بودند هر چه سوال کردند بی جواب گفتی وضع
 اسقلینوس بوده و در جمیع رمیه است که تکلیف صورت بنا بر آن بود که او
 حرکات بسیار در فایست مناسب اوقات کرده بود و هر چه نصب نموده
 از روحانیت آنرا یک دروی حلول کرده اند هر چه سوال کردند می جواب
 نام صورت مقالیس بود و آنچه در فنیل روحانیا کوکب است
 صابیه متعارف است و مؤید همین است و تفصیل بمقام در کتب الفقه
 غیر نبات مسطور است لکن الاطلاع علیها فالیرجی الی کتبها و الله اعلم

میکرد و چون وفات یافت از طفل پسرش هم بران و تور سگید زانند و چون از طفل
و رشید و ضیاء و هفت پسر و دو دختران نمود و در رشدش عثمان که بود و عقل
و قدرت و افرونی تدبیر و کجاست ممتاز و متفنی بود و بعضی ولایت و سهم دریافت
بود و خان و مرابندای سلطنت این دولت علمی را از آن سال گیزد چه که عثمانیه
این رخ است و هم در آن اثنا با هم می خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت
او را فتوحات و غور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت و فیت و رسته و سخته
و بیست و دوی بیکیا گفته در بر ساد فون گشت و او چته اسیر ملک و ضبط و ضبط
و نظم و انق و سال و بهر قوا و عتازه و قوانین بی اندازه بر پنج خوب و بر کوب
بنیاد و نهاده چنانکه احوال که این سواد بر میافز میر و آن رسوم و قوا و در میان
اولادش مستور و مسلک است و سر و می از قوا و بدو امین عثمانی تجاوز نمی نمایند ناگاه
علی روز بروز سواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله و تراید و افراشته
فد و بر نهی و دانش که سیکه راه رود اگر بچاه بود بر فترت نه ماه رود و چون آن مل
بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد ابتدا و دو مان عالیشان اسطاطیر
عثمانیه گویند پس از عثمان آفر خان شمر و بدک که از سخط ملین و سهم است به تسخیر و
و بعد از و خوندگار سلطان مراد نیز افتخ بسیار از آن سواد موفقی شد بعد از وفات
او یکد رم باز یکد عامه میر تمور گورگان بود سایر پادشاهان و فرنگ را بهریت و بهریت
سفر ساخت و بعد از سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود و بعد از سلطان یازید یازم
ثانی که سوری جامی سلسله القیاس نام او کرد و بسیار ولایات و فرنگ استخلاص

مدحی بزرگ بصول سپید و دو دم شعله که از خلع و رنگ گویند بسلا و صفا و کمال
 مد شود و اراضی بلغار از جمله حوال این دریا است و در اوقات سایه و بلده
 طینه کینه بود که سنده عالی است و کینه طول فوده که غرض بیان اینست
 سازه سوری نرسین خری هم از آن جنس ضرب کرده یک است آن سوارگری بود
 یکیش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن است دیگر سیکر و قیل این ذاک که ضربه
 فسطین بانی نه بلده و در عجایب البلدان و تحفه العریب مذکور است که در فسطین سازه
 محکم که قواعد آن باین ایزد پیر ساخته اند و هرگاه با در آن در و طاهر و در و
 وقت میل آسمانه جوز و فعال و غیره ذاک در پایان آن نهند و چون با و ساکن
 سازه بجالت خود آید آن اشیا را از آنجا برین نتوان آورد و صاحب حکیم
 است که در آنجا قسوت و در آن تغییر خانه از سنگ ساخته اند و در آنجا مثال نشان
 و مروان و خران و استران و اسپان و غیره افتاده هر کس را عضوی بدو آید یا مجو
 شود بدو بخار و عضو معروف را بصورتیکه شباهت او باشد سالنغی انصوری است
 یا بدو این مخی و مانند یار شهر و مجرب است و فسطین پیوسته در تصرف انصاری بود
 تا آنکه سلطان محمد بن سلطان ملوک عثمانی در سال شصت و پنجاه و هفت که لفظ بلده
 از این سخنان مجرب است از انصاری اقتلع کرد و کنایه این امر را که در آن ساخته مساجد
 و از آنجا الی یونس اندازد و صرف آن دو مان عالمی شاست و در الملک هم
 نامه سلیمان شاه که سیریه پشت بلده خون خان بن ایقان بن ملا کوخان بن نو
 اجنیه خان می سپید و در قدرت تغلار مرو بجانب و م افتاده انصاری

غیر باغ و رابع است از جمله قبايع آن مسجد است بدرا الامان که بنای آنرا از حضرت سید
علی نبیاء علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موجود
به باباصوفیه و دیگر کسی نخواهد که مفصلاً احوال شهر عظمت بهر مذکور سازد و بهر این که مطلب
باز نماند عزیز که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود و نقل میکند که در استقبال مسجد
که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر از جماعت میگذرانند و اینها هم صدق است انجام
از آنکه آثار آیههای شریفه که هر طریقی نشی گرو است و بازار و دکانهاست از آنجمله است
دوکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندین از جوانان گل اندام صنوبر خرامن سینه و
بنفشه مو و بدنه سبج لطیفه گوشه می باشند و مانند قضا طیس جذب آنها اگر چه این
مینه اینده لطمه دلبرانی بشوخی و شنگی روی روی و گیسوان رنگی ترک
نازی شان بکبابی پیروده دل از ترکی و نازی چشم ایشان چو ترکی افار و شام
هندوی حسن بوسازند و اینها هم قصد بیخانه است که متضمن چندین خیمه بیخانه است
اصل شش محله است و هر محله شصت هزار خانه و باعث آبادانی شهر با بعضی نظیر
بن بتلوس می دانند و برخی اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آن شهر گشته و اصل
شهر کتابا بجز واقع شده از جمله شهر کلان حج مسکنت و آن اسب طراز بن بجز روس
نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده و بزرین روس و صقلاب مستعد میشود و
این دریا قبول صاحب تپا در اک چهار صد و سی و سه فرسنگ است و درین
خاکی بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال مریب البصر میباشد
و از جزار این بحر میانه میسرند و ازین دریا و شعبه خیز و یکی چرخه سبوحان بود

بسیارست و الماس نیز درو خانهای آن ولایت به هم میرسد و ایشان را عبادتی نیست
 و شاهی میان آنخانمی باشد که هر یک از ایشان سال گذشته ویرایید و مرشد خود میداد
 ویرایید و اگر آنجا گشت حیوان ماده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگوشت که نصف
 آن سیاه است و نصفی سفید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند البته
 آید و یکی از بازارها انداز خضره است که مقدار یک شبر یعنی یک دست آرد و اگر کسی
 ارکان خضره آب بخورد و فاکند هیچ کم نشود خرز هم از بلاترست و مردش و زنهای
 حسن و جمال میباشند و بدستور مردم تقبل چون پادشاه آنها را از حلیه سال بگذرد
 منقول شود و اعتقاد آن گروه این است که شب و روز با دباران زمین و آسمان اهریمن
 علیه است اما معبود آسمان از دیگران بزرگتر است اسفنجاب از شهرهای مشرق
 و از غور معتبر است در آن شهر طایفه از خدوندان عقل و دانش میباشند
 شخصیت معروف مشهور در غایت و نهایت است و بخت و گزینی آن شهر و
 شخصی در تمام ویزین نیست همواره در الملک قیاض بوده الحال در السلطه
 خلیفه عثمانیه است و با تبدیل شهر و در دست طغش را و یا احاطه نموده بنامی
 مد و نهاده اند و صاری در غایت استواری و نهایت محکم در وجهه باره بر
 یکدیگر کشیدند و با یونان انگلک انباشته که هیچ چوب گیر نیست ارتفاع باره
 بیت و یکد رعم است و آن شهر را بتین از تمضین و عمارات خورنق باین است
 چندان قصر عالی در آن شهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس حساب نیست
 نفس خنیکه پاره هم هست از زیر با بلا غرق عمارات در وقت شام از

هم از آنجا بوده اند و خیر بکاشتری که قریب بدصال و زبان چکان پادشاه کشمیر بوده و
 پیرج کشمیری که بنام شیرخان کاکم کاشغر نوشته بنین البه و مشهور است از دست
 و در ملک کشمیر درین شهر و از سلاطین زاوه های آن ملک بوده و پسر او زبان
 سابق شهری بنام بوده و آنرا با یکی سپیخته اند و حال بوا سطح عبور جنوب و او از یک تجار
 و طرف طراز احوال بخاره ایست که بنام همان شهر پانگی می نامند و مردم طراز که
 مسلمان بودند و علمای و حباب از طراز بجز علم و امتیاز از آن دیار بسیار
 پیدا شده اند و یکی که حیرم و کاف بود و فارسی مسکن را باب حسن و ملاحی
 طراز بوده و چنانکه بر این شهر خوانده شود و ضرب المثل است لطمه زدن بگل
 نثار طراز و آفریده حسن خوبی و ناز لب و دندان شان بدیدیدید و کج یاقوت
 پروم و آریه ساکنانش ازین و چون از بنات اش با جمعی می پرستیدند و
 و دختر نزد ایشان حرام نبوده و همیشه از او ترک است و آنجا که می است بر قلعه
 سنگی است بخوبی شبیه به گاه و دهه و خل آنچشمه ایست که بر کوه میریزد و از آنجا فرو
 می آید و از آن آب بوی خوش فایده میشود چنانکه باندک جماعتی بوده اند و خواهر را
 بنی گرفته اند و آنرا از یک شهر بکوه و مهنرین جمیع ملوکات شوی بوده و
 پادشاه آنجا ازین نبوده و گرنه میگرد و فی الفور لقب سیده و شایسته
 صابری است لق و دوق و یازمی آن چون طول عمل میدواران حریص
 بیکار نیست و پنهانی آن چون بختی از روی مشتاقان و سیح و بیایان طول و غیر
 اند و هزاره است که در شهر شکست تمام یک و ششای یک یک است

۲۷۸
بالکله سوار جبار در انصاری خوشنود آمده چون بعد از بدرقه راه را گم کردند بکین
ازنده بیرون نبرده و بیکیس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان خبر
ماه بالکل آتانی نیست و در انصحر قسمی از جانوران اند شعیبه بموشها که از سوراخها بیرون
آیند و مانند بابل می آید و امیر صابون دو متر به جلای آن وادی بیابان
سوده و کرت دوم در شش بقصد و هفت و نفاذ اطراف آن را متصرف گشته
از اهل اوس دشت قباچی و یکی بلا د شمال تخصیص و لایت با جود و بکاک و آلان و با
وزنگس و قومان و پکس و اورو و سیاسکو و قاسور و روس و اورو اقل و فوات
شده و شهر بک که درین میان بقبرن شهر است از حد قبا بوقا که نهایت هموره مال است
قاصد و قیرم و کعبه بی بغل مرکب سلمان شده و سیری جوق و حاجی ترخان
سنگت حاجی ترخان شصت بر ساحل دریای امل و افشده و سطر
میغ و رفیع است یکجا آب بنکورا گونید در زیستان چون بخیج بنید
و دشمن آبانی میتواند با نجا دارا ملنا لاجرم از بیخ صبار میسازند و بدین استخهای
پیرم چین و وقت شام آب بر آن نیز در روز دیگر هم یک وصله گردد و در وازه
نشانند و باروی امل وصل متصل میان بلندی پازند تا مار در شقی او
میباشد و در جلالت و خصومت و خونی تری شش و انگاند و بجلال و صرا
منقید میسند و اما با بنجانی می پرسند و زبان می خالفت بان ترک و اندر دوات
مذکور شده است علان می پیوندد که عبارت از ترک بن پایه شش است و ترک
دو سب و در لال که فوت نمود و آنچه خان را قایم قایم خود گردانید و در

[illegible]

بالکبه سوار جبار در انصاری خوشنود آمده چون بعد از راه را گم کردند کین
 رنده بیرون نبرده و هیچکس لاشه شان نهم ندیده و از اطراف آن بیابان خبر
 به بالکل آگاهی نیست و در انصحر قسمی از جانوران اند شبیه بوشها که از سوار خرابه
 غنید و مانند بابل می آید و اینمور صاحبقران و دو مرتبه طی آن وادی بی پایا
 بوده و کرت دوم در شصت و هفت و هشتاد و یک و آنرا متصرف گشته
 ایل و ایلان و شت قباچ و همگی بلاد شمال تخصیص و لایت اجبر و در یکک و آنرا و با
 و رنگس و قومان و چکس و اوروس و سیاسکو و قمر و روس و امیر و اقل و فوات
 شده و شهر که درین زمان بقصران مشهور است از حد قباچ و قبا که نهایت جموره شمال است
 قاصد و قیرم و کف و بی سیغل مرکب سلمان شده و سیغری جوق و چاچی ترخان
 سمرقند چاچی ترخان شصت بر ساحل دریای امل و اقشده و منظم
 میفیع و رفیع است یکجا آب منگوست گویند در زیستان چون آب منج بند
 و دشمن آبانی میتواند با نجا و آمدن لاجرم از منج صاری میازند و بدین استخهای
 پیرم چیدند و وقت شام آب بر آن نیز در روز دیگر می آید و صلگرد و در و از
 ننگند و باروی لال وصل متصل میان بلندی پرازند تا مار در شقی او
 میباشد و در جلالت و خصوصیت و خور تیزی شش و انگازد و بجلال و حرا
 منفید میسند و آفتاب بخاندی می پرستند و زبان می خالند بان ترک و اندر دوتا
 مذکور شد سابقا علان می پیوند که عبارت از ترک بن پایه شد است و ترک
 در سیست و در لال که فوت نمود و آنچه خان را قایم مقام خود گردانید و در

انچه هزار خند و خنده کنی می باشد که هرگاه میل مجامعت و همبست باشد و از دور حضور
 باشد و بکنیز صحبت دارند و بتصرف باب اول ثلاثی مجتهد مشغول میشوند و پادشاه را نیز چای
 صدقه جاریست که از ایل فرش وی انداختی کالان مکان بجای قیمتی ساخته اند که با او چهل
 مجبوس مرغوب می نشینند و مجلس میدهند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد و حضور
 امرو را با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیله نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالا
 تخت پایین آید هرگاه اراده سواری دارد و اسب را در پیش تخت کشیده از بالا
 تخت سوار میشود و در وقت فرو آمدن از اسب نیز بالا تخت بهین طریق فرو آید
 و خوبتر از صحبت و مجبورون و شایسته کردن کاری ندارد و مردمان نیک و عیال و فضلا
 شان با غث و ثنین و تلخ و شیرین و بهبه تلایند و کامرانی میکنند و انحرکت را کرده نمی
 شمارند و اگر کسی در اینجا بهر سواد و فراخ که در آید عیبی نمی بیند و دکان اندیا
 و مقام نامک بهم گویند با نام است خصوصاً کتان دارالملک که کیا ده به نام دارد
 و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکوست و دیگری کیرور که دارالملک انداز کثیر
 ناموز روس یکی خمر سک است و دیگری خمر قه که هر یک از ایشان بسیار شود و ابر
 از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میدهند اگر صحت یافت بمیان ایشان
 می آید و الا نفیت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خوشان
 و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از و خبری میگیرند و چون او
 بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم به قسم
 میسازند یک قسم از برای خیرات و زنان و یک قسم از برای پوشش میت و یک قسمت دیگر

بر حکومت نشاند و دیت جاه و منصب با گونید و یاقوی بزرگ را چون نماند تا قوی
 نجاسی جایی خود بگو از زانی در شسته و کوک سپرد خود را به خان ابرسندهانی را
 و وزیران و برکان بوا سطره کشت گشت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
 دادند و از کوک و دو سپر ستودند یکی را تار و دیگر را غل نام نهاد و در هنگام
 مرگ ولایت را پیشان قسمت نمود و پیشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و
 ارخان فوت شد و پیش از لقو خان بم و میت بر تخت خانی نشست و بعد از مدتی
 تصدی امر حکومت و پس از و پیش از ملی خان و بعد از ملی خان پیش از الت خان
 از گذشتار و خان و پس از زانی آید و از زانی حکومت اردو خان میان تار و و
 موافقت بود چون حکومت آرا باید و خان سپرد و خان رسید میان و در پیش
 سفل مخالفت و سازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سید خان بن با و خان که هتم
 سلاطین تار بود آنش فتنه و عداوت انجمن مآثر شد که دیگر آب صلح و صفا
 از طعنا و نفوس گریزی عظیم اند و قوم ایشان جمله سمن بلند بالا و سفید
 اند و باشند و زنان اند و یار بقدر رجالت و متعصبان از طلا و نقره و چو پستان و از طلا
 بزیست پانچا بنید و پستانهای شان تا آینه بجال خود بلند و بد رجه بهی بلکه کدو
 و دیگر قرار دادن بلاد است که هر که را تهر و پستان است طوق طلا گردن می افکنند و چون
 تر از وزیر در انداز شایع نیست به پانچا خرید و فروخت مینمایند گوشت که از آنجس
 است نبات غیر زرب است که ایشان همیشه در قصر کنایات بر تفع و بلند است بسبب
 و چار صد مرد شکاری بیوته در ملازمت او میباشد و بهار پانچا این امر و بیوته

و یک قسم برای بهای شارب که میرود در روز شارب میخورند و شادی میکنند و هفتاد
و سار میزنند و اگر در کنیز که او را میزنند و در این روز کنیز که شارب میخورد و شادی میکند
و بانوی حلی چال و زور میورس و گردن خود را از استه بسل و خود را زمین کرده و بر
جلوه می دهد و زخم کشتی آید و بر کنار و یا نگاه میزند و در میان این کشتی کنند
از چوب ستار میسازند و آن قبه را با نوار قشقه می پوشانند و در دهم خمره بیرون آورده
در میان آن قبه میگذارند و تمام برپا میزنند و پیش او میزنند و خالایق بسیار از مرد و
جمع میشوند و سازهای نو زنند هر یک از خوشایان مرد و قبه را اطراف قبه میزنند
میگذارند و کنیز خود را استمال و قبای خوشایان مرد و رفته صاحب قبه
کنیز با دست میزد و چون ناله میزند و با ناله میگوید که صاحب غم و خوابی گفت
کس حق یاری و شکر و دستگیری بجا آورد و همچنین تمام قبه را رفته همه با دست
میگذارند و چون ناله میزنند و ناله میزنند و ناله میزنند و در میان کشتی میگذارند
و خود سی انیز سیر بر میزنند و کشتی میگذارند و بعد از آن جمعی که کنیز کشت
دشته و شهابی خود را فرستاد و کنیز که میسازند برای کشتی است ایشان نهاده و بالا
کشتی میروند و بعد از آن مالکانی بدست میدهند تا سر و راکنده و کشتی میگذارند و
شارب خورده سخنان میگویند و دست میزنند و میزنند و همچنین بانی کشتی اجتماع
به بالای کشتی میروند و چیزی چند میزنند و در آن قبه که شوهرش گذاشته اند میروند
شش نفر از خوشایان نزد یک شوهرش بدرون قبه رفته و در حضور مرد شوهرش
با آن زنان مجامعت میکنند و چون از او حقوق یاری نداشتند شوهرش را که با

جان ملک الموت است رفتن کنیک و در پهلوی شوهرش میخواستند و این کس
 و نفرو ای آن کنیک را بگنید و دو کس دیگر دوست او و پیر زال چادری تابان داده
 رد و ای آن کنیک است و در نظر گیری و در که ایشان خیلان تاب می که جان از بگو
 بیرون می رود و بعد از گشتن کنیک دو کس از خوشیان او آتش گرفته در کشتی نهند
 تا وقتی که آن مرده کشتی بهر جا گسترده شود اگر او می در آن وقت پیدا شود آتش را بگیرد
 خاکستر را ایشان سازد و در بهشتی دانند و الا او را مقبول و گاهی می پذیرند و جمله
 اشتیاقش میماند و نیز بر گاه دو کس خصوصت و نفع قایم شود و ملک ایشان از
 اصلاح عاجز گردد و نیز میاید که پیشتر با یک دیگر جنگ کنند هر غالب شود حق بجانب
 بصلح قومی برگرداند و اصل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیاب ریش و
 نمی باشد و بلاد ایشان بکجه راه است و آن گروه را وقتی ملکی بوده از اولاد سجی پند
 بنیام حسن که با جال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی بن
 ابیطالب را اگر مالت و وجهه بخدای می پرستند و همه کار فرستادند و علامت پادشاه
 ایشان نیست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشتند و لباس
 خنجر میگرد و در آن ولایت نه گاو نمیداشتند و نمیدیدند یعنی از سگبانان ملک
 اندیانی گندم گون و غنای حسن و جال او شاهان را چون عمر و جلال
 غل کنند و بکشند و بکشند و غنای حسن شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد
 قومی از ترک و ایشان از کیک و کپاس نیز بگویند و وسعت ولایت ایشان از
 زیاده است و لباس ایشان پیشتر از پوست حیوانات و چرم و زبرجست بود

سودا می نمایند و در ختن غایب نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن را با
 بدی گیرند و از آن سابق از ختن بختای در عرض چهارده روز میقتلند و باین روش
 آباد آن که در میراج تیا قافله نبوده یک تن و دو تن بفرغمال آید و شش میوه و دو
 الحال آن راه بود و شش اشام قالیاق بسته شده و راهی که این وقت متعارف است
 منزل است و متعارف آن ولایت یک سنگ است که بخیار از ختن و کاشغر جایی دیگر پیدا
 نمیشود و این سنگ نشان از سفید و گلگون که بر سر هم تخمه و هدیه با طرف و اکثاف
 میسند و از غریبش یکی شتر صحرایی است که از این نوعی گرفتار کنند که از آری باور نسید
 پرور میشو و دیگر ترماس است که در کوههای آنو ای بسیار میباشند و ضرر از زیاده
 ضلعه است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلت
 نیز اجداد زریان رخسید آورده که وقتی از تبت به بدخشان میفرم و مابیت و کپ
 کس بودیم در راه قدسی را کشیم که چهار کس معی بسیار معاوشکنند از راه او ردند و
 بعد از آن اینجا است چو غو چند آنکه توانستند که شت آن برداشتن و شت
 آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغر از نسل افرا سیان بودند و از اینجا شالوق
 فرخان بر بدخشان شریف اسلام شرف شد چون بساطت رسید تمام ولایت کاشغر
 سلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماورالنهر سلطنت بال نمودند
 وق جید یوسف قدر خاست این خشت در شان او نیست که اول سن اسلام آنکه
 مدد و محاکم بسیار مردم بزرگ بسته و مولانا سید الدین کاشغری میر حضرت
 جامی و ترسین و ترخان از اینجا آمد مولانا جمال الدین و ترکستانی و مولانا علی

در ایندو چنین شهرت دارد که در زمان سیرابا که در اصل شهر مضافات آن دوازده
 هزار باغ احداث شده و ایضا حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی و
 دوازده تنام کاشغر بحسب انبار شجاع و باغ حاجت آثار بهتر از بایکند جلالت و شرف
 بهین بهای آن دیار است و از عجایب آنکه اول بار که وقت زیارتی دیگر آهباست
 نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میسر غایت شدت و نبلگی پیدا
 میکند و سنگ شست در این آب بسیار یافت میشود اما بایه صفات هموار چنانکه
 و گزری بر بزمای بایکند مستولیت و ملکیت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بسیاری را
 دیار نهایت کم واقع میشود و هوایش سیراب است و اگر چه فواکم و میوه اش فراوانست اما
 ارتفاعاتش و غایت شفت و رحمت بحصول می پیوندد و موش منقسم بحکایت است
 اول تو بمان که مراد عبا باشند و دوم تو چین که عبارت از سپاهی باشند و سیم ایام
 ارباب مناصب و عیبه و تصدیان اتباع خیر نو بایکند تا لا چون که سه منزل است نه
 و اشجار و نباتات آن دازان گذشت تا ختن ده و روز راه است بغیر از منازل دیگر
 آبادانی نیست و زیاده تا ثبت چهل روز غیر آباد است ختن از جمله بلاد
 مشهور است و اما بحال از آن حدوا بغیر دیدی و این شهر نیز شهری نامزد
 ختن دور و خانه است که یکی بقبره و دیگری باورنگ تاش موسوم است و
 نشانی دور و خانه است که یکی به تپه و دور میار اهل ختن سودا و معامله
 قشیر کرباس و پشم و گندم میشود چه بهر می راکم و زیاده این سه جنس نرنگ
 از نرنگی تبر که جمعه قریب هزار آدمی از اطراف الکاف ختن جمع شده

از این آبیت کاشف و مفر است از آنکه افاده و در شرف و جوش
 آبیت تمام کمال و بیابانهاست در زبان قدس و دران بیابانهاست
 در بنجله و شهرانام و در بنجله و دیگر را انگلیکند و در بنجله
 در یک پنجاهان گشته چنانکه از شرف است باو کنکره قلعه نامی میشود و درین
 شهر شتران دشتی می باشد که آنها را صید میکنند و از الملک کاشف و درین
 که غریب افاده از آنکه آبیکه فرو می آید تمام مصرف در عت و عمارت میشود و آن
 آبیکه می تن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشف میگذشت و نیز از آبیکه
 که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب شهر
 دیگر بنا نهاده و آن آب الحمال از کنار آن شهر جریان می پذیرد و در کاشف و در آن
 موسوم بخیر حسین فضل خواج که اهل آن دیار را بدان فرما عتقا و بسیار است و در
 محافوی آن مزار قبر است که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر ^{حفظ}
 میکنند گویند در جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته و نیز خجیر کاشف
 و تارخ رشیدی آورده که علمای کاشف را هرگاه مسکه مشک شود حقیقت شود
 موی بخیر از نور و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب ابر حاشیه یا خمر آن ^{شسته}
 پلند و دیگری یار کنند است یار کنند آن نیز در قدیم شهری بوده و کنهها
 از آن یافته شده است و تیرج روی بخیرانی نخواهد نزدیک بود که وحوش در آن مسکن
 سازد و خجیر را نیز و بوم ^{چند} آنند که سزا را آب و هوایش موافق
 او و جوهای آب حاکم

و سپان فرو و نیانید اقل غنچه آید و که باران فراوان بارید آید خبر و ز برقی جهان و ز برقی
 چنانکه از دستبرد و صاعقه و سحر دست و پایی شکر ختاسی از گرفت توی چون بر
 دشمن و آفتش با آنکه در روز چهارم چنان برفت می آید که جنگ فرو گرفت و بر سر
 یورت آنها آخت بیشتر ایان تیغ بیدید از هم گشتند و بعضی اسیر و تکی شدند و
 لشکری چنان بعلی چنین ستاصل و نابود شد و چون این خبر به باد شاه ختاسی رسید
 آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و آن یک تبدیل آتولایت گشت
 تسخیر یافت و چون قدری این خصایص ترکستان بعلوم رسید شمس از بعضی ملک
 آن تجرید فارس فاریاب اسم ولایت است و عرصه آن گدازام دارد و صاحب مالک و
 مسالک آورده که طول و عرض ولایت می یکنزل در یک منزل است و جاهای استوای
 بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریت بالای چاه نزدیک بلاد صاغون
 و از فحول رجال آتولایت معلوم ثانی ابو نصر محمد بن محمد التری است و دیگری اسمعیل بن حامد
 البوهری و اسحق بن ابراهیم حبش و فتحیم و سکون نون شهری معروف بود
 و الحال خراب است شیخ بابا جمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ مویذ از مالک اند
 کاشغر ولایتی است در فایت نصارت و تربیت حدیث شالیس که بهای مستمان و
 جبال رودخانه با جانب جنوب و است و اتحادی بچای دارد و حدی از طرکان آ
 برین قالیماق هر می آید و آن طرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چای و طرکان
 ماهه راه است و حدی غریب هم کوهی است طولانی که کوههای مستمان و از کوه
 جرمون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان نیز رودخانه از مشرق و

کرده با خدمت و شرم بجانب مغرب توجه نمود و بعد از طی مراحل بسیار بجای رسید که بخیر از راه
 میقتوا نشت زلفت و اول آن روز بزم از شدت گرما در زمین می پودند و در شب سرد
 میکردند و افتاب اینجا بر سر حجر پرتوی افکند و میبویخت و در اینجا جانوری چیز ویدید
 اگر اینجا چه چیز نرفته مانده اند گفته اند که قوس سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه
 میدارد و چه در این کوکب سنگیست که نشان می شناسند که هر کدام را که حرارت قلبه کنند
 از آن سنگ نرزه آورده برین سنگ نرزه و سر و آبی همان میکنند فی الحال برین پدید می آید
 سایه میکند و باران می بارد چون نکراده امیغنی شنید از آن سنگ پادشاه را باران
 همه همراه با باده خود آورده و هرگاه به باران جستار می داشتند آن سنگ را بار
 یکدیک حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانضم میساختند و چیز از زبان ترکی میخواندند
 که برین و باران می بارید و بعضی عقاید غلیظ که سنگ جده و جده مانع است
 در تارخ مغول مذکور است که در ۶۲۴ شمسیت و بهفت اکتای تان
 ابن خلیفه خان که افضلیت عقل و همان وجود و سخا انگشت نمابود برای تیزتر است
 تمامی لشکر می آید از اسباق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر را پیشانی بر او رود
 مان گرد چون پادشاه خطای از آن واقعه و توقیت امری خود را با لکبه سوار
 استقبال و قراولی آنفرستاد آن قشون توی را خواستند که بطریق جبر که شکار زده
 در هزار زده پاوشاه و بریند توی سر می گشت و دست قرآک از برب خسته زد
 بیان از طلبیه و راستال حجر الخطر و تپه ایسان برین و اشکر را چاره رسانیدند
 بار بر غوغ و غوغ ترسانید تا به کاکا باران او کشته شد و کتیک ایستادند از آن

حیض آورده در اینجا افکنند صاف نمیشود و پدید آید که دیوار باران بپاشند و بران سازند و این صاف
 که مانند دیده ظالمان بی آب باشد و چون اندک سجای بر روی این صاف ظاهر گردد فی الواقع
 چشمه چوین اشک مظلومان در میان آید و در راه های آن ولایت کو بهیست که آن را
 کوه اسفرد گویند و در آن کوه چشمه است که آب آن نقطه باشد و در بین آن کوه آهن و فبره
 حاصل شود و همچنین قریب به آن کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در
 گیرد و به کشتش هر چه میشود چون صابون سفید و پاکیزه گردد و از این قبیل خصوصیات
 بسیار دارد و از بزرگان گانش حضرت خواجه عقیله الله امر است قدس سره و از علما
 مجربین علی بن اعلی قفال و فخر الاسلام ابو بکر محمد و فخر الدین و از شعرا پدر چاچی و قاضی
 عینی و حنفی است بر زمین ناسیه بنویر قاضی شناسان سخن نهفته مانند که چون صوفی
 چند از مقام خیم بیاوردی تا قلم از حیض با وج رسیدن وقت گاه است که شعبه
 چند از بزرگان گانش در آنجا آورده شود و قلم چون بساط بگشایند و هم آنجا از خیم
 آورده و هم ششم بر زمین بسیاریم و رونق شش میفرایند و میگشایند و چون بار خیم
 بساط را نه شش خیم الا قلم است و این قلم تعلق بخمار دارد و در گوشه شش
 علی بن اعلی باشد و بر این قلم از مشرق یورو از دیار باجج و باجج و بلاد خاتان
 مال و استغنیاب گذرد و پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حالی جیلان و شمال قسطنطنیه
 بلاد فلسطینا گذرد و بر جنوب صقلایه و شمال سیکل از برهه فاندلس گذرد تا
 ظلم منتهی شود و مساحت این قلم و است شش و پنج فرسنگ و یک است
 این قلم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دو صد و چهل و شش و است و کوه

ندانند بدین سبب آن سنگ آینه میگویند و از مردش ملک الکلام است
 بجانب غربی اند جان و وقت اند جان پنجم سنگ است و فواش
 بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت حصانت در و شمال رویش کوه است
 یک کوه فیروزه و دیگر خیز در آکوه یافته شود و سکار گاههای نیک دارد و اما آفت سوز
 چشم بسیار باشد و احدی گفته اند که گنجشک او را ولایت آشوب میشود و در میان خنبد
 و کند بادام که هم از توابع خنبد است و شتی است که همیشه در اندشت باد میوزد گویند
 وقتی در شتی خنبد در اندشت رسیده اند و شت باد نوعی بود که ایشان را بکند و شت
 بعد از طلب یکدیگر در ویش گفته اند که می لاک شد و از آن زمان حال آن شت باد
 در ویش می باشد از مردم خنبدی شت کمال خنبدی و عجبی و شهابی است و شتی
 در شمال رویه چون وقت و تمام فرغانه بعد از اند جان از آن وسیع تر جانبی نیست
 و اما اند جان در سنگ است و قلعه اش در کمال محکم است و استوار است و در و اوقات
 آمده که در شتی خنبد است که آثار بر خورده بخار آید و او فضل التقدر
 تیر الدین از بخارا است شش که آنرا چایز گویند از شهرهای قدیم است و به بنای
 نیز شهرت دارد اما امروز تباشند و آب است معروف است اگر چه در شهرش بحسب
 و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته اما مضایقاتش بحسب گل و لاله
 است و جلک نهایت لطافت و نصارت دارد و خصوصاً لاله هفت رنگ که خاصه
 چال از آن تباشند و گل بهر بخارا این شهر و بهر آن ولایت جای
 و اگر از آنجا بیرون بروند و اگر به سافت بعد از بهر سنگ شود و اگر

نصف در زمان عمومی موقوفه شده است آخر حوادث زبان نوی
 جدا بگویم و غیره
 که بدان خرس دانه باقی مانده و تیریدج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که
 وی پسند از بنا بر استیلا ی نجمانی حکم ایام اول گرفته چون عمارتی مملکت بر
 شد خان مضر گشت ابتدا تعمیر آن لیلن نگاشت از آن زمان تا حال محمود و ایلان
 ف رنجش قشری نیز میگوشد چون زبان معمول قشری یعنی قورخانه طاهران هم
 از تسلط چنگیز خان به مکان اطلاق شده اگر چه حکم آب آمار قعاش نیک بجهت
 می رود و در فصل چهارم اطرش در غایت حضرت و سیرت در ماورالنهر قشری که
 کر میگویند چون در قشری امر بسیار میباشد بر کینه غنک قشری نام بر آورده قشر
 بر جنوبی قند واقعه تا آنجا شوره قشر است و از فضلا و شعری انجامد الام
 محمد بن ابوبکر حاکم قلع طمنج خان و محمد الداعی الحیفی و محمد بن علی سوزنی و کاک
 و سعد الدین سعد و ناصر حکیمش الاعرج و بهائی و سعد الدین مسعود و ولایت در
 و خواجه عصمت و فهمی بوده است قمر غانه در کناره محمود عالم واقعه
 شریفش کاشغر و غزنی قند و جنوبش کوستان چشان و شالیش اگر چه شش
 آبادانی داشته مثل مالیه و الما قو و یانکی که در تواریخ آن طراز میشود اما امسال به
 محمود و رشک اوزک خاست و در واقعات با سبکی آمده که سیر و ج اکت که نزار مرگ
 خوند در قه طایه سیاه تا دیده شدن و آب حیران که در اندیا که با سبکی
 از طرف شرق و شمال آمده در میان اقلات جریان می پذیرد و از جانب شمال
 و مملکت که حالا به چتر و سبکی آمده که شسته غلبه بر آن می رود و در رگ

اولی تالی بجای آورده و نهیب غارت و قتل بر پخت و چین براق خانی از قید و خان شک
 و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که با سینه و بیگ بلوچ و وزیر براق خانی که در وقت
 و پادشاه ابرار آورده که جمعی از سپاه بهادر از لشکر شش تا فایک نامی با لشکر فراوان
 سپاه بیکران که هر یکی برادر خناس و در شش خان که گفته شد مرده اند
 بودند از آب امیر یگانه گشته اند فلان و بنیاد و در خطه بخارا افروخت مسعود و بیکران

معظم ترین تبعای بخارا بود و با کتب نفیسه بسوخت و دین کرت خرابی را نواست بترشید
 که در مدت هفت سال ساکن در ری و نافع ناری و دماندار نبود و نگاه قیده خان مسعود
 بدست آورده نواست و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلور سعی نماید و بجهن کفارت
 و درایت ریاهای متفرقه را جمع آورده است حالت او بار دیگر قه الاسلام بخارا جمع
 اشرف و منزل علم گشت از انبازالی یومینا هزار و زبر و زور و عمارت و شمع صورت افز
 است اقتدار و لیای با کمال و علمای از ان ملک برخاسته اند که حاطه اسمی سامی
 ایشان بقدر و حاضرت چنانکه کتاب نفحات و رشحات و دیگر کتب حاوی آنست و فخر
 ایض الا و حضرت خواجه بزرگ خواجه بای

میر حسنکی شمس طواف و مرآت اکابر و اصاغر است و از شهرای سمرقند و بخارا بود
 و در ظهیر الدین کتاب و ابو محمد رشید و عمق لولوی و کلامی و یحیی و سید
 طربنجی و علی تائیدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و انطامی و عروسی
 مین و شهاب الدین احمد و بهار الدین کیری و حسن اشرف و امیر روحانی و
 و باطلی و ابوالخیر عاشق و عاصم کای و صادق حلوانی و نگاری و صانع

میقتانیدیش بر یک بایست مشقه بود و اسلطان سنجرا با کفار و استامی و انمو
 عار به دست داده خلعتی کشید و حبیبی غنبر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسید و در زمان تسلط
 کفارتا از بسیار از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر غنیه معنی این حدیث که از زبان
 منجبر صادق برآمده بگمان دشمنان و دشمنان طرف سمرقند و غزنی که می باشد و
 آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگردد و اطراف آن تمام آبگیر است و دیگر
 بورت خاست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا چنان حالت
 نموده که بغیر از دو سه موضع جای خنوزیت و دیگر اولنگ کول مخالی است چه کولی
 بر کویق و در قشع اگر سیوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیتب سمرقند و اقام
 دیگر چینی و امرو و آنار و انگور و خرمنه که هر کدام از یک گره خوشتر و بهتری باشد و قیته
 الاسلام بخارا از امهات البلاد است همیشه مسکن اخیر عالم و امن فاضل اولاد و
 و است و در غایت مهموری و نهایت بکرت و آشنیده مردان انجام و مراعات
 غرا و التزم شد و نیز بیضا فایت جد و چند از و در حاضری در شجاعت
 که پادشاه هم از آن بزرگوار شده اند که جنگی خان در بهر
 ایلان بیل بخارا محاصره کرده بعد از چند روز باب عظیم طلیسان و
 باز روی خان آمدند و ابواب شهر مفتوح ساختند خان خود و شهر را
 جامع رسید با شلا میشی امرا در مسجد شلاق نمودند و هم از کتب خالی کرد
 ساخته الاغان خود را خورد و در آنجا بزرگوار است اکابر علماء و تحلیف
 شریعت گشت و باقی و اینک مغولی قیام نموده بگامی از

[illegible]

می زمین بوده بعد از آن بقدرت الهی آن بر آب انرا شده طیران نمایند سیکن
 فوی غنیمت و منبت و در کستان جایی است که آنرا نمک خوانند و آن آب شیرین است
 بسیار از ولایت را قطع نماید بحیره خوارزم متدای شود و همچون بعضی صغار
 بعضی آب شهر خسته خوانند صاحب مسالک و ممالک آن را آب حاج خوانده چنان
 و الملک ماورالنهر میزند است چنانچه بدانان میباید هر قدر از بلاد و معظمت تو است
 در بار بلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنایا و پس از آن سکندر برومی سور
 حکم آن بسته و صد و سی و سی آن خطه گردید و در ختام روضه الصفا آمده که در
 سابق قلعه داشت که مسافت دوش پنجاه هزار قدم بوده و بمرو و شهر و دره و
 حسن و چون جهان پهلوان گرشاپ بدینجا رسید گنجی یافته فرمود تا از آن گنج
 قلعه ساخته اند پس از آن گشتا سیابن اهراب بار دیگر قلعه را آبادان ساخته و
 در میان ولایت ماورالنهر و کستان کشیده چون نوبت رسید زروخی رسیده و در
 این افروزة با شمر نامی که از اهل شیعیان بود و آن شهر را ویران گردانید و چنانکه از آن لغات
 انری نگذاشت پس از آن پیشکش استوار یافت عرب را و ساحتی نمود گفت و بر
 برین وجه توجیه کرده اند که چون ابوسریب شمر بن افریقیس بن افره پنجانب شمر
 نهضت نمود و تخریب بلخ سید که در آنوقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و
 برایش و دیگر احداث کرد که ترکان
 نام دیت و بعد از آن در زبان ولید بن عبدالملک قعیق بن مسلم السامی
 حاج میزند از ما غنچه کرده و بعد از آنجا و عرکن حاکم آنجا مله صابر که... و بعد

شیخ نجم الدین کبری شیخ محمد الدین نایب الدی که بزرگوار و بعضی فضلا از بعد از خود از هم بوده ۱۰
 و آن ناحیه ای است که از او شیخ هلاک الدین قدس الله سرهم از فضلا و علمای الصوفیه
 محمود بن مظفر و ابوالقاسم محمد و زعفرانی صاحب کشف و زعفرانی است اذال
 خود از مردم و ابوالفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حمیر از خلایق زعفرانی
 و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور و صاحب محمود بلوچ و وزیر جنگی خان و
 مسعود یک پسرش و از شعرا علامه الدین او زعفرانی و حسامی و کرک و کار و الهی
 و آیات در غایت محمودی و آبادانی شهرش فرغانه و کاشغر و شمالیست باشند
 و جنوبش بلخ و بکشت نایق و افرونی غله و بسیاری میوه و فور مواسی و مل
 ترجیح بسیاری و آیات دارد یکی از علامات محمودی اندیاز است که هرگز قوت نشود
 و اگر شود چندان نیاید و مردش از رعیت اصفان و سیاهانند معادن
 بسیار دارد و مابین جیحون و سیحون و اقصای مینج و جیحون باستقار صاحب مالک
 و مالک که هستان بخشان است بعتیده و دیگران جبال جانیان و جیحون دینا
 مغرب و شمال و اقصیه بعد از مضافات بسیار آب و خش بدو ختم گشته بولایت
 قباویان آید و در اینجا آب دیگر بر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و آنمواضع
 نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و ترکمنستان به خوارزم منتهی شود و در
 زمستان رود جیحون بکشته می بندد و بکشته می شود که چند ماه الوش و چشمه مع کلاه
 فسیله بر آن نشیند که حاصل ضرری لاقی نشود در عجب الهی که آنده که بدریا
 جیحون که می آید و بر آن منتهی که در ایام مهرگان برگ آن فرویزد و در زمستان

من سوخته منقعه منگفتم یا الهی توبه را نمی کشوی من کاسب پیشه در بود
 هر روز سه بار سجده و چون امر فرمودی شهید شده واسطه سعیت من که خوا
 در این اثنا با نیک نماز شنیدم و بزخواستم و نماز گذاردم و تضرع کنان سجد
 ها و دم مرا خواب بر بود و خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
 درو من افتان و خیزان طی آن وادی بسیار می شوهر خود را میجویم نگاه می اندازد کرد
 که ای من چه می طلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
 بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت صفادت قصه
 دیدم که گزیده بودم و نه برای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود و من با آنکه
 کنده باشم و دم حلقه را نشسته بودند و جامهای سبز پوشیده از سبزه و فوق
 ایشان علمهای نورسیده سفره در پیش نهادند طعام میخورد چون نیک نظر کردم
 جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آنجا می نگریتم
 از شو خود آوازی شنیدم که گفت یار چه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با جماعت
 طعام میخورد بعد از آن روی ابل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
 قدری از این طعام دهم تا جمع گفتند رضا باشد پس مرا با چیه از آن نان که در دست
 داشت بدو نانی دیدم در حال خفیه و نرمی بطعم از غسل شیرین تری و بجزلی از
 چرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا با شتی نیازت بخور و نانی باشد
 و طعام تو همین بسند است چون بیدار شدم خود را بر طعام یافته و از آن روز
 در آن حالت بود و بوی طعام که می شنیدم آرزو میشوم و از اولیای خود خوار

نهند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بادوان از شهر مروین روند بپایان باد
 است و پاشی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود کپرس پاخیزد یعنی را
 عاشره در آن باشد متصرف گردد و سربوئه خارا قلم کرده و شگاف نموده و تخم
 خربوزه در آن شگاف گذارد و هر غنیه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول می
 پیوندد و این نوع خربوزه استیاج دارد که سوراخی درو کند و صغی از وی برای
 مانند غسل که از بسیار خوردن آن سستی بنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم
 یکی اورگنج کبری است که در آن ملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از آنست و دیگر
 اورگنج صغری که آنرا جرجانی خوانند و در جانبیه از مهات بلاد جرجانست و در فضل آن
 احادیث در کتب بطورست چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی
 الله علیه و سلم نقل میکند که شب بعراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در خوالی
 قنابیل نورانی و نیمی بود از جبریل پدیدم که آنچه مقام است جواب داد که این شهر است
 نزدیک بچین که است تو در آن مقام خواهند کرد پس دیدم که چون کدام است گفت
 نه است که هر گاه آن بر فراش میرود و روز قیامت شهید بر خیزد و دیگر کلمات و در آن
 و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الانا
 و هزار پانصد و شصت و هشتاد و شصت در غایت محکم و آب نموی آنرا احاط
 کرده یک راه پیش نهد و آنرا خوارزم شاه عمر آن حصن حصین اما من خود
 و با سلطان سنجر مخالفت و زریه و لشکر سغولان تا آنچاه محاصره نموده
 دست یافته و خلیف برآمده که لشکر غل زیاده و ولایت هزار بود و چون

و در آن صفه اندک است که امیر تیمور گورگان بعد از مراجعت از رزم و جمع آبادانی بلیقان کرد
 و نهر برلاس را خارج نمود و در حبیب میر آورده که میرزا شاه رخ ولد او خواست که لشکر را
 عمارت نماید بعضی مانع آمده و جومات کشید هر آینه بجفر جوی آبی اشارت فرمود و حال
 جاریست و آبادانی بلیقان از آن بجمیل پیوسته بهر تقدیر امر و فرمودی آبادی دارد
 و مجیر الدین بلیقانی شاعر غزا از آن ملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن
 بیابان است و باعث آبادیش خنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی
 غضب کرده فرمود که ایشان را بموضع بیابان ببردند که از آبادی دور باشد بموجب فرمود
 آنها را در این وقت که الحال خوارزم است که در آن وقت چون تیمور بنی اسرائیل از آبادی
 دور افتاده آورده گذشتند و آنجا حاکم در آن روز بوم نقد عافیت و غنیمت شمرده
 فل بر قیامت نهادند و غریبان به کسی رو بکاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از
 احوال ایشان پرسید حقیقت ظاهر کردند ملک را رقت شد کس به تفحص احوال ایشان
 فرستاد و آن شخص چون بدان مکان رسید و دید که جهت خود خانه ها ساخته اند و همی رزم
 بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانیدند چون بزبان آنجا حاکم خود را نام
 گوشت و رزم نام میبرد بوده هر آینه بخوارزم اشتباه یافته چون ملک بر کیفیت حال
 ایشان مطلع شده چهار صد نفر از ترک برای ایشان فرستاد و چون جماعه چار صد
 نفر بودند بعد از آن تو اید و تناسل آن گروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد و در گوشت
 و ابل خوارزم اکثر شکری اند و در شجاعت و خلف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه
 سلطان محمد بن تغش خان شکست یافته به شهر نیکورد آمد تا صبح سی هزار سوار و

انقباس جدمین مارون انداخته است **تقلیس** نیز از شهرهای معروف آن است و بانی آن
 نویسنده آن بوده و در آن شهرهای بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از آنجا
 خاصیتی است که اگر در بیهوده و آن گذارنده بیهوده بخت گردوی معدوم شود و در تقلیس
 حامی بر بالائی گرم ساخته اند که بغیر از فروختن هواش در غایت گرمی است و
 آن حامی با اهل سلام خصاص دارد و در آن بلع اهل اسلام و نصاری ساکن اند و
 از یکجا آب و از آفاق زمین سیر و از طرف دیگر بنگ آقوس و سردیاری است
 شهرت نزه خطه است و کثرت بسیار فضلاء تعریف و هوای گنج نموده اند و حق
 قایل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهر بنگ گذرانیده و از زمین بدن
 شده و از شهری انجاستی شاعره بوده که چه مشهور یا پورا اما اصح آنست که از گنج
 و دیگری باو اعلا که استاد و خطافانی بوده و هر دو با هم مناظرات و شجاعت دیگر
 این **خطب بلیقان** از انبیه مبادین فیروز است قلعه در غایت صلابت داشت
 در زمانی که باکو خان برون دست یافت مردش را که اکثری فخر و اسادات بودند
 رسانید که آن گشت و رؤا قایل آمده که که ایلمانی مدتی بلیقان اُمّاه
 آنایک موصورت فتح چهره نموده چه چیت بخین گنگ یافت نمی شد نزدیک بود
 خلیف ترک محاصر نمایند و این باب با نصیر طوسی که ملازم شاه بزرگ و زوی ابو
 نمود نصیر گفت تا در خزان بصورت سنگ سرشیده درون آن را از ارزین
 بدرون قلعه بر خنق و عراوه افکند و باین جلیه آتش شعله را گرفت و بر سر او
 حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آتش سرنگ بیداد و فساد حک

ایشان مخالف بود و قضایایکی مرضی شده بجز و بعد از چند روز تعضن کرد و دیگری در
 قید حیات بود و آنرا بپ و حافی سیکش تا آنکه وی نیز بجز و از قید محنت خلاص گشت
 و اما بجز و بجز که آنرا دریای گیلان و بجز و بجز که آنرا دریای بابا و بجز و بجز
 خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب و صد و شصت و شش فرسنگ است و
 عرضش و صد و شصت فرسنگ است این دریا را از آبگون استدا یافته بطرف دیار و بجز
 و بابا و بجز منتهی شود و از بابا سالک گویند که رکاب این دریا خطری عظیم دارد چه
 امواجش پیوسته در طم باشد و درین دریا و جبر و قوع نیابد و این بحر سفید بجز
 دارد که از آن جزایر فیاط سیه و سفید حاصل شود و از آن ولایت مختصری است
 در برابر موغان و آتشده و از کریمه سنگ بر سنگ تا کنای آب ارس ولایت
 موغانست هوای این دریا و ناحیه بگرمی مایل است و در آن گیاهی است بر تنگی
 که گیسو و در حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حد و آن ملک تا ولایت ارس و
 و شیران و آذربایجان و بجز و بجز پیوسته است و صاحب سالک و مالک شیران و بجز
 را نیز داخل این شمرده و در آن چند شهر است مثل تعلیس و بلیقان و شیران و آنچه
 برقع آباد از ملکش برقع بوده و بجز و بجز از بنای قدیم است و سکنه بر روی بعد
 خبری آن را در وین آن را تعمیر کرده و قبادین فیروز نیز تجدید عمارت آن پرداخته و نو
 در زمان سکنه و در آن بوده هوای اینجاست نیک و در چنانکه و سکنه را تفریح است
 بهای آن بسیار است اما اینوقت از آن گل غیر خاری و از آن گل خیر خاری نماده
 شیران شیشه مل فدا و شد خورده با و آمد و انگل از میان برده و بجز و بجز

در این یکی مخصوص بر حال دیگری منسوب نباشد و جماعه از آنها جهت ساختن کار اموات
 متعین اند و کار سازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مده را بسپرد که مخصوص
 بر حال باشد بر دیگران نیز اختصاصش را از یکدیگر جدا گردانند و مغر از استخوانش بیرون آید
 و استخوان مده در خریطه اندازند اگر میت تو نگار باشد در خریطه دیبا و یا قهوه در خریطه
 چرم و استخوان خریطه را در انس در آب و نیخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت سال
 و قاتل را بر آب با نقش کنند نگاه گوشت تمام مده را از سر به بیرون آورده جز
 برنگه خارج آتقی است و آنجا بنید زنند و کلاغی چند که بر آن شسته باشند دارند بیاورد
 گوشتها را از هم بپایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن شسته نباشند و بر تقیاس است
 اجتماعت بیرون مده را کار سازی نمایند و همچنان سر و اند زمان علییه است و بشکته
 مطبخ گوشت ایشان است غیر شسته است که گوشت مردان بر آن اندازند و نیز و عجایب
 المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که و افاق بن مقصم او را جهت
 استکشاف احوال سید ذوالقصرین فرستاده بود و شکار رفت و ماهی بزرگی صید کرد
 و در درون آن ماهی کنیری صاحب جمال یافتند بی پیراهن با شلوار بجم از پوست آهو
 تا زانوی او آن کنیر است بر روی میز و موسی میکن و نوحه میکرد بعد از آن
 ببرد و بهم می گوید که صاحب این مرغ تصدیق این روایت کرده و در حال
 و تاریخ و ایام آورده و این جوزی هم نوشته که در شهر ^{۳۰۵۲} تصید و پنجاه
 شخص که پشت آنها با هم پیچید بودند و دیگر عیضا و جوارح علییه در سن ۱۰
 بودند از من نزد ناصر الدوله دلیلی آوردند و در کل و شرب و خواب و بدا

چته ختصار باین چند شهر که عظیم و مشهور ختصار میداید پاکو از شهرهای مشهور است
 و بکنار دریای خزر و قشده در اطرافش قریه فرنگ یکمقال خاک بهم رسد و گویا
 و درخت با نرین نر وید و چون آن در بروج آن سنگ و گز حفر کنند خاک رسد و در بعضی
 ازان حاجتی است که سنگش را بجای بنیرم بکار برند و از مضافاتش کی علیا است که
 قریب پانصد چاه دارد و در آنجا چشمه عظیم و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرای
 چون جانوری صید کنند و در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اگر میرانند
 پنجه شش با شش از آن بیهوش شود و است بهوش نهایت گرمی دارد و قاطع است
 که بر شتر قاتل باره اش اندیشه را قوت پروا نیست از توابع آنجا است شکاری با وجود
 مختصری نهایت عمومی دارد چنانکه قریب بیست هزار خر و ار بر شتر سال در آنجا
 و شیر میش و گاو میوه از روی سب و سب و آنه و آنجا خوب میشود بلکه انبیا بقیه قباد بن فر
 ساسانی است آب و هوای نیک و در مضافاتش دره است و کمال حضرت است
 دارد و در قایت حرارت که بخارا آن مانند شعله آتش گذرانده و سوزن است چون
 قدیمی چند جریان می پذیرد و در منافذ سنگها فرو میرود بمقدار یک تیر بر پاهای هر شتر و
 بزرگان شتران سلطان اشتر احسان عجم فضل الدین بیل خاتانی و افصح الدین
 قلکی و غیر الدین و غیر حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب
 الابواب ملی است و قریه مشهوران آنقرمی ملت قدمت و سرخ چهره و شیر شیری باشند
 و بغیر از دهقانیت صنعتی ندارند و هیچ زیاده سلاطین باجی و خراجی نمی دهند و تابع
 دینی و ملی نمی باشند و در هر خانه از آن قریه ده خانه بزرگ باشند و نیز در این

[illegible]

کرم و در هر سالی جوئی است و بوستانی در شرق و غرب از شهر است و در میان آن
 در میان آن دریا بکمان و در ورم بسیار می اندر عیال و غریب شمال دارد و در از مدینه است
 سنگ آید سنگ نام و آن زمره در آن لشکر غلامان باشند هرگاه کمال شود
 شمعان در آتشخانه شش فروزید و سطح آزاب ناپاک تر نمایند چنانچه آب از زیر آب
 جوئی بزرگ که در تحت است بریزد پس آن آب از آن جوئی گرفته بر طرف کشند
 باشند و بنور درین باشند که ابر در جوید آید و چندان باران بارد که سطح آید
 آب نجس شده شود و از آب پاک مال مال گردد و مردم ملکی است در غایت سعادت
 برین وقت نعمت در اطراف آن بلاد و سعادان زره اقد بسیار باشد و یکی از کتب
 سیده که در ورم جوئی است و در آن چهار خانه محبت خری بر یک دیوار نقش کرده اند
 که ساعت ساعت ورم خود را حرکت می دهد کما حق الله و در ورم مردم
 سنگ پاره باند تعمیر پذیرفته و غایت تمام و استوار آن در کفاف و اطراف
 هفت شتبار یافته از غریب آنکه در آنست زمین هر سال در فصل ربیع سه روز تمام
 جانوران خور و بجهت گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نکود کرده
 در ظرف و نهانی ذخیره کرده و از آن طعم هر چه دیوان سه روز گرفته نشود و جناح
 بزرگ شده پرواز نماید و هم ایلی ولایتی است وسیع اینچو کز نیز حد و است
 و در آن قلعه فیض و جیسی بدیع که مسی قلیه تون است که اسحال از غایت خصانت حصار
 بتنگری با قلع و عی است چهار دار و قیصریه شیمی بزرگ است از بلاد و مردم در آن
 کوئی فاده و سلطان الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده و

و نه آنست چرا که غرض از منطقی تحصیل محمولات است و آن منحصراً از تصور و تصدیقی پس غرض
 منطقی باید که منحصر باشد در موصول تصوری یا تصدیقی و نظر در موصول تصویری یا باعتبار نظر
 آن موصول خواهد بود و یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب این غرض کلیات خمس خواهند فهم
 اول را فاعل طبعیوس یعنی باب معرفت قول سازج و همچنین بحث از موصول تصدیقی یا باعتبار
 مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب یار می نامند یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس
 موصول تصدیقی و آن نیز باعتبار صورت موصول تصدیقی خواهد بود و آنرا ثلثو طبقاً
 یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصراً در صناعات خمس که عبارت از برکت
 و جعل و فاعله و خطابیات و شمرات و بعضی باعتبار مباحث الفاظ باب ابواب تسعة گویند
 ابواب علم منطقی را ده اعتبار نموده اند یا سه جزیره است در بحر شام و درانجزیره شهر
 و قریه های بسیارند و آنجا را در گوشت و مسموم و سمع نمینباشند اگر در آیند چون هوا که آنجا
 بشام آنجا رسد فی الحال بمیرند شعله از باد و مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی
 و یوشع بن نون ای بیان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده زنده
 شده و در یار آمد و الحال آن ایامی باقیست که همه در جثه چون نصف مایه اند و طوطی
 آنها از یکدیگر بیشتر صفتی جزیره است در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و از
 آهن و شب بمانی روز آید و نو شاد و سینا در آنجا است و در انجزیره حیوانات گزنده
 و زنده نباشند و در صحرای آنجا عفران بسیار است و در آنجا گوشت که چل آن
 گوشت میخورد و گوشت بسیار شاه میشو و رور و دغان مرغی میگردد و با و صفت این
 قلمه انگوته از برف گاهی خالی نمیشد شصت و نه در جزیره بحر مغرب شصت و نه

علوم علوی و جسام سفلیه از جهت حرکت از روشنی اندازده و ترتیب و تدریج و صفت و سبب آنکه بحث کرده
 میشود از وی دور وی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نعمات از جهت اتفاق و محلا
 و الیاف سخن از آن و نیز یکی از این اقسام را که اصول ریاضی فروع چند هست مثلا علم جبر
 مقابل علم جمع و تفریق آن را نیز فروع علم عدد است و علم حساب و شایسته علم خبر
 نقیض و علم مناظره و ملا و علم نقل سیاه و علم وارثین و علم اگر تفسیر از فروع علم هند است
 و استخراج اتفاق و علم استنباط نیز پنج از چند و امثال آن از جمله فروع علم هیئت است و علم
 آلات ساز با مثل ارغنون و قانون و سه تاره و ریاض و بهر یکی از اینها از جمله فروع
 علم موسیقی است اما اصول علم الهی چهار است اول نظریات و اثبات و سبب و حقیقت و حد
 و کثرت و قوت فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و سبب و خواه از
 علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق و علم نظریات و اثبات و تباری تعالی حل شانده که
 که واجب الوجود است و اثبات تفرّد و حدّ و توحید و بیان تصادف و بجمیع صفات
 کمال و تنزه و از جمله سبب نقص و زوال چهارم نظریات و اثبات جواهر و حائیه که سبب
 الهی اند اقرب موجودات اند با و نظریات و اختلاف مراتب و طبقات ایشان بنحویست
 کیفیت تشویر و تضاد جسام علوی و جسام سفلی و جواهر و حائیه و لیفت ارتباط سفلیات با
 علویات و کثرت یا وحدت از فروع علم الهی است و اینهاست که کیفیت و توحید و توحید
 حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معارف و سعاد و از جمله فروع علم الهی است
 تفصیل هر یکی از اینها بسوخته حکمت مبین و مبسوط است اما اقسام علوم منقسمه
 که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه اهل علوم

و کیفیت توالت آن قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و در آن از احوال حساب
 نامیه من حیث النعمه و قسم هفتم باب حیوانات که غرض ازین معرفت احوال حسابیه است من
 حیث الکره و الحس و قسم هشتم باب النفس المحسوس خوانند و درین قسم بحث کرده
 میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای و در آنکه ممکنه آن قافیه و علم طبعی نیست
 اهل علم طلب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و قیات نموده
 و در علم صحت حاصله و روادیه زایله است و دوم علم نجوم که نموده آن استدلال است از کمال
 و ادنی ضیاع و حرکات کواکب حوادث عالم سفلی و بروجه ظن و تخمین سیم علم فرائض
 منصفه و از این استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر و یاو غرض ازین فن نیز
 بطریق تخمین از تجلیات نفس و مشاهد آن صور بر زخمیه را در حال تعطیل و احوال ظاهر
 بر وجه ادب کونیه و سیم علم طاسات و منصفه و از این تحصیل افعال غریبه است یوا سیم شرح
 قوای حیرام علمی یا اجرام سفلی ششم علم نیرنج است و نموده آن نیز ظهور افعال غیر
 بسبب نیرنج قوای سفلیات باشد گیر حقیق علم کیمیا است و غرض از این ایجاد طلا و نقره
 باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند تا ترکیب استخراج آنها با
 یکدیگر طلا و نقره حاصل شود تا حاصل حکمت یا ضعی چهارم است اول علم عدد که
 با خفست از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تامه و ناقص و زاید و استخراج نموده میشود
 بقواعد علمین علم محمولات عدد و یازده معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده
 از احوال خطوط و سطوح و اشکال و نسبت کلمه که متعادلیر را یکدیگر میسازند و بر اصول
 و در علم شمس کتاب فایده صوری سیم نباتات است که بحث میکنند از احوال

وجود خارجی محتاج باده مغنیه اند تا در فعل احتیاج باده معینه نداشتند مگر خطها و طبع
 دایره ما و این علم را با ضی باینجه گویند که تا بتحصیل آن بایست بیشتر حاصل
 میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را عالم ادنی نیز گویند و آن علمیت باحث از احوال
 اموریکه در هر دو وجود خود محتاج باده اند تا در فعل احتیاج باده معینه نداشتند مگر خطها و طبع
 ازین اقسام شش قسم میشود افروغ و اصول اما اصول علم لبعی شش قسم
 اول اسم الکلیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع
 طبایع مثل ماه و صورت و حرکت لبعی و مثال آن قسم دوم باب الکناد و العالم
 خوانند و درین قسم بحث کرده از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر
 اربعه و طبایع ایشان قسم سیم باب الکلون و الفساد گویند و درین قسم بحث کرده میشود
 از احوال باطن اجسام و کون و فساد و تولد و توالد و مثال آن قسم چهارم باب الکناد
 گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر و قبل از امتزاج ایشان بیکدیگر و آنچه
 آنها را عارض میشود در حرکات و ثبات و کثافت و نفاذ و تاثیرات و تاثیرات و تاثیرات
 و تحقیق احوال مرکبات غیر مثل شهاب و سیارک و رعد و برق و قوس و قزح
 و الیه و مثال آن میباشد که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و نام است
 که لفظ صوغت نوعیه خود کند در زمان مستعد پیشل معادن و نبات و حیوان و غیره
 آنکه در زمان مستعد به قطع صوت نوعیه خود نمیکند مانند کانیات جوهر شیر و عسل و
 آن نیز در خل مرکب غیر تام است فلما محاله صغر مرکبات التامه فی الموالید التامه فی
 از اصول طبعی باب معادن است و در این قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات

وجود او بقدرت خستیار نیست و نهایت این تمرد تحصیل عمدا و با قصد است فقط باین
 دانست که اقسام حکمت اولی این دو قسم نباشد آن است که نفس انسانی میان سایر نفوس
 مختص است بقوت نظافتی و این قوت را باینجهت که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
 و اسباب و عقوبات عقل نظری خوانند و از اینجهت که متوجه باشد بدنبال موضوعات
 و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت نظام امور معاش عقل عملی
 گویند پس با اعتبار اعتبار قوت نظری باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
 یکی از این دو قسم حکمت منقسم میشود به قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
 اسلاف است که علم فزنی و طلب روحانی باشد و دوم تدبیر منزلت که آنرا علم تمدن
 نیز خوانند سیم سیادت بدنی است که آنرا علم ملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
 نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود به نبوت و شریعت که آنرا علم فقه و تدبیر
 خوانند و دیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست بدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
 نظری یکی آبی است که آن را علم اعلیٰ ما بعد الطبیعت و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند
 و الثانی است که بحث کرده میشود در آن از امور که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
 محتاج به ماده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
 چه اگر آن امور با وجود استغنائی ذاتی از ماده در هر دو وجود متعارفان ماده شوند آن را
 کلی و ما بعد الطبیعت و ما قبل الطبیعت و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و مانند
 آن و اگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالیه آن را علم
 و علم اعلیٰ خوانند و قسم دوم را نفسی و آن علم است که در آن بحث کرده میشود از امور که

و هرب هزار قنیل زرین بر سر قزور روشن میکرد و دو دوازده هزار شاکرد داشت و اکثر ملک یونان
از نسل او بودند و اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون و ارسطو و زولا و ایند و بطراط
در لطن شانزدهم از اولاد اوست بعینه نافه برابر اب بصایر و صاحب لطایر مخفی نماید و ستور
نماند که چون پاره از احوال جزایر یونان بقللم آمد و بتقریب نام فحول حکمای زر زبان خاک داشت
اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود و دراز حکمت نتواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاق
بشری و آسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف حرفی تعلیم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلیم بشیر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسان
بتهیه بشیر یعنی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و بمعرفت مابین و صاحب آن بنی نوع
خوانند و اگر تمیذ و استفاضه از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آن ملکی خوانند
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن آنچنانکه قیام نمودن
بکار آنچنانکه باید شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بجا که مقصود است
وصل گردد و لقیست اولی منقسم میشود بدو قسم علمی و عملی که آنرا نظری و نیز گویند قسم
اول یعنی علمی عبارت است از مباحثات و فزولت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بجد فعل و عبارت دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امور
که نمودن بقدرت اختیار است و غایت ثمره این حکمت اکتساب خیر و جتناب از شر است
و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق با حکام و لواحق بر او
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاق بشری یا علمی است که بحث میکند از امور که

باز آوازهای همیجا نگاه بان سحر سیدوان و لوله تاسد و زکشی دیگر هر چند موسی
 ز غیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جز آن نمیشد از تبلیغ را مضاعف ساخت گشت
 دیگر قدم تهر در میان وادی تخریبها و مقرر کرد که فیانی بر گشتش بزند که اگر نخواهد که خود را
 در اینجا اندازد و موکلان بسیار بکشند و او را نگذارند انقضای شخص بر اینجا بماند
 که خود را در اینجا اندازد و موکلان بسیار بقوت تمام کشیدند قاست شخص و پاره گشت
 و بموجب اضعاف لی و نصف یک نمانش از صفحی حیات حک شد از الامر موسی استخوان
 آن نویسد شده و باز گشت در چین امر حجت لوح های بسیار هر یک با تقاضای ایشان
 تخمینا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آن لوح و نصب کرده بودند و بر آنها اسامی از
 و سلاطین قوم کرده و از آنجا لوح بود و از نخاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذر که
 بیم ناک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و را عجب آمد و دو سوار که سپاهان
 جلد رهوار داشتند به الطرف فرستاد چون از آنجا دو گشتند قدری راه رفتند
 ناگاه جانوران بر غایت مودت از میان آن درختان ظاهر شدند آنسواران با سپاهان
 ایشان پاره پاره کردند و آبیادهای نخل خوانند جزا بر تلایه از جزایریان که هبات
 از جزیره یوس و فتوس و فو که ناک که مولد بقراط بود و بزعم همین اصرار صاحب
 خلاصه الحیوة از قلم چهارم اندو بنگان مورخین از اقلیم مجسم اولاد والد الحکما سفلی
 حکیم که از شاگردان موسی الهی است یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت
 او همیشه در جزایر ثلاثه بود و چون اسقلینوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان
 چته شاهی امراض مهلک که طبایر از آن عاجز می آمدند تو سل بقبر وی می نمود

خواستیم موسی بن نصر که از طرف او حکم غریب و حکم فرستاد که بانموضع رود و آنچه از غریب
الهمبروی ظاهر گردد و علام نماید موسی بن نصر با چند پیر صاحب تجربه تبادلت چهل تن و قطع
آن بیابان بی پایان نمود و بمقصد هم رود رسیدیم و دید در غایت نرسید و
نهایت لطافت موسی در جمالی آن بنای عالی هر چند حدیاط نمود در بیابان بیکه نواز
فرود رفت نبود یکی از امرای خود را با هزار و سیصد نفر و کوهی آنفرستاد که شاید کسی پیدا شود
که از وی استغنیای حقیقت تواند کرد و آنجا هر چند شرایط نقص بجای آوردند که کسی است
شان نیفتاد و آخر الامر ایها برانقرار گرفت که نقب زنند تا بخانه در آیند چون آن حضرت را
باب ساینده دیدند که آن بند از مس از زیر ریخته بآب ساینده مسلول و منبت که
کجا است از آن نیز ماویس شده بخاطر آوردند که در پهلوی بزرگان بنادید و از یکدیگر
آن باشد بر آوردند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چوب و سنگ ساخته دیگر کجا
نقل آلات بنود و و طند و ده گز دیگری بآب است که مساوی آن شود پس معماران بر بالا
انگوشکی بارتفاع یکصد و هشتاد گز از چوب ساخته و نسی گز نزد بانی بران تعبیه کردند
پس موسی سنادی داد که هر که بد آنجا رفته از حقیقت حال علام نماید هزار شقال طلا
جایزه بگیرد و عمل گرفته طلوع بران داشت که بالا و چون بسز زدن رسید قهقهه زد
نخندید و خود را صبا نداشت بیکبار اندودن آن شخص جوش و خروش و غوغا
عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود و در چهارم اقوام آن شخص بجای آن شخص
رفتند هر چند او از او جدا و اصلاً جواب شنیدند موسی آن ندا را با دیگر نگار کرد و خون
دیگر را در آن سفر شد و نیز بدستور شخص قل خود را بدمون سلطه از دست با

چون مورخین عرب بمعنی آگاهی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس را از نیافتند و در وقایع
 خود مینویسند که یکی از فرزندان بافت بن نوح اندلس نام داشت که یکی از خبرائیر مستقل از خلیف
 بطریق میراث یافته و راخر و بوم طرح حکومت انداخت و از ابا بسم خود موسوم شد و کتاب
 تقویم البلدان موافق این قوم پذیرفته و را از یار کنیسه است و در پیش آن درخت زیتون و خیمه
 که یکبار آب از انچه میبرون اند و درخت راستی کند و هم در آنرا درخت بار و در
 زیتون حاصل شود که کمال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب انچه میبرود مردم چه بخواهد
 و ظروف نگاه دارند شش شهر است در اندلس بر ساحل بحر و آن بلده سیب
 حاصل شود که در آنجا شتر باشد و شتر را در آنجا بصدقه چهل هجری قمریان متصرف
 شدند طرسوس شهر است نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی از او رسید
 و هشت بنایان او در آن شهر شش بنایان او در آنجا بسیار در حوالی آن شهر
 که در آن بیست و شش شهر است و خوب و مرغی را که در آنجا اندازند بسوزد و قسطون
 شش شهر است باندلس و در کوه آنجا است که از سقف آن آب میچکد و در جایی تنگ
 جمع میشود اگر چه چوبی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آنجا میثی است که هیچ
 تغییر در او پیدا نشده بدینیه الحاس شهر است در میان اندلس بقریب بحر طرابلس که در آنجا
 ما حضرت سلیمان شش تنانی بطریق طلسم از منس ترتیب داده و در آن شهر چهل شهر است
 و از ارض آنجا قلعه یا قلعه در عهد بعضی را اعتقاد داشت که آن شهر را دو قرن اکر ساخته
 و برخی از مفسران باینکه هر دو از او آید و در سلیمان عین القدر خیمه است که از انچه میبرود
 برون می آید و انحصار را با تمام آن ساخته اند و حبه ملک بن مروان سفار آنجا

از زمان عیسی علیهما السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود اما آنکه عبطس قیصر که
 اول قیصر روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را بلاد روم منضم ساخت
 حکم کرد مملکت روم گویند چنانکه مل فارس و قلیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت را
 با فارس منضم ساختند بر همه فارس طاعتی میکردند چنانکه بحال اکثر بلاد عرب که در تصرف
 رومیانست باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن مدینه و مدینه عظمی را
 بلاد روم و یونان می بود و زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل یونان شهر قسطنطینه که
 باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت و مگردانید و نیز و میان قبا ازلان صلیبه
 بود و چون قسطنطینوس بن نصاری اختیار کرد جمیع و میا را بدین خود آورده و پنجاه و شش
 سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز
 از خاطرش فراموش نشود اگر خیزی از خاطرش بماند باشد چون آنجا بر بدویش آید آنکس
 ملک عظیم خبا که گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه آنکه از زمان فاطات ملک اسپانیو
 و سلطنتی است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور و مورخین غربت می ملک اسپانیو
 اندکس نام گذاشته اند پیش آنکه چون در ده هشتاد و شش هجری در عهد تسلط عبدالملک
 بن مروان الملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندکس بود و در
 دیو سائر مملکت اسپانیول میان مسلمانان این نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان ماطون
 و از کتب تواریخ انگریزی میگرد که نا حد لفظ اندکس اندالوس است و آن بزبان اسپانیو
 نام طایفه است که مولد و موطن آنها قریب بحدود روم بود و در سال چهار صد و شصت
 قبل از شروع سال که قدس هجری بدو صد و شصت و نه هجری ممالک اسپانیول استیلا یافتند

و بعد از آن یونانیان را در بنجره جای نخواهد داد چون ملک فریق واقف شد پشانی
 کشید تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طایق مولی عبدالرحمن بن نصر
 از قبل آمد لیکن در یار مغرب بود و بنجره اندلس فتنه فریق باقیست و برانیدار شد و گشت
 بین آنکه فاضل ششمی در تاریخ الحکا آورده که گمان بعضی آنست که هیچ حکامی قد یونانیان
 و بعضی هم یارومی اعتقاد دارند اما محمد بن نصر الله در خلافت سید که در ذکر حکا است
 به شریک رسانیده که اکثر معتبران یونانی اند و بعضی رومی و اوستا و عرب و ایشانی
 و القباس شد صاحب حیوان لایبیا آورده که یونان جزیره حکا است و یونانی با و بنسب
 و ابو مشر بنی در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب بین شمشیر بود که از افس گفته
 و اهل شمشیر بعضی آنرا از غیر بنجره اند می بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانی
 آخر گشت استعمال در تصرف آنکه کلمه که متوسط میان الف و نون بود و ساقط شده و
 یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکا مسطور است که عامل اهل یونان همانا یونان و بعضی
 بت پرست و لغت یونانی که مورد افریقیه گویند و سع نعمات بنی آدم است و زبان رو
 که در ابطینیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
 چه حدود بلاد یونان است که سابقه قلمی شده اما بلاد روم است که از جانب جنوب ایشان
 دریائی است که پیچ از مغرب تا شمال کشیده که الحال آن دریای روم گویند و شمال
 ایشان بلاد روم و شمال است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در
 شمال ایشان واقع است و حد شرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغرب آنها
 بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس در ملک ایشان رومیه عظمی بود که مانی آن قبل

سناسطیسمی ساخته و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینه
 مدینه که در الملک ایشان بود نهاده و در آنخانه مقفل ساخته گفتمند این طلسم در اینجا
 مقفل خواهد بود و هیچکس را اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنا بر این ملوک میان در حفظ
 آن طلسم و ادب بالغ می دادند و هر پشاهی که در دارالملک طیطله بودی بر در آن قفل
 دیگر زدی تا آنکه بیت و شش نفر حکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه
 استوار زد و بیت و هفتم نام ملک زریق بود که در زمان سلطنتی امیه حکومت آنجا
 با و متعلق بود چون حکمت الهی قضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یافت
 ذیق را استغفار آنخانه مقفل بنابر سیه حکامه مانع آمده گفتند ای الملک این نیز
 قفلی مجرب بدستور آید و در آنخانه زنی که سباده احاد شده و نه که تلافی ممکن نباشد اگر همانا
 ملک تخمینی کند که در آنخانه زرو مال و جواهر باشد و در میان خود برابران توجیه نمود
 بنخانه و اصل ساریم القصه هر چند آنها ازین باب کسی و او تمام در دیدند بمقتضا
 الانسان صریح علی مانع ملک ذریق بشیر خود زید و چون باز پادشاه جبار و
 و قهار بود و هیچکس را رای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشود و دیدند خوانی بزرگ
 مکتوب از طلا بجا نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تا بتوی مکتوب
 در گوشه آن نهاده و چون تابوت کشادند غیلز صورت ساری چند بطرز عریض
 که سپان عربی سوار و کما هار و دوش و شمشیر حمل و خیری دیگر نیافته چون نیک
 ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت نام هر شده مضمون آنکه هرگاه در
 خانه یافتن فضل کشاید جماعتی بصورت این سواران بجزیره اندلس از یونانیان است

تجسس و تکمیل نفوس بود و بنا بر آن از جنگ و جدل که لازمه طبیعت سبب است بسیار
منتهی بودند و از میان فارس و یونان فتنه بتوطل آن جزیره که از صحرای بزرگتر بود در آن
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان نمو و آبادان ساختند که موجب شگفتی
جمیع مردمان گشت ایند بعضی از فضلا که جزیره اندک مشاهده کرده بودند از لطافت
و بهر و کثرت شمار آنجا تعجب نمود و گفتند طایفه آن ظاهری که محمود در آن زمین
کرده بودند طایفه ای بود که در آنجا اهل بود و مردم است و اقوام یونانیان و راجع
عبارات عظیمه و بسیار کل جیمیه بنا نهادند و در الملک ایشان را طایفه ای گفتند که در
وسط آن جزیره واقع است و این شهر را الاکوبی است بلند و اطیاف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست بسیار بزرگ و محتاج بسیاران باشند و سنگیست اقامت سازند و باران آید
چون کفایت شد و سنگی ایند از زندباران بایستد و اقوام چون آوازه اطامات
و فراست انداز شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب با آنجا نهادند و یونانیان
اختلاف مردم رسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع
آنها عاجز باشیم که ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و ممل که بر برکه میان بر
ایشان راه داده همین و ریاست پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از شناسائی اختلاف ایشان بسیار انکار و استعجاب
مینمودند و الاالی یونانیان بسیار بر بیان عداوت عظیم باشند از جهت ملوک یونان
یونان حکامی خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را در
گرفتن این جزیره پیدا نشود و اگر قصد کنند نتواند گرفت پس حکما اتفاق نمود و در قفا

بلاد ارمینیه و باب لابلاب و خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر طبرستان شمال کدور و
 بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب لابلاب و خلیجی که
 به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب شمال و باب اصل و نسب یونانیان مختلف است
 جماعتی را عقدا و آنکه یونان سپهر متخی این ابراهیم است علیه السلام و گروهی را عقدا و آنکه
 یونان سیراس بن ثادان بن یافث است و اکثر را بنده یونان برادر قحط است
 فرزندان عابرین شایع و تولد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان
 هر دو بلاد ریزم رسید یونان با فرزندان و ششم از یمن بیرون آمد به جانب بلاد مغرب
 رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان انجی و رومی که متعطف او لایت بود یاد گرفتند
 و زبان اصلی خود فراموش کردند در مدینه افریقیه که در آن زمان به مدینه الحکما شته
 داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغربها متباین تمام بود متوطن گشتند و در
 وفیات لغتبان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکندریه
 ذوالقرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون اسکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان
 از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آنجیز را اندلس بن یافث بن نوح
 علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندریه یکسری عبادت
 آنجیز نمیکرد و بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روزی زمین معمور شده بود و مردمان آنرا
 تشنه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
 و شمال باین جنوب و شمال شکمش باشد چون مغرب احسن اعضا می باشد و مرغ بود
 یکسری ازین بگذاشتند و یار میل نمیکرد و آنکه این جماعه یونانیان که هم آنها منصوف

بحال نه مشاغل او و در ایام دولت قیام عباسی ابو طاهر پنجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب
 جمعه چهاردهم صفر سنه ۳۳۳ چهار صد و سی و چهار بابین شام و نصف نوزده عظیم میشود و این شهر خراب
 میگردد و بنا بر آن دار و خانه بخرم مردم اندوختوار بست تبریز حکم داد اکثر مردم در آن شب بیدار
 رفتند بجا بست شهر ظاهر میگردد و نمک یکبار بخران وقت مذکور زلزله شد که در حدوده و زلزله
 نذر آنست و این بود که گفت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز
 بودم جمعی که سخن من را خواندند گفته بودند زلزله از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند
 دیگر حاکم از بایجان بیصدی ثلاث آن بلوغ گفته هم ابو طاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع
 و قسیرج عصب بود و آنوقت آغاز بنیانها و گفت من متهم خرابی زلزله هستم تا بسبب این مقصود
 منم تا نایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او منجم تبریز دار السلطنت گفته
 عمارات عالی چندان ساخته شد که از شرح بیرونست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله
 اینهمه بنای آن خطرا و نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر بخار و انبارش در غیا
 خوبی میشود و آفتاب در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت
 یارش برف بمشابه میشود که دوسه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد و بنا بر این تبریزیان
 در زمستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردایه بکند در زیر زمین ساخته اند و ب
 میمانند و در وقت دم سردی وی و هنگام استیلا ی برودت وی در انجای نشسته بصر است
 اوقات میگذرانند نظم در زمستان و در میان دوم پای ز قمار را کند چو قلم
 ابل تبریز همگی چون مورانه مانده در زیر خاک زندگ میکنند چون اکثر مردم تبریز از یونان
 میخیزند و در صبح سر کس با ایشان سخن گویند جواب درشت میشود و بعد از پیشین که گفته

رشید و مغرب خانیچه بوده و فرزند آن اولاد که مغرب جانها و اندلس و بوند و سلیمان
 پسری بود و بر ابراهیم و زیار بر بر خلافت کرد و نسل او اینجا است و اهل او شرفانی حجاز
 نسل میری چون اندک و کثرت ایشان بجا و مت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
 متوجه بودند رشید عبداللہ کہ جید حضرت غوث اعظم است بعد از خلافت حضرت
 یحیی کہ ویلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات آن
 اهلاد و امجا و کشش نیز و جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ جیلان بن موسی افتاد
 کہ والد ماجد حضرت محبوب سجانی است و حضرت شیخ سید صالح و دو فرزند داشت یکی
 سید محمد کہ و جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ البسات و الارضین
 سید عبدالقادر کہ تبارخ غره ماه مبارک رمضان ^{۴۴۱} سپید و هفتاد و یک در
 جیلان تولد فرمودند و در سن شش و سالگی بنجد و تشریف بردند و در اینجا سکونت
 ورزیدند رضی اللہ تعالی عنہ و عن آبایہ الکرام و اولادہ العظام اینجہ سطر تقریباً
 در جیلان در باب سکونت ساوات را اندیا نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت
 کلام موقوف بر تالیف نسخہ دیگر داشته همان تلم بصوب دیگر گردانیده آمد و از
 پای بجان ملک است و وسیع شمل بر ملا و مسمو و مقصبات موفوره دار ملک نوالا
 نیز است بحقیقہ صاحب نہایت القلوب و موافق عجایب البلدان از قلم
 چہارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم چہر گزفته و تاریخ نگار
 کہ تبریز را بنام خاتون منکو خہ مارون رشید و در ^{۵۵۱} یکصد و هفتاد و پنج
 نهاد و در ^{۵۵۱} یکصد و هشتاد و پنج و چار ہزار و شصت و شش باز در زمان متوکل عباسی

رساند گویند در جیلان چند روز پیوسته باران بارید و کار مروج با خطیر انجامید اگر در شب
 او از شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته باد باران سنگین ببارد و هوا
 منکشف گردد و در کربابین محمود القزونی در عجایب البلدان آورده که من این کلمات را
 شغینه بودم و قبول نمی نمودم تا یک نولایت افتادم و کلمات این معنی اشباه میکردم
 و شتم که مطابق واقعیت مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از دو عظم
 مانده اول حسن بنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت ش
 عظم است فرزند دوم زید است عیان زید بن حسن از یک پسر عقب مانده که او را حسن
 بن زید گویند حسن بن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گذشت
 ادباجه بود با اجماع حضرت محمد بنی را پنجاه پسر بود ابراهیم حسن ثلث داود و جعفر و عبد الله
 محض که جد حضرت محبوب سجانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان خدیجه
 نبوت تا یکصد و سی سال در یمین خلافت کرد از نقابای شیراز و صفهان و مدائن
 اولاد او بیند و فرزندان حسن ثلث در مصر و نوب و حوالی شام اند و فرزندان داود در
 عراق نشینند و نقیب بن طلاس از نسل او و فرزندان جعفر نقیبای بصره اند و عبدا
 محض اشش پسر بود از جمله اولاد او سید موسی چون که جد حضرت قطب
 الاقطاب است و سیلیمان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت است و در مدینه منوره و حجاز از
 شهید شده و این قصه تواریخ و مشیر شهر است و حضرت یحیی که خلافت فرمود یکم کرد و
 بجای او ن شایسته افتاد و قصه سیلیمان بن زبیری و تارخ عباسی و نگارستان
 مذکور است و در حوالی مغرب چین باقیست و ادیس که در زمان باران

و باغات رحمان بر باقی داراست و در آن زمین در زمان سابق حاکم نشین بوده و در
 غایت حصانت دارند و گونید از بناهای شاپور آقا شش است الحال اعیان از طهران در
 محلی از آن شکر فترین است و از سیوه انگور شش بر انگور تمام ولایت رحمان دارد و
 مضاعفاتش همه نیک اند چنانکه یکی از آنم وضع خاوه است حاصلش قیر سیوه بود و
 توانست و اکثر آفاتش یک سن خدس میشود و الاضاحن آبا که حاصل آن
 از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش با صد توانست
 است بصد تومان باز در آن ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود و لکن
 اکثر در آنجا بارشش میباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم
 مانند آن اکثر از قوت مروی عاقلند و قدرت بر زالت بکارت نتوان دارند و در زمان
 سابقه مردم مانند آن و رستم و ابوی سرگز استند و دستار بر سر نمی بستند
 از شهر آن آنجا سعیدای اشرف است چیلان ولایتی است شش تالار چیلان شهر آن
 و عقبات بسیار و در کوبستان آن ملک کثرت اشجار میرتب است که سواره مسافر
 شمال و صبا میگردد و اطرافش کوه ها و عقبات است و چون آن ولایت متصل است
 و کوه و درشت آن خیمه های بلا انتها است و بارشش باران در آندار در لیل و نهار زیاد
 زیاده از سایر بلاد و امتصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان
 و اوابج آن در قسمی رشت و قومین و لواحق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است
 و اطعمه گیلانیان و در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ و تر قیب
 می یابند و نور و آن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیار رساند

بشرف زیارت شریف شدند و ملاقات و مقصودات فایز دیگر و ند جانگداز زبان حضرت عالی ان
 موسی الرضا رضی الله عنهما دایت میکنند که فرموده اند که من را راخی عبد العظیم البری کن
 زار جردی ابا عبد الله بن محمد ابا علی بن اهل البیت در اقامت روضه الشهدا
 و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تشیع آمده که امام زاده عبد العظیم سید و سبط نبی الهی و معتبر
 سبط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دو واسطه
 امدت مدینه داشته با اتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول نیکویند و در
 در طبرستان سلطنت گردید بری آمده وفات یافته رضی الله عنهما و از شهر ری بیا
 اولیا و علما بر خاستند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسن بن شیخ نجم الدین
 معروف ببلایه و شیخ ابوبکر سجلی و شیخ ابوالقاسم و ابوعبد الله بن ده و در عقب زاده محمد
 خزان و شیخ ذرعه رحمهم الله و از علما عبد الله بن محمد بن ابی حام خطابی و ابوزرعه و شیخ
 و ابومسعود ابن احمد القرات و امام فخر الدین رازک و ابن ذکری محمد ابن احمد دولانی
 از انجا است و ابن عبید و وزیر آل بویه هم از انجا است و از شعرا ابوزید محمد العصاره
 و بنیاد و عماد شصتاری و جلال الدین جواری و ابوالمنه و روبر الدین قوامی و مسعود
 و ابوالمنانی و شاه صفی الدین و غیره اند و لایق قریه است از اعمال ری و میوه و غله
 موجود و ایضا دولا ب شصت در بین که انرا سوق الفیج خوانند و تبریزی است
 در فحاشی طایف که عبد الله بن عمر ابن عثمان بنیاد است بدان موضع و دیگر قریه است
 سیان که در مدینه همچنین دیه است در ولایت ایبوز در بغداد نیز معلی بوده شهریار
 بطو کتیب از بوکات بری مضمین قریات مهور و دودان و سبب مرغزار بکبان

در ری نزول کند البته چند روز بیماری کشید الا ماشاء الله و سر و دنیا چون ری غریب شمرن
 ای وای من غریبی من در تربت اقلو طبیعت آورده که صفا فی و رازی از باب خبر
 شهر با هم مناظره افتاد و هر یکی از طرفیه شهر خود شتر مرغی که در دهنش یک گوسفند
 مرده را تا پنجاه سال زنده نگذاشته گشت خاک سی مرده را چهل سال بر دروگان در دوا و پخته
 دارد و در کثرتی از کتب معلوم شده که ال ری همیشه مخالفه یکدیگر باشند و این حدیث
 اصل شهر ری در حدیثی که در خان چنانکه گشت نوعی خراب گردید که انشای اوانی با
 از وی محو گشت امروز دارالملک نمی یکی طهران و دیگری در این است که ذکر آن کرده
 خواهد شد ان شاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی همیشه شهریت داشت
 و بعد از وفات نادر شاه در زمان دولت خواجه شجر خان قاجار و فتحعلی شاه و محمد شاه نیز
 دارالملک بوده امروز پسر محمد شاه ناصر الدین نام در ایجاد دارالملک دارد و طهران بحسب
 چهار و شکار و باغات تشنی از دیگر بلاد است و بر شمال رویش کوهستانی است
 موسوم بشمران که قطعه بانضارت و حضرت است و در ایام سابق این کوهستان از شهر
 ایران میگفته اند و در مضامین آن قتل نمیکشود و خصوص گیلان که نهایت غنی
 پشمیان میشود و همچنین در دوفرسنگی آن کوهستان است مشهور بکند و ساقان که آن نیز
 از بسیاری آب و ان و کثرت درختان و میوه های الوان جای الاثانی است و از خواهر
 امروز و شصت و نود و سی و پنج خوب میشود که مردم میخواهند که چون زبان همیشه در دهان داشته
 باشند و در شهر ری روضه شیدا امامزاده عبدالعظیم بن حسن بن زید بن حسن
 بن محمد بن رضا بن محمد بن قاسم حاجات خلایق است و مردم از اصناف و کار و مقبره و مسام

از دار السلام بعد از پنج شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر غشایه که عرض ترین و
و صمیمی آورده که اثری مغربس اندیا در بنایی شهر می ختلاف بسیار کرده اند بعضی این اندیکه
ری را زری بن صفهان بن فلج بنا کرده و بعضی گویند زری بن خراسان ساخته و بعضی
پوشنگ نیز نقل میکنند و اما محمد بن عبد مستوفی آورده که شهری شهرت پیغمبر است
علی بن ابی طالب سلام گویند در زمان محمد با عبد عباسی رات شهر می بانیموال بوده و
و خانقاه شش هزار و چار صد و حکام یک هزار و سیصد و مساجید پهل و شش هزار و چار صد
و سیالیک هزار و دو صد کاروانسرا دوازده هزار و نه مقصد کار نیزهای جاری هر ده هزار
و نو و یک و دو خانه نیز بسیار بوده و محله نود و شش و در هر محله پهل و شش کعبه و در
کوچه پهل نظر خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره
و غیره بود که شرب و شن میکردند و مجروح خانه داشتادک و سیصد و نو و شش خانه
بود که مردم می نشستند لایعالم الغیب الله و مرکز عقل بعیت و در مجمع البلدان و کتابخانه
پیکر آمده که رمی در زمان بهرام گورچیان آباد بود که باخستان ی و صفهان بسکیکه
پیوسته بودند و مؤرخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات اشهر قبل عام و زر لر میرا
شده باز عارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و واقعی عباسی عارت بر
اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه جنگیه خان وقوع آمد و
کرت دیگر قبیل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین و ابر رحمة الله علیه در کتاب مرصدا
العباد آورده که در آن وقت شهر می بقصد هزار نفر از مردم صاحب تبار بدیده شاه
رسیدند و مردم اسافل را اندازه نبود ولایت نمی در آید بلکه بوده عارفان

مقبره شاه صفی و اولادش در نجاشت قزوین و در سالک اعظم مایه و مقبره است
 و مؤلف عجایب البلدان و جوائیز گزین و در شان آن بزرگ حایت و ایت کرده اند
 آنرا در محدثین بصحت زبیده و باغات و طین در آن بلده بسیار اند و مردم را بجا
 بصفت مروت و نسیانیت مشهور گویند که پیوند در طایفه قزوین مقبره علی در آن
 و چون چاربا یا آن را در و شکم پیدا شود و آنجا برسد و بچپ رست بگردانند و آن
 دایه بگیرین کند و از آن الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبایله
 معروف و مشهور در قزوین بوده اند و در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و
 یافته چنانکه در تدوین که شملت بر احوال قزوین مذکور است که شبی از منای که
 در سخالی بود و آواری آمد که رخلوئی یا اهل مرزبان همان شب چهل و نشتندی با
 از قبیل ایشان در گذشتند و صاحب بی بی میگوید که در زبان ما و قزوین شخصی
 خروزه پاره کرد و نوری از آن بزم آنچنانکه خانه روشن گشت و تا سه یا نه روز نور
 از آن خروزه میتافت و مردم فوج فوج برای ت آن می آمدند و همچنین میگوید که در
 قزوین نسی دختر آید که نیمه نیرین و بر شکل دختر بود و نیمه علی از ناف بالا و
 پیکر و چهار دست و دو سر و همه متحرک بود و قریب بیست شاه آن طفل زنده بود
 عجب در آن آید موضوعی است بنویک قزوین و در آنجا چشمه آب گرمی است
 که عمیق آن بمقدار فاضلت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرف نهاده در میان این
 آب نهند و تا ساعتی گذاردند پخته شود و میار آن چون از آن آب خصل کنند شفا
 یابند و در ولایت یا نام است و در سالک و نمالک آن که از خراسان و عراق و

بهمانی و شیخ محمد بن عیسیٰ عراقی و ابو عبد الله و اخفش قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
 حضرت ابو الحسن بن ابی یحییٰ صاحب بهجت الاسرار قدس سره از اندیارسنت و از
 ملا شیخ حافظ ابو علی و حافظ ابی تمیمی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شاعر مسعود بن
 سعد سلیمان و اشیر الدین و مانی و میر غوث محوی و جیرانی و ضمیری و هلاکی و اسک
 و قایم و عبد الغنی و قصیری و برمی و حبیب و مشیری و پناهی و طالب کلیم
 ملک اندک و شصت قدیم و زعم صاحب الیابان آنکه آن بلده از بنا
 حضرت نوح است علی بنیاد و علی السلام و نامش نوح و نوح و ده و یکصد سال
 نهان زنده و در حبیب ایرود ده که در کوه نهان زندگی است عظیم و هر کس آقا
 باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمیت حال شان و قوف یاب و نزدیک سنگ رود
 بنیت شکشاف احوال شب انجام بر و البته سر انجام کا بخواب نیند و انهم نمی خلاف
 کند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمه است و سنگات
 کوهی که چون کسی محتاج آب باشد بخارود و با او از بلند بگوید که محتاج آبم به حبیب و
 فی الحال روان شود چون زراعت او از آب تنگی شود باز با منضم رود و گوید که آ
 کفایت است فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل کند و نرو و بعد از سه روز پاک شود
 آرد و میل بعد و بت باو لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و شامپو
 و در بیرون ارباب سنگی است و در صد من تخمینا و در مسانت بنیاد که آهن می آید
 کند هر گاه اهل ارباب بنان محتاج شوند سنگ را بگوان بار کرده به هر صیغه
 ما و ام که آب ناک در شمع باشد باران می بارد و چون باز بیرون بزند بارش کمین باید

در آنجا مجال دخول در نیاید و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است آنچون در طوس بوده
 بطوسی مشهور گشته و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رودبار و هستان است بجز
 مستعصم بی محبوب شده بلکه او خان و اخلص کرده با خود گرفتار اسلام بغداد
 قبل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات شهادت رساند و از شعری با کمال ساوه
 سلمان ساوجی است **همدان** از شعری قدیم جهانست و اشهر همدان بن
 سام بن نوح بطالع ثور بنانهاده و صاحب بیت القلوب آورده که آن را جمشید بطالع
 حل ساخته پیوایش سر دشت و آتش از کوه است و طوفش بحسب نبره و جلکاو بر او
 نموده کشیده نشانه باغ جهان است گویند هر که غلین در شهر در آید شادمان گردد و در
 عجایب البلدان مستور است که در ازمنه سابقه در آنجا بهوشی در غایت برودت بوده
 و یک نيزه دارد و مانند یارب می افتاد حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام صخره
 چنی را گفت که چینی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود
 صخره چنی شیرینی ساخته بسپاری سر و برف را همدان منفع گردانید و بعضی
 فقهارا عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بنیاس حکیمست و کوه و نذر یکفر سنگی همدان
 بجانب غرب واقع شده و در آنرا دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار شصت و
 اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قلّه آن از برف خالی نباشد و مزار و کوه
 از بگزد و ختار سایه گستره از بار روح پر و حکم خلد برین دار و از متعلقات همدان
 و از اولیای محل همدان حضرت حواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضاة
 و حضرت امیر کبیر میر سید بن شهاب الدین محمد و فرزندان و جمعیان میر محمد

عبد الزاق صاحب تفسیر روایات و کتاب صمدیة الامم علیها السلام انما انجا انداز
 فضل او شمر او شیران خالده فضل الیمن و رضی و سید جمال الدین حسن کا
 و تخلص مختصم میر حیدر رفیع میخاشی و میرزا شمس بنجر و ملا علی قزوینی و حاجتم و
 شیخ و ملا حیدر زبیدی و رضامی و فیف و غیره از انکس بر روی کار آمدند
 جز را و مثال از اربابیه جایی نیست بهمن بن اسفندیار است و نیز از القاب
 آمده که چون بای آن شهر ابراهیم رسانید موسی پسر شد چه نام بای شهر
 کوثر بعد از آنکه آبادان شد و بگلبادگان شت و در یافت و عرب شرب
 ساخته جبرادقان خواند و پیشین متدل است و ارتفاعش نیک بجهت
 می آید و نجیب الدین از شجری انجا است که مختصر جایی است و میوه کم میشود اما از
 نیک بجهت می پیوندد از شجری انجا ملا علی نقی گفته است و برورش الفتی
 حال سارده است و بجا فرنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فیه اکثر
 خوب میشود و چون سبزی است که آنرا خلطی نامند و آب گیلین بیاورد و آنکو بشن
 می باشد و از شجری انجا زلالی صاحب میوه و آیز است تابعی و طاعتی و سرود
 و شوقی و شاه مراد و نامی و تعنی است شخصی از آقا حسین خان کازرسید
 که شنیدم و در شهر خراسان جنگلی را صاحب میگونیید جواب داد و بی صاحب و
 مان ولایتی است در زمان سابق از مشروبات قم بوده و حال جانی بسیار است
 زمین و آبی خوب دارد و نخود و نیک بجهت می پیوندد سید جمال الدین
 شجری انجا است و شجری ولایتی است که طراش کوستان است و از هر طرف

لارون الرشید شهر بطالع بنده بنا نهاده الحقی شیرینی و پاکیزگی آتش در تمام
 ایران شهری نیست و متوطنان اینجا اکثری بجنعتی و شغلی مشغولی دارند و
 شعربانی را بحال رسانیده اند در هفته سه روز صرف بیرون و هجت نموده بدستور
 موم کشمیر باغبانان بقدم نشاط می سپند سالی دو نوبت سیر و جماعی متشخص
 دارند و اول در اوایل ربیع متوطنان اینجا سیر و بر بادا علی و ادنی از شهر را بدقت
 یکجا بر کنار سبز و صحرا خیمه اقامت بر پا کنند و با هم صحبت می دارند فرد
 و فصل گل ز خانه نشینی چه فایده نه زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده دیگر سیر
 گل و رفین است و رفین چشمه است عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه سیاحان
 جهان مثل آنچه که ترشان داده اند و اگر زراعت و باغات کاشان برین
 دیگر آنچه قابل تعریف است چنان بر و قد و لاله خدا آتش است که بهر گامی و لاری
 و در هر قدمی صنیعی ملاحظه می افتد نظم همه نورشیده و بیان به جیدان همه
 زین کمر سیمین سرنیان نه توان جان داد اگر ز نیست در دست نه بی یک
 بوستان نازنینان نه و از قسم میوه و فواکه آنچه در نهستان آتش میوه است و هیچ
 شهری نیست و خربوزه نوعی انگاه می دارد که اگر بعد نوروز هزاره من احتیاج
 افتد شخص احدی مان می نماید و آنقدر از خشت عقرب قتاله در نهستان
 است که لفظ کاشان و عقرب در حساب جل را برست و عجب آنکه بر غیر حضرت
 نیستند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بسیار بر خاند حضرت عزالدین
 محمود صاحب ترجمه حواری و شرح قصیده نایب فارصید و شیخ کمال الدین

نیز از صفه‌بان بوده و والدین کاتب و لایق بن سعد و صعلکی و ابو عبد الرحمن
 نافع که یکی از قاضی سبته و ابو بکر بن داود و قاضی و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
 محمد و ابو عمر موسی از علما ربانی آن ملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر و علما
 نیز از نجاست و از شعرا محمد صفرو و جمال الدین عبد الرزاق و کثیر کمال الدین
 اسمعیل و رفیع الدین مسعود و لبنانی و فرید احوال و شیخ اوحدی صاجم و شمس
 الدین و حمزه صفه‌بانی و قاضی نوری و صاعدی و صلا و جزنی و ضمیمی و صبر
 و شکیبی و باباطالب و صفیا و غیاث و ملا و غاو و خلی و حسن و ابو علی و وفا
 کور و امیر مانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بنلی و غیره و ولایتی است
 نزه و باطرات است مشتمل بر بی رویان و اشجار فراوان قریب سی پاره
 ده دارد و شیخ نور الدین عبد الصمد از میردان نجیب الدین علی بن برخش از آن ملک
 زواره نیز سی پاره ده دارد و زواره برادر مستمزال همت بر بنای آن گماشته
 اروستان و ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون پیشش گیت از فاعل
 خوب بحصول نمی پیوند و اما فاعلش نیک پیش و خصوصاً آنکه هر قدر صفت
 کنند گنجایش دارد و حمد الله مستوفی در زینت القلوب می آرد که بهمین بن است
 اشخانه در آنجا ساخته بود که مردم از اطراف و کناف عالم آمده بزیارت آن
 قیام نمودند و مولانا محمد نال و قاضی و غباری از آنجا است که کاشان است
 است تراز رخسار شاهان و پیرایه تراز زلف محبوبان عکرات پاکیزه و سوار
 مصفا و اردو کاشان از شهرهای جدید است مزبذخه خاتون بنت جعفر مشکو

الحارث بن شیح ابو نیرید و شیخ ابو الحسن خرقانی است قدس الله سرهما الا قدس که بان بسیار
بلاد جهان بنیر فضل رحمان دارد و امثال در جور و بطام شمشیر است در اینجا چشمه است
که هرگاه که حیض در آن افکنند یا بپیرا شود و بعضی در وقت خرمی که بی نیکیا کنند و هر که
از آن آب خورد و شکمش گدازد و چشمه را با و خوانی گویند و از نیکیان امغان شیخ ابو جعفر
رحمه الله علیه از شهر منوچهری طایح سلطان محمود غزنوی است که هم اندر بنای طایح
و ضمیر منوچهری و هم پوشین نامند که تا حال آنچه خاصه تحریر بر طبق تسطیر جاوه و او تعلق بخبر ساله
مگر چند شهرانه و اورا نه و غیره که درین قلم باین بهمت و افشده بعد ازین هر چه بقلم
تعلق ببارق عجم خواهد داشت صفهان از بلاد مخطم جهانست و اگر بعضی حکما را
بحسب طول و عرض از اقلیم ششم کرده اند و بواسطین مال بگری است آلم ضح است که
داخل قلم چهارم است و درینا می اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصفهان بن فلوج بن لوطی بن لمان بن یافث اثر انبار کرده و برخی از اینیه اصهبان
بن سام بن نوح میب دانند و جمعی برین اند که اصهبان لفظ مرست از صب که بمعنی شهر
و مان بدین سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده با و مرست گفته اند که اصهبان
نام تمام گسوست در عجاایب البلدان آورده که این شهر را و قدیم بود و بنو اند و با بحث
آنکه چون بنی اسرائیل از سخت نصر که بنحند پاره از خاک بت المقدس ابر گرفته گرد عالم
میگروید و چون خاک صفهان را موافق خاک بت المقدس یافتند در اینجا شهر بنا کرده
موسوم به بودیه گردانیدند و صاحب آباد البلدان آورده که آن شهر را سکند زنا کرده اما هیچ
هیست و در زنت اقلوب مسطوب است که اصفهان بنده چهار پاویه بود که عبارت از

او در قلعه الموت باز خروج کرد چون متولان تار و تفت شدند لشکر پیروی فرستاده
 او را با خاک برابر ساختند تا قریب طبرستان بحال اختصار دو و بعد از وی از اهل انفرقه
 مدعی امامت نامند و قلعه الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهر سال ۲۶۱ و دو صد و چهل
 و شش حادث کرده بود الموت در اصل لغت آن موت یعنی آسایش غنای اتفاقاً
 آنکه حروف آن بحساب جل موافق سال استیلای حسن صباح بود و الله اعلم در
 طبرستان چشمه است بالای کوهی که اگر با یک بروی زنند بایست چون مردم پیا
 شوند روان گردد و اگر صد بار چنین کنند لعل در تارخ قوام الملکی مسطور است که
 روزی در طبرستان چنبری پوزن رمان از آسمان بقیاد که سنگ بود نه
 و از شعری قستان رود بار تراز که بر کیش حسن صباح بود باینجه تزاری متخلص شده
 و کوشکی و ابن حسام و صفی و ولی و شبیه یاض و خدیو است بسطام قریب
 بدمغان شهر است مختصر و از خواص شهر است که کسی در اینجا عاشق نشود و اگر
 عاشقی در اینجا رسد عشقش نایل شود و در آن ملک در چشم نبود و مرغ آنجا بایست
 نخورد و خود در آنجا بوی نهد و لیکن این شهر همیشه بوی خوش مشام میدهد و در آن
 آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر را بیکند و چون بسطام از جای بابا ام
 و آن مرغ از بایست که از غایت لطافت شک جان و بوفور فیض و جوانی و وضه
 رضوان است و در یکی از مضامین ایرام چایی است که اگر ناپاکی در آن اندازند باعث
 باد و طوفان گردد و مادام که آزار بر نیارند تخفیف نشود و اینجه قطره آب وضوی است
 که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه پتیر و خوشتر مسکن و مولد حضرت ساطعا

العاشرین شیخ ابو یزید و شیخ ابو الحسن خرقانی است قدس الله سرهما الا قدس که بان بر سایر
بلاد جهان بنمیزد فضل بجان دارد و انحال در جور و بطامش است در انجا چشمه است
که هرگاه که حیض در آن افتند باو پیدا شود و بعضی در وقت خرمی که بی انبار کنند و هر که
از آن آب بخورد شکمش خفنگ گردد و چشمه را با دو خوانی گویند و از این کار ان امعان شیخ ابو جعفر
رحمه الله علیه از شهر منوچهری مداح سلطان محمود غازیست که در آنجا چشمه را با دو خوانی
و ضمیر منوچهری می نامند که تا حال آنچه خاصه تحریر بر طبق تسطیر جاریه و از تعلق بنما سازد
اگر چه چشمه را با دو خوانه و غیره که درین اقلیم باین سمت واقعه بعد ازین بر وجهی قایلند
تعلق ببارق عجم خواهد داشت صفتها از بلاد معتظم جهانست و اگر چه بعضی حکما آنرا
بحسب طعل و عرض از اقلیم شمرده اند و بواسطین مال گبری است آلم ضح است که
در خل اقلیم چهارم است و در بنامی اصفهان تفاوت بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصهبان بن فلور بن لوطی بن لیمان بن یافث از انبار کرده و برخی از اغنیه اصهبان
بن سام بن نوح میب دانند و جمعی برین اند که اصهبان لفظ مرست از اصب که بمعنی شتر
هوان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده با و مرست گفته اند که اصهبان
تمام تمام است در عیایب البلدان آورده که این شهر را و قدیم یهودیه خوانند و باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بنجت نصر که بنجت پاره گان خاک بیت المقدس را برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در انجا شهر بنا کرده
موسوم یهودیه گردانیدند و صاحب آباد البلدان آورده که آن شهر را سکندریا کرده اما صحیح
میست و در زنت اقلوب مسطور است که اصهبان بنده چهارم یهودیه بود که عمارت آن

او در قلعه الموت باز خروج کرد چون متولیان تار و قف شدند لشکر پیروی فرستاده
 او را با خاک برابر ساختند تا قریب طبرستان بحال آختابمرد و بعد از وی کسی از اهل انفرقه
 مدعی امامت ننماد و قلعه الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهر ۴۶۶ که دو صد و چهل
 و شش اجزای آن بود الموت در اصل لغت آن موت یعنی آسپانه عقاب اتفاقاً
 آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود و الله اعلم در
 طبرستان چشمه است بالای کوهی که اگر بانگ بروی زنند بایستد چون مردم پیا
 شوند روان گردد و اگر صد بار چنین کنند لعن الله و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
 روزی در طبرستان چیزی بوزن رمان از آسمان بتقیاد که نه سنگ بود نه آهن
 و از شعری هستان رود بار ترا که برکش حسن صباح بود باینجه تراری تخلص داشت
 و کوشکی و ابن حسام و آصفی و ولی و شبت بیاض و خدیو می است بسطام قریب
 بدماغان شهر است مختصر و از خواص شهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
 عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آنجا که در چشم نبود و مرغ آنجا بجا است
 نخور و وعود در آنجا بوی ندهد و لیکن این شهر همیشه بوی خوش مشام میدهد و
 آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر را بینکند و چون بسطام از جاهای بابا
 و آن مرغ از است که از غایت لطافت شک جان و بوفور فیض و هوای غیرت و
 رضول است و در یکی از مضامینش ایرام چایی است که اگر ناپاکی در آن اندازند با
 باد و طوفان گردد و مادام که آرا بر نیارند تخفیف نشود و اینجه قطره آب و ضوی
 که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت
 کنیه از حضرت

نروید همچنین روز هفتم در رمضان در شصت و پنجم و پنجاه و پنجم در پامی قلعه الموت
 مروم را جمع کردند و منبر نهاد و چهار غلام سرخ نورد و سبزه و سفید بر چهار رکن منبر افراشت
 و خطبه خواند که من امام تکلیف از شما ساو ط کرده ام و امر شریک از ظاهر مرفوع گردانید
 این دو روز زمان قیامت است ظاهر را اعتبار می نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مرو
 تکب از نوع ملاهی شد قوش ابو متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و آن
 حسن تا چهار سال حکومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن اچهل و شش سال پسر
 روش بود و از حسن صباح تا این وقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها که
 بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریق جد و پدر
 تبرک کرده از جافه شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود و بدار اختلافه باز نمود و علما و
 صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را
 حج خانه کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در پی از دیه های رده و بار مسجد و حجامی بنا
 کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید بعد از ده سال و نیم در رمضان سال
 شصت و هجده در گذشت اما پسر او علاء الدین بر خلاف تشدید موافق اسلام
 خود می شد و پسر رکن الدین خورشاه نیز بر روش ملایمه بود چون ملاکو خان
 در شصت و پنجاه و سه موافق اوستی سل بر این درآمد و از کنار آب جیحون بقضا
 بلور آمد و پسر رکن الدین خورشاه را بعد تحسن و محاصره گرفته و می کشت
 بقتل سپید و بقیه ملاک و اسماعیلیه او را شصت و پنجاه و چهار سال تا سال و نوبت
 گردانید و در کارستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

در آباد و پسر صغیر در مجلس انداخت هر کس در زندان جان دادند و صبح
 یون و شمسین تعلی و معتقد را بر بوده با یکی از زنان ترار ساخته یک طفل از این است
 آمده گفت این پسر تراست و بنام او دعوت آغاز کرد و مادی نام نهاد و در شب
 ۲۸۱ چاه شد و در سه طبقه آفت و دیگر قلاع طبرستان و قشاور و دبار دست یافت
 و اهل آنجا را قبول او فرستاده دعوت او را پذیرفته و چون سلاطین و بزرگان
 او در گذشت کارها و فروغ تمام گرفت و طریق زهد و انزوا سلوک می داشت و تپشها
 میبرد و معانی اصول و فروع محکم را تا ویلات میکرد و سی و پنج سال بگذشت
 گذرانید و چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در سن پانصد و شاد در گذشت و در ایام
 بسیاری از عظمای اهل کاشان که از ایشان الهام و تشیع او انکار داشتند بر خمداد و این
 و چون مادی که او را پسر تراست مستعصر با عیسی قاری داد و هنوز طفل بود و کیا نام شخصی
 خلیفه خود ساخت و عظیم مادی وصیت کرد و زنی این مادی را شبق نامید و خود خلیفه
 کرد و زواجین کیا را طلبید و کرد و زنی که بزرگ آنها جمع محراب شرعی برای امام حلال
 اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند و زواجین کیا بار داشت و پسری آورد حسن نام و در
 اثنا مادی مرده بود و نیمه ظهر از آن است و علی الاطلاق حسن خود را پس کرد
 قلر داد و دعای امامت نهاد و خیلی خوش نما و ره و شاعر و حاذق جواب و خطبه
 میخواند و زنی در خطبه گفت که امام را میرسد هر چه خواهد و زنی تکالیف شرعی
 نماید مرا امر الهی از غیب رسیده که از شما تکالیف شرعی ساقط شود و محرمات را
 حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید و بی شک با هم تقابل و تنازع کنید و از حکم امام

و پدر او در بصره فائزانی بود و نامش به عراق گویند که او از نسل عبد بن میمون قلاح
 منافضی اموی است و اعتقاد مهدیه که انهم فرقه است از اهل شیخ نشینت که محمد
 بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بروی خروجر و
 کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کند که علی راس ثقیفیه یطالع
 من مغرب و مراد از شمس مهدی و از مغرب ملک مغرب از دجال حدیث از منقیر
 ایشانست تاویل مذکور هم از منقیر ایشان و حاکم که یکی از سلطانین ساجیست
 حکم داده بود که هر جا نام او شود سبج کند و میگفت که حق تعالی باین کلام میکند
 و باین اذعاگاه گاه بر کوه طبر میرفت و دعوی علم غیب نیز میکرد و از حکمای بنوا
 معتقد تصانیف حکیم ابنا و قلنس هری بسیار بود و دولت انجمنه سپرده بود
 عاصیه ملکوت مصر دست صلاح الدین یوسف افتاد و جمله شوقات عاصیه را
 عصای او بود و اگر بخت زمره و صد هزار جلد کتب نفیس مرقلا و چون مستضی سمعی که پادشاه
 هشتم است از آن فرقه پس بزرگ خود را ترانامه و لیله گردانید و بعد از چند گاه از او
 رنجیده پس در ماه محرم مستعلی با قایم مقام ساخت بنابران بعد از آن او را سمعی و وفور
 زمره بنابر اصل مذکور که نصیر اول اعتبار دارد و با امانت تر از قایل شدند و آنرا
 نیز کردند و زمره بخلاف مستعلی بر طبق وصیت تنصیر اتفاق کردند و حسن بن صباح
 بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد و امانت تر از او که و لیله اول
 بود داشته و پدر حسن صباح مینی است از انجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم به آید
 بود و حسن در رمی تولد یافته و از انجا به مصر شتافت و چون مستعلی پادشاه شد برادر خود

باز کنند خون در میان می آید احوال موضع بخار سادات موسوم به ستم و جمعی از مجاوران
 در آنجا میباشند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و آنگاه علم بجای آن
 شخصی نماند که فرقه ملاحده که اعلییه و طبقات اول و طبقات اول اعیلیان مغرب و آنها
 چهار روز و نصف بودند و در آن تسلیط آنها در مغرب بین و افریقیه و مصر و صدهشت
 و هشت سال بوده و چون در میان آن تسلیط فریق و قبایل بسیار است و مبارزه
 نیز یک فرقه است که قبایل با است اعلییه میباشند و در میان آنها فرود
 بسیار است از آنجا که فریق که حجاز و بلاد سود را برده بودند و بر قبیله صحاب که از
 از چاه خشک شده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح را بی در بدن غصری آئینه و
 و علما و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاود و قایل تیناغر
 میباشند اول اعیلیان مغرب محمد الملقب به محمد بن عبد الله است و او نیمه
 خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را بانیطریقی میرسانید که
 موسی بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوی
 امامت نمود در سنه ۲۹۹ و صلوات و نو و نه هجری در مغرب خروج کرد و بر ملکیت افریقا
 در سنه ۳۰۰ صید مستولی شد اما علمای نسب بن دعوی او را کذب نموده اند گفته
 که اسماعیل بن جعفر قبل از پذیر خود و وفات یا سوای محمد و اولاد نگذاشت و این محمد
 بن داود اول فرد و ابو نصر بخارا که مقتدری به پادشاهان است به ستود دیگر علما
 نسب آن همچنین آورده و سایر شیوه متقدمین بنکر نسب او بیند و علمای نسب
 در حقیقت کار او اختلاف است نسب مغرب گویند که از اولاد عبد الله بن سالم ابصر است

ولایتی است مشهور اقسام میوه از خرپونه و انگور و انار و شمشاد و زردآلو و آلو و توت و در آنجا
 اجل می آید انگور حسینی از آن ملک می رسد که در بافتن و پختن بسیار در نظر است مگر در بهار
 تخمه بدیگر ولایت می رسد و در فصل بهار هر سه در قریب با فاصله یکدیگر می رسد که
 از پوست آنها قهیش بجبهول می پیچند و در قون بره که گوشت زنده و تر از و نهاده
 بوزن می فروشد و از استخوان خرما نوعی می رسد و پروار بسیارند که زیاده از آن تصدیر می شود
 کرد و از این نوع خمد و صیات بسیار دارد و لاجیرنی از آنجا است همستان ولایتی است
 وسیع و مردم کافی بارت و صاحب فراست از آنجا بسیار بر خاسته اند و اکثر آن
 و حساب دانند اکثر آنها باغهای حسن جبار محمد و زید و گشته اند چنانچه از آنجا
 طول و عرض آن ولایت چهارصد و چهارصد فرسنگ گرفته اند و مضافی آنش یک
 است که یکی از آن طیس سینا است و دیگری بر جند است که مضافی آنجا شهباز و دیگر
 دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر با نام است و مزارع فیض آن
 حضرت ابوذر خفادی رضی الله عنه و عن کلال صحابه و در بیرون شهر و باسن که
 واقعست و در هفت یک و در چهار و یکبار آید بطواف آنرا رفته و آن را زیارت
 به بابان می رسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخجست کوهیت و غار و آن که یکبار
 آن زیاده و در قیگاه غار حصه است که در زمان سلف حاکم از سادات را با کمال
 مقاومت داده و در حین هزیمت در این غار مخفی شده اند و از آن زمان تا حال به این نوع
 مانده اند و اصلا از بوسید و ریختن آن ایشان مفهوم نمی شود و چنانکه بعضی نشسته و بعضی
 خوابیده اند و یکی از آنها زخمی بر دارد و در هرگاه دستا چه که بر آن زخم می اندازد گمند

در زمان سابق داخل بهیق بوده اکنون بسیر خود ولایت
 بحسب اشجار و ثمار و انهار و باغات جنت آثار بسیاری از شهر و دیار ترجیح داده
 همواره مردم نیک از اینجا خاسته اند مثل شیخ محمودی و شیخ سعد الدین محمودی و
 امام الحرمین ابوالعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم و از خواجگان شمس الدین
 محمد صاحب دیوان جنوشتان از جامای نیک خراسانت بلا کو خان بجهت
 در صدد آبادانی آن گردیده بنیره اش ارغوان خان نیز بر آن عمارت افزود و در شهر
 القلوب آمده که جنوشتان مادر زمان باستان است و میخوانده اند آب و هوایش در
 غایت درستی و راستی و سنگاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک سهل می رسد
 و از بزرگان آن سرزمین نجم الدین ابوالبرکات است و زین الدین صاعد و جلای
 محمد که رویت دلوئی نیز از اینجا است **تشریف بانواع فواکه و اصناف محصولات**
است شهرت آن از پیشین بهین است و سفید است از مضافات یکی از قدماست که آنرا
 بیسی آن بنام است و دیگر کا شمرست که در زمان سلف مروی در اینجا بوده که در
 وقت طلوع و غروب آفتاب ششصد و یک فرسنگ سایه می افتد و حدیث است که در زمانه اعدا
 آورده که آن سرور آجا است حکیم نشانی به همسان کتاب آورده که در کا شمر بزرگزار
 بود و نه چوخته از شعاع آخام و لانا طوسی و میرزا قاسم و مولانا عابد است
 چنانچه که بعضی بگویند آباد اعتبار کرده اند از این گویین گویند
 و قاسم غله و میوه در آنجا خوب میشود و در یکی از مضافاتش کا شمرست
 که اول تا آخر چهار فرسنگ است و جاهه نخستین آن به قندهار است و

بمیدان دیو- نمیداشتند یافته و شب سبز و نیز از روز وصال و لیلان آنجا حاکم
 میکنند چه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره
 روز مردم سبز و چون شب ایشان میخواهم و این از لطیف طبع ایشان است که در ضمن
 بدی نکته بدین لطیفی و الواجبین بیان فرموده اند و هوای سبز و از نهایت خوب
 و اکثر اوقات سبز و گل و ریاحین در باغات آنجا که بهم میرسد و مردم آنجا بسیار
 طرقات و نیز در شش میباشند لیکن تعصب و تعصب با قصبی الخالت میرسانند و باندل و
 در مذہب سبوت بسفک و ما و تخریب بنیان ربانی که عبادت از بیثباتی و بیثباتی است
 است بنمایند قطعه خوابی بهر دو عالم اگر من از بلایه بر هیچ فریده ستم بار و اما
 آخرت هر یکی چو تو در فتنه نشین شرم پدار از کرم آید گاه ای شیخ الدین
 طغرائی و پس از این سخن و امیر شاهی و افسح از اندام پادشاهان و امیران و امیران
 و رعایت و رعایت و رعایت چه در تمام خراسان و دوسه کار است یکی اسفین و دیگر
 قاین و اسفین بجای و هوا و دیگر صفتهای بجان بر قاین دارد و فو اکش و زرقا
 خوبی بحصول نمی بند و خصوصاً مردی است که آنرا از مخان گویان بدگر شمشیر
 و در کان میزند و در اصل شمشیر پادشاهی و در سال عجیب التمثال بسیار که فایده
 سالخوردی و عجوف و میان تهی گردیده اند چنین شمشیر که در زمان نوشیروان
 انباران شانیده اند و هزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ غیا
 الامای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سره هم در آن شمشیران
 شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ غزالدین یو چنین آثار

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند
و معجون آن مقاوم سموم است احتمال آن موجب مزید و شناسایی و اگر فیروزه نگینی
گفتند بر انصوت ننی گیسوار و کودکی او را در کنا نقش سازند و آن نگین ابر نقره
نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که ببا
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین السغیرنی در تاریخ
مبارکشاهی آورده که وقتی جمعی خلای عباسی ریواجی برده بودند که بوزن هفت
من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاستند مثل حضرت شیخ ابو جعفر عابد
و ابو عثمان جیری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی
و احمد حرب و ابو محمد ترش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو حسین بن محمد السلمی
و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقی و حضرت شیخ فریدالدین عطار و امام الایممه
یحیی و محمد بن احمد و محمد بن عبد الله و امام سلم و جوهری و شیخ اسحق باهنویه و ابو
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الایممه رضی الدین و میر مغری و
سید صدر الدین صاحب بن خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و
شاه قور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جمال الدین طبیب و مولانا الطف الله و شیخ
دقبیری و میر حسین متاملی و خواجه حسین بنامی و محمد مومن و میر شریف و قوی و نظیر
و میر صفی و نوری و اهل واکتی و غیره اند سبزه و از کثرت باغات و اسواق
و عمارات جانی نزه و باطروت است و میدان سبز و از نهایت بافست و حضرت
و آتش و پیکار رستم و سپهر و سرب و اردو است و ده الحال نمودن در عین

منصور و سلطان علی و مولانا عسب الدین و ملا نامی و محمد میک صالکی و ملا غزالی و
 شیخ رباعی و شجاعی و آقاسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و عمری و قسنی و چلبی و آ
 وادری و قدسی و شیدا و غیره اندک شاپور از شهرهای مشهور خراسان
 کیفیت بنای شهر اختلاف است بعضی ابنیه طهورت میدانها را ساخته است
 که بزرگوار شاپورین اردشیر شهر را که مابین کرمان و سیستان بساخت و شاپور
 بیکم غمت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن و
 غمت کرده شاپور بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بمرور ایام
 نیشاپور قرار گرفت و نه زبان فارس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که شاپور
 ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنه سابقه آنرا متنا
 البلاء و میگفته اند چه بسبب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان
 جایی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلد و شهر است که سبب
 زلزله خراب گردیده و در بالافتنه و پنج بواسطه استیلائی قوم غران فزونی
 عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم هجوم جنگیز
 خانه آن ستموم کلفت و کبابی محنت نوعی بد آن ولایت و زبده که تا حال
 آنجا برافت و شمال عاقبت بر شام کمان آئرز و بوم رسیده گویند
 دو اژده روز شاکر گشته گان آن شهر کردند هفت کک و چهل و هفت هزار
 کس عجایب آمده و چون ضرورت بر چراغان گذرد به نور کند
 چراغها بدی از آنها پس نیشاپور یکی کان فیروزه است گویند با خود

ای طلاست قنادیل زرین و آویزه و گوهرهای طلا و مرقع نقائیس روزین آنقدر افتاده است که
 لایقانی است مدعی طبع آن امام تمام عالمی وظیفه خود و راتبه دار است و از شوگر آن و اجزا
 هر کس بنام می آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خبری و برکتی نمایان می یابد بلا خطاین
 سودمند بدارد و دانش و مایه داران دکان بخش ازین عمل مستقیم و منفعت دیگر دارند و هدایا
 نذیر و روز بروز بدگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحان میگردود و در مشهد کثرت است
 و دکانین و وقف مشهد رضویانند حاصل آنها در خانه امام عالی مقام جمع میشود چنانکه تعداد
 دفینه و خزینه از کروم گشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بآلئام بکفره شیعه مایلند
 و سنی در اینجا چون ابوبکر در سبزه و اعرام الوجود است اما در زمان سابقه بسیار زیگهان
 و علمای است از آنسازین بر خاسته اند و در جوار شهر مراد حضرت شیخ علی آقا که هر کس
 در اینجا بگویند دروغ خورد و البته پاک گردد و قبر طلاس الفقرا ابو نصر سلج است که چون وفات
 بود که هر خانه مسلمان که از پیش قبرین بگذرد و منقور شود بکلم این اشارت بل ماوس کمال
 اعتقاد و انقیاد و جانه با محمی پیش قبری آرند مانی بدارند نگاه بردارند و مشهد مقدس
 منقسم به دوازده بلوک است که یکی از آنجمله بلوک جابر غت و در خوان دره که بجای اظفار
 شکر حق تمام خاسته است از ضایع بلوک و دیگری بلوک اخلا و بدست و آتشداران نیز از جا
 آنقدر است و بنده طرق و بندگیان هم از جای معروف است و از بزرگان متقدمین
 آنسازین حجت الاسلام امام محمد غالی و بهادرش شیخ احمد نزاری و احمدین موقوف و
 طوسی است قدس سره و از ضایع مشهور خواجه نظام الملک و از شعری
 بلاغت مشهور و القاب حسن منصور فردوسی و آه سی صاحب گرشاسب نامه و خواجه

مثل آباد و بهمان و خر بر وزن در اینجا مسجدیست از محلات ملک کان نمکان و مشط
 آن مسجد در سنگ کده اند که هنگام بر سر وقت کوفتن خر من صاعقه و برق در عید پیا
 و برقی باریدن آید از آنها که نهضت و جفت گا که خر من میگویند از شدت سرما و برف مرد
 و روز دیگر حرات بنوعی غلبه کرد که همه آن گاو ان مرد متعفن گشته و دیگری از توان
 آن نسبت که شام سازی چون شجان که لقبش این کن آلین محمود بوده و مرید خوا
 مود و وحشتی اند قدس سره تازانجا خاسته و سلاطین آن منطقه که متون تواریخ بزرگ
 آنها مشحون اند نیز از آن مین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از آن مکان اند
 هم مقامیست بانام و خر بوزه بابا شیخی در اینجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر بکنند
 کمتر کرده باشند و یکی از کوه های آنچشمه است که در تاپستان مدام بخ می بندد و
 زمستان آتش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آن مکان قطب رفان حضرت
 شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبدالرحمن می است قدس سره تالی
 اسرار که قریف و تو جیب این مرد بزرگوار کاشتنی وسط النهار در آن روز
 در شمس است و از بیان شیخی و از شترانی انجا پور به او عبد القدر باقی و دوتی و ریاض
 و ظهوری است مشهور مرقده شمس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طریف بنی اوص
 و این ولایت دراز منته سابقه بطوس شهر داشته و باعث آبادانی و بی طوری این
 نود بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقده منوره مشهور حضرت علی ابن
 موسی که رضی الله عنه و در اینجا مطاف طواف نام است بسیار در زادگاه
 بهر علل و بنیامی یافته اند و همچنین اکثر شاهان و امیر و و گبند ضار فیض آثار خشت

مای بزرگ در انخوض نظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجت
چون در انخوض نگردد اگر آن مای را بنشیند حاجتش روا گردد و الا فلا اکنون آن
بغا خواجه عباس مشهور است پیوسته بر سیم سیر مردم در انجا میر و ندولیا و علما بسیار
هست نشو و نمایافته اند از جمله آنها حضرت اسماعیل عبداللہ بن ابی منصور محمد الانصاری
و محمد چرخ گریو شیخ عمود خواجه گنج حشتی مثل خواجه احمد بن ذال و ابوالولید احمد و ابوعبد
نحار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابوبکر ازرق و محمد بن ابوبکر امامی و سعید و رکن
صاین و مولانا حسن و ملا نائی و میر سیم سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد فار
و میروری و خاتمی و مولانا آئی است با خضر تواب و فرار و دلکش و ضیاء خوش
آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بوصول می پیوندد و مضاف
فانش یکی از آباد است که بهر سال دوازده هزار سن انگور دوش آورده میشود و مولانا
زین الدین تائب از نجاست و دیگری شیخ سیف الدین خواف همیشه بنشار
سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تیار نجاست مرقوم است که
شیخ ملا حیدر حسن صباح پیش از ظهور رقیه و نکو سیده و مذہب تائب سندی خود در نجاست
رسیده خواست که از حال کیاست و فرست مردم انجا چیزی معلوم کند و چون بزبان
رسید و در نجاست شکار کم است از کنیزی پرسید که این شکار کم است در جواب گفته که جان
اشجار ناموضع دیگر رسیده بود کی گفته که چهار آقچه دارم میخوانم خیری بخرم که چاه
من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار آقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
سنگینه بخروم آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت

بهنرین اندیشه کشیدن تشریف آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان کاوه است
 که شهرش زیاد از مهر و ماه است و نیز از نوادین است و ظاهر دار السلطنه بر آنست
 که باب هرات رو بستند و آنجا بهر آن که آن گویند پل مالان یعنی است بر آنست
 طاق که از خشت نیمه و یک گنگ ساخته شده است در هیچ یک از نوادین مذکور نیست
 که بابی آن جسر است اما در افوازه که بر است که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده است
 و به خیر آنرا از چرخه زنی و لیسان بیسی بهر شایسته و چون پل مالان زبان تمام
 بقیربان حکایتی بخاطر آمدن و میرسد و گلیست در زمان حکومت عبد
 ظاهر خان بکند و بوسه هرات حاصل میسر می شد که او شد و زنی و از غلی سبکی
 بخیر بان آنگاه که یک شمشیر را به پل مالان می شد که در خراب ساختند و همان
 مسجد بخیر بان شد و در آن وقت که بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه
 مسجد قدیم نشانی نیاقتند از هرات برایشان پوزید و عجبند و او خواهرش و در آن وقت
 بمعنی مردم این وجه تحقیق آن قلمه هرات و مستقر چهار بزرگتر و هرات و
 بپشتند و او ای دادند که ما دستا اینجا تپان مسجد را بهیچ کیفیت که حالا
 دیده ایم و قبل ازین زمین مونسند و شکوه بود و نه مسجد عبد الله و سستان
 است و بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه
 بلکه آنی که در پیچیدگی آن بود است که بی پشت کرد و آن شکافی علی ظاهر
 بهوشند که آنجا پیش پا بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه
 بیکر زبان حوضی که یک در برابر حوضی که آب آنجا می شستند است و در آنجا

از تمام و کار و انسر و اسب و سیاه و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آتش خانه داشته
و در خانقاه و مدرسه چهار گز ساری مروم نشین بوده و در عهد سلطان حسین نیز
اقتدار عمومی داشت که هر روز سوازی بیت خرو و رتخم مانند سیاه و اند و رازیانه
خبازان بر روی ناهامی پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند و اقتدار
کثرت خلایق افروز که کوه و دشت سبب تضایق گرفت از قریه کاشی تا سار
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا او به کینه
فرنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات یکیک اتصال بدست شصت و
هفت شطرت بر پنج دروازه و دو فصل ^{در میان} نشیان هر دو در گز است و یکصد و ^{۱۳۹} اهل
و نه برج دارد و درش را پیچیده اند، سفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر
از در بنگ تا فیروز آباد است و از در ب خوش تا عراق هزار و نهصد و در ^{۱۹۰۰} در ^{۱۹۰۰} در
قدم است و خندق گرد شهر نه بیت گز دارد و در اندرون شهر نایز است
که دو دروازه تا یک چهار سوق یک یاز است که بنام همان دروازه منسوب است ^{الا}
دروازه قجاق که یک چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در این دروازه خوش و
قجاق واقع شده و آن موضع غریب و طریع عجیب ساخته اند و قلعه خدیو را در این ^{سجا}
شمال این بن ستر خلک زده و درون بلعه بغیر از یک آب و گیاهی نیست هر آنچه
باغ و باطین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و خیره و گلستان است از عمارت نفیسه شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان
حسین میزند است که در سیر نخچین ساخته شده است بی شایسته تحلف و غایب تصلف

در آن حال عارت و آبا فانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و محصور می شین و از هر اندازه مردم هند زنجوف تکلیف
بیکاری آن اصرار نمی نشند و در آن اثنا که توبی از نزد مادر سکندر رسید بنیضن که شاه
افتاد که در خراسان به پسرش عیسی و سران آن احوالی بآن امر متفق نمی شوند
باینکه قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین
استدلال نمایم سکندر توبره خاک تریو مادر فرستاد و آن بنگه حکیمه فرمود تا خاک مشک
را و بخانه نیک پهن ساخته و باطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبدا
و بر آن بساط نشاند و در دایه سکندر در بنامی آشپز افاز کرده آنجا فرود فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن نمایند و زمره براه تغییض گرفته عارت آن مناسب دانستند بلکه
آنها را اجازت انصراف داده آنجا که از آن خانة پرده بسته پاک کنانید و بساط
شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجا را باز طلبید و چون روز گذشته در میان
آوردن ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنامی آشپزین شهری مستلزم نام نیک و
و ثواب بسیار است امگاه مادر سکندر نامه پسر نوشت که از آنجا که استدلال کردم
که مالی آن سرزمین منقلب برای و متعارف المراج اند باید که بجات اشتغال نموده باشد
مشورت نکند سکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنامی آن بلن حاضر نموده بر وجه
و نحوه با تمام رسانید و امه سلطنتی هر تار مو اتقیایم و سوائف شهر و عوام محکم
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در میان شاهنیز بیشتر از پیشتر آباد یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک کوه و دوازده خرد دکان داشتند

که در آن نشان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر بهیات طیور است هرگاه
 مخافت ببلع دیگر صفات برجیم بر اکثر بهیات دارد و عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم
 آورده که ابو العباس معمری روایت کرده باشد و خود از خلفه ایلمانی که بزرگان باغیان
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله گشته که بهترین خراسان هرات
 و بفتا و پیغمبر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل با بسناد خود تا
 انس بن مالک ضعیف اند و روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سنجاب و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
 مرویست که از رویحانه و تعالی در خراسان شهر دارد که از هرات خوانند خضر و الیاس
 ذوالقصر من آن بلع را بنا کرده اند و از جناب اقدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
 شیخ ابوالنظر المصطفی نقل است که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بنده را یاد دارم که بجزی عظیم بود و باز دیدم که خشک
 شد و خرابید از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته غمی بنمیدم که چهره
 باین معمری و هم از خضر علیه السلام منقول است که زمین هرات دریای ذخایر بود و
 جایگاه انبوت چادر سوق ببلت گردانی خطرناک بود و هر کشتی که سوار سید غرق
 شدی غرقه ترا نگه حالانیر بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب حاکم
 در آنجا غرقاب ضایع میرو و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات بهر آب بنای نهاد
 بود و بعد از گشتاسب بران عمارت افزوده پس آنان بهمن بن اسفندیار در قعر آن
 سمی نهاده و بعد از آنکه و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر فیهند منضج

پیوسته بر روی می افکند اندام برقی مشهور گشت و او را متعجب نیز میگفتند
 جسمی کثیر و ظریف است ضلالتش بهم شدند و روز بروز کارش بالا گرفت و
 سبب بن ظهیر ابدفع او فرستاد چون کار بر روی تنگ گشت او را در تبع و
 خود را در شربت هر دو و خود در جم نیز انبشت اعضایی و استخوانهای او تحلیل
 نایز موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر ۱۶۶۷ کیصد و شصت و شش
 از خلق افتاد و شمری باد و غیس حنظله از مداحان آل طاهرات استحضار که احوال
 استحضار دارد و در زمان سابق قلعه در آن ناحیه بود و موسوم بجهار مظهر بوده
 این قلعه سنگیست موقوفه استوار که قلعه بالایی آنست و درون و بیرون قلعه زمین
 که هر جای آنرا یک گره حفرت کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه قصبه برون
 و صاحب تاسیخ مبارکشای آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل اودگان نمرز بود
 چندگاه چنیده دارد و برانه های انحصار ساکن گشته کلاغی را رسانیده بود که کلنگ
 شکار میکرد و شنیده اند که آب و این گرفته و بعد از آن کتاب آورده که یکی از یادگاران
 اول است که در قلعه و سده فرسخ و هشتاد و کار نیز در آن بلوک جاریست که هیچ کدام
 سیاب کلم ندارد و بعضی قناتش خیانت که از بسیلای آب آن کاری نمیتوان
 اگر چاهی بنده شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار
 رخ از انبیه قدیم است و پیشانی آنرا سیاب بخت بر آب وانی نگاشته باطلی و
 و مضامین نیز است که در بالا میروند و کوی درجه از آن در بالا و قمت

که شهرش از صهاوشال گریه برده در نواحی آن ولایت سر تقوق بقعه قلعه سنا و قومه قبیله
 برافراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و
 از چهار طرف تا پایی حصار سنگ خارا است و دیگر از زمین انمواضع بلیاق ماه خات
 دایم تخت ملک است که از مراتع لطیف و مراتع لطیف آن ناحیت است و همچنین بلیاق
 میشی که فصل بهار لاله میشو که گلشن گرد و تنه قباله آن تیره سینا و دیده نور
 انجم از نظره آن خیر می ماند و چهار سقا این نظر رسید که با و غیس قریب به رشت
 دارد و ملو از شمار و انهار که هر کشتی لشکری را بهیچ و کاه و محل گسترانیدن خیمه و
 خرگاه و فاکند و صاحب به غشب که ذکرش در این بنو اوه مشهور است از موضعی است که
 نام این اعمال با و غیس و نام او حکم بن بهلم بوده و چندگاه در دیوان ابوسعید مروی
 با مرخیزی اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماورالنهر
 خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود
 اعتقاد آن سرلشکر ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرد و ما جرم خود
 مایه گشت و ابلیس نایب مخالفت مردود شد و همچنین بصواب انبیاء و اولیا و حکماء و حکام
 شمشیر میگرد و تا نوبت ابوسعید رسید حال آن کیفیت بمن نقل شده و امر به پیش سپرد
 خود میکرد چون دقین سحر و سیمایی بنما بود عوام کالاف نام فرقه ببلاد ماورالنهر
 شتافت و از چاه غشب شکل ماه صورتی مدور و منوره که آذانه فرسنگ پر بود و
 بیرون آمد و که بر روی همامی است و اصل آن ماه سیلاب بوده و چون در یکی
 از مبارک زخمی قبیله بر روی ماورسیده بود و نمیدانید که این منظر و ناخوش صورت بود

از مضامین غرضیه است که سالی یکبار بدانجا میروند و در شریک کی تیری علامتی است به جای
 انچه می اندازند چون روز میشود و میروند تیرهای خود را می بایند اگر مقصود حاصل
 خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسبند اگر مراد حاصل نشود
 شمشیری بر سر پیکان چسبیده نباشد و نیز غرضیه است که کیمش است بیانش
 و او مشابه موش است و آنش و آنسوز و بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست
 پوستینی سازند چون چرکین و شوخ گین گردد و در آنش افکند از آن آله میشود و از قلم
 میسجند یا که بر جبال رفیع و قلع است قلعه چار بوده که بتانت و حصانت آن تیر
 جانشان نداده اند و تیر مخ مبارک شاهای آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبیا
 و علیه السلام هیچ صاحب سیرری بر فتح آنحصار قادر نگشته بهمانکه راهی دارد چون
 دل دست بخیلان تنگ و چون گمرازان باریک و وسعت ساحت و رفعت
 شان او چون عرصه مید و همت آزادگان و وسع و رفیع و غرور و مایه غرور
 و خراسان و افشده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکش خوب میشود پیشتر و لایق
 گوشت است و حضرت سید حسین بن حسین صاحب او المسافرین و برشته الارواح
 و غیره از میدان حضرت شیخ الشیخ السمرودی قدس سرها از آنجا بوده و در هر
 آسوده بلاد عیس و لایق است و وسیع و عرضی مثل آبهای فطوان و مزارع
 بی پایان که از آنجمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی بسیار
 درختان مخصوص پسته که از آنجا جمیع ایران و توران و هندستان میروند و در آنجا
 ابو الغازی سلطان حسین میرزا بجایت معهود بوده و چند سرکار داشته و قلمرو

دیگری تیرین نغمه نماند چون پنهان احوال بیت و تاجکم قریب جوار بعد از کشمیر و سنه
 شد احوال بخاندان قلمطریق اندیشه نرسان معطوف داشته آید غریبان و بایست
 مشهور و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناممکن بسیار دارد و سبب و امر و در
 دیار نیک میشود و مردمانش سخت جان و کوه و درشت خوی باشند عبد الوہاب
 جلی از نجابت عتور در قدیم الا یام عظیم معمر و آیدان بوده علامات رفیع و تصویق
 بدیع و قلع منیع بسیار داشته برگزینا مبدعی و بد اعتقادی پیداننده و اهل آید
 در زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجه شریف اسلام
 مشرف شده از دواکمال ایشان از اولاد ضحاک نبور بوده مشهور حکومت و حکمت و باطن
 شریف است و غالب کرده نازبان بهرام شاه غزنوی آن مشهور سعادت مسطور است
 ایشان بوده و در زمان شهادت نشان تسلط بنی امیه و اکثر بلاد اسلام بر سر مبارک
 حق خاندان طیبین و طاهرین و یحییان نالایق میگفتند اندام مردم غور که بدان
 نشده اند و در شان بر چهره خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشتند و دست سلطان
 بنی امیه از انکار گویا بود و از جای غور چشمه است که آن را چشمه بانگ ناز و یخچو
 و آب آن مستباده است هرگاه کسی از آن کویر آب آن چشمه روان شود و نزدیک از آب
 چون بانگ ناز تمام شود آب از آن است و ایضا مسجد براج از بقاع شریفه اندام است و
 در عمارت آن از بیرون مسجد هر طرف دست مردم بایم میرسد و از دون نیز گرا و
 ظاهر میشود و حال آنکه مسجد از بن بیرون مقناولیت و سفونهای آن را بچند انکسار
 پنجاه عدد یکی که زیاد می آید تا غایت عدد آنها شخص نشده و در یکی از ضلعها

خایست مردایت گفت درین شهر در انحصاری خدای زین سنگ تیره بر
 تروی از خوب نصیب کرده بود و در ان شهر همیشه بدین آن میرفتند و کیفیت
 و خشن تعب میکردن یعنی بهتر از این بودم با ایشان بیرون میرفتم و میخیزم که
 مردم و پانی آنضم تال میکنند که چیزی بران مرقوم بود باز بزرگ شدم و بر جوانان
 قدیم فاد گشتم و دیدم که بر سر او نوشته شده که سن اراد ان میطر العجایب ری از خلی و انتم
 ان مان آنرا بظا هر حل میکنند پس فلوت بدستم و زیر پای او خفتم و مردم هر دو بار یک
 ظاهر شد هر چند خواتم در انجا و در شدت باد و طغیان که در آنجا بود و میسر نشد از
 بسیار طول و تنگ گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم که
 بصوت خود گفت چرا بسوزاید نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تاریک است
 و همیشه با و میوز گفت پاره آگینه شفاف پیدا کن و چراغ در ان بنه و برو بسیار
 خورم شدم پس پیدم تو گیتی گفت او پس اس پیدا شد و چراغ بر وجهی که گفته بود
 گرفتم و با برون رفتم پس دیدم که محاذی با پس ختم شمال شخصی بود نوشته شده بود
 از طاهر صم بچا هر پیش او نهاده و بران شمال نوشته که اینصورت او پس است
 بلین او جاسر خلقت و طبیعت است پس آن با بر و انتم و برون آوردم و از آنجا
 با اوراق نوشتم و انتم و بر انحال عجیب طلمات تا و شدم طلمات حاج از جمله با و ترک
 گویند خاصیت آن سزین است که هر چند با زبان آنجا صحبت دارند بکارش از
 عود نماید و در آن بین و چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب اند و چشمه در یک کف
 جمع میشود و آنجا که گیر نمی آید و چنانکه دو جوی از ان غدر جریان می یابد که یکی شور و

مغول به تنگی از آن چهل بامیر فدا و آن مغول چون نار شده و قابلیت در دود
در بند تریش و زمام کل اختیار سرکار خود بکشت اقتدار نهاد بروچی مادر اسنقل گردانید که
محمود امثال واقران شده شامت ترف و تهر صد فرمت می بوده اما آنکه
مغول مذکور وفات یافت بدستوریکه رسم و ملوره آنهاست سر و جهت آن مغول
داشتند آنچنان مسلمان را جبر و قهر می بردند و ملوره مکلف ساختند آن بیچاره بنا کام
مغسلی بزآورده از راه اضطرار قدم بایس و کساردان می نمود و نهاده و سر آن
مسدود گردانیدند و آن در دهنده روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بکمال غم
من الظلمات البر و الحمد لله اعترفا و خفیه بامرات گوشه آن سردایه شوق شد و شوق
مهربان را گریزهای آتشین ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گریزهای او فرو آورده
چنانکه از آن شلره بقدر سرورن بر روی آن سکین رسیده بسخت یکی مانده
و در شخص پشید تو کیتی اغت من سلمانی فقیر و بچک کافران اسیر می از بنا
سرگز بر گوشه سردایه زد و سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفت
پس شارت بخروج نمود و می از آنجا خود بیرون انداخت و خوشی و صیقل
ترید یافت حالا که از آنجا تا نزد چهار ماهه باده بود و خواهد می گفت که من آنجا
در زند دیدم و سر گذشت مذکور بویا سلطان به شیندم هنوز آن شلره بر خسای
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه آنکه تیرا می میکنند و در حد و چین و تنای مروان مسلم
و علمای و باندان بسیارند و با انصاف میایی مسلمانان را امر و زاری با و شاه چون
انتظام دارند عید و جام جهان نمای مسطور است که از این کتاب می بینیم که از علمای

جانوران درنده و آزار دهنندگان گشته در آن شهر مرغ و فکلیست هزار مرتبه این مرغ فکلیست
 و تکیف ترخان بالغ شهر است شهر از املاک ملک خانی اصفیه و ضوا و طیار
 آب و هوا باغات از مریضه مثل ایندیه قبله آقا بن نوینا است و شهر بزرگ
 که عرض اقصی شهر چنان دارد و نزدیک چهار آن نهره اوست که به املاک امیر
 منتهی میشود و تمامی آنشای که چهل روز راه است به گهای شایه فرش کرده اند
 طرف درختان به پیه سایه انداخته که مسافران در سایه درخت بگلی طی آن راه میروند
 و به آفریده اشکریان و غیره و او قدرت ندارد که شاخ از آن درختان تو انداخت
 با شیمی بر برگ آن تو انداخته اند و در دو طرف آنجا ده معمره است که شلبر خا
 و کاکلین و شمشیر خا و بالغ عمارت بسیار تکلف اند بعضی بنجته و سنگین و بعضی چوب
 این بنج طبعه تا غنچه بنجته عمارت و او شایسته شلبرستون مای لا جورد و طلا تمام فرش
 از سنگ و مرمر و طلا و درخت است که زبان از کت و کیفیت آنجا خبر است و
 کیفیت دفر و خواتین و بطریق این و معمره است که در آنجا کوهی است که چون بخت
 به رود با کوه برده و در سه روزه و در میان آنجا کوهی است که بخت تا به سر خود چرخ
 و به یکسی تعرض آنجا نشود و آنرا به لغایت و بیع می باشد و بسیار از دختران
 و خواجه سرایان را علاوه و او و قه چهار پنج سال داده و ده ساکن گردانند و
 عالم تنهایی با و رفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجا همه نیز در آنجا فوت میشود
 در این شیوه مرد و ده در میان جنگلیان تا زبان سلطان غار آن و ملوک بود
 صاحب طبقات از خواجه رشید الدین ابن فضل میکند که کوکی از ترش

شهر خانه دیگر که اهل اسلام آشناند ابرج فلک میگویند و آن گوشکیست از زیر تابالایان
 طبقه نهم طبقه نظرای تفرنس و ایوانها و غره او بر گرد منظر انواع صور غریبه در
 زیر انگونک صور دیوان پدید گردید که آن ابر و دوش گرفته اند و انگونک است گز
 و ارتفاع دوازده گز چهار چوب تراشیده تا چنان مذتیب که گویا میختم از طلا است و در
 آن قصر سه در و سه ایوان سر و دایه تابالای گوشک تعبیه کرده و سه میل تابالای گوشک
 نهاده و دیگر محکم سقف خانه که آن گوشک در آنجا است محکم چنانکه باندک هر که
 میل بکنند انگونک عظیم در گردش آید و از آن شهر چند پوزه راه قرار میگیرد
 عظیم که مقدار برابر چون است و معیت و چهار کشتی خیز بر آن بسته اند و انگشتی از آن
 و در طرفی سطر که برابر آن فضا است دارند محکم ساخته اند و آن سلسله از هر طرف و گز
 بخشی گشته و بر دو طرف آب و میل آهنی هر یک بسطری یک آدمی بر زمین محکم کرده
 و طرف شرقی آن آب شهر است نسیم و وسیع که هر حسن آباد است حد یافته
 صیدین شهر است بنیت عظیم ملو از خلق بسیار و در آنجا تخته بزرگ است در آن
 جسیم از برج ریخته مظار آورده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورت دست
 و کف هر دستی هایت چشمی و آن بت را هر دست گویند از شامیر و صنایع
 و این بت در عمارتی بدین برگردان سنگین که بکمال غریب تراشیده اند موقوفه
 برواقها و منظر با بر گرد آن تخته ساخته مشتمل بر چند طبقه اول از کعبت گشته
 دوم بر انوی او رسیده و دیگری از آنجا و ز کرده برین قیاس سر صم و سر افتاد
 به تفرنس و آورده چنان پوشیده که بیخنده متحرک و در و شمال بر آن خود را

لاسه نزدیک به نیپال است که در شرق هند است و ابتدای سلطنت چنگیز است
 و لاسه بتجانه معظیم است لاسه ای قومی انداز که از قتل و دزدی و سرکشی و سرکشی
 قوی از آنها سرزند که عقل انسان حیران است و از طرف شمالی لاسه هر یک شهر است
 و در بیان آن شهر و تپستان برف و شمالی بلور قابل بلور است که ساکنان آن
 پرتند و بتجانه بزرگ در آنجا است و در آن تی بزرگ است که شمال شبیه شکوفه
 که مردم ظریف و ریز میسر میسر اند طلالر خان نیز در آن شهر است و قوام الدین
 امام مسجدی عالی در غایت تکلف و ترین ساخته و در جوار آن تجانه است که تیان
 و کوچک آن بصورت منسوب است قراول قلعه است و عایت تانت بر کوه و
 ریاده از یک اه بالار دیده ندارد که شهر است در غایت و سور شایع
 کشیده اند و میان آن شهر است مشاوی الاضلاع مشبهه از راهی عرض که
 هزار باره خیل در عمه است آب دوه جار و شیم و در اکثر جایای آن شهر خاکلی بود
 قصایان آنجا گوشت و گوشت خوک با هم در یک کج قلاب و نیمه میفر و شن و باره
 چهار سوتی در آنجا بسیار است و در هر چهار سوت تخمی از چوب در کمال زیور و کمال
 و فرش نخاوه اند و بر فصل آن شهر در هر بیت قدم بر جی مستحق و چهار و روزه
 چهار رکن شهر در برابر هم کشاده و مابین هر دو روزه مسافت بسیار است و درین شهر
 این قسم معتقد است با تکلف و زمین تمام دارد و هر تجانه پس از و دختران صاب
 بسیار اند و صلاهی عشرت در خول ده ده از سکیو تا خان مالک که پای تخت
 ای است نو دونه بام است و هر بامی در بزرگی قریب شهری و در میان هر دو بام

مقرر است هر روز قاری غنیمت بخواند و آنچه از شاه صاحب دیوان از کتاب اشعار برده اند
 مقرر است و اگر نه هیچ عصر را عصا نگیرند که شاخار گلشن شیرین از غنایان سخن
 عاری بود و در هر مقام بلی است و در هر گوشه ترانه فرد و بیاینگلشن شیرین کن
 گوش چو گل شکو که در هر جنبی بگلان هزارانند و از خوش رویان بسیار و چون خود مرا
 زین قلم و محمد ششیرین رقم بسیار بر صفیاء روزگار نقش وجود در شقند و دارند و ثبت
 و لایقی است باین چنین و هندی شکر نصیبت بسیار از جمله آن ثبت کلان را که در آخر
 نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و شکر شال است که از گوشتندان
 آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر ساین و در شکر شال با انسان بافند ساکنان آنجا
 اکثر کافران و در کیش بانی نقاشی و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نهند که هنوز
 رها شده و رمقی از جان داشته باشد و سیر با اعضای آن مختصر از هم گافت کار بر یک
 الموت مختصر میکنند و از بال مرده مذکور دیواری طولانی با تهاغ یکد و در عهد بنا
 و آن را آبی مانی خوانند و موجب ثواب حق مرده می دانند و منتظر خروج و جلال
 از بلکه برای او سامانها ترتیب میدهند که چون بر آید آن نار ازنده کنند و کشتن
 ایشان را شور این متعده و میباشند و اگر چه در دار و نیز بازن بای شان محبت
 دارد و بشده عطای گیرم نیز ممنون میشوند و بقیه خورده که آنرا شکر و گوشت قلعه حصه
 دارد و از یکخت سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب جاریست و تسخیر آقله سنجیک
 از قلعه کشایان عالم را میسر شده اهل آن دیار بیکفره مردم شیعه متعصب اند و در عهد و
 رقبتهای کوهیست که هر که بر آن صعود کند در دم نفسم منتقل شود و میرد

صمدالین بر دست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قریب شهرت
اسلام مشرف شد و اجود و ثبات او شمر که بسلاطین شمس الدین لقب بود و شاه
زیاده برد و نسیه سال کجاست و در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در زمان
ایشان از نورو تا و نسیه ۹۳۷ هجری قمری است که در وقت استیلا و قتل تیمور چکان گردید
فقره چون در نسیه پیش از نسیه بود در میان کشمیر را با هم اتفاق دست داد و
و دانسته ملک است و در دست چنایه و اندوخته چکان یکی از چیل سال بود تا
در ۹۶۲ هجری قمری و دو چار به تصرف اکبر جلال الدین احمد همیشه ناظران از طرف
سلاطین چنایه بجا بود میگزاید و در سال ۱۱۶۲ هجری قمری که در وقت استیلا
عبدالقد خان شایه ناسی از طرف احمد شاه در آنجا تصدیق شد و اجود
و اندوخته سال در دست چنایه بیرون است ناظران افغانه نو بتیوبت شصت و
سال کبیر چنایه در کشمیر تصرف و تسلط شد و یازدهم رمضان ۱۲۲۶ هجری قمری
و دو صد و سی و چهار ملک کشمیر تصرف سگان از توابعان گروانک در آمد و نسیه
نیز به وقت سال پنجاه و چهارده روز قمری یکی اجاز دیگری تسلط و تجرک شدند
به ششم ماه و می القعه و آخر سال ۱۲۶۲ هجری قمری و دو صد و شصت و دو شیخ امام الدین
از کشمیر چون پنجاب لاهور و داخل مالک میرزا شریف گزیده و صوبه به از طرف
اکبر از بیکار لارنس صاحب که خود نیز بکشایین مفوض بهار ارجکتاب سنگه گردید
و البقا آن ملک الحمید بعد از وفات بهار ارجکتاب سنگه سرگاشی فرزندار حمید شد
ارجکان جمیع اقمه از خورشید بهار ارجکتاب سنگه و ام قباله که او و دوشان و

اگر احیاناً کسی در آن آید و پاره را اینچ بخورد و خوش گذارد است و چون بیرون آید زندگی
 سخت مانند بلور میگردد و نزدیک که پاره را از این غار است که رونده هر چند غایت سحر
 تبخیر سازد بابتها می آن نمیرسد و دیگر چشمه است در قریه که بون هر قدر ساهی که در این
 یک چشم اند و چشمه بون را کنفل آب بسیار می شود و کنفل آب منقطع میگردد و دو تمام
 سال این منوال است دیگر طرف و چهرین پاره چشمه است که هرگاه بالای چشمه فرود
 کنند جاب از آن ظاهر میشود و هر قدر فریاد بشیر جاب نیز بشیر است و دیگر در پرگنه دیوه
 چشمه است که در آن چند چوب بزرگ است هرگاه چشمه چشمه افتد رتبه اطمینان آید که
 چوب برهم می خورد و متوطنین آن خود و بمشائین آن خیال است با طوق و وقوع حوادث می نماید
 و دیگر در پرگنه گوینگار چشمه است سمنی بگوینگار که تمام چشمه ملو از اقسام ظروف سفالینه
 است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از این چشمه را آید صورت نمی بندد و چون بر سطح
 رسد بی اختیار از دست می افتد و مانند سنگ می گردد و تا رسیدن بقعر آب باز بهم می نیفتد
 چشمه های گرم در کشمیر بسیار است که غسل با آنها در قلع مواد و امراض فرسوده سودا و
 و بلغمیه کثیر الاستقامت است و کارن نیز در کشمیر و در چرخ کرده شکر که دوازده ماه در آنجا
 می بندد و با وصفت آنکه در ایام تابستان بکار طرف آن دره نهایت هوا گرم شود
 با آب جگه عجایب کشمیر زیاد دارند که بهر برسد محافظه لا طلب بر بهر قدر که گفتار
 و آبانی کشمیر بعد از طوفان نوح بعد از آنکه در زبان سابقه راجع بودند بکمال اعتقاد
 واقف اند در آنجا حکومت میگردد و ایندندت چهار هزار سال و سیصد کسری در
 تصرف داشته اند و در آنکه بقصد مدیت و نیز بهجری زمین شاه الناطب سلطان

نافیت یخبانه روزی پنجاه سال است بعد از آن روز دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع
 موله قلع زینبی است که چون در آن بین چوبی غلایند برآند از آن سونج خورشید
 می برآید و در پرگنه کاه ای که بهیست بلند و درختان و گیاه انگوه سبز است لیکن اگر کسی
 نیم گرم زینج خورشید شمشیر می بپزند که از آن طعام معیون بخت و دیگر دیکنه دیو
 چشمه است که مردم با متحان طالع در سنجایه و نه در سبال قدری برنج با نانم خود
 نوشته می اندازند و سر آن سبال می پوشند و در چشمه می اندازند و بعد یک سال تا زود
 آن طالع را بر روی آب ظاهر میشود و صاحب طالع ... حد طعام نخته می برآید و هر که طالع
 شمس و اردیبهج او بدستور خام سید باشد و دیگر دیکنه و چون پایه نزدیکه
 تخته غار است منراست نام و در آن چشمه است که صومعه آد می از آن بسته میشود
 و در تمام ماه بدستور با تباب در زیارتی و نقصان است هندیان آن را نکند و
 نه است و دیگر در پرگنه و رنگ در موضع دقل گام حوضی است سخته بر
 ماه یازده ماه خشک باشد و یکماه اول بهار هر روز سه ماهه آن حوض آب میشود و
 او که با تباب از دنیا است و نیز در پرگنه دیو چشمه است که سال نام
 بهار که احتیاج آب دارند جاری میشود و بعد چندی که مستغنی شود خشک میگردد و
 در خریف نه گام پنجم شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است و دیگر
 پرگنه مارش در موضع و سزده غار است که آرای نام شخصی را نکند و
 آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آن کسی ندیده هر چند با
 و دیگر در پرگنه و رنگ غار است و در آن غار چشمه است که همیشه جاری است

مالک دیگر هم بر یک است اما عفران کشمیر بزرگ و بزرگ حج و دو دیگر از خضای
کشیم که بسبب اغتال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر ساد دارند و خاطر بسبب
از آنها باریت شعر خوانی و شوق و تمجید شغوف میباشند و مردم زوایط روحانی
سیر شکست نیر تم انیکه سواد و دار و در ملاقات شکر شریف و غزالی علماء و عقدا
فقرا و لقا م و اود و ادویه و جناب از سوا اعتقاد و این ملک بیدست از علم جهان
بگشتم میسر شدیم و کشمیر جایی درگز بشع و پست بین و با و نیست این
ایر قمر ناس آباد و با و نه حیا و مروت سخا و فناء جز این شهنشاه است با کیمیا تمام کو
کشمیر کل طرف یاقها و سبک است و پیر از چشمه نادر و اینها و ریاضین معنوی غلامان و تمام
او بهای نافع و اینجا و فو است و از معادن و دو جا کان آهن و دست به بل زرند و کلن یک
صندان سابقه در برگشته کامرین بوده و کان تلور در برگشته و چون با به و در کوه رود جبال سبز
راه پخت و چند جایی دیگر هم و ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هر کس میگنید کار فرود
و اما صعود بر آن متعذرت و در اقصی شصت و یک بنایه جایی است که آنرا و شوی و بگویند
چناری چندار و پشه و مورد آن مین میباشند و دیگر در موضع کر میثو برگشته و پشته
که در آغاز روی پشته چون از پنجه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب پستی میشدند
بلند تخی میگشت و دیگر موضع بونه یا به برگشته و فینو کانیت گنگه برای نام غره شاهی
از حوض آن بقدر ریخ است سیاب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا
کوه برگشته لا سنگیت بصورت ماده گا و که هر دو هم باه فرور دین از هر جای پتان آن گا و
آب پیروز و حوضی که در تحت آن کام است از آب ملو میگرد و و آنقدر که برای ده هزار

با هزاران فواره و آبشار و آب چادرها و انهار و حیاتیا با نهاده و چارهای فلک پیوند
 و انواع ریاحین و خاظرخواه و و پیر و سپند و بیان و وجه ششمی ساله مارا که نفوذ ساله قربان
 بندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خور می است و مطلب و عشق
 نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بود و طراوت و نصارت و نهاده
 و حوض و فواره و غیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
 باغ نگین و باغ بحر آرا و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شیراز باغنت و نارشل کلیم
 و سلیم و قدسی و طنز و اخس و صایب در قمری آنهمه زیست و فائز شده اگر چه
 مضامین کشتی را هر دو ثبت که قلمه لداخ و اسکرو است و دستور و کشتی را و چون
 بوده لیکن کمال در نسخه بادشاهی پنجاه و پنج محال است که می باشد آنهمه زیست
 کرد و است و بنیر تین و کاهلی و دار و دو میال و دستور و کاهشیا و کلاک
 و کاهل و با نهال و پر و نج و راجور و آذون نوشهر که تعیین مواضع دارند سی و
 محال که عبارت از سی شش پر گنه است و بون سری و نگر سوانی محال میر بحر است
 سه هزار و دصد و هفتاد و غیره است و خصوصیات و عجایب کشتی بسیار است اول قماش شال
 که در عرب و عجم و روم و چین باین تحفگی و خوش قشای و نرمی و سبکی و دیر پایی و رنگی
 قماش موجود و مخلوق نشد طرفه تیر که با فنداد و اختراع طرح و نگارهای آن طرز دیگر
 و آینه و دیگر بر ویکار می آید و یکپس تالپس و گیز از و نیز و مثلا اگر کسی صد هزار
 شال در معرض بیار و هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود و هنوز در
 نقوش این باب دستگاه شهرتیمان با بر مفتوح است و دیگری زعفران است اگر چه در

پرو و اینهمه آب در جلیم می پیوندد در میان این شش شهر جریان می یابد و آب تالاب دل
و جوی کلان است که از جانب غربت می رسد هم در جلیم می پیوندد و در قصای کشمیر نیز در گنج
با جلیم ملحق شده از سر حد کشمیر گذشت تا راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده بادیاب
دیگر در حوالی ملتان پوسته از تخته بد ریای محیط می رسد و این دریا را در نفس شهر
جای پل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب دل است که طرف آن
باغات پادشاهی با نهرا و حوض آب چادر و فواره است این تالاب خبرایر مرغ و مرد
نشین نیز دارد و در دو سفاین و اگر جهت تماشا و تفریح دریا و باغات را هم سیاه
الافات مسوک درین است و کشمیری کشمیر فوق به جمع سواریه دار و در شهر های
دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر تالاب
سر تالاب ناگرم و تالاب پلایه و تالاب کلان و اگر آب این تالابها مع آب درین
میگذرد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند می شود که بقدریک
در عه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه ناشی از این تالاب های دیگر
بزرگ است در میان این تالابها و جویهای دیگر راه تردد سفاین مفتوح است و در
اطراف ملک کشمیر کربوهائی مرتفع و سطح منبسط است مثل کربوه مش و کربوه شاوره
کربوه و ناگام کربوه و خام پور و کربوه دامودار و کربوه زینه پور و کربوه بیجا و
با با پور و کربوه نرال و کربوه پاسور که محل عزت آن است و کربوه چیره او و کربوه
خانکجک و کربوه قلم پور و غیره کربوه های خور و بسیارند باغات مشهور و کشمیر
نشانهاست که عمارات آن دستگامای موسی مجلای قناست گرداگرد حوض گدا

همه کور لب و طوبی خراسته
صباحی باغ نشان شکسته
جگر پرویز ز زیتیر نظاره
دانشان تنگ در این شهر
نزد آتش حسرت و غمت
نگاه سر سبز گلگیر
گنج چون سمرقند ز دنیا ببرد
برین آفرین مصل و دوکایت
اگرست می پستی بار می اینجا

همه در شید و نئی ماه پاره
فاقت از لبان چاشنی گیر
نهران ل چوبای کروه
بنیم یزه با چون سوش
بهر سو گردش چشم خنک
خوشی از بان ماده بغیر
نظر سیرالیه رویش چو بوی
نبت با بیان برستیدن رفته
بهرت سحر چو زهره نیان

سپهر آفریده پر دین گوشتاره
گفته عشاق با از هر کناره
افکنده دام گم میو شست
خمیر ز نثار صهبای گشت
چو آن منی که میباید ببرد
تغافل بسکبا و بین شد
کاشا پنجه مرغان خاست
لبان سنین بن جلوه
هون کعبه بر سر سونام

برای خرس بار بار می
بسیار است اکثر اینچنین
و مخرجات و فرش اسواق از سنگ خام و جمیعت این شهر با شهرهای کلان برابر
میکنند نقد و خزان و ساجد و حاکمان و فنی و قلع و نیر و کشمیر که تعداد و انچه
خامه و عیسو نامه غیت و در نفس شهر و درت و چله بغداد نهی غظیم جالبست که
مقدار آتش باوه تر از و چله بغداد میگردد و آن نه را در کشمیر و تهرت گویند و چون از
کشمیر بر آید چو آنست منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویناگ است و از چشمه کلن
نهر و نشو و آب طرف سونی که آب نهر لدر که از چشمه نارس می بر آید و از میان بگنه چو
و کله و پاره میگردد و در جوی نرسش نهر و و گه گاه که از کوستان غازی است و قلیلی آب که

از هر سو جلوه یافت و تجلی در شهر و قصبات غازی
از سه طبقه تا پنج طبقه مشایخ و حیات و ایوان و درخت
از سنگ خام و جمیعت این شهر با شهرهای کلان برابر
و فنی و قلع و نیر و کشمیر که تعداد و انچه
شهر و درت و چله بغداد نهی غظیم جالبست که
مقدار آتش باوه تر از و چله بغداد میگردد و آن نه را در کشمیر و تهرت گویند و چون از
کشمیر بر آید چو آنست منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویناگ است و از چشمه کلن
نهر و نشو و آب طرف سونی که آب نهر لدر که از چشمه نارس می بر آید و از میان بگنه چو
و کله و پاره میگردد و در جوی نرسش نهر و و گه گاه که از کوستان غازی است و قلیلی آب که

از هر سو جلوه یافت و تجلی در شهر و قصبات غازی
از سه طبقه تا پنج طبقه مشایخ و حیات و ایوان و درخت
از سنگ خام و جمیعت این شهر با شهرهای کلان برابر
و فنی و قلع و نیر و کشمیر که تعداد و انچه
شهر و درت و چله بغداد نهی غظیم جالبست که
مقدار آتش باوه تر از و چله بغداد میگردد و آن نه را در کشمیر و تهرت گویند و چون از
کشمیر بر آید چو آنست منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویناگ است و از چشمه کلن
نهر و نشو و آب طرف سونی که آب نهر لدر که از چشمه نارس می بر آید و از میان بگنه چو
و کله و پاره میگردد و در جوی نرسش نهر و و گه گاه که از کوستان غازی است و قلیلی آب که

که چشم گماری جلوه گاه زلفیان بینی و بهر طرف که نظر بجشای سحر جان یابی لغلم
 خوشاک شیر خاک پاک شیر | که باشد یای جان خاک کشمیر |
 بهشت نقد بر ویزین است | دم عینی جان بخشی بهوش |
 بهشت نعمت است بهشت معنوی | ندید و گلشن کشمیر ز دور |
 بشوقش بر زمین خود بود آمد | نیل ز باغ و راغش غنیمت بود |
 پرست از سبزه چشمه و نه | اکوه است اگر دست اگر شهر |
 بهشت این است اگر این است | فروشد باز بر خشت بقیعش |
 ز عیش آمد باشد هر کنارش | فرج خجست باغ شادمانش |
 بر طاقش سوا مان گلچین | را چون کف حق جام کرد |
 تماشای شگوفه کشتی | رساندش از خمر بهشت |
 گول افکن از آن سجاد بهرام | ز لاله و بر زیر گلین است |
 ز عکس گل که سامان او دیا | چکن و وزی کندانی قبارا |
 لغات بر کبارین صفت است | حلق آینه دارین بر پیوت |
 پیشش شهر چین از جینا | فریاد بهر گداز |
 ز زخمیه چند نازد | خراسان چین در و خند و خند |
 ز خاتم درش شهر نشاپو | نیمه وزی عالم گشت مشهور |
 بدیشان اهل با می اندازد کرد | نصیب حسن پر کرد و جهان |
 ز کبرش ملک کنای | میانچاه یوسف کرده پنهان |

بهوش شک فردوس است
 نال خضر جان فزینش
 موم خردن آدم حیل با
 طلوت و فزینش آبد در جو
 نیم بکته خوبی که بدست
 درد لهار باطاب و نیش
 ز رنگ انیری گلها می بکین
 بهار عناییش نام کردند
 چو دل پرده از روز و ز راه
 بایه گزتاب تشنه زمین
 چنیت شام با این دارم
 اگر دستم آن خودم و دوست
 بایبصر چون شکر گدازد
 مرا به خورشید و شمع
 چو سامان شام سازد کرد
 بجان تشنه و دوز با بجان
 بهشت به لاریش خوشه کلام

فتنه احتیاج مروت که کثرت اوقات نمیشود و از ایام چهار و شش که چه توان گفت بپای
 اگر کسی طبعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهد عشره عشرین بیرون نیاید
 باشد و در فصل خزان که ایام برگ برینست از ریختن اوراق متلونه و بخان و دستگاه تماشای
 هر چه با فصلش در ندرت و انصارت گردان یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل از و
 تیر و اردی بهشت و بهمن و کس نیست در وی بفضیل صیف و شماه بی گل و لاله
 کوه یا صحرا مصنفان جهان و موزخان ایران و توران و شعرا نادره گفتا و فصلا
 الوالدی نقد بر نظم و شعر در تعریف و توصیف این بدیه صنایع قادر قدیر و او شمع
 داده اند که عشره عشرین در حق دیگر بدان بوقوع نیامده که اگر کسی با جماع آن در و در حذر
 مجتهد بسو بطهم رسد و هیچکسی از نیکای لطیف خاطر و خواش دل بیرون نرفته و نمیرد
 فردا شاه جهانگیر هم نزع جو جسته از خواش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ مولا
 شرف الدین علی یزدی در ظرف نامه و خوانده میر و حبیب آید و این احمد را که
 در هفت اقلیم و محمد ابن احمد و نگارستان و شرح معجم الحق و دهلوی در تاریخ و بی و عبدا
 شیرازی در و تصانیف و خاندان شاه دینی و در وقت اصف و میرزا حیدر کاظمی در
 تاریخ رشید و صاحب تاریخ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و اقبال نامه و
 به نقد در تعریف اینهم داد سخن سر داده اند که میرندی مقصود نیست نهی هوای
 طرب و بهر که بخارا و بهمنه بخور است و هوای او شمامه کافور گار فیض آتش جا
 و چانه و چنگ و چغانه است و آهار و در بارش محل رود و سرد و وسیله و ترا
 ن و اغ بر دل گلر خان نهاده و بنفشه اش بکره شاهان پیاد و در هر کجاست

و در نفس اندشت همواره در میان کوه سار و قعشده هزاران هزار قیره و واضع معهود است و
 و دشتش ملوان قسام و خنای میوه است و شارش با اکثر افرجه سازگار و بومی و اقلیای
 روی شامخات قلاع محکم و حصون مغیره جبال گردون شمال پیرمون آن عرصه بیچار
 کشیده که ای آن از تعرض عادی مامون باشند کسی از پرگانه های آنکه میدان آن آنجا متفق
 باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تسخیر ملک قدرت نمی یابد عظم راه های آنولاخت
 طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگانه کوهها مامون بر راه ملک بر وند
 میسند دوم راه دار که صعب تر و قریب تر و نقل الوصال بر شپت مرکب و دوای میسند
 و مردم آنجا که با نیکار معهود اند بر دوش تا چند و بجایی میسند که بر چارپای باز توان کرد
 راه های که بصوب هند تانست اگر چه در سابقه دشوار بود لیکن در زمان حکومت طایفه
 کشمیر و پادشاهان چغانی صاف و هموار شدند و راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است
 اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه علف نه دار است که سواری دشوار است
 که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه زمین بکاشت و غرض و لاسه میروند و از آنجا
 و ماچین و گشتان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میسند و ماچین جنوب و شرق
 بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلک نیست و دین محمد و تمامی اراضی مسطوره
 در چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است بالاباغ و گلزار و میوه اراییده نهایی همواره
 و یاسه برگه و درخت و نترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار رودخانه
 است و در بستان برف میبارد اما گرمی هوا نمیداشد بلکه همچنان طبعیت و بوی
 حرارت غریزی میگرد و تانستان بکمال لطافت هوا میگذرد و دود و اموزی و نسیم

[illegible]

و از آن کتل بجانب غوری میروند هر چند بغور بنداشتهار یافته در غورندگان نقره و
 لاجورد است و اما بعل غمی آرند و در میان غور بند آب باران دو مرغزار است که
 فصل بهار بنضرت و نریت آن دو مکان کم جانی شان در اوده اند بابر پادشاه
 واقعات خود آورده که وقتی یکی از آن دو مرغزاری و سه قسم لاله مشاهد افتاد
 که هیچ یک شباهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله است شبو
 از عالم گسوری که اکثر لاله گلبوی می نامند و دیگر تو مانات دارد که اگر بکر یک
 پیر از و کسین در از کشت تالف و استرغنج دو موضع اند که در لطافت تبسم دارند و
 میرزا الف پیک بن سلطان ابو سعید این دو موضع را سمرقند و خراسان بنحو آنده و
 ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره است موسوم بخواجه یاران
 که از جای نیک نشهر و مکان است محل اصل خواجه یاران چشمه است که بزرگ
 چار بسیار برآمده و برین و سیاح چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
 زار است که از نزد و سرخر در یک می شکند و این جنس درخت را از کرامات
 درویش میدانند و شکار جای قابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جانور
 می یابند و صید میکنند از آنجایی شکار بوتیار است که گلکی ساج آنان بجلو میروند
 و قابل از جمله چهار شیت خراسان است که عبارت از نریت و قندار و کشمیر باشد و از
 خوان عوام فوا که لذت شترش بکمال و فو شاه و گدایان بهره مند و علما
 صالحا و فضلا نیز از آن نریت آیین بهره سیده اند و مردمش از غنث و سمن
 بحکات ملایم و شیرین و لذتین اند و نکته ای غیر الفاس غم زدا و اندو چین اند

کابل در یکروز بجای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجای
میتوان رسید گوییم وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان و غیره تومان
داخل نمایند که در مشرق روی کابل و قشقه و تاشی که از ده فرسنگ است
درین آن تو مانات ننگ نهار است که پنج و گندم و نارنج و کیله و نیشکر درین
تومان خوب میشود و دیگر تومان علی شنگست شمال و بهند و کش پیوسته
امام نوع درین تومان و قشقه و بابر شاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تو
بنظر آمده که حضرت امام را بلک و مکان نوشتند مردم آن ناحیه غین را بجا
کاف نگذاشتند غالباً از نتیجه آن ولایت را المنان گفته باشند و تومان دیگر
توز است و شراب و زهره و زهره دارد و هر چه بر روی مایل آنرا تاشی گویند و هر چه
خست سومان تاشی دیگر تومان که ذره نور است و سرحد کافرستان و قشقه
و این تومان تاجه سواد و چوب و رسم است که هر زنی که بمید و او را باری تخته از چهار طرف
بردارند اگر آن زن صید عمل بدی نشود آنجا عتبی سعی و خواش در حرکت
آید و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نموانند کرد و اگر بشواری دیگر از چهار
تومان کابل یکی تومان نخیل است و درین کوستان انار و جلفوز و دمن که صلا
اند یا خنک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم از طرف از چوب جلفوز است که
همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوستان رو باهی است که در میان
مرد و دست و مرد و در آن او پرده ایست شبیه بل شیر که از دختی بدختی میشود
آنرا رو باهلان گویند و دیگر تومان غور بند است چون در آن ولایت کشتن نایب میگردد

گردید در حال آن احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ تنگیان خوانند سنگی سفید از آن
 لعل استخراج مییابد بر صفحه ظهور افتاد چون شرایط تفحص بقدر رسیدن پوشیده
 نمایان شد و لعل کلان گاه گاه بنزدت بیت می آید چنانکه در گذشته مشهود بود و در آن
 اسیر تمیز بتیغیر بعد از اشتغال شت شاهزاده و بانیگیر میرزا از کان بخشان قطعه لعل
 آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکفند و بیش شقال با دیگر تحایف ارسال داشت
 صاحب سوار الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی و فتیکه در مواضع مکان برین حال
 بخشان بسیر و حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مری بوده که
 بیش چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قیبه پیدا
 آمد بر مثال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند
 در حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگری نبوده و اگر غیر دیگری
 میکشیدند در جامخانه اول میدید و عجایب گیرم داشته و همه خانه های این حمام
 نیکایم روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست شایان بخشان از آن
 سکنه فلیقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله بود تا سلطان ابوسعید گورگان
 سلطان محمد را که آخرین آن سلاطین بود بقتل رسانید و دولت آنجا را انقراض
 یافت کابل از شهری قدیم جهان است و شرقی آن لغمان و پیشاور و بعضی از
 هند و غربی آن کویت است که مسکن قوم کدیری و هزاره است و شامل
 ولایت قندوز و اندراب است و کوه دهنه کش فاصله واقعه خبوش فرمل
 و لغور افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

کرد و کافر جهان در مغموره و دیهات آن ولایت در جریان این جنگ کمان بود و فرخا که میوه
 مقامی نام است و تیک در فاعش لعل می آید و سپان ختلی بین الجوهو مشهور است و در
 در شجاعت است رستم و اسفندیار اند و دارالملکش کولاب است که حصارش در وقت
 حضانیت و استوار است لطم قلعه خوب چو دیوار است که مه و مهر بود از پشت
 اگر دانه که صبا آورده به غالیه انبی در حوران برده به مزار فیض آثار حضرت ابراهیم
 سید علی سمنانی قدس در جوار کولاب روی و فست چار دیواری و محفوظه
 مردم اکثر زیارت مشرف میشوند بدخشان اکثر برابر و غوره مراجه و زیادهای بسیار
 و بسیاری شجاری و آثار نشان کشمیر نمونه قندار است و اهل اندیا را اکثر اوش خاشاک
 و نایب لطافت آب و هوای اکثر سبز و جلگه همیشه در صحرای سبزند و اسپان غولم
 سم و نرم و فراج فصل اغرمیان غریبترین خشک پی و چوب بود در میان اشیا بسیار
 بهم میرسد لطم ابریش قطره زن لبان سحاب باوتند از صهییل برق شتاب
 شکر و میوه از ادخال اسم غنیرین بال خیرانی و دم موم آهن ز سخته سم او به خار
 فاقم نرمی و دم او به تاز بهر آیش بی افشوده در خش دارا سکنه ری خورده اگر چه
 سه اولن بسید در اندیا است آنا آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که بر
 لوح نسیجه عالم نگین ساخته فخرده و کان لاجورد و لعل دکان بدخشان را به زانج
 اعتبار انداخت چرخ و مظهر نشانرا در جواهر نامه مذکور است که در قدیم لایام کان
 لعل چون مکان عتقا و کبریت حمزانی نام و نشان بود آنکه در کوه بدخشان در زمان
 یکی از عباسیان از لرزه شدید روی نمود و مصدق و آخرت الارض و آثارها چنان

باز تیرج آبادانی یافت امروزشهرست در غایت عظمت و شگرفی قلعه دار و ما
 کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
 خربوزه و هندوانه و انشهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه باریک
 شهر است و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و پنجاه که میرزا ابوالسنقر خا
 برادر خود سلطان حسین در بلخ لوامی بایلت مرتفع گردانید غریبی شمس الدین
 نام که نسبش بحضرت یازید بسطامی قدس سره میرسد از کابل بپشتافتیه تاجیک
 ظاهر ساخت که آنرا در زبان سنجری بچوقی تصنیف کرده بودند و در کتاب مکتوب بود
 که قدس حضرت شاه اولیا علی مرتضی که مرقد و جبه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
 است بنا بر آن میرزا ابوالسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
 بوده شتافتند و آنموضع چنانکه در کتاب نوشته بود گفندی ظاهر شد و قریب در
 میان آن موجود بود و چون آنکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا
 برانجا منقوش بود که هذا قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
 حال قاصدی بهمخان حساب و شمال بهرات فرستاده صوت الله عز و جل شنیدند
 بفرموده خود بدانجا نبهت فرمود و عمارتی در غایت فصاحت و وسعت طرز احداث
 و بازاری مشتمل بر دکانین بنیاد نهاده یکی از آنهار که به شهرشاهی مشهور است را بر آنرا
 بنیاد نهاد و وقف ساخت و تیرج آمد و شد خلایق بدان عقبه انجامید که هر سال
 بصد هزار تومان کیلی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجامی آورند تا به
 استان مملوای نزدیک دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خواسته اند

بنا نهاد و در زمان اعتدای لای اسلام بخت خف بن قیس خراب گردید و کسری
 بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه بخت دیگر شهر اعمارت نمود و چون آن شهر را
 غلامان نصر تعمیر نمودند به آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید و اعمارت عالی بن
 نو بجای بلخ بوده گویند چون خاق نام کعبه عظمه و شرف و غرت آن شنیدند بر امله زرو
 بلخ بودند بتخانه و مقابل و سرکاره آن بنا نهادند و بر زیر آن قبه نابت و علم باطل
 و ارتضاع آسمانه یکصد و شش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین ^{عجل} مرتضی
 و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب تمام بجا بلخ بود و
 توفیق شرف اسلام شرف شد خود را عبادت نام کرد مردم را از عبادت آن بتجان
 مانع آمد لاجرم ملک ترخان بنجم فتنه شکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان ^{شاه} ^{شاه}
 رسانید مگر یک پسرش که برکنام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت
 بجای پدر یکم زو و بر یکیان که آثار وجود و سخای انصار در زمان خلفای عباسیه
 در تواریخ مذکور است جمله از نسل اویند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان ^{سلطان}
 آمد آن بلخ در محوری بنشاید بود که در شهر و قمری کپه از دود و دلیست جایی نماز جمعه
 میگذاردند و کپه از دود و دلیست حمام داشت و از زبده الاولیا خواجه بوانصر پارسا
 نقلت که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلخ پیشکشهای فراوان ^{کمال}
 عجز و زاری و اطاعت و انقیاد با استقبال شتافتند اما از شدت قساوت
 قلب آن شقی فایده نداد و نظم چو چنگیز شد و وارد خاک بلخ ^{بلخ} اهل بلخ یا زاده
 کرد بلخ زویرانی آن شهر را کرد و شت ز خون خالاقی زمین گشت ملشت

باور و پانی آن باور و جو زبده طلحام باور و می خترازم انشهرت اناماب و هو
 بزار و لیکن پیش از آنکه حضرت فضل عیاض و عید الله مهدی و شیخ احمد
 از انجا برخاستند نشاء بحسب آب و بجای نرفته و دلگشا است چه شهرت را
 که در ان شهر و لایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چاه است و نیز مشهور است
 ولی در ان ولایت بهر خواستند و در نقیحات بهر آمده که در بر اجاقه است تا ابوی
 اتفاق گور نشسته که تربت چاه گدیرت از کبابه شیخ اینچ پیسا را شام خورد
 گفته اند و سوانا سید الدین قفانانی از ان ولایت است کسی از مولانا می آید
 که شما از سید فرمودی از حال من انکه شهرت را با این شهر و هر که است
 و از قاعش نیکو بجهول می پیوند و قلمی آن از قلاع معتبره خراسانست
 که محمد خان شیخیانی قهر خراسان نمود یک لک و هفتاد هزار خانه در شهر تعلیم آید
 چنانکه میل به شهر مردم را ترغیب بایستادل شیخ داود و جینی که بفرم مقابل
 محاربه بجانب خراسان و ترک اند محمد خان مردم نیکو ولایت را که چاییده با
 و انکه شریک فرمود و انجا عهد بلیب خاطر با خود و دستا فتنه ازین بسبب
 شمس رو بر پانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسب
 صفوی بر عهد الله خان و امی توران جیره گردید و صد و عمو می شمس شد
 زمان تا حال آباد است و مردم نیکو از انجا شمس شیخ ابو الفضل میر شیخ
 ابو انخیر و شیخ لقمان رحیم الله برخاستند شمس بلخ از ان فتنه کیومرست
 اما که کاس آب بلخ آورده با عشت آبادانی ان شهر گشت و انکه عظیم در انجا

بهر ساس نولینان شتافت بعد از آن لشکر خود بخوار تار متوطنان مرد و پسر چهار روز
 محاربه کرده یکی چهار صد نفر از محترقه و پسران و دختران بجان مان داد و بقیه
 بشکریان قسمت نمود و چنانکه هر یکی چهار صد سینه رسید بود که هر یک حصه
 نمود و با قبل رسانید و سید غزالدین نسابه با چند نویسه و سه شانه رو بعباد
 مرد و زن که بقیه کلمه نفر و کی بود و داشتند و شهر بخوان خراب بود و مادر زبان نیز اشهر
 این استیموگرگان فی الجملة جمعیتی است و او و سلطان سنجانی در میان
 موفور و تقدیر رسانیده بدین حدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و امان و دشت
 دارد یکی نوکی کهنه و همچنین باقی آن هم سنج بود و یکی کهنه و یکی نو و مرد و زن
 همواری و آقش و توان بسیار دارد و آبش از مرد و زن است که عبارت از
 مرغاب باشد و فرومشته می شود و از میوه انگور و خربوزه نیک و فراوان در آن
 اما هوای نیک ندارد و بیماری در آنند و بسیار است و در بعضی جایهای وی کس
 باشد برابر زنبور که مردم سینه تاپستان از غذای آن بیلا قات میروند و
 یکم از سنجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیدم اگر کهنه
 از زبان چند سرباز می برین آمیگی از آنها شکسته بودند و بهار سخته یکند
 و زن کرد و دوسن بود و الله سلم و از نیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشهر
 مبارک بهم آمدند و از شجر عماره و کسائی و عجب و قوی و غمزه اندامند
 فتحصی است و مردم نیک هوا از آنجا برخاستند و دشت خاور را
 دست از او بیا حضرت شیخ سعید ابو النخیر قدس الله سره و حکیم انوری

و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نابی و بلاد افرنج و طنجه بگذرد و بسا جل بحر
 محیط است و در ذکر بعضی از مواضع مشهور این اقلیم سبادت میرود چون
 در قایم سیم ابتدا بزرگ شام و مصر نمود و در این قایم شهری و بزرگ خراسان که غیرت افرا
 جناست کرد و می شود و در فضایل خراسان است که در همه و نیزین عرصه از آن
 وسیع تر نیست و هیچ ملک و تا بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد
 عباسی روم با پیچیده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند اشجار و آثار و ریاض
 و آنها خراسان در هیچ قلیش نشان نمیدهند و ابتدا از مر شاه جان قلیم و آید مر شاه
 جان از بلاد مغلط خراسان است بعضی بر این اند که آشهر اسکندری ساخته و برخی
 از انبیه شاپور و الاگاش می دانند اما اصحا است که طهریست همت بر آبادانی
 انگاشته مدت و از الملک سلطان سنجریاضی انار الله برانه بوده چون غرا
 که بدترین اقوام ترکمان اند بر سلطان مستکش شدند سه شبانه روز آشهر افات
 نمود و در وجه طلب مخفی و قاین و صاوره اشرف و اعیان را مواخذ نمود و در سنج
 تغذیه کشیدند و ازین روی خرابی بسیار بروراه یافت و پس از آن بتدریج روی آباد
 دیدنی بجمعی از هر جانب داد تا در زمان خلیفه خان نوعی خراب گشت که بحالت
 اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر و ده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بدین بار
 سپهر کوچکین خود و تو لیخان را با استناد و هزار سوار و خونخوار بطرف خراسان روان
 ساخت قوی نخست بدو رفته آشهر را محاصره نمود و مجیر الملک که در ملک مرا سلطان
 سحر خوار از مر شاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره نداشت با پیشکش به قیاس

و داد و شد و بود ایام برسات و در تیر اگر بارش نشود و هوا همچو خور واد میگرد
 مرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه بار واد
 بین پاشود و این ایام خوبه پای هوا بنده استانت از حکمت بالعه الهوت
 ورنیک گرم قلب باشد نه گام صوت گرامی چهار فصل مقصود و ایات دیگر
 باین نه بر سر و واد البر سکنه زندگانی شکل میشد و در شهریور اگر چه باین
 آمانه بر تیر واد و این ماه شبهای ایام برسات مجلا فصل بر کمال سه بوداد
 اگر بر واد است هوای رستانت اگر بارش و برسات و اگر نه هوای تپان
 لیکن در تابستان بالقیاس هوای گرمی باشد و در برسات و زیکه باران نباشد نسیم نوزد
 هوا تسکات و گرفته میگردد و بر ضمیر ذکا اهل ادراک منضمی نمائند که چون بمواری
 رفیق توفیق قطع مناسل و ترقیم احوال اقلیم هم پای جوین قائم نموده شد محال
 یکبار بیان بسط طارم اقلیم چهارم معطوف می دارد و ظمیر دخت چو فکرم از سحر
 پرگز لرل و در جهان درج خواهد که می نظر محارم خورشید ز صبح چایم بهر طلم
 من چو بل تابست با صبح بگو که آفتاب است الاقلیم الرابع این قایم قایم قایم
 وسط معمو عالم مسکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و
 فضل اولاد ابوالقاسم صدرا حصار فضل و نه از اقلیم چهارم از شرق شما
 چین بود پس برخان بالن اکثر ممالک ختا و اراضی تحت دشمیر و بدخشا
 بلاد یا جوج با جوج گز و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد
 و مصر کرمان و فارس و خوزستان و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره

و هر سرکار چنین پرگنت دارد اکثری از پرگنت ده گنجه رقیبه حاصل دانند که بر این
صورت بدیشانست و عدد پرگنت چهار هزار و سیصد پنجاه است و شمار قریات اعظم
العیوب داند و پنج تمامی ولایات شصت و دو کرد و دواست و شصت و دو کرد و دواست
و حساب و شصت و دو کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
صدا کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
و بر این پنجاه و پنج کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
چهل کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
مکان سی کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
یکصد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
دشت و باقی بقصص کرد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
که فصل در اردوستان و تاپستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماهه است
از پنجاه و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
تا دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
کرد از غره اسفند تا آخر خرداد و چهار ماهه است تا از پنجاه اسفند تا آخر بهمن
و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
سواری و چندان و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست
اقبال نمود و کوره آتشگر میگردد و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست و دواست

مذتابه و شش برآمد و نایای بهر سینه از آن چپ و راست آتش زده بدامن
 زند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگامه گرم شد و قوتیکه شمع و آتش تا گلوئی که
 سینه بجنب اجبه توجه نمود و حریفی چند بزبان رساند باز مندانده فرود آورد
 و شانی بر زبان روی آتش نهاد چشم پوشید و در دم در کشید و دیگر جمعی از جوگیا
 هندی باشند که در حبس نفس میگوشتند و مواظبت و مداوا بجای میسازند که در
 چند روز دیگر نفس برمی آرند از آنجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف
 خان زمان یکمتر بر پاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر نگر صفت
 دوازده روز در آتش گذاشته که صلابا و ضرری و آسبی نرسید و ایضا و
 پنجاب شوریده بود از قبیله خانیان آژاده و سودای و عالم کیخواده نه بعالش
 تعلقی و نه بعالش تعلقی عمر آگوشه زینی شکافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
 دل است در آن شکاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن
 و بیت و دوسل باین بنیات افتاده بود و در نیت نه پاکشده و نه دست
 و از غذا بیوی طعام قناعت کرده و اسما علم تحقیق الامور مخفی نماند که
 و مناج طول و مرض هندیستان در زمان شاه جهان بادشاه باین عنوان
 طول این ملک از بند لاهی تا سهلت دو هزار کرده پادشاهی و هر که وی
 گزی خیل و دشت مساوی الحاقه و عرض از قلعه بست تا قلعه برو
 و پانصد کرده برای ضبط و بطاین سوادا غلیم بیت و سه نموده قرار ده
 سرداری نموده و دیوان و بخشی با شکر گران در آنجا تعیین کرده هر

از تنگ و تنی را بنید یکسر حرکتی که شمر عدیم تبات و وقار باشد از و دو جو دنیا بد
 محلی که جسدش را باش یک رنگی میوه خند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از
 بنام طلبیده آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید
 پیاله که آن محرقه بود و او اشاره نمود که بگیر و آن زن چون پیاله را در صبا که بر سالار
 در میان آتش سوزان و آمد آن پیاله را مانند گل سوزان دست آن سمندهش
 پرده نایب گرفته و شکفته و خندان برگردید گویند در آنوقت هر که را آن محرقه
 میطلبید و این حالت و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آن مهلکه می رود و ب
 ضرر بر می آید و از آن زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پیاله از دست گرفته
 و بر آوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان آن شعله تهاورد که چون آن
 زن که او را شمر گویند باشو هر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی
 نماید از سینه های غیب خبر مید که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف کنی در تاریخ نسیم
 مجلس السلاطین نوشته که در کرناک بانیکه فقیر شمس کلمات متبر امیدم بعد چند
 روز در اجنه آنجا که ویران نام داشت و فانی یا بنقصه زن نامی در حرملری خود را
 آنها هم در یک ساعت با او در آتش نقد سوختند و دیگری از پرگنت بند جوگی پیدا
 زوایش سوختن خود در نظر راجه آن محل کرد راجه آنجا سه روز پس و سر و پرت
 روز چهارم خلقی کثیر از ارباب سلام و عین صنام جمع شدند جوگی ناکور کسوف
 و بر و کلاه ترک جان بر سر برابر راجه آمد غنچه و ارباب از تکلم بسته و از صفت
 نظر رشت پاد و خسته باریتاد و بموجب حکم او فضله گو سفند و گاو نرم ساخته برگرد

هر نوع که گذرانند منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هند آنچه قابل برآید باشد بشکروند و آن
 اشناس و گوید و کیده و کتهیل و نارنگی و آمروس و کوکرنی و بیرو و نارجیل است و انگل
 کیوکه و بهولسری و سیونی و گل کوره و رابل و چیت چنبه سالی و و مرتبه گل می
 و هر مرتبه بادت دوام میکند و از نباتات نافعیه یکی برگ تنبوست که آنرا بان گویند
 مادام تا کسی آن را نخورد و خوبی آن در دهن متصور نگردد و نظم برگ پان است
 طوطی شاداب در دهن لبیک میشود و خواب منغزا صحاب مجلس نگین از
 ادای می تلخ آو شیرین خوردن آن فسان خنجر فکزد و کاشای نقاب معنی بکزد زان
 زبان سرخ برگ لاله نامه زودین بنجی عجب بویا تازه فوغل دوستداری او
 چون نازد ز جان سپاری او و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هند دیده
 شد در هیچ ملک ندیده و اینچنین شنیده نشد اگر تخریر انجمله بر دوز باعث ملال خاطر نازک
 مطالعه کنندگان شود و الا حرم بنکته چند که غریب تمام دارند و کفا کرده شد و شنیده
 فرقت ناشیده شنیده سخن لذت بکل جدید و از انجمله است که بعضی
 زنانه چون مو فوات یا بدنی وجود و از رنگانی بر خود حرام داشتند خود را با و میسوزد
 و از روز مجسم عظیم بوقوع می آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حامله های گر
 بگردن انداخته مردانه از سیرت جان که بس گر است بر خیزد شخصی صادق القول
 نقل میکند که در حد و دینگال زنی را آتش نیواقعه در خرمن افتاده بود و بدینگونه
 اگر مرده از آقبای زن جمعی در برابر و صف زده است و او بود آن خوشتر
 و نوازی سر شوهر را در کنار نهاد و شمع و آتش بسوختن داد و وجود و هوای خود

۱۸۴۵

برآوردید که میان موناویش و تفرس سوخته مثل خیال پیکشده تمام طلای خالص
شده کنیزک متحیر مانده نزد خانوان آودونیک نگریستند از ستر او هم طلای خاص
دیدند سایر الناس تعجب کردند که این مارا زان اتش اضطراب نکرد همچنان نشسته
سوخت یا آنکه پیش از فروختن اتش با جمل طبعی مرده باشد مختصر تا آن طلا در خانه
ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افتد و تابشی در دوزان در خانه
ایشان نقب زدند و صندوقی که در وان طلا بود بردند از ان روز باز دولت
شان روی در منزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگارد که مرا با شخص
که از اولاد برادر بار بود اتفاق ملاقات شد میگفت که ما مردم امارت را اگر گرفت
اش نکنند نه امن العجایب محقق نمائند که هندوستان ملکی است در غایت عرض
طول متوطنانش اکثر بیگانه هستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است حیوانات
غریبا شکل و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران آبی در ان بسیار
معاون و نباتات بیشمار و چندان خوبی که در اندیشه است و در هیچ ملک نیست
بله بسین سلام رضی الله عنه نقلست که شادی راده جزو آفریده اند و نه چیز دیگر
است و بکنز و رایه باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هند است که مسافران
باج نبرد و توشه و بدرقه نیست چه در هر منزل خوراک و علیق و دو آب و مرکب
و محل نشستن خاطر خواه موجود است سالها آمد و رفت از یکدیگر گشته نمیتوانند
هندستان که از غایت اعتدال هوا تر و بیشتر است و استیمالات نفسانی و
تجسماتی آنچه هوای تازه و جوانوار او به همه میرساند و هیچ بیماری نیست کس که

علی الرغم دیگری و تحصیل کمالات سعی دارد امروز با جمعی مردم دانشمند صاحب کمال
 طرفه سزیمینی است کاپلی هر کار نیست شمشیر بر کنار آب چون واقعه محمد یوسف
 در رسا که عجایب و غرایب هندستان نوشته اند که وقتی وجد و کاپلی بر سر میزدیم
 جماعتی دیدم با ساری پهنه و موهای ژولیده که هم طره کف و ضلالت می نمودند و هم
 بر جاده اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش تب سجده میکردند و گاهی سر بر جانب
 فرو می آوردند و سجده در دست و زانو در میان تسبیح لب تشنه بر پاشانی اگر آنها را با
 هم سوختن پدید میشد یا نرعی روی می داد هر کدام بنام خود رفته ششم در شش اگر فرستاد
 آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن خنیا نموند
 و هرگز یاد دیار خود نمیکردند قصبه بلگرام که سابق سری نگر نام داشت از قنوج نسبت
 شمال مال مشرق بفاصله پنجاه و هفت و در یابی گنگ بسافت و نیم کرده در وسط
 آن هر دو شخص میگزید و فصل صحرای تکه زن شیر خان حاکم مرا آباد را که شخص مذکور از پیش
 اوست دو پسر توأم زادیکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و اسمیان مونا
 نام کرد هر دو را شیر می داد تا ماه شش ماه بزرگ و قوی شد و باراد ر خوش بازی میکرد
 نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شده
 او را شیر گاو بر میادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آمد بازی میکرد و گاه بر پلنگی که با
 او مقرر بود رفته میخواست به همین طور روزگارش میگذشت تا آنکه روزی بیستم شام
 که آمدن او نزد مادر مقرر بود و نیامد مادرش تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب منتظر بود
 روز دیگر بطریق مرسوم و کینز کی برای بختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاک

پور و آتش و انرا از انجا با کبر آباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابل و ضمه مذکور
لبه ریای جنبنا شاه جهان بادشاه برای خود مقبره دیگری بهین وضع نمود که تمثیل
نمایندین اثنا سبب اورنگ زیب عالمگیر گشته شدن در اشک و از قوه بفعل نماید
و شاه جهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و نه روز منروی و محبوب و او را در حب
است که هزار و هفتاد و یک وفات یافت حکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر متنا
محل مدفون شد لفظ رضی الله تعالی و وفاتش یافتند و این و ضمه تاج گنج آتش
و خوبی دارد که شیاحان منصف میگویند که گر یک کرور و زوایه جبهه تماشای افسوس
از هر یونین آن قناعه باید و زیدام و زمر و م اکبر آباد در هر روز کشته بشود آن باغ
بهیات جماعی میروند و بعضی راه رخاں آفتاب بیار و کش نگار خانه چین و کارگاه
فرورین است نظم بر چه سبزان طوطی کلام سہی قاتلان مشو بر حرام
طیجان شہد چو باد اتم تر بموئی کمر بسته از موکثر فرنگی غزالان بستن وطن
سمن و صبحان چیدن بدن شتباراج دل بازده صف همه معانہ می لعل کف همه
اگر توبه چون سکه دست ییکی غمزه کافرش در خور است او دود بر کنای آب سروا
طرفی با نام است لکهنو شهری مختص بوده چون در سلطنت سلاطین جغتایہ قصور
قصور است میری از امر اکوس نا و لاغیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد و نو
منصو خان چندین در لکهنو حکومت رسیدند اما اسم پادشاهی بر بنای اطلاق
روز پرور و آبادی شهری پرداختند امروز نظایر آن در آبادی و و فور سامان
و ثروت کثرت آن می دهند و داخل مالک مضبوط گشتی بجای آورده است چون هر

بزمین شست از آن باز ما و جویش را بر آن خون از آن تخت زایل نمیشود بلکه بعد از
 شستن باز بست و اول ظاهر میگردد و آنگاه حروف ابو محمد حسن عمر بر پیشم خود مشاهد نمود
 طعم و لون خوش تاز از آن معلوم کرد بعد از چند گاه یکی از مردم انگری چون آن تخت
 نشست در دم از میان شگافه دو نیم شد از صفات آگویی آنست که آب حباب از
 میان شمع جبریان می یابد و در هر دو طرفش حقایق و اسرارستان و عمارات و طهر
 شمع مقبره جمال الدین اکبر پادشاه مسمی بکند رست که در میانیت و پناهذرت و آتش
 و شاه جهان پادشاه هم بقدر یک کرد و دو لکله و پیه عملات اکبر آباد بر صوفی ساریده
 از آنجمله شش لکله و پیه بر مسجد گیم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بمولی سجد
 و پنجاه لکله بر وضو ارجمند بانو الخاطب ممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و نیمه بر عالا
 دولخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاه جهان بوفور عصمت
 و حسن صوت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشته که بادیگر ازواج
 مثل صفیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم
 خانخانان این پیرم خان او را بنوده و بنا بر حجت مقبره مقبره عظیم الشان مشتمل بر باغ
 ارم نشان با گنبد های عالی و مناره های مرتفع و چوبه ها و بنکله ها و مسجد رفیع و ایوان
 های وسیع تمام از سنگ مرمر نخی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فراد
 تیشه به از قلم انواع صنعت بکمال مهارت در آن بکار برده بنام او ساخته بود چون
 وفات ممتاز محل در آخر شب چهارشنبه به قیدم ذیقعد ۱۰۳۴ که در چهل و چهل و یک سالگی
 محل خست باد از آن خبر می دهد در سن ۴۴ سالگی و چهار ماه و چهار روز در بران پو

و فرس درون مسجد بطریق جای نماز محمدی از سنگهای مرمر محلا و خط انداخته و از سنگهای نماز در
 طرف ششمین و چهار طاق و در هر ضلع از ضلع ناته و در صحن مسجد طرف شمال و مشرق حجره است
 با پنجه ای مرمر و پنجاهوی مبارک سال پناه صلی الله علیه و سلم و جبه حضرت غوث الاعظم
 رضی الله عنه است که ایام تبرکشان میدهند و حوض مسجد تازه و در تازه است و بنجر
 از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میان مسجد برزینه های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر چته
 منصوب و با این تمام مسجد نیمه صوم خدوع قبل از آنکه مسجد جهان متبرک است
 بخانه های عظیم و متوکل کش باید بود که بنود او را محل حلول الهی میکنند تعالی الله عن فالک
 سلطان محمود غازی چهار صد و نمانه شهر را در خط تفریح رسانیده آنجا بکشت و زمین که بود و
 مقال طلبا و دایمیک با قوت کمال یافته که چهار صد و پنجاه مقال و من شسته و بهین و ستو
 سلطان هفت با قصد نهلم بنامه بایند سیمه اچ جبال را باز کرده و نفر لب بر او
 چهار نفر دیگر بقدر ساینده و حامل گردن جبال یکصد و شاد و هزار دینار قیمت و نوبه
 قنوج و انهرام نند و فتح قلعه گواکبار نمود با الجمله متبرک و دار الملک حکام بوده چون در
 نزدیکی اکبر آباد بای تخت گردیده و آرایش خود را آهسته و در پنجاه سید دیگر
 برابر مسجد لاهور در شانیه کمر و بناد و یک در عهد عالمگیر نبایده کاین مصراع
 مسیح ع گو عبد البین خان بانی این مسجد زیاده و در نزدیکی
 سلطنت آبادان چون در سیدی سلطنت احمد شاه بهادر چنای احمد شاه در
 پنجاه آمده چهارده لکبه و پیر گرفته بدست و اول بقدر حاجت کرده و چون
 بشاه عا اس عزیز العین عا رسیده مرشدیانی است

در عهد و از آنجا که دیگر قلعه در قصد است همین قدر فاصله بجایست تا ای این چه سهری عالی و
 تا مسجد فتحپوری بقصد و شصت گز و جانب کبریا و بازاری بطول یک هزار و پنجاه و هفت عرض سی و شش
 و پشاد و کان و سهری موسی و در هر یازده کالین صرافه و یازده آتشخانه علم و ظروف آلات
 چینی و جلی و منار و نشان و طاران و باد و کبریا و فروشان و غیره فراوانست و عقیق پتلی و چوب
 انبیکم بطول نهصد و دو عرض نهصد و پنجاه و هفت و نه عرض سیصد و بیست و یک و کمال درون آن گسوده
 اشجار و ریاحین و عمارت و نشین و باره و آبشار و حوض و نه برای چوب و آلات در آنست و نیز
 درون شهر نوکیال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند سیمی بلال و کجی ششلیج
 دیوار و چهار صفت شمن و زین و او پنجه و ایام از سنگ سرخ طویل و عرض ده و عرض ده و عرض ده و عرض ده
 از هنرمی آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجد زینت المساجد نام ساخته اند و این باب عالمگیر
 در محله دریای گنبد با صحن وسیع و حوض و مناره و او پنجه و ایام از سنگ سرخ و قرار
 آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان و شاه جهان آباد بسیار است اکثر از
 سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد از آنجمله مسجد جامع است که در پنجم شمال در سنه یک هزار و
 تعمیر یافته هر روز پنجاه بار و اشکار کرده و در عرض شش سال پنجاه و یک و ایام از سنگ سرخ و قرار
 سنگینه و هفت طاق رافع و گردان و آن محوطه است که تا مسجد اقصی و در و گویا یک است و در
 و طول مسجد و در عرض سی و دو و در عرض با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مرمر
 بر هم یک قطعی تراشیده اند و در مناره با ارتفاع پنجاه و دو و گرد و سه در و از کلان بقدر قلعه
 سی مسجد و از ده و پنجاه زینت از زمین بلندی که هفت و هشت گنبد های مسجد و در و از
 و در از سنگهای سرخ با خط او مدخل است و مر و در الان با سقف و جلال آن سنگ

[illegible]

[illegible]

این ظاهر آن نادر از افعای بیرون در غنچه چون میل کنند از گردون شاه و بان جامع ملک است و شاه
 نیز غنچه ملک است و آن را در مزار شاه گویند و سنگهای مستطی که کل مخروطی است پنج طبقه و
 مواج است و برده و منش و ضرب و منبت ندارد و اگر چه در آیات و مواج و جلالی است که بطور
 بر جری افتد و گاه باشد بکمال حسن و زیبایی شمشیر مانند و حسن و سجده است و این است و
 در میان بنده و آن بکمال آید و است و نیز فرشته که حضرت خواجده قطب الدین سخا یا کاکیت
 قدس سر که در مکه کعبه زیارت آن آستانه بیات از امام میر و در مکه کعبه و این است و در مکه کعبه
 عبدالحق و مکه کعبه و این است و در مکه کعبه و این است و در مکه کعبه و این است و در مکه کعبه
 انسی و مسجد و این است و زیارت حضرت شیخ نظام اولیا نیز از غرب است و در مکه کعبه و این است
 این است و بزرگان و دیگر و حکام بسیار در جوار ایشان شیخ یافته مقبره اکثر از سنگ مرمر
 و چون ملی همیشه مجسمه اقتضای او آید و در هر گز از او ایاد و سلاطین که ملایم است و عرض بوقوع افتاد
 متوجه می گردید و هنگام پاکش و من میگرد و با اینجه چندین عمارت بیع مقام و نظایر اینها
 در آن شهر ساخته و گاه در حد و حد و حد و گاه در میان شاه نیز از عجاایات عمارت عالم
 و گاه در حد و حد و حد و گاه در میان شاه نیز از عجاایات عمارت عالم
 و غیره در حد و حد و حد و گاه در میان شاه نیز از عجاایات عمارت عالم
 و آن نزدیکی عمارت است و در مکه کعبه و این است و در مکه کعبه و این است
 سوره افعای و سه درع سطیری و صفات در و یک گشت سنگ فسانت و این است که در مکه کعبه
 ما و این است و در مکه کعبه و این است و در مکه کعبه و این است
 آن ممکن نیست و در مکه کعبه و این است و در مکه کعبه و این است

برای نظیر آن مناره دار قلع برون شرفه چون میل کنند از گردون یزدان جماعه ملک است
میرضیه فلک است و آنرا مردم لاث مناره گویند از سنگهای سبز به شکل مخروطی است پنج طبقه
نماره است به بلور در نقش و ضرب و منبت کاره الاچه دار و آیات و تراجم علی اسمانی که به خط
هر حرفی بقدر سه گره باشد بحال حسن و زیبای تشمید مانند و در محراب مسجدی است این بقدر سه گره
از زمان هندوان تا بحال ایستاده است و نیز فراتر که حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیست
قدس سر که مردم اکثر زیارت آن آستانه بسیار اجتماع میروند و فراتر از ایشان لایق حضرت شیخ
عبدالحق و بهر مونس السدره و چهل تن و غار یحیای صاحب امام صاحب مولانا جامی و غیره
شمسی و مسجد و لیانیز و است و زیارت حضرت شیخ نظام اولیا نیز از غریب است و امیر حسن و غیا
ن است و بزرگان دیگر و حکام بسیار در جواریشان مضجع یافته مقبره اکثر از سنگ مرمر
بودن علی همیشه محط اتقیا و اولیا بوده هرگز از او ایام سلاطین که طویر است و عمرش بتوقع ختم
شده می گردید و در خاک پاکش دفن میگردد و باینجه چندان عمارت رفیع مقام و خطایر منیر فام
با شمع نباشد که از حد و حدیث و نیست و گفته بهایون شاه نیز از عجایب عمارت عالم
در عبدالرحیم خانجان که آنگاه ایل بالا گویند و گفته نواب منصور خان بجد نوابان لکنجو
در فضل و باغات ارم سیما اگر جدا تصدیق بیان آنها شود و چندین مجلد بحیریه و ایضا
زیر یکی عمارت موسوم بشکارگاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی برآمده است که
ارتفاع و سه درع سطریری و صفات در و یکانی سنگ فسانت و این حالت است
این عمود در زمین شرفه باشد و در عمارت دیگر بنجاک و خشت و گل حکم نشسته است
بسیار خجسته و در این تقدیر عمود و یک شصت درع طول و شصت و یک درع ارتفاع
۶۰

و لفظه و جواهر آنچه دست مکتبشان بلبل میرسد و آن عوض می اندازند پانی است از
جایای معروف است متوطنان آنجا حرفه کار و گریانیک و زبید و اندیش شریف الدین بوعلی قلعه
در بخامنهون است اصل ایشان از عراق است با شصت و پنج تیر و یامو لای روم صحبت داشته
قدس الله سرهم و علی از شهری قدیم است همیشه در الملک سلاطین عظام و مکرز دایره اسلام
و محط جلال فضل و مآثر فضیلت کامل بوده و در اهل هند آمده که شخصی دلی مهرولی نام داشت
و نهایت آباد بوده بعد از آن نوع خراب شد که مسکن و خوش و زیبار گردید تا آنکه در سیصد
و چهار سحری با آبادان گشت و قریب یکصد سال در آن مکان هندوان کار فرما بودند و
پانصد و شصت و هشت بر دست سلطان قطب الدین ابیک غلام سلطان معز الدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از آن وقت الی یومنا هندوان
دیگر بران ستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزد
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دلی کهنه با بخطا طرسید و در ۶۸۷
شصت و هشتاد و هشت با تمام سلطان جلال الدین خلجی دلی نو باشد و چون بر آن
چون واقعه در غایت آب و هوا الطاف و صفا بوده با آخر در زبان شاه جهان
نزدیکی دلی نوشته شاه جهان آباد بنا یافته که الحال در الملک است و از دلی کهنه و نو
نامی باقی نماند الحال قدسی از خصوصیات دلی نوشته شود بعد از آن ثمة از کیفیت بنا
شاه جهان آباد نیز تحریر می آید بدانکه در دلی کهنه مسجد مسیحت مسمی بقوس السلام که هرگز
ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال فعت هم
کند و قدمت بالا رفتن بران نیست و در این مناره هشتاد و قدم و ارتفاعش پانصد و

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بنده سنگه از سگان گرو جرات بهم
 رسانیده و بر سر سینه تاخت و آتش را با اکل غلب ساخت و بنش قبور و در پنجاب بیا کرده نام
 و نشان از آنها نگاشت فرا شیخ احمد سر سندی در پنجاب است و شیخ در کابل تولد یافته و چون
 بسین رسید در سر سینه آمده و میدان بسیار بهم رسانیده و در جای طریقه شجیده خود در سر
 مشغول شد تا و گذشت با کسی در جوار حیدر وقت در زمان سابق بهجانی با نام بوده
 قلعه استوار داشته و نمی که یکی از مضامین الهی صورتی را چهار کت و وضع محل شده و بهر
 کت او را چهار اسبه پوچ و آمد و هر شانزده پسر در قید عیالت مانده صاحب نمین و بنات شدند
 شیخ جمال الدین خلیفه این خطای گنج شکر و شیخ قطب الدین مولی از خطای شیخ نظام الدین
 اولیا قدس الله سرهم از آن سرزمین اندانیا له شمسیت مختصر رسیده بآنرا خوب را و اما
 های آتش خورن اشک چشم عاصیان شور است از زمان تسلط افسلای انگریز چهار
 شده و قدیمی آبادی دارد و بهاسیر اگر چه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
 نساجانش هم از مهارتی خالی نیست و در زمان سابق بجان بزرگ داشته و در بجای پو
 موسوم بکیر سو که محققان بهندوان بوده و آنرا با انواع جواهرات شین مرقع کرده بودند
 و عمارت کهنه در آنجا بنهت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیمت و از بسیار عجایب
 شنیده شده که از اطراف میلان آن را دریافت میشود و اما از عظیم خرابی رسی روایت نکرده
 زیاده تر از پیش ندیده لیکن بهر حال اندکی از آن متضرر شده است و در تها فحش
 که آب باران و شش و آن جمع میشود و آنرا اگر گیت بگویند معجزه است ابل بهند و در
 کسوف و خسوف این طریقه و اکناف جهت عمل بدین حوض می آیند و از زو طلا و نقره

دوران گینه سنگ پاره است از تکلف ساده و صخره اش به صورت افتاده و اهل هند را بد
 سنگ پاره اغفا و است از آن کوه محکم تر در سالی دو بار بهر ابران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
 و حرکت می آیند بعضی از بان خود را بدست خود بریده و بر آستان آن مکان دفن میکنند و آن
 کوه بر شمال هند واقع شده و از بکر کوه تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است رغبند از آن
 که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان دین با اهل هند مشفق اند و حکما
 سابق بنگو یا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لک بهشت و پنجاه کوه متصل به هم
 یافته اند از پنجاه اهل هند آن کوه را سوالک بخت میخوانند و همین کوه است که از نامت
 ولایت خراسیده و همچنین از هند گذشته و بنگال و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
 انیشا پور گذشته بری و قزوین و طبرستان فته چنانکه در تحت مکتبهای بیاد آن کوه کرده
 و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار از این کوهستان در میان ولایت هند
 جریان می پذیرد مثل شلج و بیاه و تراوی و پنجاب و بهشت و نیاب و این آب در کوه
 ملتان بکند و گریخته در حوالی جبهه لغمان میریزد و ایضا آب گنگ و تجون و رست
 و کومی و سدر هم از این کوهستان برآمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند
 ششست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب و بسیار بزرگان و علما از پنجاب
 لدیانه بنیه قصبه بود و الحال چون محل اقامت مزاران انگریز شده آبادانی یافته
 شصت پیدارده سیر شده که بهترین زمین را تغییر کرده اند سابق در ظل سامانه بوده سلطان
 فیروز شاه از اجاد اساخته سرکار گردانید حصاری و انجایا فرمود و موسوم بفریون آباد
 و سمرقند است و صفایا خات و لکنا داشته مردانش اکثر ملا و کاتب بود و اند و بعضی

به
 حرم
 به
 حرم

سکان اطراف بسیار خراب شد چون بخت نیک نام یکی از قوم سکان که از توابعان گرد
 نامک بودند بحکومت سیلاهور قدری آباد گردید و قلعه و روستای تمام در زیر خانه های
 مردم آباد آمد و بیرون بدستور ویران بود چون بدین ایام در ششماه یکبار دو صد و شصت و
 دو هجری که فقط اقتدار قومی صاحبان انگریزانان خبر رسیدند لاهور تصرف اولیای هند
 کپنی انگریز فرامد و خارا شراب در اسب شمشیر صافه بآنها دران نامدار از ساخت ملک بر
 طرف شد و در بیرون شهر خیز و زخمی در عمارات و طرح بازارهای انفراید ایست
 بوفور آتش و کشت و کشته و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستثنی است خبر
 انجالیف و حلاوت آفند میرسد که فتنه و غنی و مستغنی از ان بهره مند میگردد و هند و
 سالی دو کثرت بجهل می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
 خاستند و علماء دین و دیانت و اولیای باکرامت بسیار دارند که آسامی آن بزرگواران
 و قری سبطیه سیالکوٹ بنا کرده سلطان مغیرالدین سام است قبلین از بنا
 راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و جلیل و آن زمین بسیار نشو و نمایافته اند
 امرت بیشتر و بی بوده اند متعلقات و ثاله چون سوداگران کشمیر در آنجا بود و سوداگران
 روز بروز آبادانی یافت ماصورت شهری گرفته الحال بوفور آتش و غنی و مستغنی از ان بهره
 نظیر دارد و سبب سکونت ارباب بسلام ساجد بسیار بهرستانند و رواج تمام گرفته است
 در نهایت غنویت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاهت لیکن با اولیای و علماء و
 پواش ناسازگار است و از مضامین لاهور که سمیت موسوم بکرکوٹ و مکرکوٹ
 قلعه دارد چون دعای مظلومان بملک سیده و بزرگواران کوه سپهر شکوه گیتی است

قدس سرسم پاک پتن ضلع ایت ساکنان سرچوب تراشی و ساخن قه پای جو
مبارنی دارند آستانه حضرت شاه فریدنگنج قدس سره در آنجا است در آستانه ایشان
در از بهشت مشهور بهشتی دروازه از شاه فرید نفل میکند که هر که بجا بر نشیند اسلام دانا
از دروازه من گذر و بدوزخ نخواهد رسید و ایام که این مسوده بخیر و برسد یکی از
فرنگیان به نیغن انکار کرده رحمت پوشیده ازان دروازه گذشت بعد ازان لباس
بدر کرده استخوانه آتش انداخت لباس را اصلاحش اثر کرده و فرنگی به لحاظ این گستا
مسلمان شده و لا بهور نامی معروف هستند لا مار و لا مار و لا بهور نیز گفته اند
چنانکه اند شعری باستان مغموم میشود در عجب المخلوت می آرد که دو استخوان
شاموی آدمی در زمان سابق در لا بهور افتاده بود که یکی راست و طنان آنمکان آنها را غده سا
بود و دیگر می افتد آب گرد آید و در عجب لبندان مسطور است که لا بهور در زمان
باستان با دوز ابادانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکی علیحد بود
صایام سلطنت چنانچه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکم بهم رسانیده از جمله آن
سلاطین فقط شاه جهان پادشاه مبلغ پنجاه لک و پیر عمارات آنجا صرف کرده و آن
اکبر شاه و غیره حرمی نیت و مقبره جاگیر پادشاه که شاه دره مشهور است نیز نزدی
دار و در آنجا در فن سنگ تراشی مهارت بسیار بکار بردند و در نفس شهر مسجد و در آن
نیز مکانی باز به است و در یکفر سنگی لا بهور باغ شالمار نیز جایی خوب و علمای
مربوب است آب آن باغ از دریای لا بهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فوا
های بسیار و آبشار دارد و شهر لا بهور بعد از قراض سلطنت چنانچه از دست بر

حکیم شاهی و شیخ بنی الدین علی الا بوده و چرخ از توان بود که غرضین است و در این توان
 انجیر از چرخ بانی نیست و ولایت و بجهت چرخ از اینجا است پشیا و در شصت و شصت
 انجیر ای گرم در و گرد و مان در ایام در اینجا با فرط بهیم سیرتند استوار بنیاد و خدو
 مرغوزی که در این است از مضافات اینجا نام است و آن نیز می و لطافت در روزین
 استوار یافت و نیز چرخ باره اینجا نیز در نهایت لطافت و نزاکت است باره جوی است که در
 آن برنج نیود و شش با ختم است و لونگی است که مردمان علی و ادنی بکرمی بنده بنیان
 مردمان نیز و عدل بسیار از آن ملک برخاسته اند شل سیان و جگانی و میان محمد طغی
 در هم الله تعالی و نزدیک پشیا و بطرف کشمیر قلعه اشک است بر آب بزرگ که
 در اول این قلعه اسکندر ساخته بعد آن که خراب شده علیرخان از امای شاه
 بهت بر بنای انگاشت و در آن قلعه را یکال مسانت از میان و دریای و در بار بر داشت
 قلعه از این قلعه است که کنه انجیر چرخ از یک سلاطین قلعه گیر با فی برج و باره آن
 نرسیده و کشاد و آنحصار چون دست و دل ایمان و شد است و و نیدن
 منجیق و غزیه بر بالای آن و دراز کار کچا و در حد و در البه و شصت مختصر و افضا
 نیک و در و بصورت و قدیر و در چهره بروازی تبارن الظرف نخته فرو گذشت کرده و چرخ
 افت جان و غارت دل ساخته طمان شصت در قایت و کشتانی و مضافات
 بسیار در و از انبیه قیسم است گویند اول شصت است که در هند باشد این ایدام البلا
 نیز خوانده اند و هوایش نیک گرم است و در مردمان اینجا ملاحظاتی لغایت است اولیا
 وزیرگان از آن ملک بسیار خاسته و شل حضرت بهاء الدین دیکرایی ملانی و غیره

بوده قندهار پادشاه... اکثر سربازانش از کازیر است و یکی از مضامین قندهار
 داور است که در الملک سوزی بوده که خدیو سلاطین غور است و دیگری بست است که
 شمری افطمت بوده و در آن ناحیه گندری است و در آن دو قبر است که اینها را
 نامی گنبد سبز میگویند و مکرر اسقف آن گنبد را پوشانیده اند و صاحبش را نگاه
 یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر منار شیخ احمد را
 و نوقان از قریب بست و سوزی شیخ مذکور بر سجاده مستقیم بنشسته بود و از عالم رفته
 تا چهار سال بهین دستور تشهد بنشسته بود قاضی آندیار از بحال شفقت شیخ سائیه
 داده غنیمت ففات یافته و بسیدی از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند ما و ام که
 شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع نشده و چون بعد از قتل پادشاه که
 نیز در جمیع الاول تسلیم کرد و یکصد و شصت هجری در مضامین واقع شده منصر
 جهاند سر و پای نادریتغ : از تاریخ آن خبری دهد احمد شاه و رانی سد و زنی در طر
 خراسان پادشاهی یافته قندهار را در السلطنت گردانید و قلعه یعنی در آنجا طرح
 انداخت موسوم با احمد شاهی ساخت در آنوقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده و در
 قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه ۲۰۰۳ سید و چهار در ایام منقذ علی
 از خراسان خبر رسید که برخی از بروج قندهار کنده شد جای یافته که قریب هزار نفر و
 بود و نیز خبری هم بسته و از آنجا در گوش بیت و نه سر از آنها رفته بود و بر میان بسته
 نام آگس بر آن نوشته میباشد شیخ بن بکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی بن
 خسته مورخ بود و تاریخ ششم هفتاد هجری و تفاوت فی مابین دو صد و سی و چهار
 ۲۰۰۳

واکوپی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و یک وی آنکوه سار یک رودان گرفته
 در آنجا چند غار منبر است که مردم شهرهای جمعه زیارت مقام می‌نهند و چون بسیر کوه می‌رسند
 و خود را بروی ریگ آکرده میل پایان میکنند در آنوقت آذانه نثاره و نظیر زیان
 کوه نوعی پیدا می‌شود که گویانچاه خروار نثاره و گور که یکبار در خروش آورده اند عجیب
 آنکه چون بپای کوه می‌رسند هر یکی که پایان می‌آید تخلف پنهان و باز بسیر و در مردان
 نیک آنملک بسیارند مثل ابو عبدالله سجری و خواجه عبدالله طائی و شیخ ابو
 بشری که از این خواجه عبدالله انصاری بوده و خواهر معین الدین سجری و از
 شعر فرخی و غیره **قوله** ولایتی است محض و قریه در ده دار تاعاش نیک
 بمحصول می‌پونند و منذ از صاحب آنجا است و دیگر مسکنی مره کوهی است که آن
 بارندگی گویند و درین کوه طاقیت از سنگ که در نیم آنجا آب می‌چکد و مردم در آنجا
 آمده و می‌کنند و اگر چکب در آن آب ده شود و بعد از آن حاجت آب دار می‌نویند و الا
 محروم باز می‌گردند و ابو نصر صاحب نصاب خیابان از انشهرت قندمار شهر بوده
 است و اگر گویند بهرگاه لشکری انشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شصت سال از آن
 نماند که بهبودی است و در میان قلعه چاهیت عمیق در سنگواره کسینکه ران خضر
 کرده اند آب آن ساجاری دیده اند و رو فیکه اند آنجا آب کشند بر گهای درخت
 و شاخهای گیاه بر می‌آید و هوای قندمار بسیار نیک است و مردم آنجا غنای و شکار
 و اکثری شیرین و کمین اندر باغی ضبط دل اگر کنم خوابان جهان از نوش مال
 قندمی توان فی صبر بماند و آب و توان ای بلبل در میان غنای قندمار

بس که گم گردانید شرب و شکر عسکر با نام بوده گویند وقتی از نقل شکر کم بسیار بهر سید که
 باعث خرابی عسکر گردیده شکر مذکور شدند احوال خراب اند و از شکرهای سابق خود
 که احوال آباد است در قول است و در قول از انبیا و دشمنان بجا نیست اگر چه شکر کوچک است
 اما صفات آن بسیار است شامچ و مسطران و او قیر معمولند و در حوالی آن مرغاب است
 نیم فرسنگ و نیم فرسنگ که در تمام گرس خود در است و همدین حد و در خنان اند که نهان
 زمین درخت گونیه و سگوفه آن زرد ب یا بقا است اما غره نمیدهند شتر بعضی
 و بعضی بستر تعمیر کرده اند اما ملک خورستان است مولف هفت اقلیم می یار و که بنا
 کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نه است اقلوب می بخارند که سخت است و شکر
 انوارت کرد بعد آن اردشیر تجدید را آبادانی آنگوشتی اند شکر بکار نهان شرقان بر رو
 بندی و اقصیه و قلمه شمس در غلبت حصانت و حکمی است و از میان آن شکر حضرت بیل
 عبداله تسیرت کرمان ولایتی است وسیع و بی پایان شرفی آن کلمان و غربی آن
 فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسان و کرمان بن فارس باعث آید وانی آن
 گشته اما در گزیده مسطور است که چون اردشیر بایکان بر ملوک طوایف دست یافت و منوچهر
 کرمان گشت و در بنامردی بود و فتواد و قصه کرم و فتواد و تفصیل در شاه نامه مذکور است
 اردشیر بمکه انکرم ساک باعث اقبال فتواد بود و قبل آورده و ساطع گشت و بعد از آن
 شیه گوانیر را که سالها دار الملک کرمان بود و بیاخت و از کنار دجله بغداد را و در همچون
 کرد و در حد امده مستوفی و در زبته اقلوب آورده که کرمان و و شمس و اردشیر از این
 معده است و شکر کلمان آن صرف و سیر جانب است و بعضی ولایات کرمان خدایان نجیب

خراب کند و کربنده و بیت المقدس فتح اولایت ایشان بود که ابو سیر و ابو موسی
 ناطق بالصواب علم بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر فرزان که حاکم آن امصار بود و دید و هم
 نوافیق رفیق گشته همراه وی بدرینه شتافته زبان بکلمه طبعه گوید که ده سیاحت از دست امیه
 المومنین فایز شد و روایتی اینکه خورشید صاحب حسن سعی حضرت ابو موسی شیری رضی الله عنه
 صورت تسخیر یافت و در ازمنه سابقه آنها را از بیکر عظم خورشید ساروده آورده اند که
 که هر سالی در آنجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث بادیش از شیر بابان
 بوده ششوی از شهرهای مشهوره خورشید ساروده این الحقیق آورده که اول سوره یک بعد طوفان
 نباشد شوش است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابو موسی اشعر رضی الله عنه در زمان
 نشان فاروق اعظم از شهر رافعه نموده و سیصد تنه در آنجا بست اهل اسلام افتاد پس از آن
 آنجا رفت و یک پرده بر رخا او خیمه اند و مردم به سجده نمبادت بینماید چون قصد درون رفت
 کرد و خازن بگریست و گفت که در آنجا خانه مالی نیست مگر تابوت و انیال که معبد ما چون روزه
 سیر می کرد که شخصی آن خاییده که صلا خللی در جسم او راه نیافته ابو موسی بفرموده فاروق
 عظم رضی الله عنه آنها و انیال را بر کنار آبی دفن کرد و بعد چنگ آن قبر زیر آب اند و گویند
 آن بانیان را کسی صید کردن نمیتواند و هرانی که در آن شمشیر بود و ماهیان بآن لغات تنه
 لشکر و کرم شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیوبند در آنجا شهری بزرگ
 ساخت و آنرا تاش خواندند و بعد از چند گاه ویران شد شاه پور و ذوالاکتاف
 سدید عمارت فرمود و مورچ شا پور خواند کرت دیگر و بویاری نهاد و کرم صبی که
 بانب حجاج پور شمارفت و فرخ زاد را بکشت آن شهر را آبادان ساخت و موسوم

از قبرها سپیدیم القاب آتشخص نکرده گفتند این فسادات العجمیچیان سواره یکدشت هشت
سال وفات یافت و کیا و لیا و شعرا و فضلا از شیرزخاست اند که نقد و اسلامی نهاد و قریه
می پیشل شیخ ابوالحسن کرد و ابوالعباس احمد و بنابرین حسین و شیخ غلامه خفیف و
شیخ نمون و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی برغش و عبد الرحمن
قدس الله سر زینم نقل که خط ثلث از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافته می شود
که جمیع ام کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و
ان عربی و فارسی جمیری یونانی سیرانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی و غیره
و از فضلا نصرالدین بن عبد الحمید مترجم کلید و دمنه و شیخ مصلح الدین سعد و مجد الدین
همر و مولانا قطب الدین قطب محبی و فضل الله و صفا و خواجه حافظ و ابوالسحق خلج
و حمزه لاری شطرنجی قدیم است و هوالات دار و مردم نیک از انملک بسیار برخاسته
مثل مولانا کمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبد الغفور شاکر و مولانا
جلال الرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان و ولایت لغمت است اما
هواش ناخوش و فاسد است و حدودش ولایت عراق عرب و گروستان و سیستان
و فارس پیوسته صاحب طبقات محمودشاهی آورده که در ۴۲۵ که چهار صد و چهل و
چهار خورستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرصه هلاکت شدند و کوه
منفج گشت از میان آنکوه فردابی ظاهر شد ای که گویا در میان کوه پنهان کرده بود
از امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که در حال از طرف صنفها
برآید و بر مقدمه فردی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود و بنده

آباد است که در کربلا و ده حسن بن پسر دیلمی احداث نموده در تیر از بهار خورشید مثل مساجد و
خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بان آن عمرو بن لیث صفاری است از کهنه
گویند هرگز این مسجد از اولیای خالی نیست و پشته الله اکبر قریب به بیست و هشت و موش از بنده
احرار و زمین و زراعت و صیبت مایند التمام از آنکه ایام مفتحه ما هر روز در جامی بسر میبرد و
افضل گل که در ساغر پیانه می باشد کسی در خانه میداشد مگر دیوانه میباشند و
بهترین جامی شیر از مصلای است که اکثر سیرگامان در این ضلع واقعند و دیگر سیر همان است
از شهر تا کوه در آن که قریب و فرسنگ است و تمام بانگ است و فراد فیض آن پنج نوبت و ده امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز است که بر سر قبر برکت آتالی ساخته اند و در آن
بسیار وقف کرده در ده فرسنگی شیراز چشمه است و بر سر آب چاه است که در فضل با آب
انچشمه خاصیت جلاب می بخشد و در آن ایام مردم بسیار با نمه وضع نموده و در صبح و
شام از آن آب آشامیده و دفع فضلات میکنند و طرفه اینکه در وقت خوردن با نمک در
دل گذارند که از منفاد علی باطل دفع خواهد شد اگر پنج گویند نفخی در شکم پذیرند و که بیم
باشد دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی
فارس صحرانیت متصل بقبریه و قبر جابا سب حکیم آنجا است و بر بالای قبر این پادشاه اند
که پاره از آنجا بگریه راه کم کند و از انصهار بیرون نمیدانند رفت مگر وقتیکه آسمان پاره بجای
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از آنجا آن قبر بگذرد البته هم و انسال محروم شود یا
همیرد و در زمان سلطان محمود غزنوی شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره از
حوالی آن قبر سگدشت به افش گفتند که مناسب نیست که راه برگردانیم بیاوریم

و مولانا جلال الدین از دوران که قریب است من اعمال کارزدون برخاسته اند جان از بنادر
 فارس است و قبادین نیز از آن شهر را بنا کرده و در نزدیکی آن شهر نهیست و برین شهر علی بن ابی طالب
 کلیطاق و عرض و باین دو پایه بل کیصد کشته اند و در عمت و ارتفاع در مقدار و نیزه است و
 در آن شهر حاجت است که بایان آنچه بر میان ما معلوم کرده دریافت نشود و از اینجا آن مقلد آب
 قتی از اوقات میجو شد که طاحونه بران میگرد و چون که حضرت یوسف در آن مداخله نمودیم
 و مردم بنیاد آن میروند سیرم و وضعی است میان اصفهان و شیراز و در اینجا چشمه
 و اگر در موضعی ملخ افتد رساند شیشه از آن آب برگیزد بشرط آنکه اطراف را تا رسیدن
 مقصود بر زمین نهند و حال آن آب باز پس نمیند پس جانوران سیاه که آنها را
 گویند فراوان این آیند ملخ را با هم بکنند عجب آنکه از غیر فان هیچ کس در حوالی آن نیست
 همیشه دارالملک سلاطین سرفراز و محل توطن خواقین لازم الاخران بوده و حکم طایفه
 هوا انبیا از ماستغنی و از دوضه رضوان کنایه است و این بقعه را محمد قاسم بن فضل
 حاج ترسیده بنهاد و چهار بیری بنا نهاد و شیراز بوسعت و ساحت و تکلف این
 انصاف دارد و در بازارهای آنجا المصلحان زیادت شل مرغ بریان و آتش نارنج و آ
 و غیره و در زمان عضدالدوله و ملکی محمودی موفور بهر سائید و سوره پاره بگردشید
 و از دحام خلایق بمهرتبه رسید که لشکر از اجای نشستن نماند بابران عضدالدوله
 قصه بنایت تکلف موسوم بقباخر و چه سکونت سیانیان بگردشید و سوره
 اما اکنون آن وضع خراب است و ملک شرف الدین چون ترسید میرج و باره آن نمود
 نیز در غلبه اعتدال است آبش از قنوات جریان می یابد بهترین آنکاره انفا

احباب بلند دیگر خیل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بخشید رسید فرمود
 تا دالان نرینت آباد قصری مینویسند و رفع ساختند و زیاده اموی است این از دیگر حوت گاه
 محل نقل نمود در قصر بخت تمام بر منکاهی دولت یکم زده بساط عیش و اسباب بخت
 و از روز نوروز نام نهاد و بعد از و مجوسان عجم نوروز عید گرفته و خلایم عبادات
 ساختند و از انهارت چهارده ستون باقیست هر یک از آن سرفراک کشیده
 و گره ارض را حل آن ناف دریده دروازه انهارت دو تخته سنگ است هر یک کتیبه
 سنگی گز طول و بخت گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مهارت و صنعت را
 در سنگ تراشی بعمل آورده اند و در گاف کوهی که نزدیک باصطخر ایلی عظیم ساخته اند پیوسته
 دیران میل میوز و بنابر آن گویند که حضرت سیلیمان باد را در درون آن میل خبر
 است که کرم با و متفاوت نتواند کرد و چنانکه در منته سابقه شهر مشهور بوده بعضی
 گویند که کت شامت بر تقییر نگاشته و برخی را اعتقادند که دیوانه اموی حضرت سیلیمان ای
 رنگ سفید نهاده اند و در حد و دامن قرار گرفته و در سنگ که آب گیاه اندر غایت صفوت
 نهایت حضرت داشته از غایت لطافت و هوا مار و گردم و مو و پاند و شسته میوه
 و شادابی و بالید و حصول می پیوسته چه وزن هر آنه انگور می و اشغال بوده و نوعی
 سبب هم میرسد دور آن و شبیه بوده اما الحال آن مرغزار بر طرف شده و تبدیل آن
 و با عمل آمده و از نیکه نرینتی در غایت سفیدی دارد و بیضا میگویند حسین بن منصور
 از شهر است کارزول جانی باز نرینت و طراوت است در فصل بهار آن
 و لاله جای لایق جام و پیاله است و آنشهر بنا کرده قبا و بن فیروز است

دوی را نیز زده میخواست صید کند آنجا از پیش او گر نیخته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطعی بود
 پوشیده شد آن شخص شب و بجا گذرانیده به رنگ آنجا نور را گرفت و اثر شکستگی او در دست
 و آن نیز کوهی را صید کرده ترد فریدون آورد و کیفیت باز نمود و فریدون مرغ را پای شکسته
 از آن آب خوراند مرغ را پای درست شده بعد از آن شخص شده که از آن موسیائی چیزی در دست
 مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده و چیز ضبط کرده و علی انست که کوک سنج موک را
 باب نگوی پروند و محافظت نمایند تا ساله شود نگاه خمی سنگین را غسل کرده آن شخص را
 در تخم میگذارد و سر را استور می بندند تا بعد از آن آدمی موسیائی میشود و این قسم بهتر
 از کانیت و طرف الیچر دو فور شجارد و نهارد و برجی بسیار از بلاد دارد و قبر حضرت
 کللی که بسیاری فارس سعی او مفتوح گشته در دارا انجود است برنج از شهرهای مختص
 مسکنش اکثر بصفت کاکری اشتغال دارند از مضافاتش موضعی است بده نام
 نهایت با نیر و مشکوفه برز بحسب آب های و آن کشت درختان بسیار جاها در حجاز
 دارد و بر جنوب مقام صنعت موسوم تخت خرگه محل صحبت ارباب و جامی معاشرت
 اهل صهباست صطخر ساهدار الملک یا دشان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
 حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه کریمه غدو تا صحر و رواجها شهر تخت صبح
 شام بودی در روز در صطخر گدازیدی و اکثر شبها در کثیری گذرانیدی و آن کج
 فارس که فرموده از آن جمله علامت لایت کثیر الساعات حضرت رات مرتب است
 بدین بوده و کیومرث که آقا زادشاهی جهان از دست اول شهر که در جهان میباشد
 صطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی افاده اما حال چیزی که باقی مانده است قلعه

ن فکر کرده آید بعد از آن شروع در دیگر مشغولیت و ولایت نماید طیس که یک شهری کوچک است
 حصاری در غایت و استواری دارد و هوایش نیک است ابرقوه سابقی داخل فارس بوده
 حال ابلق ابرق دارد و زینت القلوب آن که آتش در اول بالای کوهی ساخته بر کوه
 سیگفته بخون خراب گشت بعد چندین درین زمین که الحال معمر است ساختن جهان نام
 آورنده اند یا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جاها با فراط می نمایند ابرق
 رفت گویند که یکاوس سیوش سپر خود را در ابرقوه در قضیه تهمت سوداوه از آتش گذرانید
 تل بزرگی که الحال است همان تل خاکستر آتش سیوش است و از عجایب آنکه درون آن تپان
 باران نبارد و گر ایندکی در بیرون بدست و سایر امصار قطار و مطافضیان باشند عاقلین
 بجای حضرت خلیل الرحمن است علی بنیاد و علیه السلام فارس را ای است معمره آبادان
 ملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشوس بن سام نوح همت بر بنای آنجا گشته و مردم
 صاحب عقول کامله و ارباب تدبیر را چهره شمارند صاحب مساکن و ممالک آورده که سر
 اس حدود و کرمانست و غربی خوزستان و صفهان و شمالی نهری و بیابان از حد و کرمان
 جنوب دریای فارس است و فارس و خزان قدیم پنج لک داشته شکر فیر آن اضطرر
 مضامات آنرا شصت و هشتاد و سه لک داشته اند الحال نه لک است معظمین بکوشه نگاه
 و لاک آن دارا البحر و دارا البحر و محلی است در غایت نزاهت و خضت و تیار بن بکائی سلطان
 که دارا البحر و بک کرده ستود و وزیر و ارباب بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند
 آنکه بهای آن موسیای مجصول میبوزند و موسیای و قهیم معدنی و علمی معدنی
 و دارا البحر و استیوانات بهیمید و آن در عهد فیروز پادشاه باعث آنکه شخصی

و گذشتن موجب خلل سیاست او را نیز بکشت بعد از آن فرمود دروازه های دکان ها را ببند
 هر چه تلف شد من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او بصره کس در دکان نتوانست
 بستن و خوش و کلاب بشمر در آمده در دکانها خرابی میکردند بد آنجهت رسم بگشتن شد
 گویند روزی جبریل امین بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
 از در آمدن در آن تعقل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی
 در سایل خود آورده و صاحب شایع نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بقتل الکلاب بین سبعین بود و در غایت جناب شاه عبدالعزیز دهلوی کار کرد گفت سن
 نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک حمت فرمودند فرستگانی که قبض روح گان
 کنندگان ترخانها را گرفتند و در قتل سگان حکما و جوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای و باران
 نفس آنها و عدم ورود برکت در جای که سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
 باجماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا البجیه در کتب آمده که بکشتن
 باکسان دو تر از بصره نیست و میشان بی است از مضافات بصره گویند مینبط است
 و الله اعلم ولیکن ثبت عالی تربیت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه و زبیر و انس رضی الله
 تعالی عنهم اجمعین در آن یار است و مردم نیک بسیار از آن شهر برخاسته اند مانند حضرت
 خواجه حسن بصری و حبیب عجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و اغبیه بن الخوام و حارث
 بن اسلم الحاسی و ابوالحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی ابن عمر عدوانی و امام ابو عبید
 مالک بن انس و عقیل بن احمد و ائمه عروه رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضیلتی
 بسیار بر ضمیمه میخوانیم و مخفی نماند که چون از شهرهای عراقی عرب چندی بکشتن

نوسل حبه مدو طلبند القصه عقیبه بن غروان بموجب فرموده معاویه اهل کیاست و دانا
و معنوت مردم با قریب بیست سال اتمام رسانید و آنرا بصره گفتند برای آنکه در بعضی اوقات
که اطراف جوانب آن سنگلاخ بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عکرت مردم اداره معمور
ان کشیده روی آبادی آوردند و سود و سود بسیار بعمل آمد و منفعت گشته مردم بصره
یافت هر کس بصره رسید گویند شط العرب کنار بصره و آنقعه در شبانروز
و و مزینه مدو جیر میابد اطراف بصره همیشه سبز و خرم میباشد و در آنجا بنی خالدند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسد نوعی پرورش
می یابند که اگر یک هفتاد نخورند اثرشنگی آنها محسوس نشود و در طبقات محمود شاه ایام
در آنکه شصت نه هجری بصره سه روز طاعون اتفاق افتاد که هر روز چهار پیش می افتاد و هر
کس فالت میدادند بمنجمله آن بهشتی که کس از اولاد انس بن مالک ضعیف بود و
و بعضی گفته اند که آن سخن غزالی دارد اما بجز یکت بزر عروس ملاک گشتند در روز چهار شنبه
مرد و یکتن در کتو حیات ماندند و احکمتا و احوال القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویه بن ابوسفیان دمشق دار الملک ساخت بصره را بزیاد بن ابیه داد و گفت که
در آنجا بصره سیاست تقبیر سازند چه بصره از شهر دزدان و مفسدان است و زیاد
چون بصره رسید فرمود تا منادی گردند که بیک شب از خانه بیرون نیاید هر که را باند
بکشند و شب اول که بصره بقتل آوردند در شب دوم چهارصد و در شب سیم
کس بعد از آن کس را زهره بنود که شبانه خانه پای بیرون نهند تا شبی عربی اگر گفت که
من دیر روز در این شهر آمده ام و منادی را شنیده ام زیاد گفت اگر چه است اما گشتن

بر مثال کوهی سرنگون باندایمی پس برپای دیدار زبان او اندک برآمد بشنیدن آن صد طیار
عظیم در آنها پیداشد چنانکه نزدیک بود که آن بنده را پاره پاره سازند و در عجب الحاقا
آورده که باین راز منته ساقیه هفت قلعه داشت در قلعه اول خانه بود که صورت راج مسکون
در آن کشیده بودند و آب و جوی مادر آن پدید کرده هرگاه اهل ناحیتی عصبیان و رزیدند
آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا بطاعت باز آمدندی و در قلعه دوم حوضی بود
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب بنیختی و آن شراب با یکدیگر نیامیختی و در قلعه
طبلی عظیمی معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن
طبل مانگ دادی آن شخص صحت یافتی و الا فلا و در قلعه چهارم آئینه آهنی ترتیب داده بودند
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعه پنجم مرغابی ساخته بودند
از مس که اگر جاسوسی درون فتنی آوازی از آن مرغ برآمدی و در قلعه ششم قازی بود
آب تشنه و دو کس بدعوی پیش آن قاز رفتند هر که برطل بودی در آب غرق شد
و در قلعه هفتم درختی از مس کرده بودند و بر کنجشان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
زیر آن فتنی سایه دادی تا بهر نظر اگر بر بهر یکی افزودی تمام مردم در آفتاب تند
بصره شهرت مشهور در روضه الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیرالمومنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه بعثت بن غروان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنه بهم بفرمود
که در جانب آیه بر ساحل دریا که سفیض دجله و فرات است شخصی بنا کند سبب اعیان که
در آن خود و مردم عجم از میان عمان بطرف هند آمدند میخواستند نمود بر روی خمیر
قدس تخم خنایات آب نم یعنی مرسم گشت که مباد اتیره روزان عجم بسیار و باین

بروی نیک نیامده چنگاه در دست غران که بدترین اقوام ترک اند گرفتار شده و خیر
 النجاج از آن شهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا ظهورش پیشداد
 همت بر بنای آن گماشته و ما و او خوانده آنجا همیشه با تمام رسانید و از نیکو معظمتین را
 مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون قبادسیه و رومیه و جیره و بابل و صوان و نهروان
 داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و مداین سالها دارالملک کاسره بود و نو شیر
 ده بنجایوانی ساخته بود که از آنجا ترغمارت تا زمان ابو جعفر ذوالنقی که بنای دار
 بغداد نهاد را سغ و پایدار بنود و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر پیشتر در ذکر بغداد
 گذشت و هنوز آثار آنجا باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه
 در محاذی ایوان کسروا قست و مدت آن حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خراب
 ایوان کسری مشغول بر ایضات شاقه بودند بابل از مداین شش است در میان
 همچنین که عراق در میان جهان واقع شده در ابتدا قبایل بن انوش بن شیش بن
 آدم علیه السلام همت بر آبادانی آن گماشته پس آنان ظهورش بتجدید عمارت کرده و نزد
 نیز سالها دارالشهر گسریه و بعد از و عنحاک دارالملک گردانیده و قلعه در وی بنا
 کرده و موسوم بگنگ و آنکه تا حال آثار آن باقیست پس از وی آن شهر خراب شد و
 دیگر سکنز عمارت کرد بحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده
 فرسنگ عرض داشت و دوازده قصر عالیه داشته و در بنجایا بیست که بنام دانیال
 خوانند گویند مروت و مروت و ملک عاصی در بنجاه مقید و معذبند و آورده که حجاج
 در زمان ایالت خود مجاهدی فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا فرشته هر کی

در روز زمان تسلط دیالیه غزاله له احین پوپه ابتدای تیزیت ایام هاشم و بنیاه و نهاده
 و سال هجری ۳۵۰ کسی صد و سی پنج بود که این بدعت است و اکثرین را می باشد
 بعد از آن از ابنیه ختم عباسی باعث آنکه چون مقصود تربیت خان ترک کوشیدانت
 بسیار از آنها بابل بغداد و سید روزی جمعی سر راه بر مقصود گرفتند و گفتند و ابابا سیدی از شهر
 مابین آن بود و الا یا تو عرب کنیم مقصود رسید که کدام استدعا بعت محاربه خواهند نمود و گفتند
 در آن شب انگشتان درشت و دلهای ریش خلیفه با ستاره ایمن ستارگشته و در موضع
 قاعله ای هجری ساخت و شمرن ای نام نهاد یعنی هر کسی که آنرا بیند مسرور گردد و تا بدید
 بسامه اشتها یافت و در زمان مقصود هفت فرنگ لؤل و یک فرنگ عرطل شهر
 بوده مسجدی جامع در آنجا است و رعایت و نهات متانت جو فی از یکارچه
 سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که در آنجا آن بیست سه گز بلند آن هفت گز و
 ضما مت و سطحی آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری برآورده بودند لؤل و عرطل
 و گفته که از بدو آفرینش شیش اوقه قبل نیاید و بنای این شهر در وقعه ۲۵۰ و صد
 تیزیت از هجری و آتشده الحال شهر بقدر دیر بی باقی مانده و غزافین آثار حضرت امام علی نقی
 و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است و در نزد
 و نشانی و در ده که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد و سامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
 عظم خود اسپ را بر در فاری در روی میبرد و میگویند که امام محمد مهدی موعود در اینجا
 متقی است اگر تلبه کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجر آن اسپ را در سر کار خود نگه دارد
 این اسپ نموسان است و هرگاه امام ظهور نماید این حاضر سازد و گویند انگشتی از

در درختچه است اینجاست که در آخر زمان ظاهر خواهند شد و عجایب المخلوقات آورده
 که در شکم دو صد هفتاد و دو کوفه تنگ و تنگ باریک که هر دانه بون کیصد و پنجاه درم بود و برابر
 آن سنگی باریک گرفت چون گوش آدمی در هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاسته
 مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه و ابویوسف قاضی ضی الله عنهما و ابویوسف صوفی و ابوالکریم
 حسن بن ابی جوزی و غیره قدس الله سرهم بنحیف اشرف در دو کوفه سنگی کوفه بطرف
 قبله واقع شده مشهد معطر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علیه السلام کرم الله وجهه
 آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بخطایر قدس اشغال فرموده و اعظام محبت فرموده
 عمل نمودند جسد مطهرش را شب روضی که حال امطاف طوایف عالم است مدفون ساختند
 و بحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار کردند که اعدای ابرار اطلاع یابند و در شکم کیصد و
 پنجاه و زنی مارون الرشید در آن سرزمین کار میکرد و همی چند پشته که مدفون آن امام
 المسلمین است پناه بردند مارون رشید هر چند سنگ بر آن آهوان دو انبند و جانور پرآ
 ساطاقا تعرض نکرد و باز گشتند مارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تقشیش سر
 در آنخی و دمی بود باز نمود که جسد میریمنان در آنجا است جرم مارون ترک کار
 کرده لوازم طواف بجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بردن آبا
 و بپیت داد و تا بعد از یکصد و هشتاد سال عسکر و ولیم در آنجا پشته و شش
 بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از وفات آن خان عمارات بر آن
 امر در شهری آباد است در تصرف سلطان روم که بلای علی نیز در آنجا بوده
 و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالیست و از فرات نهر جاری عم در آنجا

[illegible]

تراقی اکبر و اکسیر عظمیٰ است نظم خوش آنکه سازند شام سحر جبین سحر و فرسای اشکاک
 مرا گر رسیدن بسی نادر است چه نویسد نام خلد قادر است خوشادم که پا کرده از فرق ستر
 پس سر کنم فکرامی و گرز جان خیم و بابک یاسی کنم بیک جزیرین راه راستی کنم
 به پیشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدایا بحق شد اولیای
 که چشمم کن از در گشستران رباعی یارب بحال عشق القادر یارب بحال عشق القادر
 یک عمر بکام شعری نشنیده بریزد از جام وصال شیخ عبدالقادر باللهم از زلف شفاعت
 تقوی در شرفی دجله بغداد نزدیک متصل و قریب صاحب تحفه الغریب گوید که در
 آسیانیت که تمامی دوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیاب
 گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن سخن یونس فی بحال ساکن گردد و چون باز شغل خود
 فراغت یابد مر کند تا باز بکشت آید کوفه در زمان سابق از انافیبه پوشنگ میشد بود بعد از آنکه
 رو بخوابی نهاد در سال هفدهم هجرت چون هوای میانی موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
 اکثر از ایشان آب آشکشت حضرت سعد و قاص بن جناب امیر المومنین علیه السلام خطاب نمود
 غنما کیفت معروض داشت جناب خلافت آب بکشت سعد شال واجب الامتثال فرستاد
 که برای قامت عرب به مقام صلح و نصیحت و از منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آباد
 و فیج و وسیع باشد در میان آن بی و دریا نیکه موجب صمود و البخره است بنود سعد و بعد
 بلع اینچنین جایی پیدا کرده بامیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد و در زمین کوفه که نیز
 بری و بحری در میان خیره فرات لغایت کثیر العشب و البیات باز است آب و هوا و نصیحت
 وسعت منزل گر فیم و چون اهل اسلام مدتی در آنجا بسر بردند تا آب و هوا و الوان و قوا

ایشان بحالت اصلی نمودند و از امیرالمومنین اجازت بنای عمارت گرفتند و بنا ساختند
 بناختن خانه از نی و بوری اذن داد امتثالاً لامر لوقیع آوردند و اهل بصره نیز همین طریقه
 مسکوک اشتند شبی از شبها آتش در آن هر دو جافا و بسیار نقصان در مال و موال
 ساکنان دست داد و کلاً خطه این امیر بنم خانه از سنگ و خشت نازون شدند و چون اول
 بنای آن شهر از نی و بوری بود و نیز خاکش مخلوط با یک بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
 این نوع جانی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلا
 خود اکثر در کوفه قاضی میفرمود و بایط کوفی آن حضرت است در اینجا پیش از آن خط
 معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جانی سخت متبرک است و تیار رخ عصم کوفی آمده که مرد
 از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و متکلف شدن در بیت المقدس
 خواسته آنحضرت فرمودند ز او یک ساخته بخور و راهی که داری بفروش و در این مسجد
 ساکن باش که دو رکعت نماز و آن مسجد با ده رکعت نماز دیگر جایز است و الله اعلم
 و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنور یک نخست از آن جوشید و
 این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جمیل امین از بهشت
 برین جهت آمده علیه السلام آورده بود حضرت خلیل الرحمن در آن مقام نماز گذارده و از
 او پرسید و نوح علی نبیا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آن موضع عبادت مشغولی داشتند
 و همچنین هزاروی و هزار و سی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در آن
 مسجد نهاده بودند و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشان را نه
 عذاب بود و نه عذاب و در میان این مسجد مرغاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

تراقی اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام سحر جبین سحر و فرسای آنجا که
 مرا گر رسیدن بسی نادر است چه نو میدانم خدا قادر است خوشاد م که پا کرده از فرق ستر
 پس سر کنم فکرای دگر ز جانی هم و بانگ یاجی کنم یک جزیرین راه راستی کنم
 بهم چشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدا یا بحق شد اولیای
 که چشمم کن از دگر گش سراسر رباعی یارب بجمال عشیق القادری یارب بجمال عشیق القادری
 یکم عمر بکام شعر می تشنه بریز از جام وصال شیخ عبدالقادر باللهم ارز قفا شفاعت
 تقوی در شرفی دجله بغداد نزدیک متصل در قوت صاحب تحفه الغریب گوید که در
 استیانت که تمامی دوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون سیاهان خواهد که آن سیاه
 گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن کن یونس فی الحال ساکن گردد و چون باز شغل خود
 فراغت یابد امر کند تا باز بمرکت آید کوفه در زمان سابق از انبیه پوشنگ میشد بود بعد از آنکه
 رو بخوابی نهاد در سال هجدهم هجرت چون هوای یارکن موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
 اکثر از ایشان آتب انگشت حضرت سعد قاصص جناب امیر المومنین عمر خطاب علیه السلام
 عنهما کیفیت معروف شد است جناب خلافت یاب ب حضرت سعد شال واجب الامتثال فرستاد
 برای اقامت عرب مسیح مقام صلح و نصیب و از منزلی که بری و بجری و بنهره زار و آباد
 و بیخ و وسیع باشد در میان آن بی و در اینیکه موجب صمود و بجز است بنود سعد و نصیر
 بلخ و نجین جایی پیدا کرده بامیر المومنین معروف شد است که حسب الارشاد و در زمین کوفه است
 بری و بجری در میان خبره و فرات لغایت کثیر العشب و البیات بازم است آب هوا و نصیحت
 وسعت منزل گزی و چون اهل سلا مدتی در آنجا سرودند تا آب هوا الوان و قوا

[illegible]

نشان داده متعین بام حسن فعلی ایراد نموده من امداد الاطلاع علی رقبه انقصه فلیرجع الی کتاب
 المذکور با بحکم حضرت سید السادات منظر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اند و به
 بقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متاخرین اجماع است و اخبار اولیای
 سلف و خلف از عظیم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
 آنحضرت لاتعدو لا تنقصی است و تربیت ایشان از جدا مجدا و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 که بار بانی الهی و رسول نیز است و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده ماجده
 حضرت زهرا و حسین و جده ماجده او حائشه صدیقه شیر نشین از هر دوستان او در او
 غیبی و لایسی و بودن آنحبیب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در میان
 صدیق رضی الله عنهما نعم ابیاد و برتر سخاوتی و گفتن جبریل السلام این مبارک را
 بام خدا تعالی که هذا ولد صالح کما فکوناسی است گریه و مامور بودن باینکه گوید قدی
 هذا علی رقبه کل ولی الله در حضور اولیای با کمال اگر گردن نهادن تمامه احیا با حاد
 اموات با بر احیای آنکه در حقیقت ابیاد و زنده است امریت معروف و مشهور و نشسته
 گس بر بدن نور مدین آنحضرت و عدم ساء بر قامت تمام استحقاق ایشان در او آخر عمر
 جدا می شود و فرمود آنجناب که هذا وجود جدی الا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده
 و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقریر و احاطه تحریر بیرون است انظر من الشمس و
 امین من الامس است و امداد و اسعاد و میان و مریان و مستغنیان که از آنجناب بظهور رسیده
 و میرسد مری منقر و معمولی است نظم زده بر ساطع با جمله سلف میردانش از
 مزده لا یخف کسی مزرع بخت پرمایه و است که از حبه حب و دانه کاشت دنیا نش

هر جا که سخن بانم چون نام ترا خوانم: تقیرب بر انگیزم و در بحر تو آویزم قطره نایب گل گشت
 حیدری نهال برومند پیغمبری: فرزنده رایت گشتی: طرازنده دولت قاطعی:
 مهین نعل گشت مجتبی: پیرین یادگار شهید رضایه: شاد و لیا مرشد خافقی: دُر درج
 ایمان مبرج دین: دنیا مجسم شده فضل رب: امام زمان غوث اعظم لقب: گهر ذات
 او بر دُر و عالم صدف: نبی را پسر مرست: راجع: بدانکه نسب و الاحساب آن نهاد و نهاد
 رسول و سلاله دو زمان قبول از جانب پیر گوار بیضا: اگر حضرت امام حسن مجتبی
 و از جانب مادر بیضا: حضرت امام حسین: شهید صفا علیهما التیة و التیة میرسد چنانچه
 مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشهور: خصوصاً در کتاب بحر الانساب و تاریخ
 یا فعی که قیریب است و تکیه و فضل الخطاب و نتیجه لاسر که مصنفش از مجتهدین است و نقل
 الارض و اسرار ال: و سلاله قطاب و مرآت جهان: و سراج القلوب و سفینه الاولیاء و کتاب
 مناقب و ثوبه و شجرات علیه قادیه و تحفه القادریه و در صد حکایت و ملفوظات قادی
 و در سلاله نسبت القادریه و رساله های میان مصطفی صاحب پشاور و رساله ضرب القلم
 و رساله های شیخ الحق دهلوی و رساله های شیخ ابوالمعانی و غیره کتب پیچ و بیشمار معروف
 که در جمیع اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این
 کتب مذکوره: بنحری رسانیده صاحب گارستان که از تواریخ معتبره است با وجودیکه کتب
 و متفاد مذکور: پیچیده بوده و در ذکر خلفای عباسیه در احوال بدون رشید و روضه میانه
 حضرت یحیی: زاهد که از آباء ائمه ائمه حضرت است و ظهور او در حیلان: طلبیان رشید
 آنحضرت را پیش خود و بنحیال بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب و الاحساب:

بقدر رسید و نجف و قسوقات خارج از حیرت عقل که از آنجا حوضی بود زیرین بنیادهای مملو از شرف
 های شریف و شرفی است که اگر اوقات بعد ازین واقعه در ششصد و چارمیتور کورگان
 بسیر خیره و علیه سحر ساخت و احوال آن یار باز بقدر عام انجامید چنانکه در آنجا از دیا
 آنرا نگذاشت و بعد خرابی فیه و کهنه بعد از آنجا و شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون
 شیخ حسن الیکانی باز با سجان استیلا یافت شیخ حسن چو بانی بر روی خروج کرد و میان ایشان
 محاربات بسیار و آتش از هر عروق عرب فتنه بعد از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 معرکه گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گرد و از آن حال باین منوال آبادی دارد
 لیکن باین و خوانق و انبیاء عالیه بعد از تمام با قدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف
 سلاطین عثمانیه و لیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار اسلام بعد از برخاسته اند که غرض
 غیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی خفیی و حضرت معتمدی
 و سیدی تقی و سید الطایفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نور شیخ ابو محمد و دیگران
 محب و غیره قدس الله سرهم الا قدس و جمال الدین باقوت و کتاب و غیره علما و فضلا
 و هم بعد از بسیاری از محل و لیا و پیشوایان است در آن زمین مینویسند و در آن بنوده اند
 مثل فضلا و حکم سلطان المجتهدین و بران المتقین امام الایمه سراج الایمه حضرت امام
 اعظم ابو حنیفه کمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و رضاه و رضاه و از قضا متابعه و حضرت
 عیسی الا عظمی و سراج الایمه امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی
 مرشد خان خباب محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی الحسینی و الحسینی
 رعیت بغدادی علی ابی الکرام و اولاده العظام و سراج

۱۱۵

وزارت نخل مرغ بحال ماند و در حدود مصر و مروج و مری بسیار بجا افتاد سوختن یکی سیاه شد
زنده ماند و جمیع الحکایات آمده که در بغداد و ختیری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان از میان فرج او بتدریج ظاهر گشت و مردی شده متعالی گردید زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در شصت و چهار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد و منتولد
که او را دو سر و دو سین بر یک بدن بود و اولاده کماله العبد و اگر چه بنوامی بغداد گرم باشد اما
لطیف است و صحت تمام باوسته و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات از زنانی باشد
و قحط فلات بندت اتفاق افتد و دیر نیاید و در سترین آن نهایت تبر و خیر و نعمتی
و بهفت نفر خلفای عباسی انصد و بیست و سه سال و دو ماه و در ملک سلطنت کردند و ابوال
مستعصم یا بشمار مستعبر بالله آخرین پسر و ایسی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم
ولد است از والد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور رباب اخبار خلیفه سی و نهم
بهضم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنا مش میخواندند سلطان جهان و خواهر
نافذ قرآن در مقام طاعت اتقیا و پیش می آمدند از اکثر خلفا تا بیکر و تجبر و کثرت طلوات
و بسیاری رحمتگران نامه و تسمیات ممتاز و متمنی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشرف
و اکابر عیسایی مادرش بانو ناگاه ملاکو خان بن قوی خان بن جنگیز خان در آخر سنه
و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متحصن بوده علم مجاہد برافراخت بالاخر پیرو
خراسیده بمبارگاه ملاکو شتافت در اوایل صفر و شصت و پنجاه و شش و با اولاد
و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد و نقل عام خراب شد و بروایت امام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و شهرده لکه آدمی در بغداد دو و نیم و کر بلا بسا

هستی است با نعمت جاودان و درود جله چون سیلی روان به اصفافی دلها می برون قیامت
 خشنانی چشمه آفتاب از آن آب اگر خضر فرو می نمره نمجود از آنجا بران دست
 و خضر جله نهری با عظمت و مبدأ آن انجبال و م بکوه ای نصیبین و حصن و الوافین باشند
 و فرضه عبادان بجز بارش منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آبهاست و در شرقی بنا
 بر کنار و جله زمینی است مقدار صد گز و صد گز هر جا که آب باشد نیکو است پاکیزه و مصفا باشد
 و سایر مواضع کند و جله اگر قصاری کند جامه بآن مشابه پاکیزه و صاف نباشد و در شرقی و در
 و چار و در بغداد و در زمان معتمد گری بارید مقدار فضیه مرغ و در آنروز صوتی ایل می شنیدند که
 او را نمیدیدند که میگفت یارب رحم عبادک اما اثر قدش یک گز طول و یک و جب پنهان بود
 و ما بین قدیم و جدید و صد و دونه در عهد کتفی در وقت سحری در بنا در زلزله شکست
 کواکب یکدفعه بر طرف شدند و در شرقی صید و بنجاد و نه در زمان مطلع عباسی ستاره درو شکست
 بسیار زیاد و تر از آفتاب خشید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در شرقی چهار صد
 چهل و شش در عهد متضمرین ظاهر عجیب ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود و در ایام
 آب و جله تاسه و زلزله در شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در شب و در صد و سی و
 هم در ایام او در در معان چهل و پنج بار کس از زلزله فوت شدند و دو دانگ بطلان غراب شدند
 و تبرستان و نیشابور و قزوین و کاشان جمله در یک روز و یک ساعت غراب شدند و زیر کوه
 تسکافت و آب ظاهر گشت و در موضع سید متعلقه مصر سنگ بارید میر کی بوزن ده اطل
 و یکی از آن سنگها بر خمیه اعرابی آمده آتش از آن جبهه بر آب سوخت و آن روشنائی تا
 چندین فرسنگ نمودار بود و کوه یمن که بر آن چندین فرسنگ بود بر قمر فیر و آید و در آن

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی بخیر است که شهری بنا کند تا عمارت دیگر بر آید و بنشیند
 عمارت کرد و جفا نشنید بر قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود و چون دید که قیمت بسیار آن
 بخارج نهدام و نقل و فامینک دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای شروع
 ملزم ترک کردن عیبت چه در روزگار آن خواهند گفت که پادشاهی بنایی ساخت و پادشاهی
 دیگر نتوانست در میان کرد و نیز مشهور است که نوبخت بنیم خجسته بنای بغداد ساخت قوس خنجرها
 و بعضی رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارت و طول بقا و جماع خلایق در این شهر
 و این بودن متوطنانش از تعرض اعدا و بهترین مدولات انبیاست است که هرگز فوت
 خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و در اسلام بغداد
 بر این صد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصوب
 و میرامون دهمدی در اسپندان و مادی در عیسی آباد و رسید در طوس و این در ساری و فای
 یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی بکین در آن خاک پهلوی بر بستر مرگ نهاد
 گویند و در بغداد چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گرامه داشته و در میان هر دو
 پنج مسجد بود و عرض اسواق از چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلفه و توابع او تعلو داشت
 و دو فرسنگ بود و وجه تسمیه بغداد میگردد که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آنجا
 بدار و مظلومان میریسیدند باغ داد و موسوم گردید نظم خوشامک بغداد خیر المبادی که
 هم شمر عیبت و هم باغ داد و فریب بدو هم سلامش حرم خورد آب منزم بخاکش قنم
 شام ختن دقت بر بوی است اگر شام اگر در و هم هندوی است و اگر دعوی بوی آرد بلب
 عرش همیشه بند و بیانی حلب ز خاکش چو کیزه یابد سپهر مکمل کند دیده ماه و مهر

و از نذران نامند و جنوبش پایان نجد است که پاره که واقعه و بعضی ایران را میگویند
 میکنند که او ایران نام داشت و بعضی شوشنگ که او نیز مسمی ایران بوده اما صحیح است که تاریخ
 فردیون نسبت است چون عراق را دل ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است ابتدا
 انبساط ایل عراق بدینهای صحیح و اعضا نامی سلیم دارند صاحب عقول ارج درای صاحب
 در تحصیل سبب شمت و بزرگی جد و جهد تمام کار میبندد و بفوق نطنت و کیاست ممتاز
 برتر اند و سبب یافتن غربانه عالی مطلب نخستین از جمله ایران بزرگ عراق و عرب میبندد
 نیز در صورت اقلیم می آمد که عراق غرب رقبه ایران و واقعه از خانه قبله و است عراق
 عرب لایتنی است در غایتش و خدوش که نشان آید که کوفه حماد مستوفی در رسته
 القلوب آورده که حدود عراق عرب با پایان نجد دریای فارس است و ولایت خوزستان
 و کرمان و دیار بکر سوخته طویش از گزیت تا عبادان که قبیل و بیت و خیمه سنگ بود
 عرض از عقبه حلوان تا قادیسیه محاذی پایان نجد شاد فرسنگ و ساحلش ده هزار
 فرسنگ است در عهد هدایت بهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب پیوسته
 بغیر از میان دین می گمارد زراعت بازمانده قسمت که به عرب بجزیر قبط و آید چون از زمان انعام
 اعلام اسلام از انعام قباد معظم ترین شهرای عراق و عرب و طاف و برج کوفه و طاب بود
 و هست غازان لازم است و بغداد و شریف علی ساکنه التحیة النما شهرت مشحون
 بمبرات کمال و لیاد ملو بزیارات عقبه غل انقیاد و جعفر منصور و و انقی در سال کصد چهل
 و پنج بغداد در بنا نموده و مبلغ یک کرو و شصت لکبه دیار در عمارات آن بقعه صرف نموده
 میخواست که طاق کسری را ویران سازد و مصلحت آنجا نقل نماید و زیر او سلیمان ابن صالح

و هندی و عربی و شمس و قمر و چندیست که دیوان زمین حضرت سلیمان ساخته اند و از انجمه منایه
 از یک پارچه سنگ که نقطه های سیاه دارد طول این مناره یا ده از حد است و بر سر انصورت
 انسانی است از سر و برهن و سیاه و صورت از سر ساخته است از آن تنها لباس است
 کند از آن جابر سبز و روید ایضا حمرا است که در الملک احمد طالون بوده و خرم
 ان شهر است و نوعی که از امر جوی گویند و یک ماه پیش از خرمای دیگر پخته شود
 در خوش است و بالا بود و خم نشود گویند مرغوش نام دریشی بوده که از ان شهر است و است
 صفات بهر سائین و دیگری قمار است اگر چه شهری کوچک است اما نهایت حضرت
 و نصرت و آبادی دارد و قبر حالینوس حکیم درین شهر واقعست و از قرآنا امین و منسند
 بلین بر زمین فیسی و اقمشه و یک طرف آن ملی است ترکوم نام باعث رفتن
 است که بالای یک یکر مردم را دفن کرده اند تا بدن مزید رسیده و این سم گویند
 از زمان حضرت موسی شایع بوده و پنج قیوم شهر است و در غربی نعل از نوایه
 سعید در ضل مستطمت و اقیون مصری در اینجا حاصل میشود و خوشتر از سیاه
 احصم از بلاد مصر است و در شتر و در غربی انکو بیت که دایم الاوقا از انکو و درین
 شنوند که شبیه با و از ان است و یکس حقیقت آنرا است و دیگری شهر است از
 مصر شرقی نعل و بسبب اعمال بدی که از مردش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
 ساکنان ان شهر را خراج کرده سنگ ساخت و حالا انصورت موجود اند و صورتی که با شتر خود
 نمیشد و قصابا گوشت بر سر طوار هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهربان
 انوائی نان ز تنور کرده مستعد بر آوردن غیره ذالک لغو و با انشد من شاتر الاعمال از

پدید آمدن این کاروان بارت و عمر و عامر که از طرف خلیفه ثانی رضی الله عنه بود و مردم در
 کعبه بواسطه اطلاع این اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوجه بودند و ایشانرا ایمنی بجا
 شاق می آمد عاقبت امر دیر می اندیشیده جمعی را با اسکندریه فرستادند و در لباس نهرو
 آقوی خود را بجنایات ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ریاضات شاقه در خاطر باقی بماند
 آسودانرا انداختند که اسکندر در پس این آینه گنجی عظیم نهاده است و عامر با خود
 و کافران و دانیای فریب خورده به طمع گنج آن آینه را از آن موضع برگردانند آنچه شنیدند
 بود اثری نیافتند باز آن آینه را بهو غرض اصل نصب کردند اما خاصیت ناپیدند و در
 عجایب البلدان سه طوره است که اصل بنای مناره اسکندریه از آینه بود صورت خرگ
 در غایت بزرگی از سر نیجه در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنادنها
 و ارتفاع آن مناره چهار فصد و پنجاه گز بود و بلبلایس حکیم از مردم اسکندریه است
 و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبداللہ شافعی قدس سره از آنجا است که در بیابانی که
 آب شور و شسته و فتنه شاهان آن باز آب آن بیابان شیرین گشته پس در بیابان
 و نقشه و اطراف آن گشت و شبان دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمایی چونند و اما
 مردم بزرگ آنرا شهر خطاب کنند مثل ذوالنون و ابوطالب و غیره قدس الله سره
 بعین الشکر است و جنوب قطره و نقشه و ابر الملک فرعون و حضرت یوسف
 و ده دقصر زیجا که مشهور بهجت خانه است و حقیقه یوسف ساخته درین شهر است و در
 سان گویند و بنیو ضعیف است که مدغم بلسان انون حاصل میشود و خاصیت آنرا از آب
 بی می دانند که حضرت عیسی علیه السلام از آنجا که در ده دقصر زیجا از آنجا

و بازش قریب پنجاه سنگ تمام از رخام است و تعداد منازلش از حدود حصص بریوست
 و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز کنیز نیل و اقصیه از
 بنای اسکندریه می است عمارت آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد
 که یکی همیشه مسدود است دیگر را باب ارشاد گویند و سیم باب البحر خوانند از آنجهت که بجانب
 دریا می شود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال مناسبت ساخته اند که سفایر مصری و
 دشام بدین بند آمدند و میمانند و از امتعه و اقمشه نفیسه آنچه خواهند بیاورند بفرست
 میشود و ازین دریا شهر استبول که از خشکی سه ماه است و پنج روز میروند و آمد و رفت
 مردم انگیز از اکثر طرف لندن از همین راه است دروازه چهارم را باب السیر خوانند
 چه درخت سدیری در پیش آن دروازه و اقصیت گونید این درخت از زمان اسکندر
 تا حال که تقریباً دو هزار سال باشد موجود است در عجایب المملکت آمده که دوازده ساقه
 شهر استبول سی سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن
 در زمان اسکندر باز آبادان شده این وقت باز معمور است و حرارت بر هوای اسکندریه
 غالب است و آبش از دریا نیل و قنات غریب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند تا دو
 سال نگه دارند و ذخیره گردد و در وقت شل بار و گردم در آنجا نباشد و هر سال که اهل
 دیار بر چند منازل خود را بیکه در وقت درویش گردی و در و در که بر هوا تصاعد
 ازین بری نرود و قریب اسکندریه حصار سخی در غایت بلندی و در آن قلعه لیناس
 که یکم غیر سوره و قلعین سلی ساخته بود و آئینه بقدر غایت گردانمیل نشانیده و آنرا
 بلبله خوانند و در آنجا که هر شش که در آنجا بر روی دریا و قنات حرکت کردی در آن آینه

[illegible]

چنانکه میانه و شمال و شرق بسیار دارد شاه غزیرا شده محدثه بلوی در بستان الحین
در بستان که نصیر بود و صاحب سن که از کبار محدثین است از سن خود گفته که من در
خیابان و لاری میدم و از پایش نمودم که برایت برآمد یک تریج را دیدم بالای تریج
کرده بودند مثل دو نقاره کلان هر دو نصیحت آن تریج بران شتر نمودار شده و در زمین
ایستاده آن شتر چون و ذبل غایب کند آن ریاضه شیرین شود و بگردد و بکمی نهان شود
گرد و در آن ریاضه هم بایستاده و دیگر جانمیتند و از حد و دین ریاضه و ولایت
شام هم یکدست و آن باین ریاضه خوانند و در ریاضه را بران گزیده و چینه بسیار
اگر کسی محل باشد خسته بر روی محل اندازند و زخم آنرا بران مملک باشد و بگردد
روم و صدی بیتی بنی اسرائیل دارد و مساحت تیه بنی اسرائیل چهل فرسنگ است و یک
باره سنگ نیز دارد و آنرا بادیه العرب نیز خوانند و در آن دو درخت است که او را آن
میباشند مثل حکا و کاینحال تا پنجاه یوم استادی باید و بعد از آن نقطه قطع میشود
مابین فلسطین و آبه و آرون اقصیه و در آن تیه بنی اسرائیل و بایستی چنان بود
و عدد آنجا مساحت شصت هزار گرس گفته اند و چون بلجام و قوت آن به پایان رسید
علی الاطلاق من سلوی ایشان که است میفرمودن مشابه تریجین جزیری بود و یک
مرغابی که یک شب شصت و یک بصری است که در اوقات تیه جاسه بنی اسرائیل
باره نشده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چنانکه نشو و نمایافته جامه نیز نقد
قامت و کس افزوده و سافت طول معرض صیر چهل شیار زره راه است و نهان
میشود و مقهور در عاوه نیز خاومه رود و در آن مساحت و شصت و یک در آن ملک بود

مانند بچه‌ها زان مردم فرزندان خود را میجویند چون فرزند نماند شروع با طباطبائی و زردی
 بهیانه جاری هر کسی شبیسی را بخانه میبرد و از اطراف و جوانب کار و با کشیده هر
 آن چاره را مانند گوشت قربانی از هم میبرد و دند و علاج جوای البقیه میبرد و دند و تمام
 آب و روان نیست گریه و دخیل و برف اعدا بنارد و باران نیز احیاناً بارش کند و هر
 بسیار بار و علامت قحط باشد زیرا که حیوانات در زمین پوشیده گرد و در بعضی
 جاهای گیاهی است که ریشهای کشتی های گلان آنها آن کنند و نیز مانند شمع روشن
 و در چون بمیرد چند متر به گردانند باز روشن شود و از غریب یار هر صبح که مردم آنجا
 تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند بعد چند روز بعد هر بیتی چوچه مرغی بیرون آید
 و آغاز دانه چین کند و بتدریج بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دارند و حوضی
 و چشمه آب آنچشمه آن حوض آید و از آنجا با طرف جاری شود هرگاه زن حایضه یا
 مروجبت است آب چشمه کند آب از رفتار باز آید و متعفن نگردد آنجا حایضه و جنب نشوند
 و آب مملو است از حوض بیرون کشند جاری نشود و تیار رخ مغرب منظر است که در حد
 در جانب غربی ریگی روانست در زبان سابقه بطلسم مردمی از سنگ خامس
 در غایت مهابت چوبی در دست و با فین چنان راه را بند کرده اند که ریگ بر راه
 از آنموضع تجاوز نمیتواند نمود و تا بعمارت ضرر نرساند و بیتی آن شمال مغرب است
 که آنرا ابو الہول گویند و در مصر خران و استران بیش بهای بسیار باشند چون از گور
 کش گیرند از آن جهت دونه و چاکب باشند و ریگی از آنمیه مصر خریده شود که
 آنرا بر یک شتر بار کنند و سری پیچیده دارد و بهایت مار قریب به نیم گز و نباله نو کشیده است

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هر شرفی حیات فلکی تکواکب مرتب کرده و در
 حالات از منتهای محال ثبت کرده اند و در هر سی و هفتمین اخبار کاغذیان است که تا به تبار
 سنگ روان دست کرده و در کاغذان نقش کرده اند و با هر کس این لوح سخاوت اندازد
 حکمت و عجب عیان و بر زیر هر گنبد خزانة سخاوت گویند مامون چون به سر سیاهی
 و به ندامت آن نمود و انصورت نیست مگر اینکه بحال جد جهد و صرف مال بچید و عدل
 کوچک از یکی از آنها ببرد و عقب آن طاقچه ای یافت بقدر آنکه در کردن آنها اتمام
 نموده بود بخواهیم اینجالبی بسیار شجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوره نهم
 و دهم را بخواند و سبب تمیز آن خوابی دید که آسمان بر زمین سیده طایران سفید
 بر زمین مراد میازاد و ماهی است بصورت زن سر برایشان که بر روی خود و طبایع پند
 سوره پدر در حال خواب با زن از بیواقمه سوال کرد او گفت افتمی است که آن آسمان
 شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد و
 عالمیان را طغیان خواهد کرد پس بکم فرمود تا هر یک سازند و بیع و ان خود را در آنجا
 نقل کرد و در اینجا نوشت که بنا کردیم این دو بهر مردار شاه از خویشتن ما و آنکه
 هست که در ششصد سال آنرا نهند سازد و آنرا بجزیره یوتیانیدیم که است که آنرا از
 بور با پیوسته اند و عالم صاحب این الفی از این کنز نسامی نقل کرده که در عهد ملک عالی
 در سال پانصد و شصت و هشت در مصر فحطی رود که داد که در عرض یکجا و در بنت
 از گرسنگی باک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفش پوشانید و همی که احوال
 ملک مانند از قبایس بیرون بودند و را آخر کار بجای اینجا رسید که در مصر ملک بگریه

شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبه کلاان زمین را حفر کرده چاهای ظاهر
شد که هر که نظر در آن کند زنجیرین از دماغش آید و او طلسم کشائی که شست سجاده
افکند همه ناپدید شدند پس با و تن بدرون انچه رفت چهار صفت بنظرش درآمد و در
هر صفت ده خم زین سخاوه بودند و بر سر هر خمی شیرینی از زر تعلیه کرده که هر که دست
آن خم بردی شیران بنچه دستش مخرج ساختند و همچنین ده صفت غرمنی از جواهر بود
شخصی از آنجا عت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجا عت یافت
پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آن در سبزه ظاهر گردید و آنجا عت
ن طریق تصرف آن نمی دانستند بجز می تمام بازگشتند حضرت مرزوقی علی کرم الله
ما بجلی از صورت طلسمش که اگر کسی است جان و پرنج پایه را در بنچه گرفته تارخ ایام شش
م فرموده اند از شاد کرده که بنی اله و عمان والنسرو السلطان ازین ظاهر
که تفسیر این پنج هزار سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابو البشر علیه السلام ازین جا
چه حالا نسرو در جدی است و نسرو هزار سال یک برج طی میکند صاحب شفته
شیخ احمد شریعی و صاحب بید بروایات مختلفه میگویند که هزاران از سنگ
کرده اند بنحی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی اند آهن در آن سوراخ
و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخی نصب کرده و در جنب سوراخ رصاص گداخته
تا تمام هر است از تقاع هر یک از آنها صد درجی است و آن پانصد درج
اصطلاح جیات آنها نیز صد درج مذکوره گویند و در هر م غری خزانه است
از سنگ که ساخته در آن چهار ت نفیس و اموال و چیزهای کثیر را

از نیکو دان گنند که سیصد و سیصد گز نیست نوبتی از مشایخ بادشاهی از پادشاهان مصر را بجهت
 آن گنند بطبع خزانة ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بایداران بایل و گنند و ستین بدینجا رفت
 مدتی بویاری گنند غلیت سعی بجای آوردند و گنند کی از آن ویران شد چنانکه از بنظر نیندیده در نیاید
 و در نزد یک چنان نماید که گویار و روی آن دیوار را خرابشیده اند و برخی را اعتقاد داشت
 که طلسمی است هر که از کشادن طلسم بصره بود از آن بخشی باید موی این قول بعضی موی
 نوشتند که شخصی از بزرگ زادگان مصر ریشانی دریافت و بقصر و قافه مبتدا اگر بفرستد
 آنکه شاید و از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقیه های بران فتی و نظای احتیاط را وقف اطراف
 آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آن نوشته بود که در حمار است و کج چکان
 بهشت درع بپایند البته چیزی یابند و بداند که نمرده اند و بی ظاهرت از آهن چون
 سوزان باز کردند کاسه از آن برآمد که قرص طلسمی در میان آن بود و صندوق را کرده کاسه
 با قرص طلسم گرفت و بشهر آمد و طلسم را بصراف برده چند شرفی در عوض بستند چون بجا نه
 آمد طلسم در میان نزد خود مشاهده نمود دیگر بار بصرفی فروخت باز طلسم در میان نبرد
 است که این طلسم را خاصیت هر چند فروشد باز پس آید این سبب مالی بقیاس
 مل گردد و کاسه خالصتی داشت که چون آب در وی کردندی شربانی شدی که در مصر
 شرب نبودنی پس در که بر روی و در خانة بیاخت و خمر فروشی اختیار نمود چون
 به تبر بودی و از آن ز فروختی هر آنکه مردم مصر وی بوی بخاده کسادی
 بگر خمر فروشان افتاد آنجا در تفحص احوال کوشیده حقیقت را ملک مصر
 را و را حاضر ساخت و آن کاسه طلسمی بستد و در آنرا الهام آورد که

بجبريك فاسال الله الواحد لا تقبل ان يجبرك عوفاً من طاعة رابره ششمه ششمه و
ايمان و عامه همه را چنگ در بر و نيل آند بیک و ز قبل از ميا و هر ساله عالمه بپير دل
از ديار برگنده مستعد داشته بودند و در حضور پير و بطاقد راد نيل انداخت چون بطاقت
حضرت عمر خطاب با برسيد در زمان ايمان گروه روان شد بترتبه که شانزده گانه از انجاء
و پير خیر برکت شافقت از ان بازالى نوبت با هر گز سر کشى کرده نخواهد کرد و قلم
امى خوش سلطان که باشد بر زمان حکم او بر آب و بر آتش روان و موافق
و مستوفى و مرور است. تاييد است و دست او دست خداست و ديگر از جمله
عجائب دنيا فلک ابرام حضرت و آن عبارتند از چند گنبد است که حکماى سلفه ساخته
بر او است و بنى حمير لوطى از انجا ساخته و در مدت هشتاد سال با تمام رسانیده و بنى
نزار مرود است بخارده اجنى گویند که حضرت اديس پير را که در لسان نگاه پيرس انوار است
شستوبه بوى ساوى عالم شده بود که در عهد نوح عليه السلام طوفان عظيم خواهد شد
که همه عالم را فرو گيرد و هر آنچه گنبد اى ابرام بنا نهاد و تمام مير جيع حيان و آلات و ادوات
نونا از باب العلوم و الآثار در انجا نقش کرد و در بندي بى آيا و اجداد خود باز و خواهر
در آن مکان دفن فرمود و بزر بر آن قبه با ساخت و آن گنبد عالمى در کو و فرنگستان
تعمير یافته که بکثيرين آنها از عمارات بزرگ عالم نهايت کلاں تر است و در زمان حضرت
يوسف در مصر غلات را در ان گنبد ما انبار کرده اند از انجمله سنگيند بزرگتر است و از
سنگ گنبد کى کو چکتر و آن دو گنبد بزرگ را هر ان گویند هر یک از هر ان چهار ضلع در
چهار ضلع گنبد است و ارتفاع آنجا نيز همین مقدار است و بهیچ وجه آهن و فولاد در آن

حضرت امیر المومنین علیه السلام خطاب فی القدره شهر محرم و شب عرفة و خاص من مخرج شد و میرزا
بشارت رسانید که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکوئی شما امر کرده باشند که ما
حضرت امیر علیه السلام پد عرب از نبات ملک منبر بوده آن امان بشارت بقیع و مسر
از نوادار آور که بزمان عمارت عمر و عاص در مصر بنشیند و آرد آن بود که مردم مصر بوی معرو
داشتند که رود نیل را از بنی است هر سال که مردم بواجبی بآن سخت قیام نمایند و بی طریقه
مسکو که جبران را جایز و میان نمیدارد عمر و عاص رسید که آن چیست گفتند که چون بازده
شبان روز از فلان ماه بگذرد ما را دختری در غایت حسن و جمال و نحاس غنچ و دال
شکوی و غیرین بومی مادر و نسی مال ابرو نسی سمنی بومی از غویانی دس
ضلعین سات غنچین گیسو از در و فل گش گردن پر دزمی و مشک جیب دو اسن پز
پیدا میاید ساخت و پدر و مادرش ابا انواع رعایت زنانت و آن دختر را با صناف حلل
و جواهر نفیس شین مین ساخته در جای گمانداز میان رود نیل اید از نخت تا آب وی پس
زند و بجران آید عمر و گفت قواعد دین متین محمدی که دفع بدعات شیعه از اقام
امر مذموم است نایب و بدرستی که اهل اسلام هم بیان سوم جا بلت نموده ابواب
سعادت بوجه خود کشوده و نه روز دیگر االی مسطرده گفتند ما را حضرت نسبت معبود خود
ده یار حضرت جلای وطن فرما که امور معاش با بی جریان نیل اجر انمی باید عمر و خاص نامه
با امیر المومنین علیه السلام نوشت و کیفیت اجر انسداد است امیر المومنین بطاقت فرستاد و کرد که
بطاقت را در رود نیل اندازد و بنامه هدایت علامه بران بطاقت نوشته که من عبد الله عمر
امیر المومنین آما بعد اایها النیل ان كنت تجري مقلد لاولاد ان كان الله الواحد

تجویز من بخشی و از نوادیش کی رود نیل است که از منقذات انهار ربع مسکون است و از
 جانب جنوب بشال میرود و برخلاف دیگر انهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود از
 قمر و بحر اروم منتهی شود و منتهی در از تر از وی در تمامه ربع مسکون غایت زیر که یکجا هم
 در میان بلاد اسلام رود و ماه در میان دریای ملک نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابه
 و در زمستان تمام آبهای روی زمین بکادار و نیل سبب است که چون در بلاد مانا پستان
 شود در پس خط استوا از میان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و این
 بلاد نزدیک تر شود چون اینجا از میان وی نباید اینجا پستان بود و عبد الصمد بر این
 در انساب العجایب نقل میکند و صاحب نقشه الصفائیزی آرد که سبب ارتفاع و بیجان نیل
 است که بحر اروم در فصل خزان بکجه آنکه مطایح اشعه کواکب واقع شود و بیجان کند و موج
 زند از میان خود مرتفع گشته پس و چون سدی شود نگذارد که آب نیل در وی برود
 بنه رود نیل رجعت کند و از ارض مصر ملو گردد و چون مقدار کفایت بحصول پیوندد و باز
 غلظت با و جنوب را فرمان دهد تا آب بحر اروم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
 ن گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقدار و بر
 آب معلوم کنند آن در میان موضوعت بر آن خلی چند است که از آن دستور
 مصر معلوم شود و آن تا چهار ده خط باشد و چون بشان زده رسد خیر و منصف
 و غایت زیاده و کم خط بود هر گاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و همچنین
 روه کم گردد و یک غلظت بحصول پیوندد و گویند این مقیاس از موضوعات حضرت
 است که بنیاد علم و کلام و چون در زمان هدایت نشان ناطق با حق و الحق

شجاعت و در جزیره معموره است که تجار بجزار در آنجا رسیدند و بعضی خبر از آنکه در آنجا بنای
 رفتن آنجا بجزایر مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجیه و بحر الاسود و بحر الکبر نیز خوانند ابتدا ایشان
 اقصای جنوب از برابر ارض سودانست و بر حدود سودان بلاد اندلس و قبرس گذرد و
 بجانب مشرق جاری بوده برابر ارضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر عظیم منتهی شود و در آنجا
 الا در آنکه معلوم است که بجزایر قیونوس این دریا و سفاین و مرکب تجار بسبب شدت تلاطم و
 و کثرت طغمت و بنجاردین بجزایر نیاید مگر قریب سو حال این بجزایر و اندک منفعتی
 گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بجزایر و خفایت است که از ابرج البحرین گویند و
 آن محلی باشد که بجزایر باین دریا پیوند و در آنجا منامه و ساخته اند از سنگ که خنده
 گز از قلع دارد و در آنجا الی جزیره است بغایت معمور و این دریا بشکل غریب با هم می پیوند
 چنانکه از هنگام طلوع آفتاب از دال آن مغرب گیرند و در بجزایر میزد و از زوال تا غروب طال
 بر عکس باشد و از شعبان بجزایر مغرب بمسوره ارسن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجیه
 و سایر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خلالت که ابتدای آبادی
 دنیا از طرف مغرب آنها میگذشت درین بجزایر معمور بودند اما اینوقت چیده در زیر آب آمده اند
 و هیچیک تا آنکه شام و لایت و صبحی است که اگر در صد و دوازده ساعت هر آنچنین دریا بگذرد و معلوم
 است که از لایت آنرا بدین نام ازیم و بدانه از خرمی افکاشد مصر مصرین با هم نام
 بر وقت صبح و شب از جمله اعظم بلاد قدیمه و فور عمارت و زراعت و آبادی
 و شهرت درین جماعت تمام استیارم شناسان دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و تنبا
 قیه از آنست که بهر مرتبه و در آن بجزایر و در آن شده گفت الفی فی ملک مصر هذها

در سایر روزها عسل آب موجود نباشد و عسره و تهرست باقیروان و از انبارهای اقلیایلیه
 میرود و مسافران در وسط راه بروند اگر همین سیاه منقوش شوند و زمین فزاید که آن
 چون عسلون از دیر بزم است از اطراف کشته تهرست بزرگ بریابی و دم باز است
 و عسلت باقیه آن نیز و دم بن قن بن سام بن نوح است اما کشته تهرست است
 چینه می افکند هر چه در قند چینه بزرگ است انقدر سیاه بوده اند و از سنه سابقه درون انبار
 پشته بود و در بیرون آنقدر بود که کسی از پنجه قلعه شهر بیرون کردی تخمین یک کاه به
 دست دمی چسبیدند و گاه مناره از رخام که دمان بده بود شکست از درون و چینه از
 پس ظاهر گشت و اما مال از مثال شیه بعد زمین آفیده و درون شهر نیز چینه و نیز در انبار
 که گرد باز میاید و خارج است حمص در آن بلند سیخ آفریده از مار و گردم عمر نیاید و اگر
 جامه از آب حمص بشویند و ادم که آنرا بیرون نکند و در هر جا که باشند گردم تهرست
 در بعضی از نسخ بلور سیده که بر روی یکی از ساجده حمص تمثالی است زلف آلی ان تمثال
 شباهت انسان و بعضی از نسخ اصغر است که چون پاره از گل پاک بر آن صورت نهند و انگشت
 در آب نازند و گردم گزیده از آن آب بیا شد شفایا بد محتفی مانند که از پنج بحر که در پنج
 سکون است که یکی بر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند و طوش
 از بحر سبنا مشرق که هر روز هفتصد فرسنگ است و بعضی جا عرض وی دو بیست و شش
 چون بخار و شام رسد و بیست و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال پادشاه
 بر جنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است بدین بحر میزند و دو شعبه ازین دریا
 میان قلیه و قله در آید یکی ازین بحر و یکی ازین بحر و یکی ازین بحر و یکی ازین بحر

قسمت میکردند هرگز نمیکند بجلب موسوم گردید چه در لغت عرب جلب بمعنی شیر و شیرین باشد
 گویند در آن نواحی چاهیت که هر که را سگ دیوانه بگزود که پیش از گذشتن چهل روز آب بخورد
 بیاشامد شفا یابد در شصت و یکصد و هشت و چهار از دمای در جلب پیدا شده بود که در دوازده
 فرسنگ از قف نفس گاه نیز است تا بقدرت الهی از نظر غایب شد پیراق قیر است
 در جلب در آنجا معبد است که چون بیماری شب بزر آنجا گذراند در خواب می بیند که غامی از
 در فلان چیز است تخلف نکند و آنجا قسمی از اشجار است که بر گهای آن چون چول غروشن
 باشد و چون از درخت جدا شوند آنجا نصبت نمهند عین جاره و نصبت از
 مواضع جلب در آنجا عود است از سنگ تا نیم چون آنرا بیند از زبان آنجا آنقدر بعلته
 شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع گردند تا عود مسعود را
 باز قایم کنند اگر این ستون در پیمای قوت باه در حق مردان اثری نیست اما محاله مردم دهند
 آنرا بهر خبر ثقیل بولایت خود می آورند و قعود آن عود محمود می شمارند و مره از حد
 شام است و آن زمین بود در قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون آن نکند و دیگر
 آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند بمغج در میان جلب و فترات واقعه از اندیشه نویسنده
 ارون شنید نیز آنرا اثارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعه عبد الله
 سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
 هر از عسقلان بغیر بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد و درجه شهدا یافته باشد
 قیروان داخل ماکه فیرقیه است در آنجا دو تن است که جسم آنها با حجار و جواهر
 مشهور مشابیهت دارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب پانان است و مخا آب ترشح کند

مفایر بنیاد اولیا و در اینجا معانه است که آنرا معارج الجوارح خوانند گویند که چشم پخته
از گرسنگی در اینجا وفات یافته و بعضی آنست که قایل و بایل را در اینجا بقل آورد
حضرت ایوب پیغمبر علیهما السلام در یکی از مصافات در مشق بوجود آمده و آن موضع بحال
بدیده ایوب شهرت دارد چشمه که از زمین چنان پیداشده امروز جاریست محمد بن جریر
الطبری آورده که من در سال سیصد و سی بد چشمه رسیدم و از آن آب شامیدم و هر
بیماری که از آن چشمه آب شامد بمقتضی شفای می شد و بهیوی در مشق بجزارت مانیت و این که
از بعلبک می که اکثر بوفور باغات در میان درختان جاری میشود باین جهت گفته اند
دارود و مشقیان بگویند و نمیشناسند و اکثر اوقات بارنگاب ساری و ماهی شش
و الله غفور الرؤوف طبریه شهرت نزدیک بد مشق و در اینجا تمام است که بر سر
چشمه ای آب گرم ساخته اند و حیات با تش ندارند و گویند در آن موضع دوازده چشمه
گرم است بغایت خوشبو هر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض
از آن چشمه غسل کند شفا یابد صاحب تحفه الغرایب گویند که در طبریه نه عظیم است که ضعف
آن آب گرم نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم اینجا
است و از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد تا صحرای قریه است
طبریه این آن قریه حضرت مریم علیها السلام تهمت کرده بودند بشومی آن بر خیزد
تولد شود از مهر نکارت مشهور و نوبت او عاری باشد در اینجا حقیقت که تیره از آن
شد که او را دو سینه و دو دست و دو پا باشد و موضع فرج او مفتوح بود و حضرت شیخ

بسم الله الرحمن الرحيم همیشه شمع خورشید منور از نور حق و تعالی
عشت و جای تماشای باشش آن میدان جوش آید مکان سلغ و جامی پیاله سرور
دور هر کوی و بزم از عالم کرده انجایش مسکن حضرت رسالت پناه چند کثرت از نزدیک
و مشق گذشته و بت و مودت کثرت شریف ساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که و شوق
بهشت دنیا است چون طمع نظر من عقبا است قدم من آنرا نپسند و در آنش هیچ منزل و
دور و باز نیست که خالی از آب و آن باشد و عمارت عالی و اسواق بکاف و حمامات
نیکی و پندان و در که زبان از کثرت کفایت آن بجز اشرف میفاید از جمله عمارات مشهوره
آنست میری مسجدی است که ولید بن عبد الملک بن مروان در آنست و هفت حجر
آنرا بنا نموده و در تعمیر و تزیین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زینت نیست و این
یافت غایت تمام سجا آورده و ابعاد مسجدی بدان کفایت و لطافت مسجدی ساخته
شده و هفت سازه خواجه مالک شام معروف آن مسجد شده و این مسجد و طبقه است تمام فرش است و بنا
آن از سنگ خام است و هفت و چهار آنرا از اجود و طلا منقوش بقوشش غیر بر کرده اند
اگر کسی عمر طبعی خود را صرف مطالعه و صنایع و بطن آن نماید عشت و عشتیر آنرا ندیده
است از نظر چشم و باغ رنگین سبزه بدینا از خلیه برین یادگار و بسان فلک طاق و نیز
خشت و نموداری از قفسه ران بهشت و زحلانیش عقده و دلالت و طلسمی بر و تزیینات
در سقف و جدارش اوقات بود که غوطه خورشید بدریای نور شکند سایه در می زین آب
تاب و باگیری بر تو آفتاب و حاصل اوقات آن مسجد هر روز و هر روز و ولایت دنیا بر سر
بوده و ولایت و نیاز صرف روشنی آن پیشده و در ظاهر مشق کوه بیت ملک و

گشتی آن مدعی کاتب است و طور زنی که می است بر شرقی بیت المقدس شریف مسجد اقصی در
 حدیث دارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از اولج مطهرات آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم برای زیارت بیت المقدس شریف برود و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن
 مسجد آمده کوه زیتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند
 که از همین جا بروم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت وند و بعضی بدوزخ بروند و این
 کوه است که حضرت عیسی از اینجا آسمان برده اند و مکان از انصاری تحطیم کردند و میگویند و بر سر
 آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کینه نگارده بود و در میان آن کینه ساخته مصدق عیسی میگفته
 رفته آن کینه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خروب بنطی است و متصل آن مسجدی است
 و ما این آن مسجد را بیت مصفا مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خروب القیصر
 میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس از دست فرنگیان استخلاص کرد و تمام زمین بنی تیار را بر
 احمد بن کارای و شیخ علی بن کارای با التوسیه تقسیم کرده وقف نمود این در سده هفتم ذی حجه سال
 ۸۴۰ پانصد و شصت و چهار و اقصای آن زمین تا تحریر این سواد در دست تصرف و زیارت شیخین
 مذکورین است و مشوق دارالملک ابو شام است سخت ابرم بن سام بن نوح در آنجا خود
 باعی ساخت با اعتقاد بعضی این ابرم که در میان طوایف اعمام شتمار دارد و عبارت از آنست بعد
 از آن شد و عاد و قبیل بهشت هم در آن زمین فرود آمدن بنا کرد و بقول بعضی مغسین ابرم در آن
 العالی آیه کنایه از آن موضع است و مره گفته اند که دمشق بن قبال بن مالک بن رفح بن سام
 بن نوح است بر آبادانی آنجا گمارشته قولی آنجا پیر ابرم بن حلیل دمشق را احداث نمود
 و سکندری و می تبدیلا نعمات فرموده و جمعی باین گفته رفتند که از میثاقات شملک بن

سیلان دارانی و ابراهیم و قشیری و داور بن احمد و ابن ابی الجاری و محمد بن حسن شیبانی
 و غیر از مشرق اند و در اقلیم شام و رختهای میون نشاندند و یونانیان تا حال موجودند و
 یونانیان در عهد اسکندر در آن دیار دوشده بودند پس عمر و رختی تا این پنج سده
 سال میرسد چنانکه نزدیک مشرق و اقصای قلمرو غایت ششم در میان الیاس و غیره
 فرزند و امی بعلبک شخصی بود و از صحنی بوده از ملا موم بعل شویان از جوف آن
 با مردم کلم میفرموده و آشپز تخت بکشیده اند پس از آن بعل با یک کس که ده بعلبک خوانند
 برخی گفته اند از آن زمان فی بده از بیل نام که هفت نفر از یک بنی اسرائیل شوی هر کرده و
 پسر شسته و بمهره بانیا و مقام عدوت بوده اجنبی با غوی آن نیک میشود از طریق
 بایت و از فاده پسرش بعل شغول شدند چون حضرت الیاس هفت سال بدو پیشان
 پرداخت و کس بدو نگوید مفارقت آنها از بارگاه کبریا سست نموده از نظر خلق پنهان
 گشت و حال قاتلش در بهاری و بیابانها میباشد و سرگشتگان و گمشده گان راه
 نماید و حبیب السیر آن که خضر و الیاس هر سال روز عید صبحی در مسجد قیامت با یک
 دیگر ملاقات نموده پس از آن تمثیل شعار خود قیام نمایند و غره بطافت آب و هوا
 و نصارت کرده و صحرای بسیار از ولایت شام نفوذ دارد از حضرت رسالت نباه صلوات
 الله علیه و سلم نقلت که شمار بشارت درهم بدو عروس که یکی غره و دیگری عسقلان
 حضرت الیاس شامی از غره است حلب از شامیر ملا و شام است آب و هوا
 نیک و در وجه شمیمه اشمن و عجم بعضی فضلا است که چون حضرت ابراهیم خلیل الله
 علی نبیاء علیه السلام در ایام حجه گو سفندان خود را در انجامی و دود و شیر القطر

از موضع دینی اسرائیل بعد فوت والد خود ازین بن هجرت ده در بیت المقدس
 چون فوت خلافت یزید و علیه السلام رسید در صدد آبادی آن شهر گردید
 علمای بنی اسرائیل مسجد قصابان بنا ده چون دیوار آن بقدری رسید خطاب
 اند که اکنون نیست ازین عارت باز دار که با تمام دیگری نیست اعتبار خواهد یافت چو
 حضرت سلیمان علیه السلام بر سر نبوت و خلافت نشست در تمام مسجد قصی تعمیر
 مقصود تمام فرمود شهری ساخت مشتمل بر دوازده سوره بنای آن شهر از سنگ
 شجاد آورده اند که هر روز صد هزار گزایش آن شهر کار میکرده سی هزار نفر از کوه
 سنگ می بریدند و به قضا و هزار پیل و شتر را سنگ بار کرده بشهر می آوردند بعد اتمام
 دیوار بمبادن و بخورشناخته جو اهر بسیار و بیشمار حبه آرایش مسجد قصی آوردند و
 قصی در شرقی بیت المقدس آفتاب اول مسجد یک در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شد
 این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما روایت که در تمام قصی یک بیت زمین بنا
 در آن پیغمبر نماز نگذا رده باشد یا آنکه فرشته مقام نگذرد و یک کعبه و بیت
 و چهار هزار پیغمبر در آن مسجد نماز گذارد و اندک طول آن مسجد مقصود و هشتاد و چهار
 و عرض چهار صد و پنجاه و پنج درجه و ششصد و چهار ستون دارد و هر شب چهار
 قندیل در آن روشن میکرده اند و هزار هزار گز حصار سال صرف آن شده و نفه
 نفر فراتر پیشه خدمت آن مسجد میکرده اند و پنجاه خم بزرگ درین حجاب نهاده
 در آنجا گذاشته بود و چهار گد میبرد داشته در صحن مسجد مضطرب است که ارتفاع
 آن پنجاه و هشت و در میان مسجد مضطرب است ششم که آنرا قبة العظمی گویند و در آن

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم نیز نقل آورده شود فطرط بر طبیعت چو فروخت
 در عقد دوم راز گهر کرد پرت بر سران که ز بخت بلند درج سیم را بکشاید ز بند و کشم نگه
 که هر یک سر از پی آویزه گوش خسته **الا اقلیم الثالث** این اقلیم تعلق به سرخ دارد و
 مالی اینجا حجر اللؤلؤ باشد ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج
 و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذر و پس مابصار قندمار رود و بر وسط
 کران و کرمان و سیستان بلاد فارس و عراق و جنوب یار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت
 بگز و پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قاصیه قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر عظیم مشرقی
 شود چون زمین مقدس به انجای بارگناه که مبط صغیا و مولد و ماوای انبیاست اینجا شروع
 دران میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکویی ده قسم است نه قسم آن شام است
 و یک قسم تمام جهان از خواص شام یکی آنست که هرگز از وی خالی نبوده و بدان که نفاق
 تن باز در شام میباشند در عجایب مخلوقات آورده که یک ارش زمین نیاند که جبریل در آنجا
 نزول کرده باشد و یک لکبه و بیت و چهار هزار پیغمبر اکثر ایشان دیار برخاسته اند صاحب
 مساک و مالک و رده که غربی و شمالی شام و روم است و شرقیش باویه است تا فوات و جنوب
 حد مصر و تنیه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای تیراز و سبت دار
 الملکش بیت المقدس است **بیت المقدس** مبطوحی و محل قوطن انبیای بنی اسرائیل
 بوده است و آن شهر را عبری ایلیای خوانده اند و اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
 تمام عالم خراب گردد و آنکه سار که در مدینه طیبه بیت المقدس و قیامت حشر و نشر عالمیان

برداشتند جزیره النادر انجا همه زنان بایستند و مرد در میان آنها بنویسند و بعضی گویند
انجا آبیت بنسل کردن و آن آب گل گیرند همه دختران آیند و بعضی گویند انجا جوی مستقیم
که در انجا است سیم قرایت درین کوه انجا شگافیت که ولد از انجا شگافیت
گشت قاع بیان است میان عمان و حضرموت بسلین دقت ثوجه عمان در آن
بیان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بجای ستاعت اینقدر در هم است چون بیان
و آیند مطابق آن به میرسد کسی زیاده ترزان بخرد که کم نیز از بلاد هند است که اکثر
فلفل از انجا باطلاف برند و درخت بقم نیز در انجا است و آن چون دخت انار است که
آن چون برگ غاب جزیره حامیه نیز در آن خود است در انجا صفتی از او میا که رو
ایشان بر سفید آنها است و انجا کویت که روزانه دو و عظیم آنان میاید در شب بسیار
نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره سلا نیز در بحر هند است مثل کافور انجا به عالم
برند و در انجا چشمه است که میجو شد و ثقبه است که در انجا فرو میرود و قطر را یک برکن
مینا نگردد و بود آنها سنگ خیزند و اگر شرب میاید با طبع قلم است در بلاد
کوبی که بالای آن کوه آب جاریست و در حوالی آن صفتی است از مرغان بره
قمری و اگر در پیش آن مرغان حمام سوزند آب از چشم آن جانوران و انشود با
دانه های سنگ منقذ گردد و طلا کردن آن دانه با جراحات نهایت سودمند است
در غیر آن موضع نزنید و اگر نخی یارند و زیاده از یک سال نزنید مگر درین نیز در آن خود
ایستانی در انجا است هرگاه خشک شود و بخود بخود بوزید باد آن در آن افتد یا نجا
از سنگ نمینا بشود و آن با شیش برسد و از انجا باطلاف و چوبه را از بیان افکند

سپهرش گذاشته که بر داشتند مرغابی در آن نمایان بود آنگاه باز سپهرش بر لباس نهاده که بر داشتند
 چهار مار کلان در چشم حیده میان آب نمودار گشتند همچنین باین دست و جانوران غیر مکرر در آن
 یافتند و دیگر بازیگری انگشتی آورده در انگشت خود کرده چون از آن بر آورد در انگشت
 دیگر نمودن گشتن نمرود شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شده چون در دیگر کرد و نیز نمرود
 و دیگر یک تیر بر تپ راه را شمشیری برهنه را دم بالا نموده و زمین نصب کردند باز یکبار
 شده پهلوی آن سخاوه غلطان ازین سربازان سر رفت باز از آن غلطان ده پیشتر آمد که صلا
 به پیش آن از نرسید و دیگر باضی سر سر کاغذ سفید بست من و او چون نیک نظر کردم
 ابتداء الی آنها سبز کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم
 و هر چه افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار و آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که با
 کردم رنگ کاغذی افشان کرده و در هر دو صفحه تصویر میزدن برابر یک شمشیر بنظر آمده
 چنان پر تکلف که کار است او بهر دو معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم رنگ زرد و کمال
 خوبی و افشان تصویر و گاو و رانگشده بودند ورق دیگر رنگ سبز افشان کرده نمونهای
 سبز با عارت پر تکلف بر آن مصور گشته بنظر آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
 و آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با هم دیگر بجنگ و جدول مشغول بودند بمجلس سوزنی که
 باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد لقصه او روز و شب
 رنگاه باز می و سحر سانه می این بازیگران جادو کار و نادره کاران سامری کردار و انبساط
 پیرایه خاطر مقدس نبود چاه هزار و پویه نقد با خلع فاخره مرحمت کردم همچنین با
 و دیگر شانزده او خواندند چندان انعام نمودند که قریب و کلهه رویه سوا می غلظت با آنها
 نقل

که برداشتن یکی پراز عسل مصغی و دیگر پراز شکر سفید شیم پراز حبابای گرم همچنین سرکه
 پراز قسمی از قسام شیرهای تازه بود که حسب حکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
 آن سپوش سخاوه برداشتنده همه خالی بودند بطریق که گویا کسی آنها را پاک شسته است
 و دیگر که آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
 باز در کیفه گذاشته که برآوردند دیوان حافظ برآمد چون در کیفه نهادند کتاب دیگر بنظر
 رسید غرض که هر کتابی علیحده مری میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه و نه شاخه
 آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا است تا بطریق که از جامی آویخته باشند پس
 سگی آوردند آن سگ زنجیر گرفته بالا رفت چون بس زنجیر رسید پدید شد پس
 خرسی کلان آوردند و نیز سبز زنجیر گرفته بالا رفت چون بس آن رسید ناپدید گردید و همچنین
 شیر و ملنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سبز زنجیر گرفته به بالا صعود کردند و چون
 بانتهار رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آن باطاهر نشد انگاه زنجیر را فرو آوردند
 در کیفه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سپوش سخاوه در حضور گذاشتند بعد ساعتی
 که سپوش برداشتن پراز لیم و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن برمیخاست و باز سپوش
 گذاشتند چون برداشتن لنگری مذکور پراز فیولی و کشمش و بادام و قیمة یافتند انگاه باز
 سپوش سخاوه چون برداشتن لنگری پراز گله و پاچه است همچنین خدین مرتبه که
 سپوش سخاوه برداشتنده هر مرتبه خوردنی تازه بنظری آمد و دیگر طاس کلانی با
 سپوش حاضر کردند و آنرا پراز آب نمودند که غایب در آن چیزی نبود پس سپوش
 بر آن سخاوه برداشتن در میان آن هفت پشت دانه های یافتند که میگردیدند باز

بردند سرخ شد باز که در آب غوطه زده بر آوردند آبی شد دیگر بار که در آب انداختند با و نایابی
 گشت همچنان چند مرتبه که آن بسیار در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید و دیگر
 نفس چهار پهلوی آوردند از یک طرف آن که ملاحظه شد بلبل خوشترنگ و کاکان نایاب
 بود و طرف دیگر که نمودند جفت طولی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ رنگ و ظریف
 در آمد طرف چهارم جفت کبک بر خط خال و خوش آواز ملحق گشت و همچنین جفت
 قفس را که سینه زدند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد و دیگر قاضین کلان نسبت به
 خوشترنگ طرف را انداختند و چون آنرا بر گردانیدند روی و پشت شد و پشت او در
 بنظر هر رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار بر و پشت شد و پشت او نیز رنگ
 طرح بگرد و دیگر آفتاب کلانی بر آب نمودند آفتاب به سرنگون گردید آب نیخته شد پس
 نگه داشتند باز سرنگون کردند آنش از آن بختی آنرا نهادند چون در دست داشتند سر
 زیر گردید آب نیخته شد همچنین پس مرتب آبش نیخته معروف گردید و دیگر بار که
 بحدود آستانه دو دهن باز کرد و ستری کفچه دراز دهن را و بهر آن آینه باز گردید دیگر سر آن
 در آتش چپا در رکشیده و دم او برآمد باز دیگر آینه را از دست انداخت و در میان
 سربار دیگر از دهن او نایاب گشت باز دیگر نیز از آینه بر روی کشیده بر زمین انداخت تا آنکه
 حیثیت را بر یک قاست و جاست که صورت و یک حیات از دل بر می آمدند تا
 مار با هر یک جنگیده از نظر ناپدید گشتند و دیگر آینه بر آوردند یک گل در دست گرفتند
 آنکه در آینه هر بار بر رنگ دیگر ظاهر میگشت و گردۀ جد و مرتبان خالی آوردند و بحدود
 گذاشتند که بر آینه پاره نمود که آن مرتبانها خالی پس بر سر آنها سر نوین نهادند از آنکه

و در خوس کشید بر داشتند کلبه یک نگین نمودار شد و بنیاد خوانی و قهقه نمودند که گویا
 آدمی در اینجا نبوده بکمال پوختی توان بودند ز پرده بر روی کلبه انداخته چون برداشتن
 و در آنجا کفچه دار نمودار گشته تا به هر یک سر خوردند چندان جنگ کردند که دست و پایشان
 افتادند و از نظر انباشته اند و دیگر بر روی زمین کوبانی ساختند و گفتند که حقایان
 آنرا زاب پسرانند چون پر گشت پرده بر روی آنکشان شد و برداشتن آب و بنه نیم قصبه بود که
 فیضان کوه دیگر بر آن گذشتند و ملائکت گریاسنگ بود و دیگر در خمیه بر روی هم فاضله
 تیر بر تاب نهاده کردند پس در خمیه بار زده گفتند که پسندید که در میان خمیه چیزی است
 و خمیه خالی هستند نگاه یکی از بازوگران در یک خمیه دیگری در خمیه دیگری گرفته گفتند که از
 جانوران چرند و پرند هر که را نام برید از خمیه بیرون بر آورده و در جنگ اندازیم
 که شتر مرغ بر آوردند فی الفور ازین خمیه یکی و از آن خمیه دیگر بر آورده و در جنگ اندازیم
 خونین شدند و از همه گیر جدا نمیکشتند تا بازوگران آمده از خمیه جدا کرده و در میان خمیه بر
 بعد از آن بفرمایشش با بازوگر یعنی شانه زده شایه جهان از میان آن و خمیه در نیله بود
 فربه کلان و مست بر آورده جنگ کنانید خلاصه کلام آنکه ازین سر و خمیه بر جانور بر
 از چرند و پرند و پرند که نام میبردند بازوگران در حال حاضر آورده و جنگ می داشتند
 دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند یک کلبه سر در دست
 نه گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنمایم نگاه آنکه از آب فرو برده
 و در نزد بود بازوگر انداخته بر آوردند و ندانستی بگذاشتند که بر چند بار در آب
 غرقه هر بار که بر آورده رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر کلاه و رسیما خفیه در آن آب فرو

آمده در هوا ایستاده اند من بجنبگاه آنها میروم این را گفته براه تار رسیان با سمان شروع
 کرد و چند آنکه از نظر تار تار غایب شد بعد از آن ساعتی از آن رسیان خون قناطر کردن
 گرفت اول سلمه او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن و سر و بدن نهاد
 و در آنوقت زشتی این احوال را از رفته در یافته از پس پوده بیرون برآمد چون اعضا
 شوهر خود را از هر گیر جدا دید فریاد و فغان بگریه تاثیر رسانید همچنان گریه کنان و در گوشان بجه
 به زبان التماس بجات سوختن خود با اعضای پاره پاره شد و مشو نه چون بجات
 یافت نهیمه غلیظی کرده در آن آتش افروخته بنوشی خاطر خنایا رسم ستمه این قدم است
 شوهر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشت که آن شخص بهمان طرز باریق و با
 رفته بود از بالای آسمان براه تار رسیان فرود آمد و دست یلمات و کوفتات بجا آورد
 گفت باقبال سپهر ال حضرت اعلیٰ بر دشمنان خود ظفر یافته کی از آنها که دشمن قوی بود
 ملاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضای که فرورفته از دشمن من بود
 چون بر حقیقت سوختن و وجه خود خبر یافت زیاده از و ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
 بی از زندگی بر من حرام است اگر پیداشد بهتر و الا خود را نیز خون او در آتش خواهم
 نیت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر و وجه خود آتش افروخته
 را نیز بسوزد که یک ناگاه توده خاکستر شکافت و زوجه اش شش تدرست برآید و
 آیه آورده افشاند و هیچ چیز در آن نبود بعد از آن دست در کیسه کرده و در خوشتر
 برآوردند و هر دو را بجنبگاه انداختند و هر گاه این خرو سها بال بهم میزد آتش از
 آگل افشان میشد تا یک ساعت نجومی با هم در محاربه بودند چون پرده بالای آن

جدا ساخت و دیگر بشت من گوشت و برنج و روغن و مصالح باند از آن در دیگر بسیار کلا
 انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگر بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از
 ساعتی که سپهرش آن ابر داشتند و طعام بخیه و پر حرارت همی یافتند و زیاده از حد
 طعام از آن کشید بخور و شاگرد پیگان پادشاهی که در آنجا حاضر بودند دادند دیگر قواره به
 زمین خشک نهد که بزد و سه دفعه برگردان گشتند یکبار قواره مذکور بجوش آمده بقدر ده گز
 بلند شد هر لحظه بنگی دیگر از آن میجوید چون زمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیکفت پس
 دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمود و او ساعت این به گام
 گرم داشتند و دیگر کفیز از بازگیران آمده بحضور استاد پس باز دیگر آمده برگرفت او و او
 گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلند تر گشتند انگاه باز یکی
 دیگری آمده شخص اول را معه آن شصت نفر رفته بر دوش گرفته تا یکمیدان همچنین دوید
 و دیگر باز یکی دیگر آمده استاد دیگری دست و در عقب او کرده ایستاد و اینکه چهل نفر
 بر پشت یکدیگر چسبیده ایستادند پس شخص اولین روز کرده این چهل نفر را برداشته
 در میدان گردید و دیگر باز یکی را آورده گفتند این گنهگار است جلا و سر کار بر احکم شود که
 از بند او جدا ساز و چنانکه جلا و قطع انداخته روزی هفتاد و نه او جدا ساخت پس باز
 آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از آنکه که چادر برداشته اند
 سلامت بر خاک میجاشری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر باز یکی مسلح و کامل
 با کلاه ریسمان بدست حاضر گشته یکبار کلاه بدست گرفته آن را به هوا انداخت و تا
 کلاه نوعی بلند گشت که از نظر غایب شد پس بخوبی مبحر کرده معروض شد که دشمنان

چند نمودند که بیشتر از من به پادشاهی او یزید بن اویس است و آن نیکه اول بنام
 درخت بر زمین بنحیه چنبد را برگردان گردیدند و افسوسها خواندند و یکبار از چند جا دور
 آغاز بر آمدن کردند و در طرفه العین خست و توت و سیب و انجیل و شفا و اناس و انجیر و
 انگور و غیره نمودار شد بتدبیر بچاق در اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شکوفه بهم آورده
 بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بخصه آوردند حاضران همه خوردند و ما میوه
 های مرغوب را نت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نوا سنج و نغمه طراوت پیدا
 شدند که بخوش نغمی و مقبولی و غمراوانی آن مرغان دیده نشد بعد از ساعتی آن درختان
 بکلی خزان می سرخ و زرد نمودار شده و زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند
 در شب تاریک یکی از باز یگران بر بنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشت و به
 یکساک در گرفته آینه جلوه در میان آن با آورد که از شعاع آن شب تیره چون وزر و
 و آفتاب نورانی گشت که از ده روزه راه رسیده که آنرا اظهار کرد که در فلان شب آنجا
 شناسایی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب بآمد بلکه زیاده تر از آن بود
 پس شد بعد از ساعتی آن شناسایی پدید گشت و دیگر بخت نظر از آن باز یگران
 ساکت و صامت بخصه استخواند و مطلق از باز انطبق شناسا کردند و آه
 ان غرضه خوانی و خوش گوئی بظهور آمد که گویا بخت نظر باقی است
 و دیگر یکی از باز یگران پنجاه تیر بکار ندارد حاضر ساخت و یک کمان تیر آورده و گاه
 تیری به هوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده تیر میزد و تیر اول نبیند و بیشتر
 از تیر و بهر تیر که می انداخت به تیر دیگر نبیند همیشه تا تیر آخر آنها تیر از زمین

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل با چاکم مشهور انگراقامت انداخت و
 دکامای باندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان فرستاده شد اجازت تعمیر
 کوئچی کلکتہ حاصل نموده احداث کوئچی نو کرده آبادی شهر ریخت کار و باز تجارت
 بکمال کسب و جست چنانکه کوئچی مذکور تا تحریک این طور موجود است و بقعه کهنه شهر دارد
 چندین مگر عرف فرانس دانکه از کلکتہ بفاصله دو آزدہ کرده و اقصیت سرداری طرف
 فرانسس و شهر ضابطه نظم و نسق و امور تجارت میباشد سرداران انگریز در آنجا
 و دخل ندارند چو چهر متصل بندر هوکلی جانب بندر مذکور و از فرانس دانکه بفاصله
 کرده جانب شمال واقع و در آن شهر دخل و اندیش است و همچنین میرا هم پوزرب و دریای
 باچانک کوئچی فرقه دنیا است و در اینجا هم سوای مالک کوئچی که از قوم و دنیا است و دخل
 دیگری نیست بندر هوکلی و ساکام بفاصله نیم کرده از یکدیگر و اقصیت پیش این
 ساکام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود کوئچی بضراری
 پرتکیس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساکام بسبب دریایری ویران شده بندر هوکلی آباد
 تمام یافت فوجدار این بندر همیشه از خصوص سلاطین دلی مقرر شده می آمد و با اطمینان بنگاله
 چندین تعلقی نمیداشت اما نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود
 فوجداري اینجا همیشه خدمت نظامت در علاقه خود نموده و امانت علم و چون قدری از
 احوال بنگاله تجرید مجلی از سحر سازی و جادو طراری باز گیران آن نیز بنوک قلم داده و آید
 جهانگیر بادشاه غازی مرحوم که در توکل که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
 که در زمان سلطنت روزافزون من باز گیری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشا

از ده گشته شد بنگ شد تا چون جمعیت قلیل داشت و سواهی یکی که چهار و دیگر
 پیش او موجود نبود و لاده بر آن کس نواب جعفر خان غالب و از حاکم مغلیه بسیار
 دست و پا زد و در این احوال شهره با مال و متاع خود بر چهار سوار شد و لشکر رفت
 کلان آفتابی از بالای چهار میادی عمارت شهر باقیاب مقابل نموده آبادی گنا
 شهر بیار تا پندنگر نش زده روانه شد و جلا از بجهت تدارک این فتنه متحانه بود
 نوشت که مانع چهار شود و تمهید دارند که در بنجیر آهنی سبیل که هر حلقه از آن مقدار ده تار خنجر
 بود و بجهت این اوده آمد شد گشتیهای غنیمت خنک و قوم که این روی دریا تا آن
 ساخته بود و از قلمه تعبیه کرده بیشتر میباید داشته بود و بر روی آب کشید چهار بنجیر
 شد از رفتار ماند بیشتر یک بنجیر را بیشتر رنگی بریده راه نورد شد و چهار را در
 رسانیده عازم زلایت بکن گردید چون او رنگ زیبای لکیر او شاه در آن ایالت
 با سلطان اینجا جنگ داشت و غنیمت از چار طرفت رسد غلبه بند کرده قحط
 شکر باو شاهی روی داده بود و سردار کویتی که با تگ رسد غلات بجل جبارت
 رسانیده مجرای دولتخواهی و نیکو خدمتی خود و بطور رسانیده عالمگیر او شاه
 بسیار ارضی شده استفسار مطالب کینی انگریز نمود و سردار انگریز
 دو نفر این احداث کویتی با در مالک محروسه علی الخصوص بنگاله نمود
 بنجیر ای یافته فرمان والا موش مال تمنا بمانی محصل چهار شد
 هزار و پیم در وجه پیشکش و حکم و الا در باب احداث کویتی با
 و در بنگاله صادر شد مستحق جایک با حکام و فرمان

مصارف کالی و کالی نامش بود که در اینجاست چون در زبان خاص ال سگار که تانوکا
 یعنی مالک خداداد است و لهذا آن دو بکالی گتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
 شترخ بودی بن شهر فر موجب قایم شدن کوتهی کپنی انگریزین است که نظامت
 جعفرخان کوتهی کپنی انگریز که در بندر هوکلی متصل کول کهات و مغلیزه بود ناگاه
 بعد قال آفتاب که در آن انگریز بطعام مشغول بودند بزیرین فرو شدن آفتابان
 معاینه آن افان و خیر آن بدترفته امان و طه خلاص و ماسع بافتند و نماند
 است با و سامان کج بلوک می آرزید و وقف قهراب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
 نیز تلف شدند و مسترحایک نام سردار انگریزی ناغبارسی گماشته کپنی را که در کول
 ش متصل شهر بود و غریه قطع اشجار نموده با حاشا کوتهی پر دخت و طرح عمارت
 سه منزلی آنخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت آن رسید که سقف شام
 تیر سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عده تیار بودند پیش میر ناصر فوجدار
 هوکلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالا خانه برآیند
 موجب تنگ پرده حرمت و بی تری و خرابی تنگ و ناموس با خواهر شد و فوجدار حقیقت
 این احوال را بحضور نواب جعفرخان عرض داشت نمود و متعجب تمامی معلیه داشت
 انجا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده نظامت استغاثه نمودند نواب جعفرخان
 پروانه باین مضمون که از تنگ خشتی بالای خشتی نبیند و چوبی بالای چوبی نگذارند
 بنام فوجدار مذکور قلمی نمود و فوجدار بمحور و در و پر وانه مانع شد معماران و نجاران
 کرد که برای کار عمارت نروند و آن عمارت همچنان نادرست ماند و منجر تا آنکه

و دیگر گیش مانند درفش که از آن بر برگ تار هر چه میخواستند مرقوم میسازند و این رقم را سلاطین
 و از باقی می ماند و اعتبار تمام دارد و شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و هشتاد و ه
 دور است شهری کلانست بر لب آب بجاگرانی و آفتشده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد
 در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سندی در اینجا ساخته مخصوص آباد نام
 گذاشته بود خانه چند از دکانداران در اینجا سکونت داشتند چون در عهد اوزنگ زیب
 عالمگیر پادشاه مرحوم نواب جعفر خان انصیری که خدمت دیوانی از او سیصد و هشتاد و ه
 خطاب شده بدیوانی مالک بنگاله سفر از گشت بعد رسیدن در بجاگیر گمر عرف داد که از
 شهر کلکته جانب شمال و مشرق بقاوت یکصد فاصله است و در آن وقت جا
 حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر پادشاه بحکم متبنگاله اختصاص
 یافته از بیشتر در اینجا بود و چنانکه بعد از این بدو گشتند صحبت خود با شاهزاده برانندید به
 آنکه محال است بنگاله از اینجا بیا مسافت است از ملازمت شاهزاده جلد در مکان مخصوص
 مخصوص با و طرح قافست افکنده و عمکه زمینداران و قانون گوین و ارباب فانی را
 خالصه شیرازه را در اینجا ساکن ساخته و در کله هر یک که ویرانه محض بود و محاسن او دیوانخانه و
 کچری پادشاهی را ساخته تحصیل مالوایی مقرر کرد و چون اصالة بصوبه باری بنگاله
 و اولیة بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و خفا
 منصب سادات انداخته بعد رسیدن مخصوص آبائی شهر نام خود حکم کرده و رسوم
 بر مرشد آباد ساخت و در انضرب مقرر فرموده در سنه ضرب مرشد آباد سسکه کرد و آن
 وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه ہی بود و در تعلقه

اینجا خارج از کیش اسلام و هندوان است و سواهی مادر بر زن را بر وجهیت متصرف میشوند
 چنانکه برادر و خواهر پدر و دختر را در تصرف می آرد و در حکم اطاعت سر و ار خود که او را و
 گویند ثابت قدم و راسخ دم میباید و زنان سپاه بهر بار حاضر میشوند و شوهر آن آنها مانند
 و خانه مانده بکار خان داری و امورات زنان میسر از مد و سکنه اینجا کلام سوالات اند و در
 مطلقاً ریش ندارند و از من النوا و متصل ملک زن ملک پیکو با کین جنوب و شرق
 بگال است و در حدود آن ملک کان جواهر خصوص با قوت و لذات بسیار است و فیلسف
 که در تمام عالم بهم نمیرسد در اینجا موجود است و متصل این ملک ملک مکه است که حیوانی چند
 بصورت انسان طبعی شده از جانوران بری و بحری هر چه بدست آرند میخورند و در این بین
 منمسی ندارند و خواهر خود که از مادر دیگر باشد برنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بگال اول
 اولیه وقت تکلم و سرکار است سی و چهار لک و پید جمع دارد از لایحه دیول مالوه در
 عهد تسلط اکبر جلال الدین آن ملک است حضرت میان محمد کالاهجار مفتوح شد و داخل دیول
 اکبری گردید و در بگال غنیمت گشت و گویند که حضرت کالاهجار صاحب کرامات بوده آن ملک از نور
 ولایت آواره تقاره گرفته طره اینکه در زمان منجعت در سر من کیون چهر و جنگلی تقاره
 گذشته رفته که هنوز مسکون فاده مردم آن ملک حدی بیجم جان است کردن آن کو سر
 مسکون جرات نمیکند با بجله و ولایت اولیه کار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
 فتن فیل بعرصه میدان رخ می آزند هر وقت بفرزین بندی سعی و تلاش فیلمانی است
 و این سبب افتخار و مبالغت می آزند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمیشد
 چه برگ درخت نار کاغذ اینان است و از آن بر باقی روست کرده اند که یک آن متعلق است

تا سکن قوم سرکشی و امتداد و کهن کمال از یک رنگی را فی تمام وضع سیدیت و غرض
 جنگی آنکس و از تخریب نمی باید اگر چه معارض از قوی و بزرگ باشد آنکه به جنگ که
 مغز ترش پریشان شود و بپزد و فیل کمان مستلوی الا اعتقاد و عساری جبال اسباب
 در یک دریای برهیا بهر طراحا حاصل میشود و دو آرد هزار شامی بهینکار و تفراند
 هر سال فی یک سفر یک توله طلا بگره اجد داخل میزند تا طلا می آید که یک توله
 و نه رویه فروخته میشود و اشرفی و رویه مسکو که بنام راجه انجا و غرض بهر راجه است
 فلیمس رواج دارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیکرد و از هر خانه فی سه نفر یک نفر
 بنحیست راجه قیام میباید در اطاعت و حکم و تسخا و نمنی و رزند و اگر سخاو
 و سخرانی واقع شود به قتل رسانند راجه انجا بر یکان بالا میباشند و پابر زمین نمیکرد
 و اگر پایی بر زمین رسانند از حکومت و رانگی معزول شود اعتقاد آن مردم آنکه با واجد
 راجه بر زمین می بود و اندوختنی از بالای نردبان طلا از آسمان بر زمین فرود آید
 لهذا و راجه سستی گویند و سنگ بر زبان هندی آسمان و با قول بعضی بهرست
 و چون راجه بنحیوت شود خواص و خدم و حرم و خدمتکاران و کور و انات
 و سبب آنچل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر جوانی و ضروری با چراغی کلان
 دروغن با و دروغه مدون پیدا رند و سر نه است حکام تمام بهر بجای قوی
 پوشند و متصل ملکات شام بهرست و متصل تبت خا و ماچین و در کوه های
 تبت شرقی اشام معدن نقره و مس و زیر است و ماچین جنوب و شرق بنگاله
 و سیس که آنرا از خاکساز گویند و آغشته و چاشام بان متصلت و کیش و ملت و

اکثر مکات استیجار عقل و بر نمی تواند کرد چنانکه از نباتات این میگویند که بوی گلها تا چند
پستجو اول قایم و بحال می ماند و درخت آن به بطور اگر بزرگتر باشد می آید و میوه آن به حسیه
کوستانان بهیچ که مسکن بهیچ نیست در سمت جنوبی کوچ بسیار است و اینها تاکنون
بهیچ و آب و بوی مشکین در آن کوستان می شود و در وسط آنجا یک نخیری در سیاه و کوه خاکی
عرض کم دارد و آب بسیار تند و عقیق است از نخیری از آهن بالای آب است و هر چه بیشتر
بگهای طرفین بجزند کرده و در نخیری دیگر محاذی بیشتر بطور بر فوق آن با افق
تعبیه نموده بسیارند و درین پای بزرگتر عقل سجاده و دست بزرگتر علی زده عبود
مینمایند طرفه ترا که بسیار تا کنون در جمیع احوال اقبال را نیز ازین آب بهیچ میگردانند
این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و منوی بسیار گین از اطراف روی و گردن و
پشته دارند لباس غیر از یک رنگ که بیشتر عورت توان کرد دیگر دارند و لباس و کور آنجا
بهین بیات و وضع میداد و گویند که آن فیروزه هم درین کوه است و باین شمال و بیشتر ملک
بجای پشته باک کامر و پ ولایت شام واقع است و بهر مایه بیشتر در خط آن از مشرق
جانب مغرب جبران دارد و طول آنجا یک شرفا و غیره از کوهانی تا سیدیه تخمین دو صد و
سیری در عرض شمال از کوهستان تا قوم مری میجی و قلعه و لاند و تاجبال قوم تا کوه فیاض
پشت روزه راه است جبال جنوبی که کوستان گنجا و کشمیر در طول لاحق و در عرض
یازده سکنه قوم تا که لاحق و کوهستان تا شالیش در طول بار و اینی شام و کامر و پشته
و در عرض و شرف و کوههای سابق قوم و قلعه و لاند کشیده سیر زمین ساحل شمال بحر مایه
متره و در کوه و بر نمی آید جنوبی را و کوهن کول خوانند طول او ترا کول از کوه

بهر سیرید این شمال و مغرب نیگاهه بایل لطیف شمال ولایت کوچ بجا است و طوشت
 و غر از ابتدای برگشته بهتر نکه دخل ملک محروست تا پست کانوکه سرحد ملک مورگست
 پنجاه و پنج کوه جریبی و عرضش جنوب و شمالاً از برگشته تاج اش که از جمله ملک محروست تا پست
 پور متصل که پستگاه است پنجاه کوه جریبی و این ملک در غن و دست و گوارائی و اعتدال و
 طاعت هوا و زراعت مکنه و بسا این از سایر زمین شرقی ملک هندوستان ممتاز است یک
 حدش بولایت خراسانی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد خا که آن موضع اشام میگفتند
 و تا ولایت کوچ بیش روزه راه است و پیوسته مردم خاور آنجا آمدند دارند و ابریشم مردم آنجا
 میرسد و نهال فلز در آن ملک میشود و پنجش باریک و شاخه اش را بالای درختهای تار سید قدر
 و خوشه اش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و در آنجا سکه بر زر میزنند و روپیه
 منسوب آن ملک را زراعتی گویند و رایان عظیم الشان در آنجا بوده اند و دیگر از سوار و یک کسم
 پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده و در آن ولایت غار است که بقصد ساکنان آنجا
 دیو است و نام آن دیو آبی و مردم آنجا را بدست و دیو پرستان بآبی اعتقاد بسیار است و
 سالی یک روز عید کنند و در آن روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد
 ثواب آن بآبی غایب میسازند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز قتل میرسانند و بهوگیان بجا
 که جان خود را فدای راه آبی میکنند و میگویند که ما را آبی طلب کرده از آن روز که آنها بهوگی
 میشوند هر چه میخواهند میکنند و باز آن دختر که خواهند صحبت دارند بعد کسب از آن روز
 کشته میشوند ملک کامروپ که آنرا کانو و تیر گویند در تحت حکومت رایان آنجا بوده
 مردان ملک کامروپ خوب صورت بسیارند و در علم جادوگری قلم ستادی می افروزند

میباشد و ایضا در بعضی از مضامین این تومان نمک امیکارند و گاه آنرا که هنوز سبز
 دارد میزنند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان میجو شانند که نمک بحصول می پیوندد و ساق
 گام کشا در مشهور است داخل این تومان است و در اینجا صحن دیگر نقشه همین بحصول می
 پیوندد و سلیم آباد و تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهور است و در یکی از مضامین
 محمود آباد نام فضل دراز را پایی میکارند و اگر بدست کارزد داشت ضخیم بحصول می پیوندد
 و در این تومان نیل بسیار باشد سند کالوسی لکبه سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
 برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ملل قنگ و گنگاه جل آن مقام با نام است و
 تومان دیگر سری همت است که متوطنانش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا
 جنت آباد و نیز تومانی بسخر و است و چون موتی درین تومان میشود و مالده که رفتار
 در غایت خبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضا گوگه لکهنوتی است که در
 از منته سابقه دار الملک بنگاله بودیم داخل این تومان است و قلعه گور از قلاع مقبره سید
 چه در غرنی این قلعه آب گنگ و آتشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد
 و فاصله فی باین الخندقین نیم کرده است و عرض هر خندق تخمیناً سه طنباق و نقش بجای
 که قبل از عبور آن غاخر آید کورکات سرد و لایت کوچ است حاصلش برنج و آب شرم
 و فوغل بار یک نیز تومان علیحد است و نیک و فوغل دراز و فوغل در اینجا یک میشود
 خاصه و ملل و صحن آن موضع نیز با نام است و خاصه هباز پوری خاصه آن تومان است
 ملک شیر متصل حد و شمالی چاکام است رایان اینجا خطاب بنگ و املر خطاب
 نران دارند و راجا اینجا یکبار از بنجر فیل و دو لکبه سیاده نوکر میداد و سواری آپ

تمام ابر چون است که میان دربار نیست و از غایت بارش تمام آنکه گویا دریاچه است
 در آن بر کشتی است و ساکنانش ساجی را نیکو تنج کرده اند چه خاصه آنکه آنجا است
 و در لیسان خاصه و طالع را هم وزن طلایع و شتر می نمایند محمول و صیف هر دو می آید که در
 و یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه می فروخت که مدققان باریک بین آنجنس پارچه را
 بلکه نشینده لطافتش بغایتی که گمان بر تو ماه و ده قبل آنکه استطوری نمود و اما وز لغت شعاع
 مهر و بر آن غنیم بودی در شامی با جراحان آن پارچه را برداشته بر بالای دربار
 برآمده از هم کشوده یکسر از بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر سر انداخته و آن
 دو ساعت چون غبار در هوا پدید آمد چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده فایم بود و هم
 آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله چته لاغرانی و دستکاری فرستاده که
 بیت و هفت در عرصه شد و پنجاه در عه طول هرگاه در شت گرفتند و پنهان شد
 و نسی از خاصه ثباتند که هزار و پنجاه قیمت یک تنه آن می باشد اما پشته در بنگاله
 سخایت پر و رست شبگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب
 رفتن امکان ندارد که هر شبه خیال نمردی در سردار و او نیز توانست از بنگاله با او
 آن پنجگانه بود و هفت هزار و پانصد و هشتاد و پست و در بعضی برگزین این توانان ابریشم
 و دو دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورتها برابر ذکر آدمی چرخ
 از سفال ساخته بعد از استیجا آن سفال را بد بر قبل استعمال کرده و رفع آلودگی نمایند
 هر چند حکام سعی کرده اند که این همه باین حادثه متلذذ اند که این شیوه را بر طرف
 سازند صورت نیافته و ایضا مدران است و دیگری از منسوبش بهیر پور نام کان الهام

سابق اینک ملک بنک میفشند و لفظ آل که با وی ترکیب یافته است که آل زبان بنگالی فته
کاست است که گرد باغ و درخت و غیره با قناعت برافرازد تا سیلاب داخل نشود چون در زمان
زبان بنگاله در زمین نشیب نشانه مایه ستور بلوان با قناعت دهده و بعضی است در خرد و دیس
و عمارت در میان آن میگردند و در زبان بنگاله اشتیجار یافت و این صوبه ولایت است
در غایت رعایت از اسلام آباد و عرف چاکام تا به پتیا گهری شرفا و غریبا چار صد کرده است
دارد و از گویستان شمالی تا سرکار مدرن که حد جنوبی این صوبه است دو صد کرده و عرض دارد
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج که باشد که متصل صوبه
بجاست و شمالیش با بایت کوچ غرق می شود و جنوبش پرگنه جوشه است که مابین این دو
واقع شده و از تعلقات نیک است و درین صوبه بایت شست سرکار و شتاد و وقت محال
و دراز منه با ضیعه و قرون سابقه پنجاه و نه کرده و شتاد و چهار لکه و پنجاه و نه هزار و سیصد
و نوزده و دهم جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک کرو در چهل و نه لکه و شصت و یک
و چهار صد و شتاد و دو رویه و پانزده آنه و کسری رویه یک میشود و بشت و هزار
و سیصد و سه سیر و هشت لکه و یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پاده و بی و یک هزار
یکصد و از زیر قریل و چهار هزار و دو صد و شصت و شرب توپ و چهار هزار و چهار صد
کشتی متعین می بود و هوای بنگاله نهایت اعتدال دارد و حملش برنج و نیشکر و ابریشم
نوفل و دار فلفل است از میوه انبه و کیله و اناناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
موسوم گوید که مشابهت تمام بارنج دارد اما لذیذ تر از بارنج است و دیگر لکن است و
بایر گردگانی باشد و از و طعم آنار معلوم میگردد و دمایام برشکال دایم ابر چون دست

پنج گز جدار آن تمام تروی گداخته در انجابتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو نیم
 اویا قوت احمد در نهایت صنعت که گویا یکین می نگرد ما برام نیز در سنجود و است در آن
 بلده مردیت بر یک پهلوی خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی برپای ایستد و از وی
 ظاهر شود و بمعنی علامت ارزانی در فاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سریره
 بلده است و در آن ساره که زعم مردم در انجاست که در زیر ساره گنجی تعبیه کرده اند و
 ساره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و بر کسی قصد آن ساره کند
 خروس در طیران آید مانند سگ فراید کند چنانکه مردم بشنوند جمعه منع و زجر نمایند
 نیز بلده است و بزعم صاحب تحفه الغرایب در آن بلده مسائیت از مس که بالای آن صورت
 بطی ساخته اند و در پیش این ساره چشمه است که بر سال در روز عاشورا آن بط متعارف خود
 در ششمه تمام باشد من بعد از آن بط چندان آب مترج گردد که تا یک سال مردم آنجا
 کفایت باشد و پوناو ساره و بلده عظیم اند و در کهن مشتمل بر سوه و انواع ناساکن
 آنجا از ماحات بجز اندامی نیز قناتی با نام مردم آنجا اکثر ساج اند و گویا
 شمسیت در الماک بدیل کنه در اطراف آنکوه پاره و واقعه قلعه فیعی دارد که دست
 هیچک از ساطین و زنگار بر من آن سریده و انقلعه بالای کوهی و آن قسمت و سطح آن
 دارد و توپهای کلان از دانه آن در آن منصوب و طبلی کلان از نیمه تا جیل در آنجا افتاد
 و این قلعه جز یک ماه بالا رویه ندارد و بر نیم فرنگی گویا شهر لشکر است که باطل و الماک
 شده در زمان تسلط رایان مرثیه چا و نی و لشکرگاه بوده چون اجبه آنجا در آن سوزیده
 و شمشیر کلان شد در شهر لشکر هفتی که قصه توان کرد موجود است در آنجا با فندکی با بار

نایابای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهر زاده اش وارث باشد و پس و برادر و برادر
 ندارد اگر چه سگان اینجا بر یک ملت که اتفاق دارند لیکن هر قومی را روشنی علیحد است و
 قومی از آن قبیل اند که یک زن آنهارا شیء هر متحد و باشد هر یک موشی از مولات آنرا میبرد
 و اوقات شبانروزی در میان شرکاشترک است و اگر یکی از آنها پیش آن زن باشد نگاه
 بردار و اگر شوهر دیگر در آن حالت رسد آن نشان را دیده باز گردد و در باغی
 منور و مشهور و باین نقره زر تا چشم بند می رود از پیش نظر این رویی لیکن که
 نامش دنیا است تن داده باغوش نهران شوهر هیچی انگشت شصت در نهایت تکلف
 و خوبی و سکنه اش در نهایت لطیف و محبوبی و آن شهر مفت حصار و شهرند و اگر دیگر
 دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم فرار و باغها بسیار است از سوم تا هفتم اسوار
 و واکاکی بی شمار و بازارهای آنجا نهایت کشادگی و بیابانگر پیوسته گل میباشند و در واکا
 آنجا پیوسته گل فروشند و اگر که متوطنین آنجا باشند خوردن طعام ششام گلزار و در
 دارند خط مردم بجا بگردد و نوعت یکی بر برگ چو زهندی که قلیل القبا باشد و دوم آنکه
 سفیدی را سیاه کنند و اما داده مهر و زنده و سنگ نر می را که در آن یار میباشند
 شیشه و قلمش برداشته آن بنویسند و از آن سنگ رنگی سفید بر این جنس سیاه ظاهر
 و این خط ویراپی است و ضربات آنجا نیز تکلف است که هند و صنان از ناموی و سنگ
 پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها بآرایش موفور و زیور نامحصول و آخر و بر
 بازار صلاهی عیش و در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوش بآید و گویند در پست آن
 بناور بند و در حدیج بگردد و در سفر سنگی آن تجانه است و اگر زده اگر زده اگر زده

آن نیخته و کنه اندازد سنگ اندازد بنوعیست که تحمل حیران می ماند الحال این قلعه بتبر
 قلاع و بلاد دیگر بتصرف فرگیان انگریزیه درآمده و جزیره مبنی در این ایام آبادی تمام
 و در مبنی قلعه است در غایت استحکام و مناسبت و چون هندوستان بتصرف پادشاه انگریز
 درآمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هندو
 پرستان روشنی در آنسکوت و رزیدند چنانچه سوارای شک که در علم سیاق و تواریخ
 تمام داشته رسائل بسیار در آن باب تالیف رسانیده و یکی از آنها می نویسد که در دشت حکیم
 کشمیری الاصل است و او بر مبنی بوده از بر همه کشمیه که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده
 در سال یازدهم جلوس کشناسپ پیش در رفته و چون در سحر و نیز گنگ یگانه روزگار بود کشناسپ
 و پس از سفند یار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض
 میزد و از بیرون نردشت بسیار مزدوم در جزیره مبنی ساکن اند که محصل یویشین آنکه از
 لک و بیست است که محصل کیا که در دشت لک و بیست و میسر از ابوطالب خان در میسر
 طالبی می آرد که آتش پرستان مبنی بنیاد بحسب صورت متصف اند و دختر خواهر را زنی گرفتند
 در کیش آنان درست است اگر احياناً اصل آتش آنها را تشکله مبر و باید که تشکله یزد و نجف
 هزاران هزار و پست آتش نو بنایند و تشکله خود را گرم دارند و سینه دشتی اینوقت در هزار
 و دصد و سی و شش گذشته موافق سال الفی این کتاب الله علم تزلیلی است
 اباساکنانش اکثر مسلمان اند از نجابان در سورت چهار صد کرده کالیکوت بند است
 مشایخ هر موز متوطنان انجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در انجا مقام دارند و دو
 جامع بکاف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اند ام میباشند لکن کثرت از آن

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پسر سلطان بهادر در آحر آباد مقدار ضعیف مرغ خانگی
 بزرگ بارید و عجیب در این اثنا از کینایت خطمی آمده که این طرف زاله و گز و دوزیم گز
 افتاد و کتابت در مجلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بجا پور بانو شسته بود که
 فلان روز در آشنای بربیدن زاله یکبار قطعه باری متوجز زمین شده ما خیال کردیم که
 قریب خواهد افتاد اگر سینه بیرون شریفه فقیه اما آن قطعه از بالای دوه گز شسته بزمین می
 افتاد چون نزدیک رفیق می رسید که یک قطعه زاله بود چون آنرا پیچیدیم در طول آن یک
 بیت در عهده در عرض پنجاه گز وضاحت سطرهای بنیت گز بود و الله اعلم بالصواب
 مضافات این قریب در صورت و گویا است که خوبی سپید دارند و بندر سوزش که از
 بنادر مشهور است قریب دارد که نانی آن ملک خیال بر صفحه تصور که صورت نکار صورت
 بنشیند لطف قریب است آسمان پیوندد رفته چون فکر فیلسوف بلند یافت از برج آن
 آره خاک حکم کرده ناز و طبقات اکبری آمده که آقا حضرت امام غلام سلطان محمد و گجراتی
 که خداوند خان خطاب شد و سال نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان چنان
 فساد فرنگیان ساخته که متعرض کان نمکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان رعایت
 آن پندخت و فرنگیان چند نوبت در چهارمای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند
 چون قلعه باتمام رسید چو کندی بزر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرگالست سر
 نمود مردم فرنگ چون بچنگ نافع نمیتوانستند مبلغانی کلی قبول نمودند که از
 نسا در صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درخت و ارتفاعش بیست در عیار
 رعایت استحکام هر دو سنگ را بطلایه نامی آهین محکم ساخته و سرب گداخته در دروازه

اسواق دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هستند و ساکنانش از غث و رقیق جمیع مکین
 احمد آباد از ملک گجرات است بحسب لطافت کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایات هند گجرات
 دارد و نیز است و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلاد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم این
 عظمت و استواری شهر نیافته اغراق مبالغه نباشد نهایت و پاکیزگی دارد و کثیر
 و مرتبه و سه مرتبه در بحال کثرت و زینت ساکنانش از انات و ذکور شک افزای پری
 و چون آنکه بفرقه قلعه انگیر دل می ستانند و بنجده شکر ریز جان سنجیده نظم می کاوان
 سلمان فریب و بیان همی قناعت خجسته زیب و معانی پر پیچیده شعله خوسه آسمان
 بت روی و زمار فوی ملاحظت کنوار حصارشان به طلاق زبانان گفتارشان
 بقتاق داده بوقت حرام با یماهی ابر و جواب سلام واحد آباد از شهرهای جدید
 سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر نیامی آنکاشت در طبقات اکبر
 آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه ساول را موافق مزاج خود یافت باستصفا
 حقایق پناه شیخ احمد که توفیق بن سر که از کبار مشایخ آن روزگار بود ارا داده بنامی شهر
 نمود در نشانه مقصد و بیت و سه بر کنار آب سائر متی آثار عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار
 های متعدد و طرح انداخت و در بیرون قلعه شصت و پوره شکر بازار و مساجد و مدارس
 چون نوبت سلطنت سلطان محمود ثانی رسید وی در روزگار و ده که وی احمد آب شهر
 بنامها محمود آباد نام که این وقت آبادی و در دوازده آباد تا اینجا بازاری دور و بیست
 در مردم را فیر بود تا بر اطراف آنها را ساختند و در حقیقت هر دو یک شخص شده بود
 و می آید که بریم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

باقی را در تحت هر قلمی که تعلق آن قلم دارند کور سازد و کهن مملکتی است وسیع و زرخیز که در
 ولایتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر و در نظر نسیم غنیمت شمش گرو طالع از
 خاطر یافته و پیش غنچه دل شکفته و در کهن چید و قلعه فرسات که سر تقوی قلعه
 قلعه سما و قلعه قبه چون برافراخته اند که پایی نظر صد جانب گاماید تا بشیران سد که خیال
 هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوند و احمد اگر بحسب آب و هوا کیفیت کوه و صحرا استثنی
 از جمیع شهرهای کهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در بند بعل نیاید به پیش
 جریان دارند و در میان آن باغ که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
 عمارت و رغایت نبات و نبات ندرت و هر یک قطعه شهر است بیغ که سر بکاخ سماره اند
 و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران ستوده و وین که سگانش نساجی را در غایت مهارت
 و لطافت تنبیه کرده در سه منزل احمد اگر واقعت و ولت آید و دراز نه بقیه بدو
 شهر است پیش از زمان اسلام همیشه در الملک میبوده و مرش اکثر نساج اندون
 فن ابحال و رزیده اند و کاغذ اقماع نیز با نام است چه بعد از مردم خوار خن کبر
 بدین لطافت و صفات تنبیه آن شیوه نموده و قلعه اش نیز از آنهاست قلاع جهانست و
 و مقبره عالمگیر بادشاه بنیاد تمام در آن واقعت چو شیر شیرین تیرهای شوکو
 در تار علاقه آثار و در اینجا نیز قلعه است که اساس آن به شری و باره اش به شریار سید
 قبول به ساحل عمان افکنده از بنا و مشهوره و کهن است ملک گانه ولایتی است شیر
 صفات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبره در استان به ملک فیروز
 و احوال از الملک آن کلنگه که بوفور با عالت و خوبی عمارت و پاکیزگی بر زن

را یک کوشیده - نقدنق و خیرات دادند و کرد و باز به شهر لقمه بسوی ساری برین اوارم
 بجا آوردند حق بیچانه بین و بیکت جنبه خود روی آن آتش بجانب شمال اگر دانید و سید
 و سونهای او تا بخند و روزی آورد و وقت بقای این آتش سه ماه بود و اعظمه سید را یک
 المود و طایفه نو صغیریست در میان کوفتهایی مکر و دوزخه و سنگ و در بنوی نیک در
 گاهی فرزند سادات بنام سید و در ملک تجا غیر طایفه جایی نیم نشود و در سینه
 نسبتا و سجن غارم سجاد است در آن جایی است که عبدالمطلب بن خیر محمد حنیفه را سجاد مجوس
 و مردم زیارت آن بسیار و ندیکه غروب میامد غیب مرده بود و لایقش حدی بخیرین خد
 همان و حدی بهر دار و ساکنانش که رعایت حسن و تلاجت میباشند خدمتگاری او را
 ولایت یک لک و دیار بیع و شری میسر و دیگر گندی است که از ابدیضا امام گویند از
 شکر بی آن کنیم ابعاد و فرود شدند خرمای انجمان نیز با نام است مردمان عجب از ملک
 برخاست اندیش نمرد و مرد و دوپس که از فراغ مصر و زرقا نور با مژدی تا سیر
 احساس میگرد و سیکله گذشت همچنان یوسف و رافع شیب ابو نواس قرش و قیصر
 از امهات جزایر بحر فارس و راجدای و شیر باکان بر ساحل دنیا شکر ساخته
 میوم هر روز گردانید و چون از برگردن روان و سفید خلی بران راه می یافت
 قلب لایق می بندد چون که حال هر روز عبارت است از رفقه مطمین گردید بعد از آن
 بسته سینه بیاه تصرف فرنگیان آمد بر ضمیمه سیر سالکان سالک و نش و بنش مخفی نماید که
 ملک هندوستان مشرک است در میان ظلم اول و دوم و سوم و چهارم و چون که
 و مکر و لایات دحل ان ظلم اند و اجب یک قدری از انان و لایات بیان کن

سخ باقی می ماند بر سال آن را برداشته شمع جدید که در روم پیا شده بر سکه قیصر
نصب میکنند از جمله غایب قیام که درین دیار غنیمت شمار و قوی پذیرفته و سید
بر آن اخبار فرموده نامور از حجاز است که حکمت و روبرو آن در آن زمان تنوع
در اثر از روزگار بود و در تنه پس این بلد غنیمت آنکه چون این بقعه محل مقام
مقام است و نامور در آنجا در باب تنوع و اعتبار و شایسته و اعلان ضرر و برود از
نامور آن است که خاصه بیشتر و عالی تر است کار خود کرده و شش غنیمت آنی فرود
و کیفیت آن است که ابتدای سنج جادی الاول ۱۵۴۲ شمس پنجشنبه و چهارم جمادی
چند مرتبه زلزله آمد و تبارخ سیم سید اختر با زلزله شش از جانب حجاز نمایان شد
مانند شعله بزرگ که او را قاعه و برج باشد گویا باغی از آوایان او را کشیدند هر کوی
سیر و استراحت و چون از زمین میگذشت و نند و نند و میگردد و چون و یا
چو ش میزد و بقبر بدین منور رسید باو میزدان نسبی در آن از طرف بدین می آمد
از روشنی آن نار حرم می بود و بدین روشنی تر از روز بوده نور ماه و نور
ایام از کار رفته و انشای پذیرفته اول آن آتش چهار فرسنگ عرض که در بزرگ
و ارتفاعش سه هزار و چهار صد و شصت و پنج و چون در پای دوازده گاه که در آن
گیا سبزه بودند سدی غنیمت در ادای پدید آمده و احجار را میبرد و شجره است
نمی بیند و در میان وادی سنگ غنیمت بود که آنست آن دشت و در حرم و نصد
آن خارج حرم بود و در آن آتش خور و در آن است که آورده اند که قاعه و اما
بدین مکان حرم و تنوع و تنهال و توپ و استغفار و در آن است که غنیمت

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اخبار بسیار و آثار بسیار و دو یافته و تکریم
 حرم است مثل که چنانکه ذکر آن در اخبار بسیار و واقعه دایم شایسته غیر از امام موسی
 که در منزل بود که مابین که مدینه است جمله در آن بلده می نمود مرتبه تولد یافته اند و نیز
 که در باب آن حادث مشهور و رویداده در اصل بلده وقت و هر مرض و عیال که از آن
 آب خورد و غسل کند بقیه شفا یابد و بپیر المنسک جاست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
 آن قدسی بیان فرمایند که سال ما را آن شهر را از آن شفا یابی کلی حاصلست و رواج
 از آن آب لایح بالجمعه فضایل و کرامت این بقعه و الامرت از آن بلند ترست که در طی تقریر
 و صفحه تحریر آید بزرگان است و اعیان کلت در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه که
 کتب بسیار تالیف ساینده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البریه است
 فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حق که معطر و عرش مجید بزم فضل متانت و مسجد باشد
 پس پیش هفت درجه مرتب بطوای کمان عظیم شان و سقف و طلا و مرصع اکثر تنها
 و جودی و مینا کار رنگ بزرگ و ششم بقسم کمال خوبی و تکلف قندیلهای انطلاهی
 مرصع و چهار تایی کمان طون بالوان مختلفه نهایت پر تکلف که می نظر اند و عقل بشا به آنها
 بیان میشود قیصر و مدام و از برای آنمزدوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جاسبا
 موقع آویخته که بر شب همه روشن میشود و فرسها و قالین با نهایت تکلف بانداز مسجد ساخته
 و به نبرد اندرون مسجد در نهایت زیبای از فقره و طلا و پوشش زربفت اعلی بود
 و مینا غیر ریخته هر دو سمت منبر سخا ده بزرگ و تا و رک و زن هر یک از منبر
 و نوزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میوز و معبد

زار الله تعالی تکریم و تعظیم او را زنده سابقه شیرین نام داشته چه شیرین قابر که یکی از اولاد
 نوح است آن آبا نهاده چون بان حق تر حبان سحر زبان آن نام جاری گشته بهر انبیا که
 صفت شصت و چهار پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا داخل صدق خوانده و این بلده عظیم است
 زیاده که صد نام دارد و هر که در آنجا رسد بوی خوش استنشام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
 شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک او بوی عجبتر مشام رسید فرد در هر زمین که رانجه
 زلف او رسید بخشید صد خلق نسیمی مشام را و خاک آنجا امراض است حتی جذام و
 برص هر که هفت آله خرابه که قسمی است از خراباهاست خور و پیچ زهری و سحری در و
 کار کند و مرض تب زلزله و طاعون در آنجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
 بکت بکنان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تائید و جلال یمن باشد و کفار هرگز
 برین بقعه شیرافه مسلط نشوند و سید انبیاست را رغبت و تخریص فرموده بر اقامت
 و برین بلده طلیعه و صبر بر شدت و خلیفه موت در آن ایضا اگر دعای اجابت پیری حضرت
 فاروق اعظم ^{رض} این بوده اللهم از قنی شهادة فی سبیلک و جعل موتی فی بلد رسولک و این
 شهر تقدس بهر کسی شریف نبوی و مرقد مطهر مطفوی است و مسجد قبا که اول مسجد است
 که در دین محمدی تائیس یافته و نزول مین آن مسجد است علی التقوی من اول یوم ^{الا}
 بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قباست تا بدین شهر شریف و منبر منیف و ضه است
 از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قرایم غنبر شامش بر بهشت برین مقام دارد و کوچه
 که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا صلی الله علیه و سلم و مقبره بقیع مقام و مخرج
 آل کرام و اصحاب عظام است و مشهور مطهر سید شهدا و سایر مشاهیر دیگر دماکن شریفه

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورت ایشان تا زمان
 نشان سپهر خرمین موجود بوده در زمانی که لشکرتان مامور گشته آنها را بترشک
 و نمین کوه حراست که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در اینجا اکثر اوقات و فرسخ
 ساعات بجاوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در اینجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که
 رسالت مرتبت بپایار فکر خود در آن بوده چنانچه آن کرمیه ثانی اثنبین از همان فی النبی
 بر آن دلالت دارد از اینجا بدین سبب هجرت فرموده و جبل ثور الکام در میان که
 تا شام تمتد شود و بعد و جمیع سبب از اینجا بطایفه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
 گذرد و بر نواحی دیار دیالک و گیلان تفرین و رمی و جرجاود و معان و طوس و نیشابور
 کرده تا حد و دغور و غرجستان و بلخ گذرد و کشیم در بطن این کوه و افشده از اینجا به لانا فرود
 گردیده و بسواک مسمی شده بخیره سبب قه به محیط منتهی شود بعضی اعتقاد آنکه کوه
 قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر که نامور تا به پنج و رختی در آن شمع
 در اینجا و در که و مدینه این وقت عکداری محمد علی پادشاه حضرت که از جانب قنبر و
 سلطان عبدالحمید غلامتد ملکه حاکم آن بلاد است در اینجا به یال قرآنست پست
 آنکه و مدینه و از جده تا ملکه شتران بکرایه فی شتر یک یال می آید و بر شتر و سوار
 یک و نیم من هندستانی بار مقرر است و خریم که از فطر جلد روی هم روزه و دخل که
 میشود و بکرایه یک یال می آید و حویلی ملاعبه الشراج که متصل حریم برای خیمه
 ایام توقف در که مبارک یک خند و بنیت یال که یکصد و پنجاه روپیه میشود و بکرایه
 گزشت و از که تا مدینه دو صد و دو کرده فاضلست مدینه مسوره

[illegible]

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها صوف گردیده و صوت ایشان از زمان هجرت
 نشان پیغمبر خیز زمان موجود بوده و زمانی که شکستن تپان مامور گشته آنها را بر شکسته
 و همچنین کوه حراست که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اکثر اوقات فرخنده
 ساعات بخلوت میگذرانید و جبریل امین در آنجا نزول کرده و گری جل ثور است که حضرت
 رسالت مرتبت بآیه قار خود و آن بوده چنانچه آن کریمه ثانی اثنین از بهانی الفا
 بر آن لالت دارد از آنجا بدین سینه هجرت فرموده و جیل ثور الکام در میان که در آن
 تا شام تمتد شود و بعد و محصل سکون از آنجا باز ناطکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
 گذرد و بر نواحی دیار دیلمه و گیلان و گرجی و جرجاود و میان طوس و شیاپور عبور
 کرده تا حد و غور و غر جستان بلخ گذرد و کثیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا به الانامور
 گردیده و بسواک سمی شده بخبریه سهندیه بفته به محیط منتهی شود بعضی اعتقاد آنکه کوه
 قاف عبارت از همین کوه است جدای متصل شهر که نامور تا بهج درختی در آن شمعیت
 در آنجا و در که و مدینه این وقت عکدار می محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
 سلطان عبدالحمید خلد الله ملک حاکم آن بلاد است در آنجا هم بال فرانسه راجع است بقلوب
 که و مدینه و از جدای تا که شتران بکراه فی شتریک یال می آید و بر شتر و سوار
 یک و نیم من هندستانی بار مقرر است و خریم که از فوط جلد روی هم روزه و ظل که
 میشود و بکراهی یک یال می آید و حویلی ملاعب الله سلج که متصل حرم برای چند
 ایام توقف در که مبارک یک صد و بیست یال که یکصد و پنجاه روپیه میشود و یک
 ده است و از که تا مدینه و وضو و در کوه فاضل است مدینه منوره

صالح الاحق الناس و از حضرت حسن بصری رضی الله عنه روایت که روزه یک روزه در یک ماه صد
خنده هزار روزه است و یک روزم تقدیر کبیری و آن را آن بقعه صد هزار درم است و نیز از ایا
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحرام محسوس و مشاهد است که اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ پی جانوری می رود و آن جانور داخل حرم می شود و آن درنده باز گشت
میرود و صلا داخل حرم نمی شود و در میان حرم مردم و حیوان درج و درنده را با نام
مستأنس دیده اند و هیچ پرده بام خانه نمی نشیند و چون در پریدن مقابل خانه رست
و چپ منحرف می شود و محاذی آخانه نمی گذرند و آنهمه کبوتران که در حرم پسر گزینال
در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز حیرن در ایام حج می رود
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب نفوذ قربانی تیمنا و تبرک قدری از آن
و باقی به تحقیق می گذارند هرگز بالا نمی آید گوشت کس نمی نشیند و سبب آن می گذارند
تا محتاجان را قناب خشک کرده قدیه میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدید مثل خذام
و صرع غیت و طاعون و دیوار زلزله هم نفوس این دو شهر است و کوه ابو قیس چنانکه پیش
بر یکجانب مکه است از عهد اندین عباس رضی الله عنهما نقلست که اول کوهی که در رو
زین مخلوق گشته ابو قیس است و قبر حضرت آدم صلی الله علیه و آله در آن کوه است و شقی که از زو
ترین معجزات خیر الشیر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کوه بر سر کوه ابو قیس بخورد
ما دام الحیا از درد سیرمن باشد و در عقب ابو قیس کوه خیدمه است که در آنجا قبر قبیله
و ایضا صفاه و مروه است آورده اند که صفاه و مروه مردنی و زنی بوده اند که در خانه کعبه
فعل نام رکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را برگردانیده مردم جهت بخت و کرم

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام و قسمت و این
 مسجد الحرام موصوف در طول آشی و شش طاق بلند و وسیع سه درجه پس پیش آن سمت شرق
 و مغرب است بر آری بنیضه نهاد و ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چهار طاق^{۲۷}
 و وسیع به پهنای شصت و پنجاه ذراع و سقف از سنگ گچ و ستونهایش که چهار صد سی و چهار است^{۲۸}
 از سنگ مرمر مشرق مدور بلند و تناور کیان و چهار مصلاهی نیمه اربعه بر چهار طرف مصلاهی
 خفی طرف مغرب جنبای شمال و مالکی جنوب شافعی مصلاهی بر بهیم که بحال تکلف و زرق و برق
 سمت مشرق است و قنصلوة فجر اول شافعی عبده مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
 روشنائی صبح خوب شود و خفی میخواند مقام ابراهیم سنگیت که حضرت خلیل الرحمن علی هیا
 و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب ابوسوی حج میخوانده بر آن قیام نموده
 و قدم برایت توام آنحضرت در آن فتنه اثر عمیق قدم بیست اصبع است و چاه زمزم که از
 یمن قدم فنیس مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پدید آمده محاذی در خانه است همچنانکه
 تشنه را یسب نیاز دگر نه را از جوع طمیان بخشد و میسکند و بجای طعام قائم میشود
 قدر آب که از و بردارند کمی مفهوم نگردد و خوردن و غسل کردن آن از امراض شفا میدهد
 و هرگز در آن دستغیر نشود و در شب بابت بحدی بخورش که قیر بلب چاه میرسد خصوصاً
 حرم بسیار است چنانکه آدمی با بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکات
 دیگر و طلمات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند از حضرت عبدالله عباس غلبت
 که بنیسته ام شهر را را یک نیکی را در وی حساب صد کف زگر که تبر که داخل حرم چهاروا
 جود عمر ایمن است از عقوبات حرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفورت از تبع

و عاقله است و بهنقم بنای قصبی کلاست هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه
 کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بهیئت و پشت درع ساخته بودند
 در آنوقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بهیئت پنج ساله یا سی و پنج ساله بود
 اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده بهم بنای حضرت عبداللہ
 ابن زبیر رضی اللہ عنہ که در عین محاصره وی بواسطه سنگ منجنیقی که با شاره یزد
 پلید نداشتند بودند خلای بارگان خانه راه یافته بود و هر آئینه عبداللہ بعد از وفات یزد
 شقی آنخانه را بطریق که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بناسخها و هم بنای
 حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لبحاج حضرت ابن پیر البشهادت رسانیده
 عبدالملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان
 نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در سینه و
 و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود بگذاشت بعد از آن
 یکی از سلاطین عباسیه خواست که بروضع خلیل الرحمن بناناید بمنع بعضی از بزرگان
 روی که مبارک میشد که پادشاهان هر یکی در بنای مبارک می نمودند و موجب ستاخی میگردد
 خانه کعبه مربع شکل و اقشده طول آن بهیئت و چهار ذراع و دو اذره ارش و شبری است و
 بیت و سه ذرع و شبری ارتفاعش بهیئت و هفت ذرع و دو اذره ارش بجانب مشرق و
 لاسو که استلام آن از جمله مناسک حج است بر رکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است
 از کعبه چهار ذرع و نیم است از زمین بلند است و بهین قدر در دیوار نقره که جاست از دست
 با مثل گردون منصوب است و پنهان است که چنانچه کس بر او برود و در آنجا بر چار

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و ده درخت از باب مغلات تا همان دو مناره سی
 پنجاه و شش تا دو سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی شعله بنا
 است و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو درخت و از باب المغلات تا دو مناره مذکوره بیت
 پنجاه و بیت پنج ذراع است و از جانب تخیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم دوازده
 هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
 حرم بیت چهار هزار و پانصد و نه ذراع است از دیوار باب احن تا علامت حد حرم
 در آن جهت که نیز سمت یمن است بیت دو هزار و شصت و هفتاد و شش درخت و سی
 کرده تا دو حرم ساشی و هفت کرده نوشته اند از خصوصیات حرم شست که مذکور شد یعنی
 جانوران شکاری رانده در بختکار کردن در سمت آن از سایه آب گریزان بود و درخت
 نبات آنجا را بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر از ضرورت که بابر ضرورت و ا
 یازده دشته اند و خانه کعبه ده نوبت باشد اول از ملائکه زمین بفرموده حضرت علی بن
 ابی طالب و در مادی بیت المعمور خانه ساخت که هرگاه ملائکه آسمان بیت المعمور طواف کنند
 بیست و یک مرتبه الحرام رسم طواف بجای آرند و بت با حرام بعد از بنا
 است بر تپه ای و بنای دوم از حضرت آدم عقی الله است که بتعلیم حضرت
 سید آدم و حوا زمین را خفر کرد و از گل خانه ساخته و فاصله میان
 این دو بنا ملائکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در
 خانه زل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود
 چهارمین بنای نوح علیه السلام پنجم و ششم بنای جبرئیم و

باز یاد آورده و بدست ذراع است و کوچه ها یکی محیط باین دو شهر اند و کوچه اندکی را
بو قبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بو قبیس است فعیقان گویند
این هر دو کوچه در حقیقت یکی است و کوچه را بو قبیس است و فعیقان است و این کوچه
و در کوچه مضطرب بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
و چشمه های جاری و چاه های سیله و حوضهای و قنیه و حمامات نیز بسیار است و در زمان
فاکهی که مودخ است شازده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند مغلات
و مسقطه دارا که زبان نزدیک کوچه صفا که جانب راست است که است حد مغلات است و در آن
که جانب چپ است علامت جد مغله است و این شهر مضطرب و مکرر داخل و لایحه حجاب
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن و اقصی و آن ولایت شملت چپ
شهر که از آنجمله است این شهر مضطرب و از آنجمله است مدینه منوره از آنجمله است پیامبر گرامی
بسیار باین شهر تعلق دارند عمل که مضطرب از بعضی جوانب تا معاقب کرده و در آن
خصوصا از جانب یمن سر حد یک وقت آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روزه است
از که از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سر حد آن موضع است
که او خاوه صنفی نامند و آن دی است در میان عسکان و بکره بر مسافت یکم روزه است
و از جانب عراق موضع است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و گویا
گرد که مضطرب حد حرم است که در آنجا تکار کردن و درخت بریدن در نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا حید در آن مکان واقع شود بروی کفایت می آید و حد حرم از آن
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی سلیم است تا دو هزاره که سمت عرفه برسد

[illegible]

[illegible]

الاقلیم الثانی این اقلیم شتری جنوب ابتدای آن از مشرق بود پس بروسط بلاد
 چین و تنگ ستریب بلاد هند و قندار وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرز گذرد
 بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بروسط بلاد و رقه و افریقیه و شمال بستان جنوب
 قیوان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس نتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو
 هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ و یکمیل است و بمقادیر هفت شهر دارد از آنجا که
 شهر شهر اکفا کرده آید و دیار عرب اهل این اقلیم است و آن کوه مدینه و یامنه طایفه
 و بادیه شام و مصر و یمن است از کوه معظمه تا نجف اشرف و دو صد و سی فرسنگ جزیره
 عرب است و ایضا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب
 و این مساحت نمی تعلق باقلیم دوم نمی تعلق باقلیم سوم دارد چون کرسی حجاز که
 خانه خداوند تعالی عرض شده است هرگز از آن زمین و تبرک نیست بیان آمد
 کوه معظمه را الله تعالی تقطیع و تشریف و این شهر مستطیل است که طول او عرض او
 زیادتی دارد کوه اگر دگر و مانند قلعه واقع شده باوصف این احاطه سه طرف دیوار
 شهر پناه نموده شده است دیوار یک جانب مشرق است معروف بدیوار باب مغلات است که مقبره
 شریفه آن شهر است دیوار یک در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه
 و آنرا سور باب السبک گویند دیوار یک در جانب یمن است آنرا سور باب الیمین سور باب
 نیز مانند تعمیر این هر سه دیوار در کوه مشرق و شانزده یکم شریف است آنجا که حسین
 بن علیان بود و واقعه طول و عرض آن شهر این است که از باب مغلات تا باب حجاز
 چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب مغلات تا باب السبک نیز همین مقدار

کشد دور آن جزیره مرغیت که اورا جواهری گویند و آنظایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن
 مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آن جزیره فازه الک و طائوس باشد و مستح
 از روبا و در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افزو بر د جزیره و لواق متصل
 جزیره ریح است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه فاده سگ و میمون از طلا سازند
 و آنوس درین جزیره بجای هنرم سوزند جزیره کله و سوره خط است و در حدود شرق
 از میان این جزیره گذر معدن طلعی را آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشد که گاو میش
 فرو برد جزیره محکوب در عین خط است و اوقعت مساحت آن جزیره سیصد کرده
 و سیصد کرده است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن شاید بصورت انسان
 پخته انصوت بزرگ شده اعصائیش درست گرد و چیری مانند کد و باد و سریان که شیر
 ازان در جریان باشد بر آن رخت پیدا آید و آنصورت ازان پستان شیر که مقدار
 یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و در آن جزیره کر میت که یک گز طول
 دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهمی پیوندد و حیات یابد اگر بقرع و نمیق آید
 گرم بگیرد هر کس اگر استخوان و اندام بشکند چیری ازان بر شکسته نبندد و ازان آید
 بیاشاند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یاقوت جزیره است
 که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که آبی است
 از یاقوت بهتر عقاد دارند و در آنجا جزیره دیگر است که در محل جریان آبش قطعات
 نقره افتاده باشند از کیشال تا نیم من جا بلقا شهرست در نهایت شرق از
 ابن عباس و آنست که امالی جا بسازد اولاد شود اندر اهل جا بلقا از اولاد و ابیهودیان

چو عنین بنجا طرش آرد بیک اشاره او فتح قلعها آید و اینچنین جنس غیر از قسام
 بسیار دارد و بعضی از آن قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مس
 گارڈس انگریزی بشنیده شد که چای غقیم است اول گن بوده که برگش نهایت
 حوزد و ریزه و مدور در طنج بسیار ایچ خوش دارد و رنگ آتش زرد مایل بسبز
 و این بهترین اقسام چای است و از دیگر اقسام گران بها و آنرا امیر شیعی شاهنشاه
 چای نامند دیگر این برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد و رنگ سبز است
 در طنج آتش مایل بسرخ بود دیگری موسوم بگرن که مثل این باشد باندک
 تفاوت دیگری مسمی با الجوفری برگش خورد و رنگش سیاه و در طنج رنگ آتش
 سرخ میشود قسم پنجم مسمی ببوی برگش کلان و مزه اش تلخ است و وجه تسمیه این
 برگ بچای آنت است که در زمان سلف بادشاه آتخدود را ضعف معده و تصویب باطن
 کار بهلاکت رسانیده و جمیع اطباء از معالجه آن عاجز آمده روزی بادشاه در بالا
 نشسته بود اتفاقاً زاعی که بهتر از هزارها بود و در پیچه آمده شاخی پر برگ که در
 مقدار است آنجا انداخت و برید پادشاه آنرا برداشته بخوابش طبیعت همه
 سرگی از آن خائید و فرو برد و دفعه تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده با طرف
 ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدند آنچه
 آن مداومت کرد از علت بیهوشی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
 چای نهاده چه بزبان چینی زاع گویند چون مردمان سافع آن تجسس میکنند
 و در تشریب قهوه چای فرمودند و فضلاً در طنج آن تصرفات بکار بردند

رقم کردی چون بر کار بدان نهادندی یکسرونی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
 دوازده کوتاه کشید همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ربع مسکون
 چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحرا و دریا و دران ظاهر بودی مع سبب پنج غیر مسکون
 گوئی که بزرگی آن برابر بضیه باشد کشید غیر تب از اینها آنکه ویرا نیمه پراهنی بود
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی و او را
 کتابیت در علم مصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل در این نمودج التوریم
 عبد القادر بدانی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام
 درست و خوانا نوشته و پس از تشریف یکدانه خشناس اشت سوراخ باریک کرده
 تارادران گذرانیده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع و گم
 خصوصاً از تنغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجله مانی نقاش بسیار مردم را بطریق خود
 و شکوئی کل مردم چین و او را پیغمبر مگویند و بر طریقه او هستند برهنی پوده است
 کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل خا و ختن و الغر و تبت بملاحظه
 استدراجا و را پیغمبری برگزیند و بکیش و مذهب او گردیدند و درین آنها گوشت
 جمیع جانوران ابله و دشتی حتی سگ و گریه آدمی حلال است ظهور شکوئی قبل از
 هجرت بکینه او ششصد و بیست و دو سال بوده اند و استدراجا بسیار منزه و
 کرد و در کرد مردم از پیران و کمال جاه و جلال استقلال در عالم موجودانند و بیشتر
 او تابعیش و عشرت و حکومت و ثروت و صبر و شکی نیستند و اهل چین جمیع ساکنان به مسکون

زخم کردی چون رکابان نهادندی کیسروی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
 دوازده کوتاه کشید همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ربیع مسکون
 چنانکه تمامی شهر لوگوها و صحرای و دریا و دران ظاهر بودی مع شریع غیر مسکون
 گوئی که بزرگی آن برابر بضیه باشد کشید غیر تب از اینها آنکه ویرانجه پراهنی بود
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی و آورا
 کتابت در علم مصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمعیش در انموج التلوی
 عبد القادر بدانی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشناس سوره خلاص نام
 درست و خوانا نوشته و پس از شریف یکدانه خشناس اشته سوراخ باریک کرده
 تا دران گذرانیده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع و یک
 حصو صیا از تنغ و تیرو چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریق خود
 و شاکوئی کل مردم چین او را پیغمبر مگویند و بر طریقه او سفند برهنی بوده است
 کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بلا حله
 استدرجا و با پیغمبری برگزیده و بکیش و ندبها و گردیدند و درین آنها گوشت
 جمیع جانوران اهل و دشتی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکوئی بآ
 هجرت بکلیله و دشت شصت و یک و دو سال بوده اند و استدرجا بسیار منزه و
 کرد و در کرد مردم از پیروان بحال جاه و جلال استقلال در عالم موجودان و مشیت
 او با بعیش و عشرت و حکومت و ثروت و صفتیند اهل چنین جمیع ساکنان هم مسکون

کور میزند آسمان مردم رو نم میگوشند که آنها یک چشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی
 یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار دهد و آن روز فرمان برداران بپاره چو آن
 در میدان افکند هر کس سلام آید بکلم پادشاه تیشه بران چوب نذیر از ساعتی
 بیانی بسجده میبندد که متصوران روی زمین بهر تال چنان صورتی بنزد
 تلم جادو و رقم نتواند نگاشت و نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب
 ساخته اند که بی تکرار متحرک میگردند و نیز حرکت میکنند در وقت ایستادن بی
 اشاره مانعی باز می آید و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
 بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگر چه صحت
 متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خور و چشم میباشند دارالملک
 آن سرزمین را ما چین خوانند و رودی عظیم در میان شهر حریان دارد از
 متاع لطیفه و انیسه اند بار جای فرحت افزای است که در وصف آن زبان تنگ
 مستغرق است و لسان تقریر قاصد و متصف زبانی مغرور و منشرح و منشط و
 و معطر که از آن بخت عطر گلاب است و بخور بخار آن به نخله کیفت می نابد همچو
 صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر حریان را دوست و دشمن از غذا تریا
 افعی غم را مقام هم سهم است و شکسگان را مو میانی و مجروحان را مرهم بایشب نده
 داران است و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و شش است و آمو آشنائی
 چه زعفرانی را از غوانی سازد و در آوان پیری به نشو و نمائی جوانی پردازد
 نظر زنی شراب جلای که عقل افراید شباب آورد و ضعفه بزاید که زفاف

رقم کردی چون بر کار بدان نهادندی کیس مومنی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
 دوازده کوتاه کشید همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ربع مسکون
 چنانکه تمامی شهرها و کوچهها و صحرایا و دریا و دران ظاهر بودی مع شش ربع غیر مسکون
 گوئی که بزرگی آن برابر بضیه باشد کشید غیر تب ازینها آنکه ویرا نیمه پراهنی بود
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی و در
 کتابت در علم مقصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل در اینموضع التور
 عبد القادر بدانی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام
 درست و خوانا نوشته و پسر و شریف یکدانه خشناس اشت سوراخ باریک کرده
 تارادران گذرانیده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
 خصوصاً از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریق خود
 و شاکمونی کل مردم چین و اورا پیغمبر مسکونند و بر طریقه او هستند بر همین بوده است
 کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین فته کل خا و ختن العور و تبت بلا حله
 استدراجا و راپیغمبری برگزیده و بکیش مذہب و گرویدند در دین آنها گوشت
 جمیع جانوران اہلی و وحشی حتی سگ و گریه و آدمی حلال است ظهور شاکمونی قبل از
 هجرت بکینه اوست شصت و بیست و دو سال بوده و از او استدراجا بسیار منزه و
 کرد و در مردم از پیروان و کمال جاہ و جلال و استقلال در عالم موجودان و غیر
 او تابعین و عشرت و حکومت و ثروت صرفت نمودند و بل چنین جمیع ساکنان ربع مسکون

ایشان تانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و باز رگانه بخت فراوان
در آن دایر روند چون بسند با و از طبل آنها را آگاه نمایند و امتعه خود در موصی
جدا جدا بپندارند و از آمدن تجار و توقف یافته شب بر سر امتعه روند و برابر هر متاع
چهار شمشیر آن ملاک دارند و به حاج باز رگانه آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
نشوند بجماعت را از شمشیر دور تر بپندارند و باز گردند و شب بپایان آورده و شام بخوابند و پاه
ملاک بر آن میفرمایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و ایراد شهر بنام او شهرت یافته و حام در مسلک انبیاء نظام یافته اما از
فرزندان او احدی از تنیه نبوت بر سر رسید بخت آنست که روزی نوح را علیا سلام
در خراب کشف عورت شده بود و او در ستر آن نهادن و روزی بکلیه بخنجد ازین
سبب بنگاه او شش سپاه گشت از پسران او می آمدند و حام را نه پسر بودند
 $\frac{1}{2}$ رجب نوبه کنعان کوش $\frac{1}{2}$ قبیل $\frac{1}{2}$ تیریز $\frac{1}{2}$ عیش $\frac{1}{2}$ چین و الله اعلم مملکت
چین زمین است که آب و هوای خورند و در میوه های موفور و در آنجا بسیار
همان ملا و فقره است و از آنها مبلدی گران بجهت پول میپایند و از جمله معاونان
معدن طلا از برآوردن زر نموده عست که بر مرد و کلامی ظاهر گشته اینها گنهار شده
مسلسل است و در چین معدن شنگر فیه هم هست و زعفران خوش رنگ هم در آنجا
و کار منصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته
و کتابی ساخته و عجمی نبوت نموده خلعتی از مروت بپوشید و از آنجا آمد
آن بوده که دایره چند خورده بزرگ که اقل قطر آنها تخمیناً پنج شش گز بودی است

بسیار اردچا که احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافان بمرکز
 که سهیل بنی حضرت و پس فرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلا در
 ولایتی است و شیخ آن بمصار مملکت میر است و جنوبش بیابانهای بابتکون شقیش
 ولایت نوبه و غربش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز نگین نباشند قریب
 کند زلفت ز آزار دل نارغم بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیگردد حکما بسبب
 فقرت و خورمی اجتماع را از ظهور و طلوع ستاره سهیل آفتی اند که شهرت
 طالع میشود و جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کغان بن حام نوجو آمده اند و اینجا
 سباع لانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر انداخته اند و برنجین اگر
 بادشاه خود بر بنجد او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
 از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند و چون بروی دست نیابند و شجاع
 افزون گردد و گاوآند یار با سپتازی در کارزار برابری میکند و غذای خود شیر
 از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
 در آب ساندازند فیلان آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بهر لبت آنها
 صید کنند نوبه شهرت بکنار نهیمل واقع شده طولش را مدت هشت بنه روز
 قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بشیر جو بود گوشت
 شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آن ملک باشد مملکت نوبه مملکت بر بلاد اسود
 و در اینجا طلا از ریگ روید و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه امالی آن شهر
 روزها در زیر زمین بسیرند چون شب شود برون آمده طلا بدست آرند متاع

و میگویند که تا بش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
و حکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب سالت ماب بعلی علیه السلام
عبد الله بن قنابه انصاری رضى الله عنه بواسطه طلب شتر کم کرده در میان حدان
بشارت می نمود پس در آن شتر سوار آمد متعجب شد در واره های آن از زرخ
بود گوشتی بنظر او در آن شتری که بر آن سوار بود برد آن گوشت بسته خود داخل
سارقی نمونه بهشت دیدار نشسته کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
چند نشانه از ریزه های سنگ که در آنها آن بخت بود و قدری شتر که گویای غنیمت
نیز افتاده و بدلیل طول مدت بوی از آن برفته نداشت که چیت کعبه و نیز از آنها
برگرفت نزد معاویه آورد و بوی آن مردارید با بزرگ و انواع چهار که در آن مانده
مثل آن ندیده بود و ملاحظه کرد و آن گوی را شکسته بو از آن ظاهر شد که مجالس
گشت بعد از آن معاویه کعب الحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در
توریت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن مانده است که ارم ذات العباد الایه و کیفیت آن
نوعی که در توریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم
عبد الله نامی بخار سده به بنید نشانه از آن باری و بعد از آن تا قیامت هیچ او با شما
سوار چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبد الله نشانه آورده
الله را شریف داد و آن جوهر را در خزانه نهاد و بعد از مرگ شد او پیش مرشدین
و حضرت هود علی نبیا و علیه السلام گروید و در حضرت موت تا نبضت اوقات
با انقضای رسانید و از لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق منبت

کرده و صحن آن نهروز جدول بریزه بابی یا قوت و پاره های زمره دیگر جواهر کرده و بر کن
 آنها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمره و بجای شکوفه گل های یا قوت
 و مروارید زینت کرده و در میان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام
 باغ معطر میگشته و دیوار های مکانات و دکا کین از درون بمشک و زعفران و عنبر شهباب
 گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زمره جواهر تعبیه کرده و گرداگرد
 هزار مناره از زمره جواهر بلند ساخته و از بلندی تمام شهر قالیق و فرشهای ابریشمین
 و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرو و حوض آب شیرین و در بعضی شش
 و در بعضی شهید و شربت جاری کرده و بازار و دکا کین نیز از پرده های زر زار و منقش
 از استنبل صرفت و صنعت افزوده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلوا
 در مطبخ ماهیا ساختن معمر که بر سرم راتبه و الوش از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر
 باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بکار گیران تمام عالم تیار شد بهر
 در وصف و زیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت اب العزت باوصف حاله
 علم و جمیع معلومات در حق آن باغ میفرمائید ابره ذات العباد التي لم يخلق
 مثلهما فی الیلا و القصه بعد تمام امکان شد و خواست که قدم در آن عمارت نه
 که ناگاه شدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شد و با سپاسش جان ببالا گذارند
 و آیه کریمه بکنانت لا صیحه واحده فاذا هم حاملون و دلالت بر این
 قصه میکند بعد پاک شد و دلکش این آن شهر از نظر مردم پوشیده گردید و بعضی
 شبهای تاریک مردم گرد و فواج شهر عدن را تابشی و درخشندگی از آنجا بنظر میآید

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را مید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار ریدم
 و بسرا آنجا رفتم که من شناس ندیده ام فی الفور انعامی شاره کرد غلام نماز دیگر آمده
 شناسی نده بیاورد چون در من دید گفت بنده که مرا فیروز در من با انعام گفتم او را بگذا
 و گفت بکلام او خیر افتد مشو من قبول نکرده و در آنکس اندام او چون آواز من بیرون افتد
 اعلم و نیز مانع از من شد و داد در میان من و خیمه است و کیفیت آن نیست که چون
 طایق بن غاد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن در گذشت پسران او شدید و شداد
 والی شدند و بر جهانیان غالبه کردند و خفاک را بر زمین بابل فرستاده اند تا جمشید را قلع کرده
 آنرا که اگر رفت آنکه از جناب مقدس آبی حضرت هود علی نبینا علیه السلام بشداد
 و قوم او میبشو گردید و وعده جنت تعلیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از پیغمبر
 خود شعیب کرد و هزار هزار نفر عمره یک از آنها مقرر کرد و در جمیع پنج مسکن کلم فرستاد که
 ز و انقره بتموت خشت اما ندان درست کرده بفرسید و گنجهای مدفون زمین آکنده برآ
 متصل کوه عدن شهر را میسج الجوانب که دوران چیل کرده بود بنیاد نهاد اقل فرمود تا
 اساس آنرا کنده باب ساینند و سنگ سیلانی پر کردند چون اساس بر زمین ظاهر شد
 نخست انقره و طلا چهار دیوارش را برآوردند و ارتفاع صد ذراع متعاقب آنوقت ساختند
 فلانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیدار خیره میشد در میان چار دیوار شهر
 بنیاد کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشابیه برارستون همه با نواف جواهرات قیمتی چون
 موت و زمر و مروارید مرصع نموده عمارات خشت زبین و سیمین بکار برده و در
 طاق آن شهر نهی جاری ساخته و از آن شهر حد اول خورد و بگو شکها و سحران

دیگر از مضافات یمن است از صنعا تا انجاشه روزه راه است و بانی آن سبأ
 بنی شعب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنابر نوایب و زکاران آنجا جزای
 باقی نمانده و در سبأ از غایت لطافت آب و هوا بگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
 هوام نباشند و دیگر خضر موت است و آن تیر شهری با نام بوده و با حقیقی آن
 داشته گویند و در انجاشه است هر که از آن بیاشاید سخت گردد و ایضا عدن است
 که دراز منه سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بنحیث نقل شده و با مفا
 سه روزه راه است تا مابحر عدن همان قلمزم است که ببحر حمزش نیز خوانند و آن
 و از جمله خلیجات بحرنه است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دویست
 رسد و چون قلمزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آنکه باین اضمم
 گردد دیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگر چه گرم سیر است اما در بعضی از ولایات
 سرمای سخت شود احیا تا برف بار و در اصل معموره اش برکنار دریای فارس
 که ببحر عمان و بحر نصره و بحر منبش خوانند و اقصی و مرزیم ازین دریای منافع چهل
 رسند و سفاین ازین دریای سلامت برآیند و اضطراش از دیگر بحرها کمتر باشد اما
 گردانی دارد که چون جهاز در آن افتد دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد
 و شصت و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلمزم پانصد
 فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیره العرب خوانند و اعراب بشتاد و آن سکن
 همچو لیده است میان عمان و حد در آن ناحیه بسیار است و آن جانور است
 مانند نصف بدن انسان که یک دست و پائی و یک چشم دارد و دست دیگر او در سینه او است

شاذلی قدس ستره در محاد افقست و دیگر لغز است که آصف بن برخیا هست
بر تعمیر آنجا نشسته و در آنجا درختی است که آنرا فات می نامند و برگش از عالم اقیانوس
کیفیت بوقلمون می باشد میوه های سرد سیر و گرم سیر در آنجا نیک می رسند و دیگر
صنعا است که بحال لطافت آب هوا و نرا هست که در صحرای سایر امصار
مستثنی است چه قیر بخت است و او افق شده در سالی دوز مشا و دو تاپستان در آنجا
میشود و اشجار در سالی دو بامیوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعجل می آیند
از جل تا سلطان یک تاپستان و از سلطان تا میزان یک تاپستان باشد باز از میزان
تا جدی یک تاپستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر عیدان
صنعا بود ارکان آن قصر را سنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
برنگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ
رخام پوشیده بودند و بر هر کنش صورت شیرینی ترتیب داده که چون باد
در آن خانه وزید می از آن تماها آواز شیر مسموع شدی و آن قصر چندان
ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد می باشد
و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود تیر منجی رده بعد از چند گاه پسر
که پدر را از آن شیوه مرضیه باز داشت بر آئینه آتش سخط الهی آن باغ را سوخته
خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن
طیور را محال و وحوش را قدرت جولان نبوده و این قصه در سوره نون مسطور است

جانب شمال جزیره یا قوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال
 سرنذیب و وسط دیار هند و بند گذر و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد
 و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار شصت
 و شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بنیت کوه رفیع و سی هزار فرسنگ
 و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعض بلاد مشهوره اکتافامرو و و شرو
 بولایت که بحکم الایمان ایمان تیمنا میشود و یمن دلائی است در غایت تزار
 نهایت طراوت بعضی در وجه تمییز چنین آورده اند که چون از انبیه یمن بن
 بن حابر بن شامخ بن رفعت بن سام بن نوح علیه السلام استیمین استهاریافته و بر
 اعتقاد آنکه چون بر یمن که معظمه و اخصت بر آرمیه یمن شهر شده بهر تقدیر یمن
 و با یمین است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استواء است چون حضرت نوح علی نبی
 اسلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده است
 سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام عمر الوامی معاومت
 امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات مصر
 یمن نبی است که حضرت سام بن نوح همت تعمیر آن گماشته در آنجا انهد و حرنا
 نیک میشود دیگر مختا است در تمام یمن بندری آن لطافت نیست در شهر مغایر
 فرانسه رایج است و یک یال را سصد خماسی می آید و خماسی نه با خور و بار یک مثل
 کاخذ از نقره قلب آنجا است و کوه یکنم در میان معاوجه جایست که قوت
 محامده. هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

[illegible]

و نزدیک بدو صد و چهل اهنار و جوئی بزرگ باشد که عبور از آن مانع
 نگشتی و الله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فنگه و دانایان بی ریو و
 جیحق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یک حصه خشکی است
 و مقدار دوره انقیدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یک هزار و شصت
 و هفتاد و پنج گزوه است و کنایش مدوره آن هفت هزار گزوه بحر عظیم
 سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افیرکارا از سواد ملک
 امریکا جدا میازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است
 بحر عظیم پرسانت ناگر که آن زمین اشیا را از سواد حصه امریکا علیحد
 اینهمه بحر از آب شور مالا مال اند ما بین این با مقدار شصت و چهار
 و اقصیه و غدیر باد و سه جاذز ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
 از آن باد و صد و شصت و چهار گزوه است و جانب شمالی ملک پارس
 غدیر است تیرگی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیر است بعد از هندوستان
 غدیر است که با بحر عظیم ملحق و ملحق نباشد و رود بارانکه از کوه باران
 جریان می یابد و کوه زمین چون از خط استوا و معدل النهار بر چاه
 حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول اشیا دوم یوروب
 سوم افیرکارا چهارم امریکا که آنرا نیگی دنیا و نیای نو نیز گویند اشیا سبب
 سه حصه بزرگست و یوروب از همه خورد و بر روی زمین درین ایام تخمیناً
 از کوه مردم اند در اشیا نیگاه کرد و در افیرکارا دو کرد و در یوروب

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جمله ربع مسکون شصت و او در جبهه زمین
مختصر و کوه های برف است در آنجا چنانچه می خیزد و امکان آبادانی ندارد
و بیت و بنیاد در چهار جهه می خورد و شصت و در جبهه که باقی مانده قابل زیارت
و آبادانی است و در تیر پنج اسکندری آورده که ربع مسکون بنام او
بزرگ کرده است و تمام پر و سرشته که به دو هزار کرده گز و کرد و دنیا
کوئی است بلندترین کوه که در زمین رنگ آن قاف و بصورت حرف
قاف باین جذب و مشرق فرجه در و بصورت در که آب روی زمین
از آن دره بخیزد که آب بسیط است می رود و آنجا بیابان شیر خوانند
بر کسیه آن دره رسد بر و آب بسیط می رود و بصورت بازگشت ندارد و آنجا
زمین منتهی با تائیم است ملول بر اقلیمی از شرق تا مغرب است و اقلیمی که بخلاف
استه اندر دیک است درازی او از پهنای او زیاده است و با اقلان
و اقلان مسالک و ممالک بسیار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
بحر شام بحر مغرب بحر خلیج بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
از هیولیات با آنها فهم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگر چه بحار
بحور دیگر در این ربع است اما بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر اربع واقع
شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کالان تیر پنج اند و در بحار
و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و الاضایع کوه وسیع
رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دوقصد متجاوز است

آب‌نخ می‌بندد که عبور چهار ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف نرفته
 پس از چهار حصه یک‌جمله کمتر عمارت دارد و کواد و بیابانها نیز از یکجمله بسیار
 لیکن در لسان عرف و عادت بر پنج مسکون اشتباه یافته و این پنج مسکون
 در شمال خط استوا است که محاذی معدل آنها بر زمین از مشرق تا مغرب
 مفروض کرده اند و هر شهریکه برین خط بود شب و روز در آنجا
 برابر باشد و سالی هشت فصل در آنجا بر توجع آید و دو بهار و دو پستان و دو
 زمستان و دو تیر ماه. اکثر اوقات در صحار و میادنه آن بلدان گل و گیاه
 باشد اعدل تقاب است در مجمع الانساب صور الاقالیم می‌آرند که جمله پنج مسکون
 صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام
 شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آورد از یکجمله
 ساله راه بمورد و احوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
 ویراب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
 ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
 هوای حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
 گرمی هوا جاندار نمی‌تواند بود پس شش ساله راه مانده و ایتقد بر زمین را
 قسم کرده اند و اقالیم سبعة نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
 زمین سیصد و شصت درجه است چون کر و لیت یکصد و شصت درجه است
 و یکصد و شصت درجه فوق است و نود درجه زیر آب است و نود درجه خشکی است

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف وجوانب را قایلیم مختلفه
عام و شائل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدر
از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی بایل بمرجع و مثلث گفته اند تا تحقیق
رسیده که همچو کل قدم مذکور است مقدار دور زمین بیت و یکبار و دو^ا شصت
و هشتاد و پنج گره است جایی گنجایش مستدیر آن هفت هزار گره و بر این
کره هر گاه که دایره معدل آنها که منطقه فلک الافلاک است و خط استوائ
خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
جانب قطبی است که نباتات النش و اقست شمالی میروانند و نصف دیگر را
که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیت جنوبی میگویند هر وقت
که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم
میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از آن دو نصف
زمین را بدو قسم میکند چنانکه کره زمین باین دو ایر مضروصه متقاطعه یک
دیگر بچار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
یک ربع که بالائی افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
حکما گویند از سه حصه زمین و دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیاش نیز گویند
زیر آب مستور است و یک حصه دیگر بر منصفه ظهور بصورت بیضیه که در آب فکند
و ازین حصه مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
جانب شمال هم آب دارد و دو گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیزده افتاده

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
 زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال باینست چون است زیرا که فرش
 بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن بحال غلط است کره نیز
 با وجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش با هم تباعد
 کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فکر بودن است
 بلا شبهه مهذا دلایل قویه قطیعه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل
 عقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
 مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دنیا
 و ارتفاع قطب ظاهرا انحطاط قطب خفی در صورت توکل در جانب شمال
 و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت است و شخصی از ولایت
 انگلند به چهار سو از طرف مشرق روان شد از آن طرف اصلا رو به
 نگر داند هیچان طرف مشرق راست میزند تا بجای که اول روان
 شده بود رسید اگر زمین مدور نمی بود باین متوال نمی رسید لهذا محققین
 علیه الرحمه در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برابر
 بمیزند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و بالعکس زیرا که
 طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
 برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعی
 بر این مکلف است آنست که اوقات صلوة را برابر اوقات آفتاب قرار داده اند

فوق و تحت و چپ و راست بر خیزد زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
 آسمانهاست و مرکز آن با حقیقتش بدلائل پنجگونی لازم ارض و اوج مستقیم
 افلاک لهذا ساکنین هر مرتبه و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت
 سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
 دیگر مرتبه زمین زیر یاد آنچه گردش ستارگان برای همین مشاهده میشود
 بمنزله آنست که راکب سفینه در پیر تپه میگذرد و آن ساحل میگرد و و آن نه
 چنانست بلکه تپه که سفینه اینچنین تصور می آید و امداد عالم چون از آسمان
 حکما در باب افلاک فارغ شدیم بندی شروع و در بیان مساحت زمین
 و ایراد اقالیم بجهت ایجاب و اختصار می رود فصل در بیان مساحت
 کره ارض و یا بتولی بهما از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی
 منقول است که تقالی اول زمین را بسیار خورد و آفید و در وی رکه های کوه
 پیدا کرد و در آن رکه ها کتی داد که بسبب آن آنها را بخود میکشند و چشمه ها
 جاری میشوند و تقدیر اقوات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
 مانند و د بود و آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهین فرموده مقدار
 هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از هفت
 و فراخ ساخت لهذا در حق آن خانه معظمه فرموده ان اول بیتنا
 وضع للناس و شهر مبارک که را از پنجه ام القری نامند و با اتفاق
 محققین زمین گرونی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه ان

نبوت و فاصله گردد آفتاب میگردند و از روشنی اقیانوس مینمایند و زمین گردد
 مرکز خود در بیت و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب و روز این است و
 هر خصه زمین که پرتو آفتاب می افتد در آن خصه روز میشود و در حصه که آفتاب
 نباشد در آنجا شبست و گردش روزمره زمین از جانب غرب طرف مشرق است
 از نیمه شعاع بر سطح شرقی زمین چنانکه می افتد در آنجا صبح میشود و همان
 شعاع چون به سمت الراس رسد نصف نهار میگردد و چون شعاع بحد
 افتاد در آنوقت شام شده و قبل از شش ساعت باز ولایت انگلند در
 ملک بنگاله آفتاب طالع میشود و زمین سبب شش آفتاب معلوم است در یک
 دقیقه گهری سیصد و چهل گره گردش مینماید و در سالی یکبار تیره و نابالایه
 لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین
 متضاد و فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت
 خصوصاً علم بنیات طرفین تشفی خاطر اهل کلیه نمیشود هرگاه از گردش زمین
 افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب و متاب
 و ستاره ای سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمایند که فلان
 در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان زمین
 در مدرسه علم بنیات ساخته اند و شکل دنیا در میان دایره افلاک گردش
 جهت مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خور و مانند دست
 چرخه میگردانند دنیا بچوکت در آید و آسمان آساکن باشند و نقش اقالیم

آن ستاره ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطوریکه همه شمیر و زمین که
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد و علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اهل نباتات آن
ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
عطار و گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کرو میگرد و در گرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کرو میگرد و سرعت گردش این
ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصداً معیناً و تیر و
با ستاره های و مدار نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
در دوره با آفتاب نحایت قسبه بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
با آفتاب بهم رسانند چنان در خشنده میگردند که گویا آهنی است که فی احوال
از کوره آهنگر تافته بر آورند بلکه هزار مرتبه از آن زیاده تر و مدام روشنی
در آن مای ماند و هرگاه یکی از آنها در دوره خود از آفتاب بعید پیدا کند
فاصله فی مابین بپشت و شصت کرو در کرده میباشد و چون نهایت قسبه
بهم رسانند بیک و شش لک و چهل هزار کرده در عرصه یک پهر یک شصت
نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی ببرزی تخمیناً میرو
و مابین که سیر السیر است در یک لمح ششصد و شصت بار مانند گردش
دنیا میگرد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فراعنه
که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این
که ما برو می ساکنیم آن هم یک است ثابت بدستور یازده ستاره دیگر که

اگر نری در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه عیسو ستاره و سیاره بر کل ابدیه
 لهذا از انام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل
 لک کرده بعید است بعد آن سنه یک هزار و یکصد و نود و عیسوی دیگر یک ستاره
 سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و ایضا چهار ستاره سیاه اول سیش دوم
 پالش سیم چو دو چهارم نشائین در سنه یک هزار و دویصد و هشتاد و عیسوی بنظر آمد
 سیش و نشائین از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کرده تفاوت دارند چو
 از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کرده و هشت و پالش آنقدر بعید است
 که تا حال بعد مسافتش تعیین نشده و چهار سیاه دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدو
 بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در عیت و دوری
 و یازده ساعت میگرد و دو برای ستارگان دیگر نیز چند قمر اند چنانکه برای
 مشتری چهار قمر از دور بین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
 نیز حیرت افرا دهوش ربانند بلا حظه آن که باید گیرستی می دارند آنها را
 ثابت میگویند اگر چه از جمله آنها بد چشم بشری فقط قریب هزار بنظر می آیند
 مگر بواسطت دور بین زباده از لک که شمار آن در و اعمه گنجد مرئی میگردد
 و تیز روی و بعد آن ستارگان از حیطه و هم بشری بیرون است و از جمله آنها
 ستاره ای که قریب بین اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر
 ممکن میباشد که گویا توپ که بسرعت چون یس عاصف بلکه کالبرق الخاطف
 میرود از اینجا تا بان ستاره برسد بین در عرض هجده سال هم آنجا نمیرسد

باختصار در اینجا نیز میسر میسر تا بر لبیب فطن معتقد طریقی روشن شود
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در سده هجری
 شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است افلاک
 دیگر و هر یک آسمان طریقی دیگر و بزرگتر چون پایه گرد و در آن قرار داده میانه‌ی یکی
 دیگری وضع شده طبق طبق و ته به ته نیست اگر چنین میبودند یکی بر دیگری
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی‌آمدند
 قطر آفتاب چنانکه و چهل هزار کرده است و از زمین فاصله هشت کرده
 و سنی و شش لک کرده دور است و نسبت بزمین ده لک است حصه بزرگ است
 لهذا او را نیز اعظم خوانند و عطار و از زمین سه کرده و بیست و پنج لک و
 کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سه کرده است اینجا
 عطار و تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتاب در شعاع پوشیده شود
 و از هر آن آفتاب پنج کرده و نو و هشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و هر
 زمین کلانت میریخ از آفتاب و از ده کرده و شصت و هشت لک و بیست و
 و فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورده است جای گنجایش او سه هزار و
 شصت و هشتاد و شش کرده است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه
 ی آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرده و بیست و
 ده از زمین فاصله دارد و از زو دور بین بالای جرمش چند داغ را بنظر
 می‌آیند و از آن آفتاب هفتاد و نه کرده و بیست لک کرده دور است و شکل

عیان صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر مقتضای
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف
 جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه
 و مجتهدین شکر الله سعیم چنین روایت کرده اند که از ارتفاع
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین مابین هر دو آسمان این
 هفتگانه همین مقدار است و شش و سطر بر آسمان نیز همین مقدار است از اینجا پس
 آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب هیأت را در عالم ایجاد
 و اجرام بر مقدار شش و سطر بر آسمان طریقه دیگر است که بر این فواید است
 بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در دو ایام صحیح و آرد شده
 شصتین و شش فیت که تحریک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار و سوار تر است و زمان قطع مسافت
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکه در رفتن بریز
 هموار و بالا بردن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میل تقدیر
 کرده اند درین صورت احتمال دارد که روایات شرعی و بر این سبب تطبیق یابند
 و الله اعلم بحقائق الامور **فضل** فاما حکمای فرنگ اگر نیز در باب گردش
 زمین و زمین و شش و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنها می مخالف مذکوره
 صدر بیان می نمایند خلاصه اقوال انجماء کما وعدناه فی العنوان

می یابد و در شامی راه منبر شده می افتد آنرا شاه گویند و هرگاه بنهار و دخت
 و بنهار بگذرد و دست میبرد بنهار سر دیگر و دختان در شامی آن تعلقل میکند
 آن دختان مثل میشو و آنرا برقی می نامند و گاهی بستن کاف و بر منجمد
 بر زمین افتد آنرا ساعت گویند فی الحقیقت با این اسباب باین گیریم بدست
 جمیع کار خیر نجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره نمود که
 بر این موافق و موافق است و آن ارواح را در لسان ملائکه و فرشتها خوانند
 و خصوصیتها زمانی و مکانی و تسلسل اثر با وجود اجتماع اسباب بادی و صوری و
 اختلاف همین اراده و اختیار است نهذا شارع علیه الصلو و السلام تمام
 کارخانه بلکه جمیع کارخانه نجات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را
 تابع امر کونی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی
 اگر قوت فکر یا انشای در اسباب و دید و صورت بهر چیز تعمق و غور نماید بحال
 غفلت از منتهی الاستیجا و اورد دست و بد و معرفت نسبت بر گزیند و میشود
 اگر انفعی استیجا را مطلقا نماید کار خیر حکمت او سبحانه و تعالی را منکر شده باشد و
 اینهمه اسباب باطل فهمیده سبب آنکه ما خلقت هذا یا طلال
 پس اعتقادوی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بدانند که خست
 حق سبحانه و تعالی باطل و اسطره هر مشکون است اما بهر سبب بنا بر اجرا
 عادت خود میفرماید تا عیال هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید چه که
 زحمت کرده ایجاد سبب در روز را پوشیده در حجاب قدرت خود ساخته

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت کوهی که از نفخ یعنی اثر
 شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوكب گویند و در توپخانه
 گلوله را بنام توپ نمیکنند و در قلن مجید این فوائد انجم جا بجا مذکور است
 والله يقول الحق و هو یهدی البیل فصل بدلیکه اعتقاد حکما
 است که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند متعین و بتجیر عناصر حرکت
 و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند
 مثلاً چون حرارت تابان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بنجار و از زمین
 و خان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از خیز هوا و از
 بالامید و دود بجای که نار میرسد و مشتعل میگردد و حیاتی تا چند روز آن
 باقی می ماند و بصوت شهاب و ستار و مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل
 شدن غفیر ایل میگردد و در شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محرق
 میگردد و علامات سنج و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بنجار در وقت صعود
 بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بمکانی میرسد
 که انفکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی تکاثف
 نمی پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بنجار متکاثف ابر
 گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه
 ثقلی داشته باشد باینجهت بسیار صعود نمیکند بسبب بودت آخر شب بر روی
 شده آنرا بنجم گویند و گاهی بواسطه شدت برود هوا بنجار کثیف که نزول

لطیفه زهر میرسد منجر میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن سنجها
 زیر که نوری که ازین ستاره های دونه مرئی میگردد هرگز مشابهتی با شعاع
 ناری که از دو خان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت
 آسمان نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره
 منوج در تحت و فوق نیست تا بر اشتغال دو خان صاعد یا انتشار جسم ناری که منوج
 کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جیب بر است و از راست و چپ
 میدوند و صیرح معلوم میشود که حرکات آن مارا تعین نیست بلکه قاصد از وقت
 الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه در باب تحقیق نوشته اند که
 های دو ان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که
 که اشتراق شمع میکنند و این را دو جهت اول آنکه شیاطین از ماده و خاک
 مخلوق شده اند و با الطبع ظلمت و تیرگی را دوست میپارزند و از روشنی
 میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک
 می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را
 بقا و یل کو اکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان
 که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفا
 و آفتاب میشود و دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوی در ست کرده
 در پی شیاطین میدوانند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محافظت
 آسمان بتاره است و محافظت قلعه بتوخانه که بالای برج و باره آن میگردد

سال آینده البته روزی : خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گری و سی و
 پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده
 سال آینده بفاصله ده روز بعد چهارده گری و سی و سه پل روز بنده شده و
 : تحویل خواهد شد تحویل قمر در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر
 ام برج است نشاءم ز مه هر چه باشد مثنی نماند بر پنج روز دیگر برستا
 بهر پنج ازان خانه ز آفتاب بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن
 دوگان کن یعنی اگر یک و نواز ماه گذشته باشد دو گیر و اگر یک و گذشته باشد
 چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بیغیری بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام
 برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر برج پنج عدد طرح نمای تا بان برج که
 در مقابل آن کم این پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و الله اعلم فصل بدانکه
 در ستاره شهاب و بعضی یالی دوان مرئی میگردد مردم متر و داند
 اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کبره نار میسر بواسطه
 و هیتی که در روی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفامی پذیرد
 ا غلیظ است چند روز بصوت تیره ایستاده و مدار دیگر اشکال پدید آید
 ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کرده نار است و ازان کرده احیاناً بسبب حرکت
 آتشی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المراتب در درجه از در تحت فلک
 بهم میرسد چیزی متصل شده فی مابین آید و در طبقه دخانی که فی مابین گره
 نار و هواییست عرف نمود میکند و مانند ستاره دوان می آید و چون

۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱
 ۰
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و آن چهارگانه منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور و
ماهی تاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جز
قمر در محاذی آفتاب روشن شود و آن حالت را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارگانه منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد و
قمر منقبضان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است
المقمر قدس رناه منازل حتی عاد کما العرجون القدیم و همچنین
آفتاب را مداری است که میان برج لما میگذرد و آن مدار منطقه الروح است و
قمر نیز مداریست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدین میخوانند و جزو همین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس می باشد و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آن عقد را که ماه جون از او بگذرد شمالی شود و راس میخوانند و آن عقد را
که چون ماه از او بگذرد جنوبی شود و ذنب میگویند از آن که در شکل بس و در علم
مانند دارند و راس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحس است
بهشت و کواکب شبعه تجریه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطبی دارند و با
این دو فلک را که دوازده برج است بهشت و ذنب است و هشت قسم قیمت کرده اند
آن را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصه هر برج دو منزل
باشد سامی منازل بیست و هشتگانه است و طین بطین و ثرا و بران

خانه زحل و وبال آفتاب است هیچ کوب را در و شرف و هبوط غایت برج ثابت و
 گرم و تروند و نگردد نهاری بصورت مروی است که دوی را از چاه بر آورده در
 گرفته آن و لورا و اثر گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صوت او از چاه و
 ستاره مرکبت و در تان آن آفتاب درین برج بغارسی بهین و بانگریزی جوی
 حوت که بغارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانه مشتریست و وبال عطارد
 و هبوط او و شرف زهر و مونث و لیلی و سرد و ترو و بلغمی و ذوج جدین شکل
 دو ماهی است که با هم نشت و شکم چسبیده افتاده اند یکی از انهار یک مقدم
 که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است
 و در تان آن آفتاب درین برج بغارسی استغبار و بانگریزی فروری نامند
 و الله اعلم فیصل بدانکه نور قمر مستفاد آفتاب است و افلاک چون کرده
 و سیر قمر و فایت سرعت است و دو شبانه روز و نصفی تقریباً یک برج قطع
 میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و در
 چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دو و از ده درجه باشد بیشتر گذشت از
 تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه روشن و هلال برآمده
 بنابر کرویت افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و با
 کناره ماه است که بخور آفتاب روشن شده می نماید آن زمان آنرا هلال مینامند
 و خیز آفتاب بعید میشود و نور در ترائد می آید بهجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذی
 آفتاب میشود و همچنین قمر سیر کرده تا بمقابل آفتاب رسد که شش برج تمام است

او بجانب میزان و از بیت و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق است
 و متصل دست او خوشه در آن دست و او ستاره ایست که او را اسمک اغزل گویند
 و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهر یور و باگریزی اگست خوانند میسر
 که بفارسیش ترازو و بهندی قولانا ناعند خانه زهره است و وبال برج و شش
 زحل و بهبوط آفتاب و مذکرو بهاری و گرم و تر و دمنوی است و بصوت ترازو
 مرکب از بیت ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و باگریزی سپتمبر
 گویند **عقرب** که بفارسیش گزوم و بهندی برچکه خوانند خانه میرخ است و وبال
 زهره و بهبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و یلغمی است بصوت گزوم است
 مرکب از بیت و یک ستاره و قلب العقرب و باکیلیل و دیگر ستاره های نیز با و
 دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و باگریزی اکتوبر خوانند
 قوس که بفارسیش کمان و بهندی دهن گویند خانه مشتری است و وبال
 غطار و شرف ذنب و بهبوط اس و ذو جسدین و مذکرو بهاری و گرم و خشک
 و صفراوی است و شکل مروی است که کمان و تیر در دست دارد از این و یک ستاره
 مرکب و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و باگریزی نوامبر باشد
 جدی که بفارسیش بزغال و بهندی بکر نامند خانه زحل و وبال قمر و شش
 مرتخ و بهبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصوت بزغال است
 مرکب از بیت و شش ستاره و سعد برج نیز با و متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
 برج بفارسی دی و باگریزی دسمبر گویند و لو که بفارسیش سب و بهندی کینه خوانند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی اردی بهشت
 و باگزیری اپریل گویند و چیزی را که بفراسیش دو بیکرو بهندی متهم خوانند خانه
 عطار و است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم
 و تر و دمی و ذو جسدین انگارند بصوت و آدمی است با یکدیگر آمیخته و چنان
 و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
 و منرب و هژده ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذرا و
 و غیره باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی خورد و باگزیری می
 گویند سلطان که بفراسیش خرچک و بهندی گرگ خوانند خانه قمر است و با
 زحل و شرف مشتری و هبوط مرتخ سر و تر بغمی و مونث و لیلی و بیج منقلب
 خرچک است که هندی که که خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی
 تیر و باگزیری چون گویند در سید که بفراسیش شیر و بهندی سکه نامند خانه
 خمس است و وبال زحل و دروی شرف و هبوط نیت و مذکر و نهاری و حار
 یابس و صفراوی و ثابت است و بصوت شیر است که از بیت و بیت ستاره ترب
 یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و قملق دارند و مدت ماندن
 آفتاب درین برج بفراسی امرداد و باگزیری جولای گویند و سیمبله
 بفراسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطار و است و شرف عطار و وبال
 مشتری و هبوط زهره و ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد خشک و سودا و
 بر کل زنی است که در دست او خوشه است سر آن زن بجانب بنال او باشد

امید که در بندهی آن اراچین گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است
 از نقطه معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن به آن نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی
 و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از برج
 اسناک عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی
 عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بحرکت خاصه باز رسیدن
 باز به آن نقطه و سال قمری عبارت از دو اذوده دور تمام اوست بحرکت خاصه
 بدانکه این دو اذوده برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس
 حمل که بفارسیست ترجمه بندهی میگوید خانه میرنخ است و وبال زهره و شرف
 آفتاب در نوزدهم درجه است و بهبوط ظل و برج مذکور نهاری و حار و یابس ^{صفت}
 و برج منقلب در بعضی و شمالیت بصوت بره گویند است که منجانب مغرب و در منجانب
 مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا جزیری را می بیند و ستاره مذکور در صورت
 صوت او واقع اند و بیت و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق
 دارند گویا خارج از صورت واقعند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی
 فروری و باگری می مارج گویند و ثوز که بفارسیست گاو و بهندیش بر کعبه نامند
 خانه زهره است و وبال میرنخ و شرف قمر در سیم درجه است و برج منقلب و لیلی
 سر و خشک و سودا و نمونی ثابت است بصوت گاو لیت که سر او بمنجانب مشرق و دم او
 بمنجانب مغرب است و صوت و نی از نسی و آذ و ستاره مرکب است و ستاره ای دیگر
 مثل عین النور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و در بران نیز بصوت او تعلق دارند

شلیج و خراف و صیف و شاهر فصل ابتدای و وسطی و انتهای است که حکم
آن فصل درین حالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنا بر آن فلک ابد و ازده قسم تقسیم
نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و تیر آفتاب را در در یک دور تمامه خود و ازده
نوبت با تفریق اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان مجازی فلک پنجم می آیند و
هر اجتماع ماه قمریت را هر م فلک را بعد و اجتماعات شمس قمر و ازده قسم کرده اند
در هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوب پاده تراز بر وج دیگر دیدند
آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی بر آن نیست که
کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت
در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتین باشد بنا بر آن آن خانه را خانه دبال
گویند مثلاً هر کوکبی را که در برج خانه حل باشد و بال او در برج هفتین که میراث
خواهد بود و علی هذا القیاس سن بال در برج خانه است و قمر هر یکی یک برج دارد
باقی خمسة متغیر را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستار و در آن
پیداشده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حل و ثور و جوزا و سرطان و سنبله
و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین چهار
بمقدار نیم حرکت آفتاب بنی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی از آن برج درجه نام
نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم از آن درجه دقیقه می نامند که در
هندی بت قطع آن مقدار را یک گره می گویند و هر دقیقه را شصت قسم منقسم کرده اند
بنام گفته اند که در هند از این نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند و از این

از انجمله گویند که حرکت آنها در غایت بطو است کویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
 آن اعلی الدام برو تیره و احد است که هرگز تغییر نمی یابد بخلاف سیارات مستط
 این فلک هشتم را منطقه البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج
 عشر میگذرد چون دایرة منطقه البروج از دایرة عظام قاطع عالم است
 پس سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابل و این
 دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از او میگذرد شمالی میگویند از
 معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حملت که چون آفتاب آن
 نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
 خود از او بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن
 نقطه اول میزان است که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
 دایرة البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایرة را
 بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدو اوزده قسم قسمت مساوی کرده
 مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع فلک کلتی
 محاذات ایشان با فلک البروج بروج اثناعشر معتبر است وجه تقسیم این دایرة
 قسم مساوی باز یاده و نقصان که از جناب آلهی در اذان نبی آدم القا
 شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونان و فارسیا و فرنگیان و هود
 و غیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از اربع
 فلک را فصلی مقرر کرده اند که بهر او خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

که هشتاد و هزار سال و کسری یک شبانه روز قطع میکنند چنانکه در روایت آمده
 که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا
 شد آنحضرت از او پرسیدند که وقت صلوٰه ظهر رسیده یا نه در جواب باین دو
 لا و نعم محاکم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا انخی جبریل لا و نعم چه
 معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده
 گفتم لا و در مقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب با صد ساله راه قطع کرده
 وقت پیشین شد گفتم نعم فحصل و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
 مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک
 اعظم است یعنی حرکات غریبه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس
 هر یکی از این افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم
 از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب
 بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی مثل فلک اعظم هر شبانه
 نقره با یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
 مخافه لا طلبا مقصدی ایراد آن نشود و فلک دوم که در تحت این فلک
 اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که
 بروج اثنا عشر و کواکب ثابته در آن اند و کواکب ثابته یک هزار و بیست و دو
 و این کواکب با جمعه در سطری و ثخن فلک هشتم مرکوز و منفرقند بحجتی که قطر
 آنها مساوی فلک است بلانکه یادست و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابت

در افلاک سبعة خرق و النیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم
 جایز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعة خرق و النیام جایز است **فصل**
 افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعة اند اول فلک تاج است که او
 فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکیب و عرش مجید و فلک معدن
 النهار گویند هیچ کوی ندارد و شملت بر قطبین که یکی قطب شمالیت که قریب
 بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است
 تحت الارض است و دایره که بمسقطه این فلک مفروض میشود آنرا دایره معدن
 النهار گویند چنانکه چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معبره شب
 مساوی میگردند و زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلک است که سرعت
 حرکات است چنانکه در عبارت از حرکت فلک و کویبت از مبدأ معین حرکت
 خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بحسب اختلاف سیر نجوم و افلاک ادوار اختلاف
 می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت او است از نقطه معین
 تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانه روز بمقدار معین کمتر است و یک شبانه روز
 از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
 شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بجز حرکت اولی ازینجهت مستقیم
 که اول حرکت که دریافته میشود این حرکت است و فلک الافلاک بانحرکت خود
 افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم بری آرد و
 اگر دشمنان افلاک را بگویند که بنوعی است که نزد بیات شناسان ثابت و متفق

باب دوم در بیان اسمی کثر لاد مشهوره بترتیب قایلیم سبعة اجالا و ایجازا موجب قیاس
داد مورخان ایران و توران باب سوم در بیاساحت و تقسیم اربعه زمین است
و یورق و افیرکا و امیرکاست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم
در ایراد بعض عجایب بحر و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله
استعانة و علیه التکلیلان باب اول در بیان احوال
افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان
اعتقاد حکما است که مجموع افلاک تسعه یک گروه است یعنی گوئی یک فلک هستند مانند یونان
پیار بر یکدگر پیچیده و هر قوی فلک علیحد است و سطوح آنها با هم متلاصق اند در میان
فجریت و از روایات شرعیه فخریه نیز ثابت است آنگاه می تلاصق سطوح افلاک
نزد اهل بیت بر قاعده لا فصل فی الفلکیات و آن قاعده ظنی است بر این
قطعی ندارد و مع هذا نزد اهل بیت حاجت بفرجه بین السامین متحقق نشد از آن جهت
اثبات فخریه نکردند و از باب سبع راسیه و دور ملائکه ما بین هر دو آسمان معلوم
اثبات فخریه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه برای این هندسه در بیان
ابعاد فلکیات است که بغیر فخریه دریافته اند و آنچه ثابت است بر روایت شرعیه اما این
مخالفت لفظی است زیرا که مقدار یک ابل بیات داخل سخن آسمان در آن
شاید بعضی آنرا در نظر از باب شرح فخریه عقبار کرده باشند و باقی را سخن
سطحی ظریف التراجع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند
تمامه کوکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کر و نار درون فلک و

در سال ۱۰۸۰ یک هزار و شصت و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمد که
 این قطعه از آن خبر میدهند قطعه با خبرد گفته ام که شمعی کرده خوب تصنیفی از کوفالی
 سال تاریخ و حال آن تصنیف بنا بر این است باز گو حالی بهتر تاریخ عیسوی گفتا
 و در ترتیب نسخه عالی بنحاطر فائز آمد که مختصری در بیان طول و عرض گره ارض و
 مایعلاق بها که قدری از روی اخبارات کتبان گوید انگریزی که بالفعل سه بار بیشتر
 ربع مسکون کرده و پاره از رفرده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
 شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
 از آسیا و یورپ و آفریقا و آمریکا است منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
 ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعة گویند تقسیم رسانیده و در کل وجهه
 همو ملها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزیلای اخبار است
 چهار باب اتفاق افتاد و الله صلوات الله و برگاه جته ترین کلام سر
 یارباعی یا بقی چند زیب سخن گردیده زاده طبع را رقم حروف اند و سوای مصرع
 تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و آن در ایضاح مرام نشانیمود
 جالبش کسی تمسک واقع نشده نظر از گل و لاله مانع پردارم و روبان کسان چرا
 آرم پیش من هر چه جنس نیک بدست آید نیست زان کسی از آن خود است کل
 ز بهیوش عیان شده حیب بونی از موی استعاره زیب باب اول
 در بیان احوال افلاک قمر و کواکب شمس و بروج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
 و مساحت کره ارض با الاجمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان مایک

با صمیمیتش بود اشعار موزون ضایع مشون بی تکلفانه از خاطر سرزید
 فاسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار
 فو گذشت شافی بهم میرسد و اکثر آن در نعت و منقبت و واقعه و بحال الله المنة
 بی بان بهج انتخاب زمان و قدح سبها و در ان لموت گشت و دایم پای فباعت
 در دامن خورسندی نگوشه نوشته خود را ضی میبودم نظم دایه من ز بایه نهراست
 دستم از آلبه پراز گهرت نهان من از خود است بدست بدینچه گفتی حامی خود شدت اسم من
 نان کشکین خود خورم نجوشی منم دست رد بدینچه گفتی حامی خود شدت اسم من
 نیت پروای ریش و سبت کس یک بانیک و بدآبانی صبر و ارشاد و پشای
 هر که آید رضائی او جویم هر که بنیم و حائی او گویم تا آنکه بفجائی قل سیر و الا و حق
 بتقریب تجارت سیر و اعظم هندوستان دست داد اکثر او فاد و غلبه سات با فضا
 و بلغائی استیجا و فضلالی اطراف و کفاف که واروین آن سر زمین بودند طر مجلبر
 و مشاعر اتفاق افاد و صوت افاده و افاده دست داد و احیاناً با دانا یان
 فنگ و دفیقه شناسا صلح و خجک بقصد اطلاع و انار و اخبار انقوم آمد و اتفاق
 می افاد و آن گروه نیز چون قدر در ان فضلالی خصوصاً و آیات و کتب خود مطا
 میاخذ درین ایام که ۱۲۶۳ هجری علی صاحبها السلا یک هزار و دصد
 موافق با نزد هم بحر الحرام بود و شنبه رسیدن این قطعه از ان منجرب است
 دوش ازین نکته مار اندم با خرد از کمال استعداد گوش پر دژ چو
 به روزان بکشد بهر تاریخ میر نبوی گفت ایلف

عقول نافه فرون جای که فرزند لایک گشت نبیاً و آدم ربین الما و الطیر
 نوا می که اخضی شایه علیک انت کما اثبت علی نفسک نواز و بزرگ داشت
 یَا أَظْهَرْتَ الرَّبُّیَّتِیْهِ مَدای سُبْحَانَکَ مَا شکرنا لَ حَوْشُ شکرکَ آغاز و سرنگا
 ظاهره امکان اچه امکان که قدم در راه محمدش چنانکه باید و راه منزل سپاس خا که شاید
 حمدی که سرور اعظم است و دست خود تواند گفت و گو هر شای که لایق جلال او خود تواند
 شک یایگان بی رنباغت با جز دست بی و سبب است و گرامان سلاسل طبعیت را غبار
 عجز دست آویزی ندر با عی باربشاسای خود راه نما: از نور حقین دلم منور و بر
 پیش نوحیب تو نفع آوردم بر هاجر و ضعیفی من شجاعت و درود نامحدود و بر سر
 مقام محمود که ذره خواران مایه خود طفیلی وجود او بند صلوات الله و سلامه علیه و علی
 اَیُّهَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَأَصْحَابِهِ الرَّاشِدِينَ الْمُسْتَدِينَ وَأَبْنَاءِ آلِهِ الْكَوْثَرِ
 اما بعد بعد خوان کتب نادالی گرفتار بند کنده نضانی متوثق بالطفاف کار سازنا
 و ظاهری ابو محمد حسن قادری النخعی شمری عَمْرًا لِّلْفَلَاحِ لَوَالِدِیْهِ وَ أَحْسَنَ لِمِیْتَانِ
 برض خوان الصفا و خلان او فامیر ساند که چون در ایام صبا نشو و نما می نهال طبعیت
 سحاب تربیت جدا و فخر حقائق بنابه مزارق دستگاه خواجہ خلیل قادر و صلوات الله
 النّائِبِ الْمَرَادِیْ رِزْقُ فَرْزُ بُوْدِهِ وَ اِیْشَانِ بَغِیْرِ اَزْوَاجِهِ فَقِیْرُ اَوْلَادِیْ شَتَنْدِ و اَرُو جَرِ
 یادگاری نمانده و سبب قضا و طفولیت گوهر و استغاثه بی بر چهره ام نشسته بنده این کسین
 در حجر غنایت و شغفت پرورده و مطر از طایفه فیض بار و مطر الطاف سرشار و
 همیشه در ظاهر و باطن مشهود و احوال این شکسته بال سیمو دند و رنگامیکه قلم بفرغ و کلمه

من جلو حسن حقیقی نمره ندارد در خاندان عرش آستان علیّه و در بر میزند
 خفایت یکدیوان متوسط درغت و نعت و سر زینب داده اند او جو زینب از خند
 خفایت آگاهه خواجه محمد خلیل قاهر بزرگوار بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقد میر
 و گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان مقرب شده عاقل تسلط و اقتدار و زینب
 و مندر و شنا و خراسان عالم را گرفته مثل قصید و تاریخ قلمه پیشول و احبار و
 ریل و احد اشارت ساعت انگر زینب و دوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امیران
 متعلق به بنای نظم و آراء که معاصرین از ایشان نقل این مهر سکوت بردار بپایان داده اند
 ایشانرا ساکنان باور اندر حسن و ابرار بشوق و شغف تمام بجهت مینور و زینب
 و سفاین میناید بکمال و سفت مشرب از منهل عدل خلا ایشان هر فقه راضی و مسرور
 و تعصب و معایت از خلق ایشان بغایت دور با هر کی گرم میجویند و هیچکس اسیر و سگوف
 بر صانع کرده از صنع کرامت ندارند که مع خوشنویس و خواهر بد نوشت و انشا
 تعالی تبعث بالعباد تصانف و دیگر ایشان گوش و گردن سلای روزگار
 نموده آید و الله الموفق و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و جمیع

بسم الله الرحمن الرحیم
 و بیاج طراز شوق آفرین و فغان مجموعه دانش و نبین حمد صانیت که دار
 حلقه چشم موسیت در صحنه ای منتهای قدرتش و بیخنده زمین از لرزگی در
 و سبب بقیاس از احاطه و بی رست و محمد و

پیدا دندومی دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرحب واقعند چنانکه خود
 ز تاریخ تولد خود خبر می دهند و چون زاد م پی تاریخ آن سال به بدر کفتا
 نهال باغ اقبال اینوقت که درس کهولت اند شب شباب ایشانرا آفتاب شیر صبح
 شیب آتخمینا زاده برینجاه هزار بیت از سواد و بیارسانین باشند فکر
 بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر قریب سخن و قادی و طبیعتی نقاد و کا
 مضطرب و ذهنی صافی و جودتی کافی دارند با او فادین شده در یک ساعت کاغذ
 طویل و عریض را اشعار هدایت شعار طراز آلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر
 رسا و سعی موافق در عرصه یک و ز یک یک هفته از عهده یکد و بیت مثل آن نتوانند
 در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعها و ترکیات و تسمیط و قطعه و رباعی و مثنوی
 و غزل و صنایع و بدایع و شعر مرزب و عمار و مدح و هجاء و تنبیه و تخریه و مضمرات
 دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
 بطرز خاص که مناسبت و عذوبت و سلاست تقدیم باز اکت و لطافت متان
 معجزی مفرح و سرآوده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آراست
 بجلوه آورده و در غزل شیوه نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات
 شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیده گمی استعارات بکار برده اند
 ز فکر معنی بار یک چون موی شدم شعر یک کلامین تاب کمر آموختم نازک خیالی
 و رقعات و مکتوبات و دیباجه های کتب و سفاین و رسائل و نسخه لطائف
 و طرائف مستوبید رسانین اند چون نک خزان عشق معانی بنی شعر

عایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شایسته
 حضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در کمال
 خلیل نوشته اند نموده یا استعداد خدا و در فنون علم و ادب که نمایان بهم رسانیده
 در ضمن که هنوز ایشان به درج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت سخن
 بنظم میسرانید چون در شرح شریف علم و ادب و ملکه و مهارت نظم و شعر و خط و
 و فنون متفاوت درین خاندان و ایشان مورد است چنانکه مولوی حافظ محمد
 طایب شیوه برادر بزرگ ایشان که در اول شب یاد فائز با وجود آنکه از او
 اعمی متولد شد کتاب او شاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کشته
 بنحسب بنظم آورده خیلی فصیح و لایق گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته و خود
 جیب شد غفا تخلص که از اعظام ایشانست دیوان فصاحت بیان بادیگان
 گذارنده بنام مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و ابا
 خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استاد افراخته و کوس بن
 آوازگی نواخته از ابتدای سن نمیز و شعور تا حال مورد تحسین و استنادهای
 در جمیع اقسام سخن شعری بلند و فکری و بلند و مضامین را چند دارد و
 بتقریب تجارت سیر و بند و تان نموده چنانکه خود فرموده نظم خوان
 دست برفت بان کنم سیر و بند و تان کنم با مستعدان روزگار
 مهاره انداخته مقبول طایع خاص و عام شد بهر یکی از لطایف معجزه
 در همه عالمه او در مدارج دانشمندی تن توانا

فصاحت شعار و اعظم فضهای بلاغت و تار است لطافت اشارش چون
 نسیم گلزار نسیم و سلاست غنچه و بت عبارتش مانند زلال نسیم در بر بزرگواریش
 هوای نشان خواجه صدرالدین محمد اعیان کشمیر بوده است و موافقت مقصد
 از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش و رجا گیر و سیور غال داشته بنام ابی محمد
 و مدرج بلند فایز بوده او از قوم پنج نامست بای موحد و مقصد اجد و بنسبت
 که آن قبیلہ است از پنج پرن قبایل و رؤسای کشمیر در نجات و شرافت
 زده و ضرب النسل آن بکار خلد اگر اکثر مردم آن قبیلہ حکام و امر و صدور و
 گذشته اند مثل نواب غایت الله خان و وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان
 نواب عبدالاحد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان هند جنگ و محشم خان
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبداللہ صدر ارشمان و امیر نجات علیخان
 مشرف دیوان و نسب این قبیلہ بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خان
 ترکستانست و در ایام قدرت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین کشمیر
 رسیده و در امارت گذرانید در محله گوجاره شمال رویه مسجد جامع در مقبره
 سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست و
 از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است ضابطه جسم از حق سبحانی
 تعالی در اولاد و احفاد و برکت نمایان علی و علی و عمر و مالی عطا کرده بودند
 تواریخ و رسائل فضلی کشمیر آن ناطق اند با جمله خدمت مولوی ابو محمد حسن
 شکر در غفوان جوانی تحصیل کمالات و فضایل نفسانی از جد و اجداد خود

و نهایت شمار و اعظم فضیلتی بلاغت و تمار است لطافت اشاراتش چون
 نیم گلزار نعیم و سلامت غنایت عبارت از آن مانند زلال تنیم در بزرگواریش
 عوالی نشان خواجہ صدر الدین محمد اعیان کشمیر بوده است و موافق متعدد
 از سلاطین ماضی بصیغه مد و معاش در جاگیر و سیورغال داشته بنام است
 و مدارج بلند فائز بوده او از قوم بچ است بای موحده مفتوحه اسجد و ختم
 که آن قبیلہ است از پنج تیرین قبائل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت
 زود و ضرب مثل آن در تیره خلدا اگر اکثر مردم آن قبیلہ حکام و امرا و صدوق و
 گذشته اند مثل نواب غایت اللہ خان و وزیر عالمگیر بادشاہ و ہایت اللہ خان
 نواب عبدالاحد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان صدر جنگ و مختار خان
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجہ عبداللہ صدر ارٹھان و امیر نجابت علیخان
 مشرف دیوان و نسب این قبیلہ بمیر محمد علی بنجاری میرسد و او از احفاد خان
 ترکستان در ایام قدرت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین کشمیر
 رسیده و در امارت گذرانید در محلہ گوجارہ شمال رویہ مسجد جامع و مقبرہ
 سنگین مکلف مدفون شد کہ تا حال آن عمارت باقیست و
 از نقش و نگار و دیوار شکستہ آثار پدیدست ضابطہ جسم را حق سبحانہ
 تعالی در او لاد و احفاد او برکت نمایان علی و علی و عمر و مالی عطا کرده بودند
 تواریخ و رسائل فضیلت کشمیر آن ماطن اند باجملہ خدمت مولوی ابو محمد
 شہر در غمخوار جوانی تحصیل کمالات و فضایل انسانی از جد مادر خود

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد سواد افسیده ایاض دیده و الا بصکه مطلم بمن آفتاب آرایش و یا چه سخن
 بزرگ شگافه معمای ماه که آرایش غراک علیه بندگی و شکوای تفسیر و الیل
 سخی تبویح معانی بر اختره فقیر الراجی بالاطاف الله علیه و عبید الله الموصی لاندربا
 القادری متخلص بزرگ عفی الله عنه ابن سیات و مشیت مرتب کسید جمال الدین اندر
 نغز و الله بفرانه برض خوان اصفاء و خلان لوفامی که کتاب بن خیار از نالیفات و
 تحقیقا انصح القضا الی البلاء علا زمان فیهامه دوران اعجوبه عصر و از شرافت و
 سجاوت پناه فضیلت و کمالات دستگاه ذخر الفضل فخر الشعر حجاب مولانا ابوسعید
 قادری شاعری متخلص بدخله کتبیت دکن و مجموع است بر دو افراد عالم سالک و
 جامع قوال و احوال ظل متضاده و تحقیق و تبیین اصفا و دیار در غایت جامعیت و تنها
 جزالت باسلامت عبارات لطافت اشارات که اگر آنرا از سواد دیده حور قلم نوریده
 او را بنحویط مسطور نمایند اولی این در بلا خله فیض عام و خبر نام حوا که از انظار
 در نظر اعیان جلوه گری نماید و لابد است از احوال مؤلف موصوف که بمقام دیباچه
 مرقوم نمود لازم نمود مخفی نهاده که جناب مولانا ابوسعید شاعری از فنون

بسم الله الرحمن الرحيم

افضل ناولي من خراين حسنة لعلنا ببراسين فليادادوا و اجاباد



ازموتقا علامه و زگار قدوه فصحا بلا شعاع في الشعر اجاب معلوي ابو محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

